

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله کہ ہر مان سید محمد تقی پانچ پارہ قرآن مجید

تفسیر عزین

و عظیمین

فہمائش مولوی عبدالغفار صاحب از سکۃ محلہ قدیر آباد بیرون لوہاری دروازہ ملتان شہر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خاکپاشی سمسر کسید بود: مقتضین شوال در کشتن بنه و نه روموده هر چه در تقدیر بود
 بعضی از دارفتن وقت سحر: رفت در جنت کز دجا گیر بود: فی مر ارجان بر لب آمد از شمس
 در جهان بر نیک بد و لکیر بود: هر نفس کز سینه بیرون آمدی: در فرقتش چون دم شمشیر بود
 فی رخس در چشم هر چه در جوان: روز روشن تیره چون شبگیر بود: ابرو پوشیده لباس ماتمی
 بر زمین از اشک: نقطه گیر بود: طالبان یلخ او از روی و جسد: گفت هانت عاشق تفسیر بود
 از انجا که حصول دولت لازمال دستم بود بارادت صادق پیش آمد غایتها دیدم
 و بخدمت خدام عالی مقامش پچال اقامت ورزیدم: از معقول و منقول ملاوتها
 چشیدم: بعد از آنکه طریقت نمودند و فرمودند

لے ہر صعبا بسیار میفرستمت: بگو که از کجا به کجا میفرستمت
 چون معمول قدیم آن سر ملقه و نه الانبیا بود که روز شنبه و جمعه درس قرآن و حدیث میفرمود
 ربط سور و آیات بیک دگر بعد از آنکه توحید تام و نشین و خاص و عام شد: و اسرار
 احادیث علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام تبشیر و تمام مفهوم هر صفت و شریف گشتی بنده به تحریر تقریر
 در لب زبانش کمر بست چست برستم و بیان سعادت عظمی از سوره مومنون تا و الصافات بهره ور
 گشتم چون کل اهرم چون باوقاها در سبکباز رود و صد و پنجاه و نه بحری مسوده مذکورہ را نظر ثانی
 نمودم و مره بعد از آنکه پس ویدش زنگ حسرت از دل احوال زد و دم ایات
 شنیدم آنچه در سر درس تقریر نمودم: جسته شد تحریر: نذران خواشن اجرت من از کس
 امید ابرو دارم از خدا پس:

قطع متارنج

چون در خطا عزیزی نمودم: ✦ تحریر ز روی بے تمیزی
 تارنج شد ز غیب نامش: ✦ مجموعه و عظیمه عزیزی

مؤدود چرا گفت جواب از نیت که اگر حاکم بزور هم بست زکوة ادا می شود اما صفت مؤمنین
 نیست مراد اینجا آنست که بی تعرض حاکم زکوة میدهند لهذا قالوا گفت اگر کسی که صلوته و
 زکوة در قرآن متصل نکرده و در اینجا جمله خبر اللغو معروضه حاصل افتاده گویم جمله خبر اللغو
 هم از تنه صلوته است یعنی تا که مؤمنین نماز بخشوع ادا نخواهند کرد و از لغو یعنی مضر بیجا عرض
 نخواهند نمود زکوة ادا خواهند ساخت و الله اعلم و الذين هم لغو معروضه حفظون و انما که شکرگاه
 خود را نگاه دارند گانند الا على انما که بر او مملکت آید که هم مکرر زنان و نیکوکاران خود
 که ملک دست ایشانست سوال در مملکت ایما هم غلامان هم غل اند حالانکه ایشان طاعت
 درست نیست جواب از جمله ما محل مخصوص کنیزکان مراد است که حاجی اینجا نیست قابل
 گرفتن نسل است و غلامان این هر دو چیز ندارند یا آنکه از عطف ملک بر انواع غلامان خارج شده اند
 بهمان دلیل فاقهم عنده بیان پس تفسیق اینان نگویم نه نیستند نزد خدا و رسول و این
 و راء ذلک فاولئک هم اللعین پس هر که طلب کند سوائی از آن منکوه و کنیز خود پس ایشانند
 تجماع هر دو آنکه در شرع حرام اندگی لواطت و و کیم زن خرمی سوگم زن خانگی چهارم زن
 مکرر که بزور باو جماع کنند پنجم کنیزکاری ششم مساحت یعنی زن با زن مکرر زن منکوه غیر و هم
 کنیز مشترک در حقان مفت و جماعت بهین آیت مسک کرده میگویند که منکوه تحلیل فروج
 که زور و افض حلال است باطل است و محل اینها دون فاقهم و الذين هم لغو معروضه و
 سر لحن و اما که رعایت کننده امانات و عهد خود اند یعنی در امانت خیانت نمیکنند نقض عهد
 نیسازند خواه عهد شریعت باشد خواه عهد طریقت باشد که امانت دهم است کی امانت خدا کنیم را
 بتلاوت قرآن زبان بزرگوار را به فکر صرف کردن و و کیم امانت خلق خواه و بخت کسی پیش اینک باشد
 یا حقوق ثابته چون حق پدر بر بر سر و حق استاد بر شاگرد و حق آقا بر نوکر یا صرف مصالح
 و نیت و بر طعام و صرف سنجاف و مغزی در دو خفن جامه یا معالما تیکه در میان زن و شوهر
 وقت محض و اما عیس باشد و وزن کردن و پیودن که بعل و خدمت این کس تعلی دارد و اما
 همسایه بر همسایه و امانت بهیچیتان بر بهیچیتان و الله اعلم و الذين هم لغو معروضه

مؤدود چرا گفت
 بی تعرض حاکم
 زکوة میدهند
 لفظ معروضه
 لفظ اللغو
 مضر بیجا
 نماز بخشوع
 مکرر زنان
 نیکوکاران
 طاعت
 قابل
 گرفتن نسل
 غلامان
 تفسیق
 مکرر
 مساحت
 کنیزکاری
 مشترک
 تحلیل
 باطل
 فاقهم
 الذين هم لغو
 نقض عهد
 عهد شریعت
 عهد طریقت
 امانت
 تلاوت قرآن
 زبان بزرگوار
 صرف فکر
 امانت خلق
 بخت کسی
 حقوق ثابته
 حق پدر
 حق استاد
 حق آقا
 صرف مصالح
 نیت
 طعام
 صرف سنجاف
 مغزی
 دو خفن
 جامه
 معالما
 تیکه
 میان زن و شوهر
 وقت محض
 عیس
 باشد
 وزن کردن
 پیودن
 کس
 تعلی دارد
 همسایه
 بر همسایه
 امانت
 بهیچیتان
 بر بهیچیتان
 الله اعلم
 الذين هم لغو
 معروضه

كَافُطُونَ و آنانکه محافظت کنند گاتند بر نمازهای خود یعنی وضو و شستن کلمه منظور وقت شب است
 میل ارکان میکنند بدینکه ابتدای صفات هم بصلوة کردند و انتتام آن نیز بصلوة پس
 اوست بصلوة و اهتمامش بر نسبت همه صفات معلوم شد قول قائل راست آمد روزی شکر بر جا
 و اولین سرش نماز بود اَللّٰهُمَّ الْوَارِثُونَ الَّذِيْنَ يَرِثُونَ الْفَرْدَ وَ سَلِّمْهُمْ فِيْهَا خَلِدُونَ
 بن جماعت انداختن ایشان که عاقبت کار بدست آرند بهشت را ایشان را بخوابا وید باشند گانند یعنی
 ساینکه متصف باین هفت صفات باشند وارث فردوس اند چه از آدم که پدر ایشان بود یا ایشان
 رثه رسیده و آنانکه وارث فردوس اند همیشه باشند گانند دران و چگونه در فردوس همیشه
 باشند که انعام بایر ایشان از قیوم است وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنْ سُلٰلَةٍ مِّنْ طِينٍ
 صر آئینه پیدا کردیم انسان را از خلصه گل یعنی از اندیه که خلصه طین است و نظف پیدا میشود و ممکن
 خون که خلصه اندیه است ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نَظْفًا فِیْ فَرْادٍ مَّكِيْنٍ پس گردانیدیم خون را منی و در
 را استوار یعنی رحم ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ حَلَقَةً پس گردانیدیم منی را خون بسته خَلَقْنَا الْعَلَّةَ
 خُصْعَةً پس گردانیدیم خون بسته را پاره گوشت ثُمَّ خَلَقْنَا الْمَصْبُغَةَ عِظْمًا پس گردیم
 وشت را استخوانها ثُمَّ كَسَوْنَا الْعِظْمَ لَحْمًا پس پوشانیدیم استخوانها را گوشت ثُمَّ اَنشَأْنَاهُ
 خَلْقًا اَحْسَنَ پس پدید کردیم او را آفرینشی دیگر یعنی شکل انسانی دادیم و ناخن و موئی رویا مید
 فیضان روح گردانید و از زبلان مادر بیرون آوردیم و درینجا هفت استخا الی بیان فرمود که از از
 نسان مخلوق شد تَبَارَكَ اللهُ اَحْسَنُ الْخَالِقِيْنَ پس بزرگ بابرکت است خدا بهر
 آفرینندگان اگر کسی گوید که چون افضل التفصیل مضاف شود از خمس مضاف الیه میگردد پس ته
 نالقیین متحقق شد و اگر از اسم تعالی خالق حقیقی مراد داریم و از خالقین خالق مجازی حقیقی
 مجازی نشود و باطل است گویم که درینجا عموم مجاز است یعنی اگر خالقین فرض کرده شود حقیقی
 مجازی او تعالی احسن خواهد بود چه که مصورین از سه چیز صورت ساختن توانند یکی آب
 آتش سوم باد و خدا تعالی از آب بنی آدم را آفرید و از آتش جان را و از باد عیسی علیه السلام
 ثُمَّ اَنكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمِيْتُونَ پس هر آئینه شما بعد از آن را در خود البت نخواه
 مردن ثُمَّ اَنكُمْ رُجِعْتُمْ اِلَیْهِمْ مَّبْعُوثُونَ پس هر آئینه شما روز قیامت باز بگنجه خواهید شد

وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَفِيلِينَ ۝ وَهَرَأَيْدَةُ أَفْرِیْخَ
بِلَای شَمَاهُفَت آسَمَانِ کِه رَوَاد و دَر فِت لاکِه اسْت نِیستِم ز آفَرِشِ بَیجَر مَوْفِیہ کَرَامَتِیَس اَللّٰہِ سَرِکَرِ
کَوینہ کِه سَبْعَ طَرَائِقَ لَطَافِ مَعْنِیہ اَو اسْت مَعْقِل کِه اَن قَلْبُ وُج و سِر و حُضی و اَخْفِی نَفْسِ اسْت
یعنی اَز خَلْقِ لَطَافِ مَعْنِیہ غَافِل نِیستِم بِیادِ نِیم کَشَا بَایِن لَطَافِ عَلِی کَلِیْدِ یَا دُو اَو کُنَا مَنِ السَّمَاءِ
مَاءِ یَقْدِرُ فَاَسْکَنَهُ فِی الْاَرْضِ فَمَا تَا عَلٰی ذٰلِکَ بِیَ لَقْدِ وُن وُفَر وُفَرِ سَایِم اَز آسَمَانِ
آب رَا اِنْدَازِ مِر جِل و اَوِیَم اَو رَا وِر زِیْن و هَر اَیْنِه بَرِیْر وِن اَو تَوَانَا سَیْمِی عَنی فِیضِہ کِه اَز آسَمَانِ بِر قَلْبِ شَمَا
نَا زِل کَوِیَم بِرِیْر وِن اَوِیَم نَادِرِ سَیْمِی خَا نِجُو بِرِیْطِیَا و لَیْم و با عَوْر رَا پِش آدِ فَا کَشَا تَا لَکِه یَدِ حَبِیْثِ
مَنْ یَحْیِلُ فَا اَحْذَابَ لَکِم فِی مَاقِ اَکِه لَکِیْرَه و مَیْمَہَا تَا کَلَوْن ۝ پس اَفْرِیْخَ بِرِیْرِ اَسَمَانِ شَمَا بَا ن
آب با عَمَلِ خَرِیْم اَو کَوِیْمِی شَمَا رَا بَا نِ سَیْضِ سَمَادِی صَا حِب مَحْجُو صَا حِب سَکَرِ کَوِیْمِی مَر شَمَا اسْت
دِر اَن با عَمَا یَمِوہ ہا یَ سَیَا یعنی فَوَا دِ با طِنِی و بَعْضِ اَز اَیْمُو یَدِ وِرِیْن جَا و مَیْمَہَا تَا کَلَوْن ۝ و اَوِیَم
آمہ چَرَا کِه اَز فَا کِه فَوَا کِه دِیَا مَر اَد اسْت کِه بِرِیْنِ اَز اَن یَفِر و شَند و نَبِذِے اَز اَن مَیْمُو یَدِ وِجَا یَ
وِیْرِیْنِ دَا و عَطَفِ آمہ دِر اَنجَا مَر اَد فَا کِه عَقَبِی اسْت کِه اِنجَا فَر و حَت مَحْوُت دِ بِنْدُو شَکْشِ کَا
تَحْجِیْمِ مِنْ طَوْرِ سَیْمَا سَکَبَتْ بِالْاَرْضِ فَصَبِیْعٌ لِّلْاَرْضِ و یَدِ کَرِیْمِ دِ خَیْ وِنِی کِیْر وِنِی اَیْدِ اَز کَوہ
طَوْرِ سَیَا یعنی دِر حَت رِیْطِیْر و یَمِو یَدِ (دو جِیہ کِه مَاحِلِ شَوِی دِ رُوعِن و نَانِ خَوِش طَعَامِ خَوِز دِ کَا نَزَا
یَدِ کَرِیْمِ رِیْطِیْر و تَقْوِی سَوِیَا اسْت و یَمِیْدِی بِرِیْرِی اَر دُو بِرِکْشِ نَا ضِ شَوِی و کَرِیْمِ دِ اَہَا سْت و
بِرِیْرِی دُرُو اَنگِشْتَلِ سَیَا یَمِیْدِی اِنْبَا لَکِم فِی الْاَعْصَامِ لَعِبْنِ کَا و هَر اَیْنِه شَمَا اَوِیَم اَرِیَمَا پَیَا نِ یَدِ
اسْت کِه چَکُوْنِ فَرَا نِ یَمَا شَمَا کَر دِ اَیْمِ سَیْمِی کَرِیْمِی فَا یَ یَ کَا مِی نُو شَا یَمِ شَمَا اَز اَنجِہ
دِر شَکْہَا مِی اَنہَا سْت یعنی شِیْر و لَکِم فِی مَاقِ کَثِیْرَه و مَیْمَہَا تَا کَلَوْن ۝ و شَمَا رَا دَر
چَہَا پَیَا نِ سَنَافِ سَیَا اسْت اَز طَلِہ رَا نِی دُو لَابِ کَشِی کِه دَا ز اَز رَا عْتِ بَرَا نِ اسْت و سَوَا ر
خُشِن و بَا ر کَر دِن اَسْبابِ و بَعْضِی اَز اَنہَا مِی خَوِیْدِ چَر و کُپِیْن دِ کَا و غِیْر و حِلْمِہَا و عِلْمِہَا
اَلْفَلَاکِ مَحْمُولُوْن ۝ و اَز اَنہَا وِیْرِشِی سَوَا کَر دِ مِی شَوِیْدِ و لَقَدْ اَرَسَلْنَا کُرْحَالًا اِلٰی قَامِیَہ
فَقَالَ لِقَوْمٍ اَعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَکُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَیْرِہ ۝ فَا لَمْ یَسْتَوُوْا ۝ فَقَالَ اَلْاِنْسَانُ الَّذِیْنَ
کَفَرُوْا مِنْ قَوْمِہ مَا هَٰذَا اِلَّا اَنْتُمْ مِّنْکُمْ یُرِیْدُ اِنَّا نَیُفَضِّلُ عَلَیْکُمْ طٰی و لٰنِ

[illegible][illegible]

كَتَبَ اللَّهُ لَأَزِيدَنَّكَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ . إِنَّ هَؤُلَاءِ لَرُجُلٌ
بِهِ جِنَّةٌ فَاتَّبِعُوا يَوْجِيَّ حَنِين . قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كُنْتُ دَعْوَانِيهِ -

فرستادیم نوح را بسوئے قوم او پس گفت ای قوم من پرستش کنید خدا را که سوائے او کسی قابل
پرستش نیست آیا نمی ترسید از خدا پس گفتند کسایکد کافر شدند از قوم او نسبت انکیس مگر آدمی
همچو شما میخواهد که بر شما یا است پیدا کند و اگر خدا خواسته البته فرستای فرشتگان را برایتے
پند کردن و ما آنچه نوح میگویی شنیده ایم اوراد دنیا گان پشین خود نسبت او مگر مرده دیوتا
پس منتظر درین او باشد گفت نوح اے پروردگار من یاری ده مرا بقابل آنکه در دلوک پنداشتمند مرا
قوم من بر آنکه بر طایفین رکوع به ما قبل خود بدین گوید است که سابق الخاسم آبی از باران و جنتا
و دعوت مذکور شده که عباد و ادان هیچ دخل نیست کما لا یخفی لیکن از قوله علیها و علی الغالب
تفکرون که آخر رکوع سابق است توهمی بخاطر میرسد که کشتی ساخته نبدا گشت که خالق این و چون
و غیره خدا تعالی است قصه نوح علیه السلام مجمل ذکر فرمودند و فرعون توهم نمودند و نوره فاولین

الیه . إِنَّ اصْنَعِ الْفُلَ کَیْلَ عَلَيْنَا وَرَحْمَتًا پس وحی فرستادیم که بساز کشتی محفوظا
و بغیران ما در ان نقصانے راه نیاید و ظاهر است چیزی را که تا گرد پیش چشم او ست
می سازد ناقص نمی شود الحاصل صنعت کشتی نوح علیه السلام را ما تعلیم کرده بودیم پس
فی الحقیقت کشتی ساخته ما است باید دانست که نوح بن ملک بن مؤمن بن اخو صنی ادیرین
علیه السلام اند عمرش هزار سال بود چون کشتی فرو نیتاده و مویش سینه نکتته و باد صفت از وی
عمر چنانکه ادبرایست قوم نور صبر کرده کسی از انبیا و تنموده آن حکیم می فرماید که نوح علیه السلام
در دو سال الاچوب سال کشتی طیار گردند و کشتی سی صد مرتبه در کشتی بنجا که در در قافتر
نمی گرد و سه هجرت ساخته بودند و چون رسد و چون رسد و چون رسد و چون رسد و چون رسد
و اب و انعام را و فرود می نمودن در بعضی و در بعضی و در بعضی و در بعضی و در بعضی و در بعضی
فَإِذَا جَاءَهُمْ نَادٍ فَأَنذَرُوهُمْ أَنْ يَخْلَوْا فَسَمِعُوا لَهُ فَنَادَى الَّذِينَ فِي الْفُلِ نَادُوا فَاتَّبَعُوا نَادِيَ السَّيْفِ
فَرَمَانِ بَاهِ بَوْصَ رَنْدَتُو خَضَ

اطلاق لفظ عمل میکردند که لازم می آمد پس اگر قرین گفته شود علی الفلک یحملون و هذا منبر
 عن اهل البیت و الفلک الامن سبق علیه القول اتم ولا یخاطبونی فی الدنیا و الظلمه
 یفهمه و یفهمون و در آن گمان خود را مگر کسیک سبقت کرد و روی حکم عذاب ایشان
 گفتان و مادر او خطاب ممکن میزاید بجای نجات در حق کسی که ستم کرد و بدین امان نیاورد
 تحقیق ایشان غرق شود که اندر فاداستونیت انت و من معک علی الفلک فضل
 الحمد لله الذی فی غمضه العظمی الظلمیان پس چون راست نشینی تو و هر که همراه تو باشد
 بر کشتی پس جو شکر و سپاس بر خدا می رسد که نجات داد و از قوم ستمکاران یعنی کافران که اینها
 می رسانند و عقل رب انزلنی من لا مبارک و انت خیر المیزلین و بجای پروردگار
 فرو داد مراد فرو داد گاو برکت تو بهتر فرو دادند گانی باید که در وقت فرو آمدن از مرکب این
 بخواند که وجب برت است چنانکه بوقت سوار شدن سبحان الذی یحمر لک هذا و ما لک
 مقرون و ولنا الی ربنا منقلبون میخواند و هنگام بودن در کشتی بسم الله میگوید و
 ترسها از کشتی لغو ترس خیمه بر زبان میرانند ان فی ربک لایات و ان کنتم لنتکون
 هر آینه در غمضه بوج علیه السلام حکمتها است و تحقیق بودیم امتحان کننده و ان اینست هر کس
 در صحبت صالحان نشیند گمراهی فواید دنیا و عقبی چنانکه تابعان حضرت فوج زیرونا
 از طوفان نجات شد و در آخرت از عذاب حدیث صحیح مثل اهل بیتی کسب فیته فوج من
 و کما یحبا و من یختلف عنها هلك مؤید این معنی است و هر که باین نشیند روئے
 نجات و بنید چنانکه گفتان پس فوج علیه السلام مادر او را پیش آمد و نیز معلوم شد که در تقدیر کسی
 که نمر و ناک مقدرات هرگز او را ایمان و نجات و ست ندید چنانکه هر چند فوج علیه السلام
 در حق فرزند و کار دزد متجاسم و او از ان تملکه نجات نیافت و نیز مفهوم گردید که هر که
 بر صیبت صبر کند آخر او را مخلصی می شود چنانکه فوج علیه السلام را هم امتحان امین عبد الله فوج
 اخذ من پس با هر یک بعد از ایشان در قرن دیگر را فاکس کنایه و سؤالا میگویند ان عبد الله
 ما لک من غیره اخلا مقولون پس فرستادیم میان ایشان پیغمبر و قبیل
 ایشان در عبادت خدا کنند نسبت شما را هیچ وجهی و بی ایمانی تر سب در اینجا ادا و در

منبر اهل بیت
 و کشتی نجات
 که سوار گشته بر آن
 نجات یافتند
 با وجود امان
 پاک شد

بَلْ قَالُوا بِهِمْ فُجُورٌ مِنْ هَذَا كَذِبٌ أُولَئِكَ أَعْمَالُنَا مِنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا كَاغِبُونَ ه بلكه دل ایشان منخلت
 است ازین سخن و ایشانرا علمهاست غیر ازین معنی غیر انکار قرآن که ایشان آنرا گفته اند -
 حتی إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ بِالْعَدَالَةِ إِذْ أَوْفَقُوا أَنَّهُمْ يُحْكِمُونَ ه در منخلت خویش با نذات و تعصب که گرفتار
 ساختیم آسودگان ایشان را به عذاب ناگهان ایشان فریاد میکردند لَا تَجْعَلْنَا يَوْمَئِذٍ مِثْلَ الْيَوْمِ الْأَوَّلِ
 الْيَوْمِ الْأَوَّلِ لَا تَجْعَلْنَا يَوْمَئِذٍ مِثْلَ الْيَوْمِ الْأَوَّلِ ه گفتیم فریاد کنید امروز هر آینه شما ازمانعت داده نخواهید شد قد كانت
 آيَتِي مُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰ آعْقَابِكُمْ تُنْكِرُونَ ه هر آینه خوانده می شد آیات بر شما پس شما
 پلانی خود را می گشتید مستکبرین بیه سیر آن تجردون ه تجرکنان بر قرآن با وانه مشغول شده
 ترک میکردید اقله نید برو القول اَمْ جَاءَكُمْ مِثْلُ آيَاتِ آبَاءِكُمْ الْاَوَّلِينَ ه آیا اهل بحرند دین
 سخن یا آمده است به ایشان آنچه نیامده بود به پدران نخستین ایشان اَمْ لَمْ يَعْلَمُوا سُلُوكَنَا
 لَمْ يَنْكُرُوْنَ ه آیا نشناختند پیغامبر خود را پس ایشان با ونا آشنا اند اَمْ يَعْلَمُونَ سُلُوكَنَا
 بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَكَذَّبُوهُم فَذُكِرُوا ه یا میگویند بوی دیوانگی است بلکه آورده است پیش
 ایشان سخن راست او بشتری ایشان سخن راست را نخواستند سابق مذکور شد که کفار احکام
 قرآن را اساطیر الاولین دانسته اعتراض میکنند بکبرکنان بر رسول ایمان نمی آمدند و بیجا توبیه
 انکار چهار وجه فرمودند یعنی آنانکه قرآن را نمی فهمند که معجزه فصاحتی اولین و آخرین است
 و هم آنکه آیا آمده است به ایشان آنچه نیامده بود به پدران نخستین ایشان توهم آنکه آیاتی خوانند
 رسول خود را که ای محض بی تسلیم چگونه معجزه فصاحتی او بجا باشد چهارم آنکه آیات میگویند پیغامبر
 جنون شده لغو فاندند منها حال آنکه شناسختن رسول راست علامت است و صحت علامات
 در فوات بابرکات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم موجود است بیکه آنکه در و غلو نباشد که محل
 افترا بر جسد ایتالی شود چنانکه قیصر روم شقصه راز در قریش فرستاده پرسیده بود که آیا محمد
 صلی الله علیه و آله وسلم که دعوی نبوت میکند در امور دنیوی گاهی دروغ گفته است جواب
 دادند که نه پس ایشان را قیصر روم الزام داد که چون در امور دنیوی دروغ گویند صواب آنست
 چگونه دروغ خواهد گفت و هم آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم علی التواتر و انکثار باشد چون ثقیف
 و سبج و حمیر و سلم و غیره توهم آنکه از اخبار پیشین بمالیت او معلوم شده باشد چنانچه حضرت عیسی

بشهادت رسالت خاتم النبیین علیه الصلوٰۃ والسلام داده بودند بقولہ منشی ابرہہ بنی ہاشم بنی
 لہذا انھوں نے کو اربع النبی اھل انھم نفسہا من السموات والارض من فیہن ابل انہم یکوہد
 انھم عن ذکرہم مغضونہ و اگر پیروی کرنے خدا یتقوا را زدو ہائی ایشان را ہر کس نے بی انظام شدہ
 آسمانہا و زمین و ہر کہ میان ایشان است بلکہ او دیم بدیشان پند ایشان را پس ایشان از بند خویش
 رہے اگر اوندگانند چرا کہ سخن راست تلغی باشد فدا آسمان آنکہ کیے گوید کہ آخاب برآمد تا جنگی
 نہ اعدت شود و دیگرے گوید کہ آفات نیاید کہ گرمیش بید تنگ ساختہ زدو گوید کہ شب بماند تا صبح
 خواہ روزی کم و یا سان گوید کہ روز شود تا خواہم مزارع گوید کہ باران بار دو نمک از خواہد کہ باران بنا
 و قضا و زمین آنکہ کی گوید کہ درین جاز اعدت شود و دیگرے گوید کہ درینجا حولی تمیسہ گردو کسی گوید
 کہ دین جا بار غلط باشد و شخصے گوید کہ این زمین سطح ماند و کیے گوید کہ درین جا چشمہ جاری شود و
 دیگرے گوید کہ بی آب ماند و فنا و باشد ننگان میان آسمان و زمین آنکہ اگر کیے را عربہ مذوی
 کردہ خود و دیگرے را حکم بہ بریدن دست یا کیے را اجازت خمر خوردن داده شود و دیگرے را حکم حد
 جاری کردن در میان آدمیان انواع قبااحت پیدا شود و ملائکہ حیران شوند ثواب و گناہ بچہ
 طور نویسند و بہر کہ حوالہ کنند انفسا کم خدو جاحظ را ہم ذیل حایر یا میخوای ایشان مزدی
 پس مزد پروردگار تو بہتر است و جبہ خیمہ عرض است و خرج در محاورہ عرب نفقہ کم
 را کویت در خارج بسیار رفاہم و ہو خیر از تو قین و او بہتر روزی و ہند دکان است بچہ
 و جبہ کیے آنکہ اگر کسی بچی چیزے دہد بہن و اذنی میدہد و او سجانہ بی منت و احسان کہ است
 سیکند بقول بزرگی شاہ ماروہ دہنت کھد رازق ماروق بے منت دہ
 و قوم آنکہ از عادت مردم است کہ بغیران بردار سپہی دہند نہ بخوان فائدہ قائلے
 در روزی ادن میان مطہج و عاصی فرق بنی کند شوم آنکہ تا کہ خدا یتقوا کی مدول کسر
 نیندازد و بچی چیزے ندہد چہا ہم آنکہ اگر بالفرض کسی چیزے دہد منتفع شدن بی رحمت او
 صورت نہ ہند و منت لاکا سب بریان پروردگاری خورند و سپہا را خود را نمی دہند اگر چہ حکم
 بند ایشان نہست چہم آنکہ اگر در عاقلہ صورت کسی بچی دزد و تہہ باز و رحم جنین ماروق
 کہ می داند و زنج بچہ ماعدا نہست و اگر در او انبت کشیش دہد و بچہ را کسی پروردہ شد

غنی جنی القدره آمد مجروحش فرمودند که مردم را حیا یعنی آید که او چنان شان خون زنا بچکه
 در مجلس نامی آیند آنکس گفت که ایامیر المؤمنین آیا وحی بعد از پیغمبر می آید فرمودند نه
 بنشینید که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فرموده است انقوا فی راسه المؤمنین فلیکثر
 بقول الله یعنی بر سید از دانی مؤمن هر آینه اوی میند بخور خدا همه اشیا را و همچنین از
 میر المؤمنین علی کرم الله وجهه حکایت میکنند که چون اتفاق نزول جناب مستطاب
 برین گریه افتاد به اصحاب خود فرمودند که این جای خود آمدن شتران آل محمد علیه السلام
 خوریزی آنهاست و همچنین آورده اند که روزی متوکل عباسی چند برده زر بنظر الخو حصر
 عبدالقادر جیلانی قدس سره گذاشتند تسبیح بخردند چون اصرار به الحاح بسیار نمود یک برده
 داشته بدست مبارک بقیثه دند از آن خون برآمد فرمودند اس متوکل می خواهی که خون
 سلق پذیریم اگر پاس شرع نمی بود اقتدر می افشردیم که جوئے خون روان شده بدجله
 رسید و نیز از مجذوبه وقت شاه ولی الله محدث دهمی قدس سره منقول است که قبل از وفات
 فرزند اعظم از همه فرزندان خود یعنی مولنا شاه عبدالعزیز قدس الله سره الغریز فرمودند که نام
 در ملا اعلی محبت الله است اگر به نسبت تو تربیت ظاهری بنظهور رسد یا نه لطف الهی
ذو خا ابد کرد همچنان واقع شد و آفنده را با اعتبار توجهات مختلفه جمع فرمود و مؤانی ذلک
الارض والکب و الخش و فنه و اوست آنکه پیدا کرد شمار از زمین و بسوی او را بکنجه خواهد
ند یعنی الله تعالی شمار از زمین گذاشته است که گاهی در عرب و گاهی در عجم را گنده
شویدا با آخر بسوی او تعالی جمع کرده خواهد شد و هو الذی حی و میست و لکم اختلاف النیل و النهم
لا تعقون و اوست آنکه زنده میکند وی میراند و او راست آمد و شد شب روز آبی فمید
تفاوت نیل و نهار با انواع است بچی آنکه شب ایام اگر کم و در سیر مانده می شود و روز با کس
و هم آنکه کسی در تابستان بتاب آفتاب میگذرد و در زمستان در خانه مانده سر و شب
بند در زمستان بخرابی گذرد و شب دیگر به بطلس و دوشاله سیری شود و در اقبال
شبه سمر و گذشت و شب تنوز گذشت بل قالوا میقل ما قال الا و لئون قالوا اذا
ینا و کنا ترابا و عظاما انا لک یعقون بلکه گفته اند آنچه گفته بودند تینان گفتند آیا

چون بمیریم و شویم خاکی و استخوانی چند آیا ما را بچگونه خواهیم شد تراب را بر عظام مصمت
 کردند چرا که چیزهای از تراب میتوان ساخت ناز عظام لقد وعدنا نحن و آبائنا هذا
 من قبل ان هذا الاكساطر الاولين ههراينه وعده داده شد باین سخن ما را و پدران ما را پیش
 ازین نیت این مگر افسانه پیشینان قل لكن الارض فمن فيها ان كنتم تعلمون ههراينه
 زمین و آنچه دران است بگوئید اگر میدانید سيقولون لله اقل فلا تذكرن ههراينه خواهند
 گفت خدای راست بگو آیا پندیر نمی شوید باوصف اقرار قل من رب السموات السبع
 ورب العرش العظيم ههراينه بگو کسیت پروردگار آسمانهای هفت گانه و پروردگار عرش بزرگ
 سيقولون لله اقل فلا تقولن ههراينه خواهند گفت اینهم خدای راست بگو آیهائی از سبیل
 پروردگار محیط و محاط قل من بيده ملكوت كل شيء وهو يجير ولا يجار عليه ان كنتم تعلمون
 بگو کسیت آنکه بدست اوست بادشاهی هر چیز و او را نه از نهاده می شود و بر خلاف
 او بگوئید اگر میدانید سيقولون لله اقل قل فاني سحرون ههراينه خواهند گفت اینهم خدای راست
 بگو پس آنکه می فریب داده می شود و با منی گردید لآتينهم بالحق وانهم لكانوا كافرين ههراينه باین
 سخن راست را و ههراينه ایشان دروغگویند ما انما نؤمن بالله من قبل وما كان معه من الاله
 اذا اذهب كل الاله بما خلق ولعلنا بعضهم على بعض ممنون بالله كما يصفون ههراينه فرزند
 دگر فتا است خدا و نیت همه را و هیچ حرامی دیگر آنجا بهر بوسه خدا چنین که آفریده
 بود و ههراينه غالب که مدعی بعض ایشان بعض بی پاکی صفت می کند خدا را از آنچه تفریر می کنند
 عليه الغيب والشهادة فتعالي عما يشركون ههراينه داننده نهان و آشکارا است برتر است از آنچه
 شرک می آرند قل رب انما اتيتني ما يوعدون ههراينه فلا تتجلى في القوم الظالمين ههراينه
 بگو که پروردگار من اگر نمائی مرا آنچه ترسانیده می شوند ای پروردگار من پس داخل مکن مرا
 در گروه ستمکاران آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را با اهل ظلم مناسبی نیست لیکن در بیجا با من معنی
 وارد شده که شومی انحرار برابر هم میرسد چنانکه در باب و قتل عام فاما عاكي ان تريك ما نعد لهم
 لقد رونا ههراينه ما بر آنکه ناهم ترا آنچه وعده میدهم بایشان تو ناهم یعنی بر عذاب
 فرستادن ایشان قاوریم لیکن تو رؤف و رحیم هستی البته و رحق ایشان دعا خواهی کرد

سبقت تھ غدا بہین است اذفع بالحق فی الحسن السیدۃ ما نحن اعلم بما یصنعون ووقالہ
 کن بدی را غصبتی کہ آن نیک است ما دانا تریم با نچ بیان میکنی ندوان بر سر وجہ است کیجے
 آنکہ مومن بہ کسی امر بالمعروف کند و نہی از منکر کو انکس راضی نہا شد و اینجہا بہین مراد است و قوم
 آنکہ ما از سنے بدی نیکی کند و بر تیرہ کہ در دین سستی لازم آید بقول بزرگی **بدی ابدی**
 سہل باشد جزا اہ اگر مردی آسین الی سن سارا سووم آنکہ امر بالمعروف نہی کنی کنی مخاطب
 آزاری نرسد چنانکہ از امام شافعی علیہ الرحمۃ حکایت کنند کہ امیرے بود بسیار رکش مشروط
 وضو داری کرد و پند کسی دگوش نی گرفت امام برین ماجرا مطلع شدہ نماز میرفتہ و غنقد
 کہ مراد وضو کردن خود شک است صاحب ہمینہ جا نیکہ غلطی کنم آگاہ سازند امیر رضا داد امام
 وضو را عجیب مشروط ادا کرد و امیرے سید گفت ہمیں طور باید امام از آنجا بخا نہ خود آمد
 چون امیرے وضو کردن شست اورا یاد د چنانکہ امام را وضو تسلیم کردہ ایم بر آنکہ خود
 چراکتیم پس بطور امام وضو کردن گرفت و قل رب اعوذ بک من ہرأت الشیاطین ہ

وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ دَجْوِیَا مُحَمَّدَیْ پُروردگار من سے پناہم تہا وضو نہاے
 شیاطین وی پناہم تہاے پُروردگار من انا کہ حاضر شوند پیش من ریخا ہر ادا شیاطین
 الانس اندہ شیاطین الجن ووقت حضور شیاطین نماز و تلاوت قرآن و حالت
 نوع است اگر کسی بوقت نعتن این آیت را بر دل خود دم میکند از احتلام محفوظ ماند مہرب
 است حتی اذا جاء أحدہم الموت قال رب ارجعْونہ ورجعت خویش باشند تا وقتیکہ
 بیاہ کسی را از ایشان موت گوید اے پُروردگار من باز گردان مرا جے برائے تعظیم مخاطب
 است لعلی اعمل صالحا فیما ترکت کلا انھا کلمۃ ہو قایلھا و من وادعیم بزرخ
 الی یوم یبعثون ہ بود کہ از نیکی کنم در سرائے کہ بگذاشمش چنین باشد ہر اندینہ سخن
 است کہ وے گوئندہ است و پیش ایشان حجابی باشد تا روزیکہ براکتی نہ شوند
 یعنی عالم قبر فاذا الفح فی الصور فلا انتاب بینہم کو مہدی ولا کیسآء لون ہ پس چون رسیدہ
 شود در صول پس ترا بہنا نہا نہ میان ایشان از روزنہ باکیہر سوال و جواب کنند شخصی
 انہا بن عباس پرسید کہ در آید آخری و اقبل لبعثہم علی بعض نسیآء لون ہ واقع شد

و تجربہ حقیق حدیث فرمودند کہ نفی انساب و تساؤل در روز جزا است مثبت انساب
 و تساؤل بعد دخول در جنت یا پس از محاسبه چنانکہ علماء و حفاظ شفاعت خواهند کرد
 حتی کہ شخصی را بجنّت بردند و در حین بان شخص گوید کہ فلان روز تر آب برائے وضو داده بودم
 مرا شفاعت کن آنکس او را همراه خود در بہشت خواهد برد و من شُکَلْتُ مَوَازِينُکَ فَأَوْلَیْکَ هُمْ
 الْمُغْلَبُونَ پس ہر کہ گران آمد پلہ ماے ترازوے او پس آن جماعہ ایشاندر سبک کاران و کُنْ
 خَفَّتْ مَوَازِينُکَ فَأَوْلَیْکَ الَّذِینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِی جَهَنَّمَ خَالِدُونَ و ہر کہ سبک پلہای
 ترازوے او پس آن جماعہ آنا نند کہ زیان کردند در حق خویش در دفع جایداید باشند گان اند
 مرد کفار اند چرا کہ ہر چند پلہ گناہ مسلمانان در روز جزا سبک گران باشند و پلہ نیکی سبک
 طبعیست کہ ایشان بہ صدق دل گفتہ اند بر پلہ دیگر خواهند نہاد پلہ حسنات از پلہ
 سیئات گران تر خواهند شد تُلْفَعُ وَجُوهَهُمُ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ ہ می سوزد و روے
 ایشان را آتش و ایشان را آتش روئی ترش ہستند و حدیث آمدہ لب زیرین ایشان سوختہ
 تا بسر خواهد رسید و لب زیرین ایشان تابناک آید لَنْ يَكُنْ اِیْتِی تَلْخِ عَلَیْکُمْ فَکُنْتُمْ دِہَا
 یَکُنْ اِیْتِی تَلْخِ عَلَیْکُمْ فَکُنْتُمْ دِہَا
 قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَیْنَا شَقَوَاتُنَا وَکُنَّا قَوْمًا ضَالِّیْنَ ہ گفتند اے پروردگار ما غالب
 آمد بر ما بختی ما بودیم گروہی گمراہ کہ بہ پیغامبران تو نکر ویدیم رَبَّنَا اخْرِجْنَا مِنْہَا فَاِنَّ عُدْنَا
 فَاِنَّا ظَالِمُونَ اے پروردگار ما برون اگر ما را از اینجا پس اگر عود کنیم بچہر پس ہر آئینہ ما
 ستم کار باشیم قَالَ اخْسِئُوا فِیْہَا وَلَا تَکَلِّمُوْنَ ہ خدا فرماید بہ رسوائی و در شوید در اینجا و سخن بگوئید
 با من محتشأ در لغت ماندن و زجر کردن سبک را گویند اِنَّہٗ كَانَ فِیْہِ مِنْ عِبَادِیْ یَقُولُ
 رَبَّنَا مَا غَفَلْنَا وَاَدْحَمْنَا وَاَنْتَ خَبِیْرُ الرَّحْمٰنِ ہر آئینہ گروہی از بندگان من میگفتند اے
 پروردگار ما ایمان آوردیم پس بیا مرزا را و بخشائے ما و تو بہترین بخشایندگان فی معنی گناہ مئی
 و پردہ می پوشی بچہر ذاتی سخودا خدایم سَخِیْرًا اَحْمٰی اَلْمُنْکَرِ دِکْرِیْ وَکُنْتَ تَعْلَمُ تَقْضٰی
 پس سخوہ گرفتہ ایشان را تا حد کہ فرمودش گردانیدند یا در ازل شما و شما را ایشان بخشنید
 عِبَادِیْ مِنْ سَخَوٰتٍ وَصِیْبٍ وِجَالٍ وَجَنَابٍ اِنِّیْ خَرِیْتُکُمْ اَلْیَوْمَ بِمَا صَبَرْتُمْ اَلَا اَنْتُمْ هُمْ الْعٰزِمُونَ

هر يكی من جز اولاد ایشان را امروز بمقابل صبر ایشان به آنکه ایشانند بمبادر کنندگان
 قل که لیتتم فی الارض عدد سین ه گوید چند مدت درنگ کردید در زمین به حساب
 شمار ساهای قائلو لیتنا یوماً ونعص یوم فقیل العاذن ه گفتند درنگ کردیم یک روز
 یا بعض روز پس سپس از شمار کنندگان قائل ان گیتتم الا قلیلاً لوانکم کتکم تعلمون ه
 گفت خدا توقف نموده اید مگر اندک کاش شما میدانستید یعنی اگر از شما بپرسیم که در دنیا چند
 روز و یا چند ماه ماندید شمار یار یاد خواهد بود پس به شمار ساهای که اقل از آنها است بگوئید که
 در دنیا چه مدت ماندید کفار خواهند گفت که یک روز یا کم از آن در دنیا ماندیم او سحانه و نقلی
 خواهند فرمود یسر التجاره و ما التجاره چه بد سوداگر سیت و آنچه حاصل کردید از آن و همچنین
 به مسلمانان خطاب خواهد شد و ایشان هم همین خواهند گفت خدا تعالی خواهد فرمود -
 یعم التجاره و ما التجاره یعنی رهبری تجارت شما که در یک روز چه دست در جنات حاصل
 کردید که در جنت داخل شدید و ایشان چه قدر سیات کردند که به عذاب ابدی گرفتار شدند
 اغنیتم انما خلقناکم عبداً و انکم الینا لاترجعون ه آیا پنداشتید که آفریدیم شما را بهیوده و اندک
 شما بسوی ما گردانیده نشود فقل الله الملیک الحق لا اله الا هو کذبت العرش الکبریم
 پس بر عرش خدا بادشاه ثابت نیست هیچ عبود و عین او پروردگار عرش گرامی شد
 و من یدع مع الله اله الاخر لانه ان له به قائماً حیاً به عند ربیه انه لا یفیل
 ال کفر فیه و هر که بخواند با خدا معبود و مجیر را که هیچ جستی نیست پرستنده را بر ثبوت
 آن معبود پس جزین نیست که حساب او نزد یک پروردگار اوست هرگز نیکار نمی شود
 کافران و قلیت اعفوا و ارحم و اذنت خیر الرحیم ه و بگو اے پروردگار من بیامرز و بخوان
 و تو بهتر بخشایند گمانی قضای آیات اغنیتم الهم در حدیث شریف بسیار آمده چنانچه
 عبد الله بن سعود رضی الله عنه بر شخصی که آسیب جن می داشت دم کرده بود فی الفور
 به هوش آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پرسیدند که چه خوانده بودی عرض کرد که
 اغنیتم الی آخره خوانده بودم فرمودند قسم اگر این آیات به اعتقاد صفات بگویند خوانده
 شود از عظمت و جلال آنها متزلزل گردد قوله لا یفیل الکفرون از اعجاز قرآن است

چنانکه سوره را به تفریف سلمان بلفظ فلاح شروع کرده بودند همچو کافران بهمان لفظ خستم کردند و قوله رب اغفر وارحم الخ طریقه دعا تعلیم فرمودند که موجب عفو گناهان است

تمت السورة

سوره نوح در بیست و چهار آیت و در رکوع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سُورَةُ النُّوحِ اَنْزَلْنَاهَا وَقَرَّضْنَاهَا وَاَنْزَلْنَاهَا اَنْتَ نَبِيْتُ
لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ. این سورتی است که فر فرستادیم آنرا و فرض ساختیم آنرا و فرود
آوردیم در آن آیات روشن بود که شما پند گیرید لفظ فرضنا صفت سوره و اوقع شده
و گرنه فرضیت از انزالها مفهوم می شود چنانکه زید رجل عالم رجل محض برای صفت
مذکور شده و گرنه رجولیت از زیج معلوم می گردد و بدانکه تسبیح سورت بر دو گونه می باشد
یکی آنکه قصه واحد مذکور باشد چون سوره یوسف و سوره نوح دوم آنکه در چیز بی توکل
مذکور باشد که در دیگر سورت بدین گونه ذکر شده باشد و اسم این صورت از همین قبیل است
چرا که مثل لغه الهی و تجلیات او در هر شیئی که آئینده مذکور خواهد شد بقوله اِنَّهٗ لَوَاسِعُونَ
وَالَاَرْضُ مِثْلُ نُوْحٍ كَيْمَشْكُوْفٍ الخ در سوره دیگر به این وجه مذکور نیست و ربط این سوره
به سوره مومن بدین منوال است که در اینجا مذکور شده قَمَرٌ مِّنْ نَّجْمٍ وَاٰذَانُكَ هُمُ
الْعَبْدُونَ. یعنی هر یک بر زن مخلوقه یا کنیز یک خود قناعت نمهند پس اوست از حد
تجاوز کننده و منزهش این است که در اینجا مذکور شده بقوله الْاِنْسَانُ الْاَلْبَانِیُّ فَلَا جِلْدَ الْاَحْلَ الْاَحَدِ
مِنْهُمَا اِنَّهٗ جِلْدُ الْاَحَدِ زَنَ وَاَلَا تَعْلَمُ زَنَ وَاَلَا تَعْلَمُ زَنَ وَاَلَا تَعْلَمُ زَنَ وَاَلَا تَعْلَمُ زَنَ وَاَلَا تَعْلَمُ زَنَ
وَالنَّارُ قَافَظُ عَوَالِدٍ هُمَا مَذْكُورٌ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ
سرتی چنانکه مریدان زن نمی دانند و در اینجا مومن را مقدم کردند به وجهی آنکه زن را حایل بار
باید و زنا عبارت از کمال چپایی است و حق زن اقیع و اشغ است به نسبت مرد و میم
آنکه زن باعث زنا است چه اگر زن را ضعی نباشد زنا هرگز واقع نشود و از نجسیت زن را مقدم
کردند اگر گوئی که فاحل و هما چرا نفرمود گویم اگر فاحل و هما می گفتند متبادر پنجاه پنجاه
به زانی و دانی معلوم میشد بنا بر آن کلا حدیثها فرمود یعنی هر یکی را دوره باید زد اگر گوئی

و تفسیر صد زده چیست گویم بر دو گونه است یکی آنکه علی اطا هری میگوید که اگر عقود مقرب
 میکردند عبرت نمی شد و اگر بالف امری ساختند زنده نمی ماند لهذا متوسط اختیار کردند که هر دو
 غرض فوت نشود و دویم آنکه علی باطنی میگوید که هر یک یک سیر الی الانزال است در زده یا نسبت
 حرکت منزل می شود و شخصی که اسماک خورده در دو سه صحنش تقریباً در انزال کرده و متوسط
 و سه حرکت منزل شود و گویا مقابل هر حرکت که لذت حاصل کرده بود صد زده تقریر کردند که همان
 قدر لذت بنید یعنی چنانکه ذایه و زانی مس جلد یکدیگر به زنا کرده بودند پس جلد ایشان هم به زده
 کرده شود و شرط زده زدن این است که برو و شکم و شرمگاه هر دو زن نباید زد بلکه متفرق و متوسط
 و شرط زده زدن این است که برو و شکم و شرمگاه هر دو زن نباید زد بلکه متفرق و متوسط باید زد
 فافهم و لا تأخذکم بهما رافة فی دین الذین ان کنتم تؤمنون بالله والیوم الآخر و باید که
 در دیگر شما را شفقت بر ایشان در جاری کردن شرح حجت را اگر ایمان آورده آید بخدا و تا آخر
 بر وجه است یکجمله آنکه شما خود میباید دانید که در حد جاری کردن اثبات دین شما خواهد شد
 و مجبوز از عذاب آخرت زمانی خواهد یافت و دویم آنکه خدا بیتیالی بر بندگان خود مهربان
 تراست از شما چونکه او سبحانه هر صد زده فرموده در حق زانی و مفرق عین رأفت است پس یافتن
 شما بی فایده است و لیکن بعد از عذابها تطایفه فی المؤمنین و باید که حاضر شوند به عقوبت
 ایشان جماعت از مسلمانان بر دو وجه است یکی آنکه چنانکه انیکس در پاره از نالذات
 حاصل کرده بود همچنان علی رسول الله در سوا می بیند و دویم آنکه عبرت دیگران شود و اولی که
 برین آیت عمل کرده خلیفه رسول الحق البشیر حضرت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه بوده که بر سر خود
 ابو جهمه که عبد الرحمن نام داشت و ناکه خدا بود حد جاری نموده بسیار جائی عبرت است بزرگان
 و مقدر دین پاسبان تحسین کردند و آنچه مقدر بر بشریت به عمل آوردند و تمام قصه اشناسیت
 که در حق حضرت امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله عنه در مسجد مبارک نبوی در عهد خلافت
 خویشسته بودند و اصحاب گروا که ایشان دور زده بودند ناگاه زنی نوجوان در کنار او طفلی
 فدا داد و روزه مسجد درآمد و گفت که السلام علیک یا امیر المؤمنین حضرت عمر فرمود
 و علیک السلام ترا اگر حاجتی هست بگو که سر انجام آن کنم زن گفت که ارے برائے سنتی

و تفسیر صد زده چیست گویم بر دو گونه است یکی آنکه علی اطا هری میگوید که اگر عقود مقرب
 میکردند عبرت نمی شد و اگر بالف امری ساختند زنده نمی ماند لهذا متوسط اختیار کردند که هر دو
 غرض فوت نشود و دویم آنکه علی باطنی میگوید که هر یک یک سیر الی الانزال است در زده یا نسبت
 حرکت منزل می شود و شخصی که اسماک خورده در دو سه صحنش تقریباً در انزال کرده و متوسط
 و سه حرکت منزل شود و گویا مقابل هر حرکت که لذت حاصل کرده بود صد زده تقریر کردند که همان
 قدر لذت بنید یعنی چنانکه ذایه و زانی مس جلد یکدیگر به زنا کرده بودند پس جلد ایشان هم به زده
 کرده شود و شرط زده زدن این است که برو و شکم و شرمگاه هر دو زن نباید زد بلکه متفرق و متوسط
 و شرط زده زدن این است که برو و شکم و شرمگاه هر دو زن نباید زد بلکه متفرق و متوسط باید زد
 فافهم و لا تأخذکم بهما رافة فی دین الذین ان کنتم تؤمنون بالله والیوم الآخر و باید که
 در دیگر شما را شفقت بر ایشان در جاری کردن شرح حجت را اگر ایمان آورده آید بخدا و تا آخر
 بر وجه است یکجمله آنکه شما خود میباید دانید که در حد جاری کردن اثبات دین شما خواهد شد
 و مجبوز از عذاب آخرت زمانی خواهد یافت و دویم آنکه خدا بیتیالی بر بندگان خود مهربان
 تراست از شما چونکه او سبحانه هر صد زده فرموده در حق زانی و مفرق عین رأفت است پس یافتن
 شما بی فایده است و لیکن بعد از عذابها تطایفه فی المؤمنین و باید که حاضر شوند به عقوبت
 ایشان جماعت از مسلمانان بر دو وجه است یکی آنکه چنانکه انیکس در پاره از نالذات
 حاصل کرده بود همچنان علی رسول الله در سوا می بیند و دویم آنکه عبرت دیگران شود و اولی که
 برین آیت عمل کرده خلیفه رسول الحق البشیر حضرت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه بوده که بر سر خود
 ابو جهمه که عبد الرحمن نام داشت و ناکه خدا بود حد جاری نموده بسیار جائی عبرت است بزرگان
 و مقدر دین پاسبان تحسین کردند و آنچه مقدر بر بشریت به عمل آوردند و تمام قصه اشناسیت
 که در حق حضرت امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله عنه در مسجد مبارک نبوی در عهد خلافت
 خویشسته بودند و اصحاب گروا که ایشان دور زده بودند ناگاه زنی نوجوان در کنار او طفلی
 فدا داد و روزه مسجد درآمد و گفت که السلام علیک یا امیر المؤمنین حضرت عمر فرمود
 و علیک السلام ترا اگر حاجتی هست بگو که سر انجام آن کنم زن گفت که ارے برائے سنتی

یکجا حرکت از من بوقوع آمده و من اذان سحرکت تا تب شده ام و ندامت کشیده ام
 حضرت عمر فرمودند که خوب کردی که توبه کردی زیرا که سرمایه مرد مسلمان همین توبه است
 باز فرمودند که ای پسر من ترا به خدا سوگند میدهم که گاهی در باغچه بنو نجار رفته بودی و زنی
 را در آنجا دیده صحبت نموده بودی پسر خاموش شد و گریه آغاز کرد حضرت عمر فرمودند
 که خطر ممکن ای پسر من و راست نگوی خدا دوست میدارد راست گویان را پسر گفت راست
 این است که این حرکت از من بوقوع آمده لیکن من توبه کرده ام و ندامت کشیده ام حضرت
 عمر چون این اقرار از زبان پسر شنیدند دست او را گرفته کشان کشان از خانه بیرون بردند
 تا به مسجد ببردند و بحضور مردم خدنا که در حق ناکند حرف را صد تا زیاده است جاری نمایند
 پسر گفت که ای پدر من مرا رسوا نکنند و من بشیر بگماید و مرا همین جاریزه ریزه کنید حضرت
 عمر فرمودند که در خانه تعزیر درست نیست خدا تعالی فرموده است که ولینشد
 عذابکم الا بقرائن ^{یعنی در وقت ذن حد باید که جماعه کثیر از مسلمانان حاضر}
 شوند تا این محنت در شهرت پذیرد مردم دور دراز عجزت گیرند و این کس هم از عذاب
 بماند که صد تا زیاده است و عذاب روحانی که شرمندگی در سوای است کشیده از
 آن که در آنجا بکلی پاک شود باز آن پسر کشیده بجهت بر دند بحضور اصحاب معین و به بیان
 آنکه است گفت زن و الوشم هم مطابق آن اقرار نمود و حضرت عمر را عرض کردند
 که این را چه میگویند و او فرمودند که تا زیاده بگیر و این پسر را صد تا زیاده بزن و در زن
 تا زیاده تقصیر مکن و پاس داری بگذار افلح گفت که از من نمیشود و گریه نمود حضرت
 عمر فرمودند که ای غلام فرمانبرداری من فرمانبرداری رسول است پس بکن آنچه ترا فرمایم
 و الا نزدی رسول شرمنده شوی افلح جاها می آن پسر از تن او بکند و مردم مسجد
 عمو و گریه برخاست و پسر مدبرم نزد حضرت عمر بنیملق و زاری میکرد و میگفت ای
 پدر من بر من رحم کن حضرت عمر بنیفرمودند و میگفتند که پروردگار بر تو رحم کند و اینهم
 که می بختم ای همین بکنیم که پروردگار بر تو رحم کند و بر من هم رحم کند باز حضرت عمر ثار
 بار آن غلام را که افلح نام داشت تعذیم فرمودند و می گفتند که مان بزن و آن

پسر فریاد و فغان می نمود تا آنکه مفتاد تازیانه تمام شد آنجا پسر گفت ای پدر من یک جرعه آب بنوشان حضرت عمر فرمودند ای پسر من اگر پروردگار تو ترا پاک کرده خواهد برداشت پس شتاب است که ترا حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم شربت می خواهد نوشانید که باد تشنه نخواهی شد و غلام را گفتند که مان بزن تا آنکه بهشت تان تازیانه رسید آن بیعت که ای پدر السلام علیک رحمت می شوم حضرت عمر فرمودند که وعلیک السلام اگر به زیارت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شوی از من سلام عرض کن و بگو که عمر را بعد از شما گذاشته آمده ام در اینجا که قرآن می خواند و حدیثی حسن دارا قائم می دارد و بعد ازان حضرت عمر غلام خود را فرمودند مان بزن چون نوبت به نود تازیانه رسید پسر ایشان ساکت شد و آواز فریاد و فغانش منقطع گشت در آن وقت صحابه از حضرت عمر التماس کردند این وقت ده تازیانه باقی را موقوف دارید وقت دیگر تمام حد خواهند فرمود حضرت عمر فرمودند این پسر گناه را موقوف نداشت من برای او را چه قسم تاخیر و موقوف کنم در آنوقت که بر پسر مذکور حسد زدن شروع شده بود و آن پسر فریاد و فغان آنها و نهاده مردمان نزد مادرش رفتند مادرش دیده اند گریه کنان و غمخیزان و به حضرت عمر گفت که من بعضی صبر تازیانه حجاجی پیاده پا خواهم گذارد و بعضی صبر تازیانه هرست در هم که معین فرمایند بفرما خواهم داد حضرت عمر فرمودند که حج و صدقات عوض هدیه می توانند شد صبر کن باز غلام را فرمودند که حد را تمام کن هرگاه آخر تازیانه زو پسر مرده افتاد و جان بحق تسلیم کرد در آنوقت حضرت عمر فریاد و فغان کردند گفتند که ای پسر چرا از تو گنجان مان را دور سازد باز سیر او را در کنار گرفته نشسته و گریه می نماید و می گفتند که پدرت قربان تو که قراح کشته است است پدرت قربان تو که حد را تمام کنانیده مردی پدرت قربان تو که پدر مادر و برادر و خواهر بر تو رحم نکردند مردم چون دیدند معلوم کردند که بروج او از تن مفت وقت کرده پس آنروز در مدینه کثرت گریه و زاری بسیار شد و واقعه صعب روی داد چون بعد ازین واقعه چهل روز گذشت حدیث بنی النجار که از عمر بنی صحابه است و رسول در حق او فرموده الله حدکم حد یقیناً فصدقوه

شَهَادَةُ اَبَدًا ۱۰ باز دنیا و رند چهار گواه بر نیدایشان را بهشتا دُرّه و متبول میکنند گواهی
 ایشان را هیچ گاه ختم بر آن تعقیب است یعنی اول به رومی گفته شود که شهودار به بیار
 بعد از آن اگر شهود نیارد حد افتر که بهشتا دُرّه است برو باید زد و تدرّس تعیین بهشتا دُرّه است
 که چهار گواه و پنجم رومی اگر مرد دره را که حد زنا است بر پنج نفر تقسیم کنیم هر یک بخت بست
 دره رسد پس در صورتیکه شهودار به سیدانست و ند بجا بیفتی گواه بست دره که بهشتا دُرّه
 دره باشد بر رومی که مقرر است به افتر از و بهتبان زنا باید زد و بست دره که بر دُرّه رومی بود از
 ساقط شده به سبب اقرار او و همچنین اگر کسی را شخصی در شنام مادر دهد و او طلب تعزیر کند
 از بست دره تاسی و نه باید زد و اُولَئِكَ هُمُ الْفٰسِقُونَ ۱۱ و اینجا بحث ایشانند فاسق کلمه هم
 در اینجا برای محرم است یعنی فسق کسائی که ثبات می کرد به اثبات نرسید پس ایشان خود
 فاسق شدند به سبب بهتان صرف اِلَّا الَّذِيْنَ تَابَوْا مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ وَاَصْلَحُوا فَاِنَّ اِلٰهَ
تَعَالٰی عَزَّ وَجَلَّ مگر آنکه توبه کردند بعد ازین و بصلاح آوردند کار خود را پس هر آینه خدا آمرزنده
 مهربان است توبه آنکه در پیش حاکم اقرار کند که ما ناحق بهتان زنا کردیم و صلاح
 آنکه در پیش معذوف رفته گناه خود را محفوکنانست نزدیک امام شافعی رحمه الله علیه
 که استثناء از لا تقتلوا هم میکنند شهادت آنان متبول است بخلاف امام ابی حنیفه رحمه الله
 که ایشان استثناء از هم الفاسقون میکنند وَالَّذِيْنَ تَابُوْا مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ وَاَصْلَحُوا وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ
سَهْوَةٌ اِلٰی اَنْفُسِهِمْ فَتَمَّادَةٌ اَحَدُهُمْ اَرْبَعٌ شَهَدَاتٍ بِاَللّٰهِ اِنَّهُ كَبَرُ الصّٰدِقِيْنَ ۱۲ و آنکه
 او شنام می دهند زنان خود را و نباشد ایشان را گواهان مگر نفس خویش تن پس محصل
 گواهی یکی از ایشان است چهار بار که بخندد هر آینه وی از راست گویان است پیش
 ازین مذکور بهتان زنا به نسبت زن جنبیه بود حالا حکم بهتان زنا به زن منکوحه خود
 است یعنی هر یک زن خود را قذف کند پس او گواهی دهد چهار بار به این نوع که قسم
 بخدا و است از راست گویان و این شهادت مقابل شهودار به است و متاخرین
 ازین آیت استنباط کرده اند که گواهی را مگر که به قسم ساختن هم درست است و نزد
 امام شافعی رحمه الله بوقت عصر و سجد جامع نزدیک منکر حاکم و غیره دیگر مسلمانان

در اینجا حاضر باشند گواهی طلب بخلاف امام ابی حنیفه رحمه الله و در اینجا طلبش هود نشد چرا که
 هم رسیدن شهوت مذراست و در صورت تعدد زن از زنا باز نمی آید و شهواتی و عشا
 و قبایل بهم میرسد و عاقل محتال می شود که مزیدی بران متصور نباشد بخلاف قاضی
 ابن اجنیه که او را از زنا آن زن عاری و ذاتی عاید نمی شود و ازین مکر در اینجا شهوت طلب کرد
 الْحَامِصَةُ أَنْ لَعْنَتَ اللَّهُ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَذِبِينَ ه و گواهی تخم باین صفت که
 منت خدا بر او باد اگر از دروغ گویان باشد یعنی تخم بد گواهی دهد که لعنت حق بر من اگر از
 دروغ گویان باشم و این گواهی مقابل خودش هست بعد از آن نزدیک امام عظیم هم برین
 احبس کنند تا آنکه اقرار زن نکند یا لعان نماید بخلاف امام شافعی ۴ و اگر قاضی منکر شود بر
 فراق هر دو و عداوت و ثبوت نسب و توریث اتفاق ا همین است وَ يَدْرَأُ عَنْهَا
 لَعْنَتُ اللَّهِ إِنْ تَلَدَّ بَعْضُهُمَا لِلْآخَرِ فَإِنَّهُ مِنَ الْكَذِبِينَ ه و باز میگرداند از
 زن عقوبت را آنکه گواهی دهد چهار بار بخلاف اهرامیه این شهوات دروغ گویان است
 وَالْحَامِصَةُ أَنْ عَضَبَ اللَّهُ عَلَيْكَ إِنْ كَانَ مِنَ الصُّدَقِيِّينَ ه و گواهی دهد تخم بار باین
 صفت که تخم خدا بر من زن اگر شوهرش از راست گویان باشد در اختیار کردن لفظ
 لعنت در اینجا و لفظ غضب در اینجا نکته است که معنی لعنت را که ابعاد از رحمت است
 در آخرت مردان خوب میدانند و زنان به سبب نقصان عقل لفظ غضب را که اثر
 آن در دنیا تخم هم می کند بسیار شنیده اند و گویا فضل الله عليكم و رحمة و ان الله
 تَوَّابٌ حَكِيمٌ ه و اگر نمی بود فضل خدا بر شما و رحمت او و آنکه خدا توبه پذیرنده با حکمت است
 چه چیزها که نمی شد یعنی چگونه نباشد فضل خدا بر شما که اوست توبه پذیرنده دانای حکمت
 یعنی شیر شمار افاش نکرد که شاید کسی او شما توبه یاب و حکمتش مقتضی همین است که بر شما
 فضل خود کند و حکم شدید نماید با جمله پیش ازین مذکور زنا و بهتان زنا به نسبت زن
 اجنبیه و زن منکوحه خود بود و حال آنکه زنا و فساد نسبت زوجه محبوبه آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم که دل لعنیم و مقام ادب است می شود و وقعه اش اینست که چون رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم بر آن غرّه از غرّهات تشریف فرمای می شدند قرعه می انداختند

بنام هر سیکه می افتاد از اوج مطهر است و او را همراه خود بدولت می بردند چرا که بی توهم
 انداختن ترجیح بلامرج لازم می آید و این قاعده ایست تهره در چیزیکه بدلیل عقلی یا نقلی ترجیح
 یک بر دیگر معلوم نشود قرعه انداختن ضروری است قضا را غرزه بنی المصطلق که
 نام قبیله ایست از عرب اتفاق افتاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم به عادت معهود قرعه
 انداختن بنام حضرت عائشه صدیقہ رضی الله عنها افتاد مجمل سوار گنا نیده به شرف رکاب
 فیض انتساب خود مشرف ساختند چون از غرزه مذکور فارغ شده در محبت فرمودند
 دشمنی از ششها که خبر کوچ گرم بود ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها بر سیره کثیرک خود را همراه
 گرفته برای قضای حاجت انسانی تشریف بردند کدام بگمان آنحضرت صدیقہ اندوه
 محل هستند ناچاره همراه لشکر طفره سیکه روانه کردند چون حضرت عائشه رضی الله عنها بشکرگاه
 آمدند بجز ذات بابرکات خود دیگر راداران وادی نیافتند تخریر شده در آنجا معنویانه بخواب
 رفتند اتفاقاً آنحضرت صلی الله علیه و سلم سوارے چند برای جزواری پس لشکر گذاشته
 بودند از میان صفوان بن معطل اسلمی که از مجله صیین صحاب بود حضرت عائشه را را بخوابانیده
 گمان کرد که شاید آنحضرت صلی الله علیه و سلم مرده را گذاشته کوچ کردند چون نزدیک
 رسیدند بر سیره استفسار حال کرده حضرت عائشه را گفت که یا ام المؤمنین گوشتی چادر بر روی
 خود انداخته بر پشت من که فرودمی آیم سوار شوید آنحضرت صفوان رضی الله عنه حضرت عائشه
 رضی الله عنها را و بر سیره را بر پشت خود سوار کرده و مهارشتر بدست خود گرفته پشت کمر فتح اثر آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم ملحق شد و عبد الله بن ابی کررئیس المنافقین بود قدف حضرت
 صدیقہ رضی الله عنها شروع کرد و میگفت مَا بَحْتُ عَنْكَ وَمَا خَافَ عَنَّا وَبَشَوْنِي بِصِحْتِ
 أَنِّ حَسَانَ بْنَ ثَابِتٍ وَطَلْحَ بْنَ أَنَاذِرٍ وَجَمْعَةٌ مِنْتُ حَشِشٍ يَهْمُ شَرِّكَ قَذَفَ شَدْنَدُ
 مِنْهَا فَنَاقَ دِرَاسَعَتِ بَدَنَامِي سَعَى كَرْدَنَدُ جَمَاعَتُهَا ظَهَرَ بَرَاتِ كُنُونَدُ وَجَمَاعَتِ تَوْقَفِ
 كَرْدَنَدُ خَدَايَتِهَا لِي سِنْرَهَ آيَتِ دِرَاسَتِ صَدِيقَه رَهْ نَازِلِ سَاحَتِ وَذَقَمِ مِنْهَا فَنَاقَ دِرَاسَتِ
 بَرَاتِ كَنَنَدُ كَانِ وَتَهْدِيدِ تَوْقَفِ كَنَنَدُ كَانِ فَرَمُودِ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْأَفْلَاقِ
 خُصْبَةُ مَيْتٍ كَمَا هُمْ أَمْنِيَّةُ أَنَا كَلَهُ أَوْرَدَنَدُ تَهْمَتِ رَاجِعَاتِهَا لِي أَعْنِي أَعْنِي كَلَمَهُ كَوِيَانِ

لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن مَّيْنَدَارِيَا بَيْنَ تَهْمَتٍ أَبَدٍ وَحَقِّ خُوشِ بَلْ كُنْ تَهْمَتِ
 است برای شما که خدا تعالی خود برایت عایشه ظاهر میکند لکن امری که شما را کشتن از آن
 هر کسی را از ایشان چیز نیست که حاصل کرد از معصیت و لذتی که یافتند که بزرگ عذاب
 عظیم است و آنکه سرانجام داد و عده آن تهمت را از ایشان اوراست عذاب بزرگ یعنی عذاب
 بر ابی منافق کلاً اِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا أَفْكٌ
 مِّبْیُنٌ هُوَ چنانچه که چون شنیدید آنرا که آنکه میسر کرد مردان مسلمانان و زنان مسلمانان
 حق خویش نیک را و میگفتند این افترا ظاهر است تبلیغ است بقصه ابوالیوب الضاری
 که برین خود گفت تو درین با جراحی میگوئی زن گفت که من ترا صفوان فرض میکنم و میپرسم
 لاکر تو عایشه را تنهایی یافتی چگونه و پیش می آمدی ابوالیوب گفت که هیچ پسیر که مادر خود
 پیش آمد باز زن گفت که من خود را عایشه فرض می کنم و خوب می دانم که اگر من روجه
 خاتم النبیین علیه الصلوة والسلام می بودم از من چنین حرکت صادر نمی شد ابوالیوب
 الضاری و زن او حضرت عایشه و صفوان را در این موقیاس نموده مقرباً شدند و گفتند
 این بهترین حرف است کُلُّ لَاحِظٍ وَاعْلَيْهِ بِأَرْبَعَةٍ شَهَادَةٍ فَإِذَا لَمْ يَأْتُوا بِالْبَيِّنَاتِ -

فَأُولَٰئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَافِرُونَ ه چنانچه در دند برین سخن چهار گواه پس چون ناورند
 لوا این را پس آن جماعت نزدیک خدا ایشانند دروغ گو چون این آیت نازل شد رسول خدا
 صلی الله علیه و آله وسلم عبد الله بن ابی منافق و حسان بن ثابت و سبط بن اثابه و حمزه
 بنث حمز بن احمه قذف که بشهادت از آن است به تضعیف یعنی بکسر و ضعیف تا زیاده
 زدند و روجه تضعیف اینست که الله تعالی در سوره احزاب فرموده نَبِیَّاءَ اللَّتِیْ مَنَّ تَابَ فَنُكِحْنَ
 فَمَا حَسْبُهُ مَبْنِیَّةٍ تَضَعُفُ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ لَیْ زَنَانِ بَنی هر که از شما منق
 ر مجر کند و چون کرده خواهد شد اول عذاب و وقتی که زنان بنی را در صورت زنا عذاب دو چند
 تر یافته قاف ایشان را هم قذف دو چندان باید زد و کُلُّ فَضْلٍ لَّهِ عَلَیْكُمْ وَ حَسْبُهُ
 فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَةِ لَمْ تَكُنْ فِیْهِ عَذَابٌ عَظِیْمٌ ه و اگر نمی بود فضل خدا بر شما و
 عجزت او در دنیا و آخرت هر آینه می رسید به شما درین مقدمه که گفت و شنید کردید در آن

عذاب بزرگ رحمت دینوی آنکه از عذاب طعن ربانی یافتند چنانچه آن بر شما طعن میگرد
 ازین رسول شما چنین و چنان کرده و رحمت اخروی آنکه از عذابیکه قاذف ادا حضرت
 خواهد شد نجات یافتند بسبب جاری شدن حد در دنیا اذ تَقَوْنَهُ بِالْأَسِنَّةِ وَتَقَوُّوْهُ
 بِأَفْوَاهِكُمْ مَّا لَيْسَ لَكُم بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُوْنَهُ هَيِّئًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ چون فراموش کرد
 انرا بزرگبانیهای خویش می گفتید بدان خویش سخنی که نبود شمارا بحقیقت آن دانش و س
 ند داشتند انرا آسان و او نزدیک خدا بزرگ بود یعنی جمعی که میگفتند و فلان چنین میگویند
 مانند ایم و تحقیق نیاوریم و کلام اذ سَمِعْتُمْهُ قُلْتُمْ مَّا تَكُوْنُ لَنَا اَنْ نَّتَكَلَّمَ بِهَا سَجَدَ
 هَذَا اَبْهَتَانِ عَظِيمٌ و چرا شد که چون شنیدید انرا میگفتید نرسد ما را که بزرگان آری علم بزر
 سخن به پاکی یاد میکنیم ترا خدا یا این سخن اقرار نیست بزرگ القصة چون حضرت عائشه را
 خبر قذف معلوم شد بسیار شده در خانه پدر خود حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه رفتند و گریه زیاد
 آغاز کردند و چندی نخوردند و نخفتند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم را هم اذیت بسیار شده
 حضرت عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم را طلبیده استنباره فرمودند که شما درین محنت در چه
 میگویند حضرت عمر عرض کردند که یا رسول الله تعالی نگوی که بقاء و رات می نماندند
 او بجزیم شریف تجویز بخورده چگونه فرارش مبارک را فرموده و خواهد داشت و حضرت عثمان غنی
 معروض داشتند که خدا تعالی سایه جرم اطهر را بر خاک نمی افکند که مباد آنجناب باشد پس سر بر
 جناب ستطاب بیدان زانیه چگونه گوارا خواهد کرد و حضرت علی رضی الله عنه عرض رسانید
 که یا رسول الله رفدی دیبای مبارک نفسی نبوی بوجوب الله تعالی حضرت جبرئیل را فی القوا
 فرستاده که قَاتِلْهُمْ قَتَلْتُمْ بِالْإِفْرَاضِ اگر از عائشه صدیق رضی الله عنها حرکتی سرزد میش
 الله تعالی ذات بابرکات را فوراً آگاه میساخت فلینر هذا الايهتنا عظيمنا بعدا وال
 حضرت علی رضی الله عنه بر بریره کینه نکد عائشه را تهدید میفرموده استفتا احوال کردند بر
 گفت که والله از عائشه رضی الله عنها حرکتی نظیر نور نیاده عِيْظُكُمْ اِنَّهُ اَنْ تَعُوْذُوْا بِاللَّهِ اَب
 اَكْبَرُكُمْ ثُمَّ تُصْنِنُ پند میداد شمارا خدا تا ما از مجلس نیارید مانند این هرگز اگر مسلمان
 وَيَبْرَأَ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ و بیان می کند خدا برای شما آیات

و خدا و انا با حکمت است مراد از آیات همین آیات است چرا که الله تعالی حضرت عائشه
 رضی الله عنها را بچند وجوه بر اولا ج دیگر ترجیح داده یکی آنکه در از واج طهرات حضرت عائشه رن
 باکره بودند فقط و دیگر همه ثببات و وهم آنکه قبل از نخل حضرت جبرئیل علیه السلام صورت حضرت
 عائشه را با حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نموده بودند و گفتند که هَذَا زَوْجَتُكَ فَاَلَمْ يَأْوَ اِلَيْهَا
 سَوْمَ آنکه حضرت جبرئیل علیه السلام کسی از ازواج مطهرات سلام نموده الا عائشه ص راقه
 راضی الله عنها چهارم آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با عائشه رضی الله عنها همه شب بودند
 و وحی می آمد به خلاف دیگر ازواج پیغمبر آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم محاذی کسی از
 ازواج مطهرات که خفته باشند نماز بخوانده اند الا عائشه رضی الله عنها ششم آنکه رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم سواک دمان مبارک خود به دیگری نداده الا عائشه رضی الله عنها را
 هفتم آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و عائشه رضی الله عنها با هم غسل می کردند هفتم آنکه
 پیغمبر را علیه الصلوة و السلام در می حضرت عائشه رن فرموده اَطْلُبُوا نِصْفَ الْعِلْمِ مِنْ هَذِهِ
 الْحَمَائِرِ یعنی طلب کنید مسائل زنان ازین خوب رو نهتم آنکه حضرت عائشه رضی الله عنها
 اینقدر در ذهنه و ذکیره بودند که فرق امکان خاص و مکان عام که حکما بعد از تامل بسیار فکر
 بی شمار بر آورده اند بدیهه بیان فرموده و ان امیت قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا لَمَّا سَأَلَهَا
 ابْنُ الزُّبَيْرِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ عَنْ هَذِهِ الْأَيَّةِ مِنْ تَحْجِجِ النَّبِيِّ أَغْمَرَ فَقَالَ جَاءَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ
 بِهَا فَقَالَتْ فَلَا أَدْرِي بِسَأَلِ أَحَدٍ إِلَّا يَطُوفُ لَهُ كَأَنَّهُ كَمَا تَقُولُ لَمْ تَرَ فَقَالَ جَاءَ
 عَلَيْهِ إِلَّا يَطُوفُ حَاصِلُهُ أَنْ يَتَذَكَّرَ الْوَلَدُ سَبْعَ الصُّورَةِ سَبْعَ الْحَائِمَةِ ابْنُ الزُّبَيْرِ
 جَوَّازٌ سَلَّمَ الصُّورَةَ عَنِ الْحَائِمَةِ الْحَائِمَةِ بِسَائِلِ الْمَرْءِ عَنِ عَدَمِ الْمُنْبَاعِ الْحَائِمَةِ بِالْمَوْنِ قَبْلَ
 الْوُجُوبِ كَيْفَ تَعْنِي الْحَائِمَةُ الْحَائِمَةُ الْجَوَّازُ قَبْلَ وَهُوَ نَبَأٌ وَكَأَنَّهُ إِذَا سَلَّمَ الْمَرْءُ وَرَدَ عَنِ الْحَائِمَةِ
 الْحَائِمَةِ قَدْ عَلِمَ سَابِقًا عَنِ الْمُنْبَاعِ الْحَائِمَةِ لِيُؤْخَذَ فَضْلُ الْخَيْمِ إِلَى الْإِلَهِ مِمَّا كَانَ الْخَاصُّ
 الَّذِي هُوَ سَلَّمَ الصُّورَةَ عَنِ الْحَائِمَةِ بِسَائِلِ الْمَرْءِ عَنِ عَدَمِ الْمُنْبَاعِ الْحَائِمَةِ بِالْمَوْنِ قَبْلَ
 الْعَامَةِ فَاقْتَمَ فَإِنَّ فِيهِ رَدًّا وَالدَّيْلُ عَلَيْهِ رَأْيُ بَعْضِ النَّاسِ فِي رَدِّ رَأْيِ عَائِشَةَ صَدِيقَةٍ
 سِيرَةِ أَمِيَّتِهِ نَزَلَ كَرُوهُ مِنْ سَبْعَةِ عَشَرَ نَزَلَ كَرُوهُ مِنْ سَبْعَةِ عَشَرَ نَزَلَ كَرُوهُ مِنْ سَبْعَةِ عَشَرَ

فِي الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَلَبَسَ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلِلَّهِ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ
 هرگز نمیدانید آنرا که دوست میدارند اینک فاش شود و حمیت بدکاری در مسلمانان ایشانراست عقبت
 در دهنده در دنیا و آخرت و خدا میداند و شما نمیدانید و عیب را ندانید بنی منافق و حسان بن
 ثابت و سطح بن اثابه و حمزه بنت جحش در عذاب نیا که حد قذف باشد مأخوذ شدند و عذاب
 آخرت مخصوص به منافقان است که قاذف عایشه را بودند و نیز هر سیکه قذف مالیشه
 کرده کور شده پس بتلا به دهم گشته و الله اعلم لولا فضل الله عليكم و رحمته من الله
 رُفِفَتْ عَنَّا و اگر نبود فی فضل حب را شما و حمیت او آنکه او بخت اینده مهر بان است
 چه عذابها که نشدی و چون مذکور زنا و بهتان زنا نسبت زن اجنبیه وزن منکره مأخوذ
 و یکی از اذواج مطهر است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شده و این همه موقوف بر اتباع
 شیطان است از عیبت الله تعالی که حکیم است ازان نمی کند بقوله يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا
 تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ
 ای مسلمانان از پی مروید گامهای شیطان را و هر که پیروی گامهای شیطان کند
 پس هرگز نیاید وی می فرماید به جمیع امی و کارنا پسندیده و آن موقوف بر سه
 قومی است یکی قوت شهوانیه که محل او کبر است و آنرا قوت بهیمی نیز گویند و آن
 دو قسم است یکی شهوت لسانی که آن عبارت است از اکل طعمه لذیذ اگر چه از وجه
 حرام باشد و دوم شهوت فرجی که زنا و لواطت عبارت از آنست دوم قوت غضبیه
 که محل او قلب است و آنرا قوت سببیه نیز گویند و آن عبارت است از دشنام دادن
 و عیب ده کردن و جزه زنی نمودن ناحق و سوم قوت و همییه که محل او دماغ است و ازان
 به شیطنت تعبیر می رود و آن مراد است از انتخاب معاصی و اغوائی مردم بر آن را قوت
 شیطانی نیز گویند و مراد از فحش او کبر است و از منکر صغائر و کبائر و فضل الله علیه که در حدیث
 ما ذکر کردیم از حدیث ابدا و اگر نبود تفهیل خدا بر شما و حمیت او پاک نشدی از شما
 به پاکس هرگز گوید که در مرتبه عیب می یابیم می گوئیم پس او سبحانه و تعالی میفرماید
 که اگر فضل خدا بر شما نمی رسید هیچ از شما زنگه پاک نمی گشت چه کسی نیست که از وی زنگه

نشود بقبول شایع می ناکرده گناه در جهان نیست بگو + آنکس که گناه نکرده چون نیست بگو
 وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَائِدَةً تَجْزِيهِمْ وَفِيهَا رِزْقٌ مُّزِينٌ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَائِدَةً تَجْزِيهِمْ وَفِيهَا رِزْقٌ مُّزِينٌ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ
 دانایا است بدینگونه که بر توست است بچی آنکه او تعالی خلق بدین شخص را در جای نیک صرف
 کند چنانچه از حضرت عمر مرویست که در خود بخل می یافتیم لیکن محمد (ص) را که او سچانه آزاد و غلط
 بیت المال صرف کرد و دوم آنکه آن فرد در ذکر اله کند و ثواب آن را بکند که حمله معاصی محو و غلبه
 شوند اِنَّ السَّيِّئَاتِ السَّيِّئَاتِ تَسْمُوْنَ اِنَّهُ يَجْعَلُ لِكُلِّ شَيْءٍ مِّثْرًا ثُمَّ يَسْجُدُ لِلَّهِ يَوْمَئِذٍ سَاجِدًا مُّخْلِياً
 و هو احسن نفسانیة منزه شده بسبب او منصفی که در قبول بزرگی و تفویض خوار است و نفسش قوی است
 پس بدین نفس شریک می آید و لایا تکل و لولا الفضل منك و السَّعَةِ اَنْ يُّؤْتُوا اُولٰٓئِ الْقُرْبٰی
 و السَّيِّئَاتِ وَ الْمُجْرِمِينَ فَتَسْمُوْنَ اِنَّهُ يَجْعَلُ لِكُلِّ شَيْءٍ مِّثْرًا ثُمَّ يَسْجُدُ لِلَّهِ يَوْمَئِذٍ سَاجِدًا مُّخْلِياً
 شما بر آنکه چیز ندهند خویشاوندان را و بسینوایان را و خاندانان ترک کنندگان را در راه
 خدا چون مسلم بن اثنا که پس خواهر مادر حضرت صدیق اکبر بود و از مکه هجرت کرده
 در مدینه آمده و مسکین او در حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه کفیل نان و نفقه او شده بودند
 چون به بنو می صحبت عبد الله بن ابی منافق قذوف عاشره شروع کرد حضرت صدیق رضی
 سکوت میکرد و وقتی که آیات برات نازل شده قسم خوردند که گاهی می طرح چیز می خواهم داد
 و هیچ خبر گیری او نخواهم کرد و الله تعالی سفارش میطمانه ابو بکره میکند که قسم نخورد صاحب
 فضل و فراغت از مسلمانان بر آنکه چیز ندهد و وی افسردنی و مسکین و مهاجرین را
 چرا که یکی از صفات ثلثه برائے اعطایا کافی است چه جائی که هر چه صفت و شخصی یافته
 شود یعنی مسلم بن اثنا رضی و این است حجتی است جامع بر افضل العباد و این حضرت صدیق
 اکبر و بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم چرا که الله تعالی او را افضل منکم فرموده است و لیستحقوا
 و لیستحقوا و باید که عفو کنند و در گذارند گفتو آنکه گناه کار را بیامرز و فرم آنکه گاهی مذکور گناه
 او هم بخون اَلَا تَحِبُّونَ اَنْ يُّعْفُوَ عَنْكُمْ وَاَنْ يُّعْفُوَ عَنْكُمْ اَيَا وَدَّعْتُمْ اَيَا وَدَّعْتُمْ اَيَا وَدَّعْتُمْ اَيَا وَدَّعْتُمْ
 که بیامرز و خدا شما را و خدا آمرزنده هر چه بران است یعنی اگر شما گناه کاران را خواهد بخند خدا می
 تعالی گناهان شما را هم عفو خواهد کرد و چه الله تعالی عفو رحیم است پس شما را هم باید که

تخلق به خلق الله شوید و از انتقام درگذرید چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم این آیت را
 بر صدیق اکبر خواند حضرت صدیق نهفت هم خور و که و الله تا حین حیات خود سطح را نفقه
 خواهم داد بدانکه اکثر امور نسبت عوام زشت یعنی نمایند بجلاف خواص منصب راق حشمتا
 اکثر ارباب المقتربین چنانچه در حدیث آمده که اسائه بن زید را که پسر منبری آنحضرت صلعم بود
 پیر عده و خیزه حضرت بر بریا طلاع یافتند بالا می منبر بر آمده خطبه فرمودند که یاران پیمنید اسامه
 چه قدر تکیه بر زندگی خود میکنند قصه وعده کردن نسبت عوام ممنوع نیست لیکن خواص
 راند شاید و همچنان مان پذیرد بود که محض دوم جهانیان جهان گشت را مکار و بی ایمان
 میگفت حضرت مخدوم قدس سره شنیده می فرمودند که انشاء الله روزی که جوامع دادند
 چند روز یک ساعت قبل از وفات نان پز را طلبیده فرمودند که من بعد مرا بی ایمان نه
 گفت چرا که از دنیا با ایمان می روم اگر چه نان پز را تبریک کردن عوام ممنوع نبود لیکن
 عن الخواص مخدوم و القائل کار یا کان اقباسن خود بگیر اگر چه ماند زوشتن شیره
 اِنَّ الَّذِي يَمُوتُ الْمُخَضَّيَ الْغَفْلَةَ الْكُوفِيَةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ وَلاَ يَمُوتُ عَذَابٌ عَظِيمٌ
 هر آنکه داند دشنام می دهند زن پاک دامن را از بدکاری بیخبران را ایمان آرند و
 لعنت کرده شدند در دنیا و آخرت و ایشان راست عذاب بزرگ یوم تشهد حکمیم
 السَّيِّئَةُ وَلاَ يَدْرِيهِمْ وَكَانَ اَبَهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ و در یک گواهی دهند بر ایشان زبانهای
 ایشان و دستهای ایشان و پایی های ایشان بدانچه میکردند اسنه را برایدی و اگر بل
 مقدم کردند چرا که قذف بزبان میکردند و بدست اشاره می نمودند و به پایی خویش رفتند در
 باب سرگوشی می ساختند يَقِفُونَ لَيُّونَ فَيَمُوتُ اللهُ كَيْدُهُمْ الْحَقُّ وَيَعْلَمُونَ اَنَّ اللهَ هُوَ الْخَوَّ
 الْمُبِينُ و آنروز به تمام راند بر ایشان خدا بیغالی جزا را با انصاف ایشان را و بدانکه
 مهونت ثابت ظاهر الخبيثات الخبيثات الخبيثات الخبيثات الخبيثات الخبيثات الخبيثات الخبيثات
 وَالطَّيِّبُونَ الطَّيِّبُونَ زَنَانِ نَآپَاک لَآئِقِ اَنْدَبِ مَرَوَانِ پَاک لَآئِقِ دُشْمَانِ نَآپَاک دُشْمَانِ
 لَآئِقِ اَنْدَبِ لَآئِقِ اَنْدَبِ مَرَوَانِ پَاک لَآئِقِ اَنْدَبِ مَرَوَانِ پَاک لَآئِقِ اَنْدَبِ مَرَوَانِ پَاک لَآئِقِ اَنْدَبِ مَرَوَانِ
 نوح و لوط علیهما السلام صادق نمی آید چه هر دو حضرات از طیبین بودند گویم معنی جنیتان

و ایستادن بر در خانه غیر هم مشروط است باین شرط که حاذی دروازه نه ایستد بلکه راست
 یا چپ دروازه به ایستد لکن آنکه کوفتن بود که پیشتر شوید یعنی قیاس کنی که چون شمارا
 در آمدن بخانه های غیر بی اجازت صاحب خانه ممنوع شد نظر کردن و مساس نمودن
 و زنا سخن چه قدر محظور خواهد بود قائلانند بحکم و اینها آنکه افلاکند خلوقها حتی مؤمنان
 پس اگر نیاید در اینجا هیچکس را در میامید آنجا تا آنکه دستوری داده شود شمارا یعنی اگر در
 خانه اجازت دهند و آمدن رواست و از قیاس لکن از حیث و افلاکند و اگر به شما گفته شود
 که باز گردید پس باید که باز گردید به دو وجه است یکی آنکه صاحب خانه نباشد پس زنان گویند
 که باز گردید و دوم آنکه صاحب خانه باشد لیکن بجاری مشغول باشد یا عریان شسته باشد
 و بگوید که برید بر وقت و بجز ملاقات خواهد شد باید که شما بجز استماع باز گردید و در اندیشه
 که بی ملاقات هرگز نخواهیم رفت هوازگی لکن آن پاک تر است شمارا اگر نخواهید گردید صاحب
 خانه تنگ خواهد شد و نقص به میان خواهد آمد قل الله بما تعملون عین الله و عذاب آنچه می کنید و
 است یعنی بر میگردد بابروری شنید و غرض شما از اندرون خانه در آمدن نظاره کردن است
 یا صرف ملاقات نمودن غرض که خدا خوب می داند اگر کسی گوید که چون در خانه های مساوی
 خانه خود در آمدن بی اجازت ممنوع شد پس در خانه های که آنجا فایده ماست یعنی کاروانسرا
 که از مالش آفتاب و شب و در آنجا آرام می یابیم و آن خانه کسی نیست که طلب اجازت کنیم در آنجا
 موجب تکلیف مالاطلاق است پس الله تعالی فرمود لیسر علیکم جنات ان تدخلوها
 بیوتاً علیکم و کونتم فیها متاعاً لکم و نیست بر شما گناهی در آنکه در این خانه های
 که مسکن کسی نیست در آنجا منفعتی باشد شما را یعنی رباط وقف که در سایه آن آسایش میکند
 و الله تعالی ما تبدل و ما تبدل و ما تبدل و خدا میداند آنچه از کار میکند و پوشش میدهد
 میدارید یعنی خدا تعالی و اناست بطاهر و باطن شما که در کاروانسرای برای نظاره و تفریح
 گنده کس که خود را آسوده نمردان می نمایند و زمانی که نماند بازمان خوب رو که از جای آمده
 در آنجا فروکش شده باشد برای دیدن شان میرود یا بعضی برای شب بانی آنجا می آید
 و اطلاق بیعت غیر مسکن بر کاروانسرای است و اطلاق بر آنکه در آنجا سوا می فرستد

کسی نمی ماند بخلاف همانشی هستند که در اینجا از دور ویر شاه مسلمانان و کینه زارش به پیشه ناپذیری
 سکونت دارند و ایشان را به پیاره و به پیاری گویند اگر گویند که این احکام را تسلیم کردیم لیکن
 در بازار چه سازیم حکم شد قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ بَعْضُهُمْ مِنْ أَصْحَابِهِمْ وَبَعْضُهُمْ أَفْرَادُهُمْ و بگو مردان
 مسلمانان که بپوشند چشم خود را و نگاه دارند در شرمگاه خود را یعنی در کویچه و بازار چشم خود را
 از نظاره زنان و مردان بپوشند و بسن ظاهر بی فریب خورده به ملاست نکوشند
ذَلِكَ أَكْثَرُ الْقِسْمِ این پاکیزه تر است ایشان را از آنکه بیکبار ببینند و بار چشم خود را بپوشند
 چه این حرکت اگر چه معاف است لیکن مفضی الی الفساد است إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا
يَعْمَلُونَ هر آینه خدا خبردار است بآنچه می کنند حتی در ظاهر چشم بپوشند
 و بگو چشم نظاره خوب رویان می کنند و قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ بَعْضُهُنَّ مِنْ أَصْحَابِهِنَّ وَبَعْضُهُنَّ
أَفْرَادُهُنَّ و بگو زنان مسلمانان را که بپوشند چشم خود را نگاه دارند در شرمگاه خود را
 و لَا يَبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا و آنشکار نکنند آرایش خود را مگر مواضع زیور را که
 گلو و سینه و بازو است آنچه ظاهر است از آن مواضع عیسی و وجه و کفین مراد آنست که
 لباس شهوت انگیز و زیور دلا و زیور خود را به نامحرم ننمایند الا حلقه بینی یا انگشتری و لیکن
يَحَرِّمُ عَلَى الْجَوْنِ بَيْضَ وَلَا يَبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوِ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ
أَوْ أَبْنَاءِهِنَّ أَوْ أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ و باید که
 فرو گذارند دامنهای خود را بر گریبانهای خود و نه نمایند آرایش خود را الا به شوهران خویش یا
 پدران خویش یا پدران شوهران خویش یا پسران خویش یا پسران شوهران خویش یا
 برادران خویش یا برادران شوهران خویش یا برادران خویش یا برادران شوهران خویش یا برادران
 خویش یا برادران خویش یعنی از زنان محفیقه زیاده از سر سینه تا ران و نوپوشیده و ضرورت
 مگر زنان مساحقه و قیاده که ایشان را بدین خود هرگز نباید نمود أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ
 یا آنچه مالک او شده است دست ایشان یعنی از غلامان و کنیزان هم پرده از سینه تا
 بزلو باید کرد و نیز امام شافعی در بقول جدید بخلاف غلام بستیده درست است لَا تَلْبَسُ
غَيْرَ مَحْرُومٍ وَعَلَى الْبَيْعَةِ لَا يَجُوزُ لِأَنَّ مَحْرُومَتَهُ مَوْتٌ إِلَى الْخَيْرِ أَوِ الْإِثْمِ

و فی الواقع مردان را مالکیت کنیزان انداخته اند اما ان بقول سعید بن مسیب حسن جمهر الله
 لا تعدّکم مسودة السور فانهما تزلت فی الاناث ذور الذکوز کذا فی الهدایة
 اوالثانیین غیر اولی الا ربّة من الرجال یا طفیلیا فی که صاحب شهوت نباشند از
 مردان یعنی خواجه سرایان و نامردان ضعیفان اوالطفالی الدین که نظهر و اعلى عود است
 النساء یا طفلیا فی که سوز مطمح نه شده اند بر سر نگاه زنان مردان عورات مواضع شهوت
 است ولا یضربن یا حبلکم لیعلم ما یخفین من زینتهن و نه زنند زمین را به پای
 خویش تا دانسته شود آنچه پنهان کردند از زیور خویش مخفی گوید من آن شوخ طنای را می
 من آن بایز نامی شناسم بگوش من اوفت او آواز پامی بودودی من آواز را میشنا
 و توبوا الى الله جميعا آية المؤمنون لعلکم تفلحون و رجوع کنید بسوی خدا همه
 یکجای مسلمانان بود که راستکار شوید حاصل این آیات آنست که مواضع زینت و تنم
 است آنچه در ستر آن حرج است و آن وجه و کفین بود و آنچه در ستر آن حرج نیست مانند سرو
 کردن و عضد و زراع و ساق پس ستر وجه و کفین از جنبیان فرض نیست بلکه سنت است
 و ستر غیر آن از جنبیان فرض است نه از محارم و الله اعلم و انکوا الک یا حی منکم و الصلوا
 من عباده کم و ایا ربکم ان ینکونوا فقرا یعنهم الله من فضله و الله واسع عليم
 و به نکاح دهید زنان بی شوهر را از قوم خویش و نشانیندگان را از بندگان خویش و کنیزگان
 خویش اگر در خویش باشند تو بخر کنده ایشان را خدا از فضل خود و حسن بسیار دهنده و ان
 است یعنی اگر شمار اخوف باشد که چون نکاح ایشان کرده دبیم کثرت عیال و اطعالم
 خواهد شد نفقه از کجا خواهیم داد فرمود یعنهم الله چنانچه در حدیث آمده خدا یغفار
 مدو چهار کسی که یکی مرد نکاح دوم مکاتب سوم غازی چهارم حاجی دعا برفت
 و الصالحین من عبادکم اینست که اگر در صورت نکاح کرده دادن شیر را بپذیرد باشد که
 ایشان از خدمت شما باز نخواهند آمد پس نزدیک ایشان مضایقه نده و نآید چه بگوید
 زنی را که نکاحش بیکبار شده باشد اگر دوباره کند معیوش باشد بدل حرام نگارند و ندانند
 که این رسم جاہلیت است چه که در قرن اولی که خیر القرون بود نکاح زنان مکرر اهل بیت

رضی اللہ عنہم بحضرت مرآت شده بمحرقیه وام کلثوم دختران رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم که پیشتر تزویج شان بعبه عقیبه پسران ابی لهب گشته پس ازان مرء بعد اولی بزنی
النورین عثمان غنی رضی اللہ عنہ منسکوحه شدند وام کلثوم بنت فاطمه بنت رسول اللہ صلی اللہ
علیه وسلم که پیشتر بمکاح خلیفه رسول جن و بشه حضرت عمر رضی اللہ عنہ درآمده و پسرے زید
نام برای او بزاد و بعد عمر عثمان بن جعفر بر زنی خواست بعد از وی محمد بن جعفر بعد از
عبد اللہ بن جعفر رضی اللہ عنہم جمعین و امامه دختر زینب بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ
که چون کلان شد امیر المومنین کرم اللہ وجهه و را به مکاح آوردند بعد از فاطمه زهرا رضی اللہ
عنها و بعد علی بن نفیره بن نوفل به مکاح آورد و از وی پسرے زایدی نام داد و از وی بنی صلی اللہ
علیه وآلہ وسلم همه شوهر دیده بودند الا عائشه صدیقہ رضی اللہ عنها چنانکه در سرور المحزون
شاه ولی اللہ محدث دہلوی قدس سرہ مطور است و لیست عقیقہ الذین لا یحبون
یکجا احتج بقضیہم اللہ من فضله و باید که بر پاکدامنی مقید باشند تا ناکندنی یا بنده اسباب
مکاح تا آنکه تو نکند ایشان را خدا از فضل خویش طریق لغف این است که روزه دارد و
نظر بر بنا و نکند کذا فی الحدیث و الذین یتبعون الکتاب مما مالک کث انما انکم
فکا یؤھم ان علمت فیهم خیرا و انھم من مال اللہ الذی انکم و انکم منی
مکاتب را از بندگانی که مالک آن شده است دست شما پس مکاتب بکنید آنها را اگر
بدانید در ایشان شایستگی و بدیدید مکاتبان را انال خدا که بر شما ارزانی داشته است یعنی
اگر دانید که مکاتبان شما مال کتابت از وجه حلال کس کرده خواهند دادند از وجه حرام و لا
تکرم هو افیتکم علی البغاء ان اردون تحصنا لیتغوا عوص الحیوة الدنیاء و من
یکرھمن فان اللہ من یبغدا کرھمن عفو رحیم و جبر کنید کنیزکان حورا
بر زنا اگر ایشان پربیزگاری خواهند تا بدست آرید مناع زندگانی دنیا و هر که جبر کند ایشان را
پس هر آینه خدا تعالی آن کنیزکان را بعد جبر کردن بر ایشان آمرزنده مهربانست بدانکه قوله
تعالی ان اردن تحصنا شرط اگر اھنی است نہ شرط عدم اگر اھنی است چرا که
اگر اھنی را غنہ زنا بر زن متصور نیست فافهم یا آنکه بحسب عادت شخصی اگر کنیزکان متعفف را

واز مشکوٰۃ تن واز چراغ قوه فکریه واز دوازده جابه دماغ واز شجره طرق ابو نصر فارابی و بوطینی
 چهارم بطور صوفیین بر دو وجه یکی آنکه از مشکوٰۃ سین واز چراغ لطیفه نور واز زجاج جیل
 واز شجره شجره بزرگان و دوم آنکه از مشکوٰۃ دماغ واز چراغ قوت و از آنکه واز دوازده جابه نفس واز
 شجره ارواح مقدره مراد است قدس الله اسرارهم اگر گوئی که چراغ نور را تنبیه به مشکوٰۃ داد و
 به شمس و قمر نداد گوئیم این روکر نور الهی هر کسی را رونمی نماید جنس کلاف شمس و قمر که ایشان را
 هر کس می بیند اگر گوئی که مراد از لاشرقیه و لا غریبه حقیقت گوئیم نفعی تمام مراد است
 چرا که اگر شرقی می بود وقت غروب به سبب ممانعت اشجار شجاع آفتاب بر او نمی افتاد
 اگر غربی می بود وقت طلوع همین حال بر او میداد پس نفعی تمام نمی شد و الله تعالی المثل از برای
 آن بیان فرمود که در فهم هر کس آید به خلاف نورانی که هر کس او را نمی بیند الا ما شاء الله و قوله
 بكل شیء علیم یعنی خدا تعالی استعداد هر کس میداند فی نبوت اذن الله ان ترفع
 و تدن کریمه الله در خانه های که دستوری داده است خدا که بلند کرده شود از جایا و کرده
 شود از جای نام از نزدیک علما اظهار می از نبوت مساعد مراد است و نزدیک متکلمین بر اس
 و نزدیک حکما افکار و نزدیک صوفیه خائفاه است یسئله فیها بالعد و لا اتصال
 یحالی لا تلک علیهم تجارة ولا یبع عن ذکر الله و اقام الصلوة و اتیاء الزکوة و بپاکی
 یاد می کنند خدا را آنجا صبح و شام مردانی که باز دارند ایشان را سوداگری و در خرید و فروش
 از یاد کردن خدا و برپاداشتن نماز دادن زکوة و در ذکر بیع و تجارت نکته امنیت که بوقت
 جلب مال چندال فرحت نمی شود که بوقت فروخت و فرحت موجب غفلت است
 الله اعلم یخافون یوماً تنقلب فیها العلوب و لا انصاة لخبیریم الله احسن ما
 عملوا و ینیدهم من فضله و الله یرزق من یشاء یعطی بحساب می ترسند از روزی که
 مضطرب شوند در آن دلبسا و دید که تا جزا دهد ایشان خدا محض بهترین آنچه کردند و زیاده
 دید ایشان را خدا از فضل خویش و خدا روزی می دهد هر که را خواهد بغیر شمار یعنی بسیار چون
 مذکور بود باطن بطن و محل آن نور شد سوالی بخاطر می گذشت که اعمال نیک چه سودمانا
 از کفاره هم سرزد می شود چون سدا برت و بود برت ایگادشی و غیره که عبارت است از قوت

ملا و از خائفاه
 عبادت خائفاه
 نه جانک در آن
 بزرگس مدون
 باشد ۱۲

ار و بوقت ابر روز و آب نوشانیدن شگانه از در موسم گرام و زده دانستن تبارخ یاد هم
 همراه هندی و کلمه خشن و ترک شهوات جسمانی کردن و ذکر ارجیا یعنی ذکر علی بن موسی او
 سبحانه که رب العالمین و رحم الراحمین است چرا به ایشان نور باطن ارزانی نداشتند الله تعالی
 بآب داده بقوله والذین کفروا انما لهم کسراب یقیعۃ یحسبۃ الظن ان ماء
 و انما کفر شند اعمال ایشان مانند سراب است بمیدانهای هموار می پندارد شش نشسته
 بآب تملب بفارسی ریگ روان و هندی و هو که گوئید و قیحة بر وزن فحیة جمع قح است
 معنی زمین هموار در اصل قوچه بود بکسره ما قبل و او را به بابل کرد ندقیحة مشدداً کفر
 رستم است یکجای انکار وحدانیت و و هم انکار رسول وقت موسم انکار خدا و در کفار
 هند و چین هر قسم کفر یافته می شود و در نصاری و یهود یک قسم یعنی انکار رسول وقت
 فقط و قیمة طمان از برای آیت کشته را آب مقصود بالذات می باشد و گرنه هر یک که
 از دور آب می پندارد حتی انما جاءه لیه یحیۃ شکیفاً و وحده الله یغندۃ فوقه
 حسابه اما وقتیکه بیاید آن نزدیک آن نیا پیش چیز و یافت خدا را نزدیک آن بر
 نام رسانید بوی حساب می را اگر چه اطلاق شی بر سراب صادق می آید لیکن لغی شیت
 از برای آن نموده که هر که مقصود خود نیافته گو یا چیز نیافته یعنی کفار و وحش اعمال
 خود را هیچ نخواهند یافت و خدا را خواهند یافت که ایشان را جزای کفر و انی خواهد داد
 حاصل آنکه کفار هم اعمال حسنه می کنند چنانچه بعضی را صفای باطن و استدراج میشود
 لما قبل صفا با جنت طینت نیز گاهی جمع میگردد و بر بالوئه را چون درویشین گاه
 لیکن فرق اینست که اعمال کافر حبط شود و در آخرت آنرا هیچ ثواب نباشد بخلاف مؤمن که
 اعمال او مقبول و مشوب گردد آورده اند که سید علی همدانی قدس سره را در کوهستان کشمیر گذر
 اوفاد کافر را دیدند که در عبادت مشغول بود و در میان خود را امر به طاعت می نمود سید
 قدس سره از او پرسیدند که فرق در میان عبادت ما و شما چیست گفت که هیچ فرق نیست
 قدس سره فرمودند که بسیار فرق است گفت بیان کنید قدس سره کلام لا اله الا الله بربان خود گفتند
 سر را آب شدند و باز الا الله گفته چنانکه بودند بر خاستند کافر هم دیده گفت ما هم بکار

جمع در این باب
 به جمع و کفر
 باشد که یک
 از اندر آن فرق
 در میان آن
 خانه را آب
 جمع می شود
 مندرج

خود را آب میکنم و به کلمه إلا الله به حالت اصلی یعنی غرض که هم چنان کرد سید قدس سره
 و مردانش دیده میسر شدند و به آنجا فرمودند که با دیگر آب می شوم و به مردان ارشاد شد که
 چون آب شوم قسمی از آب من پر کرده نگاه دارید عرض که آب شدند و مردان بکفنج
 آب پر کرده نگاه داشتند چون به حالت اصلی خویش رجوع کردند آن کافر فرمودند که تو هم
 آب شو و مردان آتش هم قلع آب پر کرده نگاه داشتند چون بحال خود باز آمد به سید قدس
 سره گفت که دیدید فرق در میان عبادت ما و شما هیچ نیست فرمودند به دو وجه فرق است
 یکی آنکه از آب تو بوی بد بد باغ می رسد و از آب من مشام معطر می شود و همین است
 مقتضای توحید و شرک و هم آنکه به گرفتن کاسه آب نزد گشت از بدن تو ناقص شده
 بخلاف اعضائی ما اگر کسی گوید که المدن در یک روز چگونه حساب اولین آخرین
 خواهر کرد فرمود والله سیربع الحساب و خدا زود کننده حساب است حکم گفته اند
 که نفیس علی سیربع الحساب سه چیز است یکی آب که در یک لحظه به شاخ و برگ و ریشه
 و رخت نفوذ می کند و دوم غذا که در یک ساعت خون شده از ما ساریق باطن و بدن
 و غیس و سرایت می سازد سوم رزق که به جمیع کائنات آنافاناً می رسد حالاً تمثیل اعمال
 سینه کفار بیان می فرماید أَوْ كَظَلَمْتَ فِي بَعْضِ لَحْنٍ یا مانند تار کیمیا در دریائے
 عظیم قید نمی برای اینست که آب تنگ به شعل آفتاب تار یک نمی شود بخلاف عظیم
 که نور آفتاب در آن نفوذ نمیکند و تار یک می باشد ثُمَّ مَوْجٌ مَّقْصُوفٌ مِّنْ
فَوْقِهِ مَصَابِعٌ می پوشد این کافر را موجی از بالا می آن موجی دیگر از بالا می آن ابر بود
 از موج اول سیلاب مراد است که چون بدریا آمیزد دریا را تیره کند و از موج ثانی باران
 مراد است که موجب ظلمت است ظَلَمْتُ بَعْضَهَا فَوْقَ بَعْضٍ تار کیمیا است که
 بعضی آن بالائے بعض دیگر الله تعالی در پنج اهر ظلمت ذکر کرده می ظلمت عتق و یا
 که عبارت از کفر است و دویم ظلمت سیلاب که عبارت از معاصی است سوم
 ظلمت باران که عبارت از اخلاص شیطان است چهارم ظلمت سحاب که عبارت
 از حجاب است میان ایشان و میان انوار ارواح معتبره إِذْ أَخْرَجَ رَبِّيَّ

و خدا را است بادشاهی آسمانها و زمین و به سویی خدا است بازگشت الیه تَوَازُلُ اللَّهِ عِجْجِ
 سَحَابًا لَّهُ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ اللَّهُ يَجْعَلُهُ كَمَا يَفْتَرِي الْوَدُوقَ يَخْرِجُ مِنْ خِلَالِهِ آيَا
 ندیدی که خدا روان میکند ابر را باز جمع می نماید میان آن با همسایه دوش تو بر تو پس می بینی
 قطره را که بیرون می آید از میان آن جواب سوال است که الله تعالی در میان مردم که از یک
 جنس اند معامله مختلف چرا میکند فرمود ندیدی که چگونه میراند ابر را یعنی همچنین معامله مختلف
 با مردم میکند تا ویش آن ندیده که الله تعالی چگونه فقر و طلب را استعد طلب علم و طلب
 حق میکند و استناد دوم شد هم میرساند و فیما بین موافقت پیدا میکند و فیض نازل میسازد
 بَيْنَ السَّمَاءِ وَتِلْكَ الْجِبَالِ فَيَمْلَأُ مِنْ بَرَكَةٍ وَفَرُودَى آرد از جانب بالا از کوه های که آنجا است
 آن را در اینجا کلمه من الله جانده کور شده اول برای ابتدای غایت دوم بدل اول سوم
 بَيَانِيَّةٌ قَيْصِدُ يَهْمُ لِيَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ يَشَاءُ پَس میرساندش بهر که خواهد و باز
 میداردش از هر که خواهد چنانکه آن را بر یک کشت می افتد و بر کشت دیگر که نزدیک اوست نمی
 افتد یکا دستا بقره بیکه ببالا انصاره نزدیک است در ششنگی برقی که در آن ابر
 بوده است دور کند چشمه را یعنی چنانکه برق روشنی چشم کسی بر دو کسی را دایان میرساند -
 همچنان نوز آبی که از مواظبت بر ذکر مومنین حاصل می شود در آخرت نفع خواهد داد و کفار
 را که به سبب مجاهدات شاقه دست می دهند نافع نخواهد افتاد وَيَقْلِبُ اللَّهُ التِّلْكَ النَّهَارَاتِ
 فِي ذَلِكِ لَعِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَبْصَارِ میگرددند خدا شب و روز را هر آینه درین مقدمه بند
 هست خداوندان چشم را قید اولی الا بصار از برای امنیت که درین جا اختلاف آن شبها
 مذکور شده که محسوس اهل بصیر است وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ آيَةٍ مِنْ مَاءٍ طَعْنِي مَنْ يَمِشِي عَلَى
 بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى آذَانِهِ وَتَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ
 إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و خدا آفرید هر جانوری را از آب پس از اینها است آنکه میرود
 بر شکم خود و از اینها است آنکه میرود بر دو پای و از اینها است آنکه میرود بر چهار پای می
 آفرید خدا هر چه میخواهد هر آینه خدا بر هر چیز توانا است یعنی اختلاف حیوانات که از یک
 لطف پیدا شده اند بر بنید بعضی به بطن میروند چون مار و بعضی بدو پا چون انسان و طیور

و بعضی به چهار پا چون گاو و گوسفند و غیره همچنین بعضی مردم که عقاید درست دارند و ارکان دین بخوبی
گذرانند و در حشر بطن رووند بر بل صراط و بعضی که صوم و صلوة ادا میکنند و از حج و زکوة انحراف دارند
به دو پا روند و بعضی که هر چهار ارکان می گذرانند بر چهار پا یا بر سوار شده خواهند گذشت اگر گویی
که الله تعالی بر جانوران چهار پا قضا کرده حال آنکه بعضی جانور بنشیند یا میخیزد و چون بشیو
بعضی به چهل و چهار پا چون چهل و چهار پای گاویم که بنشیند به چهار پا می نشینی کند و دو پا که هست نیز
او است و چهل و چهار پای هم چهار پا میخیزد و سبب است یا در هر دو جانب قائم مقام بر
او است پس ای پیغمبر بدان بر زیاده از چهار پایی نمی تواند و لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ مُبِينَاتٍ وَ
اللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ هر آینه فرود آوردیم آیات روشن را و
خدا و اله است می کند هر که را خواهد بسوی راه راست خدا آیات مبینات آیات زنا و قذف و
حجارت و تمثیل از او ظلمت است و الله اعلم بما ترون سابق ازین الله تعالی نور حق را و اعمال و
فیضال ارواح متدبر به نسبت مؤمنین ذکر نموده بقوله نور علی نور و همچنان ذکر ظلمات
عقائد و اعمال و اغوائی شیطان به نسبت کافران کرده بقوله ظلمت بعضیها فوق
لبعض صا بیان منافقین که قسمی است از کفار می کنند بقوله وَ يَتَّبِعُونَ آلَ الْفِتْرِ
بِالْمُؤْمِنِينَ وَ أَلْفَنَّا تَهْتَكُونَ فِرْقَانَهُمْ فَمِنْهُمْ مَنْ يَعْبُدُ ذَلِكَ وَ يَكُونُ الْمُنَافِقُونَ
آوردیم به خدا و به رسول و فرمانبرواری خودیم و باز روی میگردد و هر یکی از ایشان بعد از این
یعنی بعد گفتن انا ب الله و ما اولئک بال مؤمنین و نیستند ایشان مؤمنان و اذ
دَعَا إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى الرَّسُولِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذْ يَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ يَكُونُ ه و چون خوانده شوند بسوی
خدا و رسول او تا حکم فرماید میان ایشان ناگهان جماعتی از ایشان که به حکم شرع ایشان را
بنانی رسیده باشند روی گردانند و آنرا بگویند لَمْ يَأْتُوا إِلَيْكُم بِحُكْمٍ عَنِ اللَّهِ
وَ كَرِهُوا حُكْمَ اللَّهِ وَ كَرِهُوا حُكْمَ رَسُولِهِ وَ كَرِهُوا حُكْمَ اللَّهِ وَ كَرِهُوا حُكْمَ رَسُولِهِ
ایشان چهارمی گفته است یا در تنگ افتاده اند یا می ترسند از آنکه قسم کنند بر ایشان خدای عز و جل
بگوید این جماعت ایشانند قسم را بر اینها گمان قبول المؤمنین انا دعوا إلى الله و إلى الرسول

[illegible]

حاضر شدند فرمودند که اَنْتُمْ يَاعَمْرُو اين آيت خوانند و نیز زنی از انصار در مومگم را به سبب می
 عریاضت بود در آنوقت غلام او در آمد و او را ناپسند آمد به خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 آمده معوض کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدستور این ملاوت نمودند ترجمه ای مسلمانان باید که
 و ستوری طلبند از شما آنانکه مالک ایشان شده است دست شما یعنی غلامان و کنیزگان و آنانکه در
 اندر جسد احتلام از شما سه نسبت پیش از نماز فجر و وقتیکه فرو می نمید جامهای خود را از نیمه روز پس از
 نماز عشا این سه ساعت خلوت است برای شما نسبت بر شما و نه برای شما هیچ بزه بعد از اینها و اینها
 اندر شما بعضی از شما بر بعضی دیگر همچنین بیان میکند خدا برای شما آیات او خدا داننده با حکمت است یعنی
 میداند که اگر کسی درین سه وقت نزد شما خواهد آمد شما را تکلیف خواهد شد لهذا منع فرموده حاصل آیت
 که محام و اطفال را عریان دیدن مرموم است و آیت وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا
كَمَا أَسْتَأْذِنُ الَّذِينَ يَنْتَحِلُونَ كَذَلِكَ يَبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلَيْهِ حَكِيمٌ
 و چون رسد طفلان از شما بعد احتلام باید که دستوری طلب کنند چنانچه دستوری می طلبیدند
 آنانکه پیش از ایشان بودند همچنین بیان میکند خدا برای شما آیات خود را و خدا دانای حکمت است یعنی
 اطفال که شمار پرورششان می کنید و میدانید که از ایشان سه چیز ضرور چنانچه در ملک هندستان
 است باید که ایشان هم بی استیذان داخل خانه نشوند و در اینجا لفظ آیات نفردند چه اگر این
 حکمی است علیحدّه بخلاف سابق که از جمله ما قبل بود وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ الَّتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا
فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ
 خاتونان و وکلان سال از زنان آنانکه توقع نكاح ندارند نسبت بر ایشان بزه در انداختن و نهند جامها
 خود را و ظاهر آنرا آن آرایش را و اگر بر مهرگاری کنند بهتر باشد ایشان را یعنی زنانیکه خانه نشین اند
 و در بانای نمی روند و از رعایت کبرش توقع نتایج ندارند اگر ایشان دامت از سر خود فروکشند و بطریقه
 انطباع از زمین نهند گناه نیست لیکن بهتر همین است که خود را پوشیده دارند و الله سبحانه
 و تعالی که عینی آن زنان و کلان سال خود را به لباس پوشند و کلام شهرت آنچه کنند خدا سوادنا است
 تا اینجا که در استیذان بود حالا ذکر اکل من البریه همان آمده که در اوج استیذان هر چه نیست
 بلکه از آن که از سر خود دعا و منظم است کفایت میکند لَا يَحْسِبُ الْحَمِيحُ حَيْجًا وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَيْجٌ وَلَا عَلَى
الْمُرْتَضِ حَيْجٌ وَلَا عَلَى الْفَسَقِ آنانکه فاسق نیستند که نسبت بر نایبیا گناه و نه

برنگ گلهای نیست بر بیا رنگن ہے چرا که ایشان نان از تنور بخت کسانیدن نمی توانند و نه بر تن
شما گاهی در آنکه بخورید افغانهای خویش بر دو وجہ است یکی آنکه مراد از بیوتکم بیوت زن و پسر
و دختر که در اینجا ذکر نیافته است و دوم آنکه این بیوت که در اینجا ذکر شده در حقیقت بیوت شما

اَوْبُیُوتِ اَبَائِكُمْ اَوْبُیُوتِ اُمَّهَاتِكُمْ اَوْبُیُوتِ اِخْوَانِكُمْ اَوْبُیُوتِ اَخَوَاتِكُمْ اَوْبُیُوتِ اَعْمَالِكُمْ

اَوْبُیُوتِ عَمَّتِکُمْ اَوْبُیُوتِ اَخْوَالِکُمْ اَوْبُیُوتِ خَلَّتِکُمْ یا خانهای پدران خویش یا
خانهای مادران خویش یا خانهای برادران خویش یا خانهای خواهران خویش یا خانهای
عمهای خویش یا خانهای عمتهای خویش یا خانهای تقایمهای خویش یا خانهای خالهها
خویش مراد از آنها پدر و جد صحیح و جد فاسد و از اہانت مادر و جدہ مای صحیح و فاسدہ است
اَوْ مَمْلُکَتِکُمْ مَقَاتِلِکُمْ یا خانہ کہ تصرف شماست کلید مای او یعنی نگاہان و

وکیل حفظ او بچہ و دروغہ باورچی خانہ و مودی خانہ و باغ و مردان خود از آن بخورد یا بگوید کس را از آن بخورد
خویش بخورد منع نیست اَوْ صِدْقِکُمْ یا خانهای دوست خویش که ایشان از خوردن شما
خوش خواهند شد نہ ناخوش چنانچه اگر زن بصری رحمہ اللہ سہو راست کہ روزی دو کس از یاران
خواجہ آمدند و خواجہ در خانہ خود نوکرنی گفت کہ خواجہ خود بجائی رفته اندان دو کس گفتند کہ اگر
طعام حاضر باشد بیار کہ بخوریم کنیزک گفت کہ بخوان منم سہر در خانہ نہادہ است من ہمیشہ بدشتن
منی توانم آن دو کس در خانہ خواجہ درآمدند و خوان را کثرتہ جب سبب شہادت بخوردند گفتند کہ اگر خواجہ
بیاید باید گفت کہ فلان دو کس از شما آمدہ بود

ما جرائر ہم بود خواجہ یا فرحان و شادان شدند گفتی عَالَمُکُمْ خَبْرُکُمْ اَنْ تَاکُلُوا اَجْمَعًا

نیست بر شما هیچ گناہی در آنکہ بخورید ہمہ یکجا چرا کہ بہ بیعت مجموعی خوردن موجب برکت است
چون کسی کم بخورد و کسی زیادہ بہ سبب اجتماع تداخل می شود اولاً شتاتاً یا متفرق بدو وجہ است
یکی آنکہ کسی را در یک وقت اشتهای غلبہ میکند و شخصی را مطلقاً نمی شود و کسی زیادہ بخورد و کسی
کم دوم آنکہ ناہیاء و وقت خوردن اختیار نمی باشد کہ دلتش کجای افتد و رنگ خود بجای
دو کس می نشیند و بیجا اولت تنہا نمیندند و ہم دیدن اطعمہ متعارف و خوردن بہ نہاد حق او
مضر است و شمار از خوردن باہر است کہ بہر سبب کہ است فَلَا اَدْخَلَکُمْ بُیُوتًا اَعْلَمًا

نَفْسِكُمْ بِحَقِّهِ مَنَعْنَا لَدُنْهُ مَبْرَكَةً طَيِّبَةً هَلْ تَرَوْنَ دُرَّيْدِمَ بَخَانِهَائِي پس سلام بخوید
 رقوم خوش و عاویزه بابرکت پاکیزه فرو داده از نزدیک خدا یعنی سلام علیک کردن دعا خیر
 است پس در صورتیکه شما طعام ایشان می خورید سلام شما مقابل طعام ایشان خواهد شد در احادیث
 آمده که هر که با دیگری احسان کند و او دعائی بخیر کند دعایش مقابل احسانش می شود کَذَلِكَ يُبَيِّنُ
 لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ه همچنین بیان می کند خدا برای شما آیات را بود که بفهمید
 جنی بفهمید که سابق مذکور داخل نشدن در خانه های بغیر استیذان تنبیه کننده ای شده و در اینجا برای
 اهل طعام رخصت ارزانی داشته درین مختصر حدیث و آن اینست که برناموس کسی دست انداختن
 یا نظاره کردن بسیار بد است از نیک طعام کسی خوردن چه درین غیرت و ناموسی صاحب خانه
 است و در آن رسوایی او ایْمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ
 عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ خُزِّنَ لَهُمْ أَنْ يَتَذَكَّرُوا لِمَا آمَنُوا بِهِ أَنْ يُقِيمُوا صُورَهُمْ عَلَى مَا أُمِرُوا بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ
 باشند باوی برکاری که جمع کردن ایشان می طلبد از اینجا تذکراتی که فرض است شروع
 شده و امر جامع بر چند وجه است یکجهت جمعه دوم عیدین سوم جنازه چهارم جهاد پنجم محرم
 ششم نجات لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ ط و نود تا آنکه دستوری طلبند از پیغمبر
 این حکم شامل است خلیفه و امیر مَرشَد رَأَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أَوَّلَئِكَ الَّذِينَ
 يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنْ لِمَنْ شِئْتَ
 مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ه هر آینه آنانکه دستوری می طلبند از تو
 ایشان آنانکه که ایمان آورده اند به خدا و رسول او پس اگر دستوری طلبند از برای بعضی کار
 خود دستوری ده هر که خواهی اذ ایشان و امرزش طلب کن برای ایشان از خدا هر آینه خدا
 مرزنده مهربان است یعنی اذن و اذن واجب نیست اگر مناسبی نباشد چه در صورت رخصت
 نفسیه که سبب اجتماع است مقدمه اجتماع بر هم می خورد و لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ
 كَمَا دُعَاءُ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَسْتَلْظِمُونَ مِنْكُمْ لَوْ أَدَّاهُ قَلْبُ الَّذِينَ
 بِالْأَعْوَانِ عَنْ آخِرِهِ إِنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ه شما را در طلبیدن
 بغیر از میان خویش مانند طلبیدن بعضی از شما بعضی دیگر هر آینه میدانند خدا آنانکه

بهر دو نصاری گویند لغو باشد نه با هیچ شریک نیست. و او را بادشاهی چه هر که هست مخلوق است
 و بیا فرید هر چیزی را پس انداده که او را به اندان که ازلان زیاد و کم نمیتواند شد و قید ملک السموات
 و الارض برای تخصیص است نسبت که ایکه با شاه زمین شده اند چون مرود و شداد و دیگر
 دو سوره را به لفظ تبارک الذی شروع کرده اند یکی فرقان دوم سوره ملک چرا که ذکر الله به
 طریق مقرر است تسبیح و تهلل و تکبیر و تحمید و تفضیل و تعوذ و استغفار و عمل و آیه بر بنی
 مختار و او عیبه جامعه برای مطالب کلیه و جزئی و یکی ازان کلمه تبارک است بمعنی بسیار با
 برکت و برکت چیز کثیر علی الدوام را گویند اگر خیر کثیر باشد و دوام نباشد یا دوام باشد و خیر کثیر
 اطلاق برکت بران نتوان کرد و آنحضرت و امین خود نه الهی لا یخلفون شیئاً و هم یخلفون
 و گرفتند کافران بجز الله آن معبودان را که نمی آفرینند چیزی و خودشان آفریده می شوند یعنی با وجود
 قرآن فارق است در رسول نذیر و الله مالک السموات و الارض که اگر کسی از وی را معبودی
 از مخلوق او تعالی اند و لا یملکون لانفسهم خیراً و لا یفعلون شیئاً و لا یملکون موتاً و لا
 حیوة و لا شئاً و نه می تواند برای خوش یا بی و نه سودی و نه می تواند مرگ را و زنده گانی
 را و نه برانگیختن را چنانکه نزد منور را و ن زدن را چندانکه دزدی برده و بهر وزیر خود عیسی السلام
 را بر دار کشیده اگر قادی بود نزد یان خود می پسندید و نه می مردند و قال الذین کفروا ان
 هذا الا فک ان افتریه و اعانه علیه قوّم اخری و گفتند کافران نیست این قرآن
 مگر دروغی که بر بافته است آنرا و یاری داده اند او را بر افرائی وی گروه دیگر یعنی چهار که
 قرآن می خوانند و اطاعت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میکنند فقط حباء و ظلمات و دوزا
 پس عمل آوردند و دروغ را آتم آنت که بر فرقان افرا می کنند و زور است که اعانه علیه
 میکنند و قالوا اساطیر الاولین الکتاب و گفتند قرآن انساها که پیشینیان است
 یعنی بنیائی پیشین برای حصول عزت خود در هم پشمان نویسانیده است آن را فحش
 نمکی علیه بکرة فاصیلا پس آن خوانده می شود بروی صبح و شام یعنی باران او بر
 می خوانند تا که او یاد گیرد و این قول کفار را بعکس است چرا که صحابه رضی الله عنهم از آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم استفاده قرآن می کردند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نه

قَالَ أَتَذْكُرَ الَّذِي جَعَلَهُ السَّبْتِ فِي السَّمُوتِ وَالْأَرْضِ إِنَّكَ كَانَ عَقُوبًا رَحِيمًا هُوَ
 فرود آورده است آنرا کی که میداند آن پنهان که در آسمانها و زمین است هر آنکه وی هست آمرزنده
 مهربان یعنی قرآن فرود آورده آن ذات پاک است که ضمیر شمارا میداند و برین اظهار میکند اگر از
 تخریب باز آید خدا سعادتمند باشد مهربان است وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ
 وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ وَكَفَتْهُ حِسَابُ ابْنِ مَعْنَرٍ رَاكِبِي خُورٍ وَطَعَامٍ وَمِيرٍ وَدُونَ بِلْدَارٍ بَالِغِي وَرِ
 رسالت هم قهر میکند لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مَلَكَ فَتَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا هُوَ جَوَافِرُ سَادَةِ نَشْأَةِ
 مَبُوءِي وَی فرشته ترا باشد همراه وی ترساننده چرا که رسم سلاطین است که هر کارا نایب خود میکنند
 یک دو خواص از مردم خود همراه او می سازند تا شبست نیابت او باشد اَوْ يُقَالُ لِيْهِ كُنْزٌ
 اَوْ تَكُونُ لَهُ حَبَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ اإِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا يَا
 چرا نه از آسمان بر تافته شد مَبُوءِي وَی گنجی یا چرانیت او را بانی که بخرد اذان و گفتند شما کار را
 پیروی نمی کنید مگر مردود و زده را یعنی اگر او را خزان و باغ بودی تا بجا نشی بگر سنگی جان نمی نهد
 أَنْظِرْ كَيْفَ ضَيُّوا لَكَ الْكَمَالُ فَصَلُّوا فَلَا هَيْبَةَ طَائِعُونَ سَيِّدًا هُوَ بَيْنَ جَلُودِهَا
 زدند و حق تو پس نگراه شدند پس نمی یابند هیچ را سی را بداند که کفار و مشرک توحید و قرآن و رسالت
 بودند از نیت و در رسالت پنج شبه نمودند یکی آنکه رسول طعام چای خورد و دوم آنکه در بازار
 تنها چرامیگرد و سوم آنکه فرشته همراه او چرانند یعنی شود چهارم آنکه او را چران گنج داده نشد پنجم
 آنکه بر طریق منزل صاحب باغ چرانند تا میوه آن خود خوردی و یاران خود را خورانند و
 از امامت باز بودی اللَّهُ تَعَالَى جَوَابُ شَيْخٍ بِاعْتِبَارِ قُرْبِ بَيَانِ فَرُودِهِ لِقَوْلِهِ تَبَارَكَ الَّذِي نَحْنُ
 اِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَلِيْلًا اِنَّ ذَلِكَ جَنَّتِ خَيْرٌ مِنْ نَحْنِ الْاَمْنُ وَجَعَلَ لَكَ
 قَصُورًا هُوَ كَثِيرُ الْخَيْرِ وَكَثِيرُ الْفَيْضِ است آنکه اگر خواهد بدد بزرگتر از این بولستانها هندی و ولایتی
 و اشجار و کوه که میر و وزیر آن جوهرهای و بدد بزرگتر از محلهای بلند و در دنیا مانند پادشاهان مثل موبی
 محل و رنگ محل غیر برای عالیه و فخر و بزرگی و دیگر از واج تو در حدیث آمده که یک فرشته نزد
 آنحضرت علیه الصلوة والسلام آمد و در خطبه که پرازد کلیدهای خزان دنیا بود با آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم سپرد و در روایت دیگر آمده که فرشته گفت که الله تعالی می فرماید اگر خواهی بشود

نوطبور سلطنت گردانم چون سلیمان علیه السلام یا بطور عبدیت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 خبر نیل را دیدند که سرفروشان ایتاده اند فرمودند که نبوت بلباس عبدیت میخواستیم چه اگر روزی
 لرسته باخم صبر کنیم و روزی بخورم شکر ادا سازم بل کذب و الساعه یبعث الله نبیا علینا و اعزنا لیلین
 کذب بالساعه یبعث الله نبیا بلکه دروغ شمرده اند قیامت را و آماده ساختیم برای کسی که تکذیب
 قیامت کند و دروغ را یعنی اگر ایشان میدانستند که دروغ دنیا فانی است و جزا و سزای عقبی
 جاودانی تکذیب قرآن و رسالت نمی کردند پس انکار قیامت موجب انکار رسالت است
 اِذَا رَأَوْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ يَسْمِعُوا لَهُمْ أَصْوَابَهُمْ وَفِي آيَاتِهِ لَآيَاتٌ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ
 از سافت و در شنوند از وی آواز ششم خوردن و غریب بدین بدل القادوسی میفرموده من کذب علی
 ناسی و مقعده فی عینی جهنم هر که دروغ بست بر من پس باید که مقرر کند جای خود در
 دوزخ ششم روزی صحابه عرض کردند یا رسول الله دروغ را هم چشمهاست آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم این آیت خواند و فرمودند که اگر چشم نیت از کجا خواهد دید و غیر معنی آواز در حد
 هم آمده از جهنم لب قد و فی آیه هر آینه جهنم البته خواهد غریغریدن یعنی وقتیکه جهنم
 آواز غصه خواهد کرد ملائکه و بنیا خصوصاً حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام امان خواهد طلبید
 و ثبات ایمان خواهند خواست و اِذَا الْقَوْمُهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مَقْرَنِينَ دَعَوْهُنَّ اُولَئِكَ شُرَكَاءُ
 و چون انداخته شوند از آن دوزخ بمکانی تنگ دست و پا بسته بدعا کنند آنجا بر خویش بملاک
 ای کاش که پیدایم شدیم و مقدرین دومی دارو کمی یعنی مسلک چنانکه گذشت و دوم معنی
 گروه گروه با هم جدا کرده شده یعنی گروه زانیان جدا و لوطیان جدا و سارقان جدا لاند دعوا
 الْيَوْمَ تَبُورُوا وَ اِذَا وَلَدَعُوهُنَّ اُولَئِكَ شُرَكَاءُ و گوئیم بدعا بخند نام و زنیک ملاک و بد دعای
 به ملاک بسیار یعنی یک دعای بد چه میکنند شما همیشه در دوزخ دعای بد کردن در حق خود خوا
 فَلِذَلِكَ خَيْرٌ اَمَّ حَبَّةَ الْخَلْدِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَكُمْ حَبْرَاءَ وَ مَصِيرًا
 بجز آیه این بهتر است یا بهشت جاودانه و عده داده شده است متقیان را باشد ایشان را
 پا داشت و جای بازگشت لهم فيها ما يشاءون خلدین کان علی ربک و علی نفسک و
 ایشان راست آنجا آنچه خواهند جاویدان هست بر پروردگار تو وعده طلبیده شده و یوم

يَحْتَسِبُ لَهُمْ وَمَا يَجِدُونَ مِنَ دُونَِ اللَّهِ فَيَقُولُ اَنْتُمْ اَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ اَمْ هُمْ
صَلُّوا السَّبِيلَ ۚ و آنروز که جمع کند خدا ایشان را با آنکه می پرستند بجز خدا پس گوید آیا شما گمراه کردید
این بندگان مرا یا ایشان بخود غلط کرده اند راه را بجز سوال بی دینان است که میگویند
ما عبادت آن معبودان میکنیم که ایشان ما را از عذاب جهنم رها خواهند کرد قالوا استجندك
مَا كَانَ يَلْبِغُنِي كُنَا اَنْ نَخْذَ مِنْكَ ذِيْنَكَ مِنْ اَفْلِيَاءَ وَلَكِنْ نَتَّبِعُهُمْ وَاَبَاءَهُمْ حَتَّى نَسْأَلَ الَّذِي كُنْ
وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا گویند به پاکی یادی کنیم ترا سر او را نباشد ما را که هیچ دوست گیریم بجز خود تو و لیکن
بهره مند ساختی ایشان را و پدران ایشان را به تجارت و سلطنت و زراعت تا آنکه فراموش کردند
پند و شدند گروهی بملک شده و بر جمع بانر بعضی با یک گفتند کَذَّبُوْكَ بِمَا تَقُولُوْنَ فَكَأَنَّهُمْ
لَسْتَ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ صَرَفَا وَلَا تَنْصُرُاهُمْ گوئیم اسی گروه کافران هر آینه دروغ داشتند شما را این معبودان
در آنچه می گفتید پس نمی توانید دفع کردن عذاب و نه یاری دادن درست خلاص از جهنم صدق شد
حرف باد در کلام اندیشه بسیار آمده مانند تصدیق و مَنْ تَطْلُمُ مِنْكُمْ كَذِبًا عَذَابًا كَبِيرًا
و هر که شتم کرده باشد از شما به چشایش عذاب رگ چرا که مقتضای عدالت همین است وَمَا اَرْسَلْنَا
فَبَلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ اِلَّا اَنْتُمْ كِلَا كَلُوْنَ الطَّعَامَ وَ يَمِشُّوْنَ فِي الْاَسْوَاقِ و نفر تا به
پیش از تو پیغمبران مگر به این صفت که ایشان می خوردند طعام و میرفتند در بازارها جواب شبهه
اول و دوم است بقول ما هَذَا الرَّسُولُ يَأْكُلُ الطَّعَامَ اِنْ اَكْرَمْتَ كَلُوْا كَمَا كَلُوْنَ اَمْ يَكُوْنُ
مَضَارِعُ دَرِيْجًا درست نمیشود گوئیم که حکایت حال ما ضربه است قید اسواق برای اینست که
در سفر اینها هم بر آب می شوند و بعضی را بعضی فِتْنَةٌ و اَنْتُمْ يَوْمَئِذٍ جَوْد
كَانَ ذَبْكُ بَصِيْرًا و ساخته ایم بعضی شما را در حق بعضی بتلای یعنی شما را بشمار افتنه
گدایان و عالمان شمار افتنه محکومان آیا صبر میکنید و هست پروردگار تو بنا و قَالَ الَّذِيْنَ
لَا يَرْجُوْنَ لِقَاءَنَا اَلَا اَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْمُلْكَ كَمَا اَوْفَرْنَا رَبَّنَا وَلَقَدْ اَسْتَكْبَرُوْا
فِيْ اَنْفُسِهِمْ وَ تَتَوَقَّعُوْنَ الْكِبْرِيَآءَ و گفتند تا آنکه توقع ندارند ملاقات ما را چرا نفرستاده شده
بر ما فرشته ایگان را یا چرا پیغمبر پروردگار خود را بر آینه زنگ شدند چون اینها در زعم خویش و
نه نشی کردند سر کشی بزرگ موجب قدام کفار رن قول اَلَا اِلَّا اَنْتُمْ لَسَّا كَلْمًا نَ الطَّعَامَ

وَمَيْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ است که سابق در جواب کفار فرموده و از ان ایشان را شب مساوات
 میان خود و غیران لاحق شده منجر این قول گفته اگر امید دیدار اوستیانه میداشتند این کلمات را
 زبان نمی آوردند یَوْمَ يَرْوَنَ الْمَلِكُ لَا يَشْرِي يَوْمَئِذٍ الْبُحْرَيْنِ وَيَقُولُونَ
 حِجْرًا مَّجْجُورًا روزیکه به بنید فرشتگان را هیچ شروه نیست آن روز گنهاران را و گویند خدا کند که باز
 داشته شوید باز داشتن مو که یعنی مارا روی ایشان بنظر نیاید و ترجمه حجرا مججورا زبان
 هندی دور پارس و قد منا الی مائک و اربعین عجل فحججک الله هباء منثورا و توتو
 شدیم به سوسه آنچه کردند از کربس ساخته امرا مانند زده های برگزیده یعنی غبار یکجور گرفت
 نهاده هف زده شود یعنی جبط کنیم اَفْخِ الْجَنَّةَ يَوْمَئِذٍ حَيْرٌ مُسْتَقَرٌّ وَ أَحْسَنُ مَقِيلًا
 اهل بهشت آن روز بهتر اند از جهت قرارگاه و نیکوتر اند به اعتبار جاهای استراحت که بوقت دوشنبه
 کنند یَوْمَ تَشَقُّقُ السَّمَاءُ بِالْعَنَامِ وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا روزیکه بشکافد آسمان به غمام
 و فرود آورده شوند فرشتگان فرود آوردنی بدانکه غمام در زیر عرش ستونی است که او خواهد افتاد و در
 فلک آتش خواهد کرد و ملائکه برکنارهای آسمان خواهند ایستاد الْمَلَكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ
 وَكَانَ يَوْمًا عَالِي الْكَفْرِ لَيْتَ عَسَىٰ لَآ يَرَاهُ بَادِشَاهِي حَقِيقِي آن روز خدا راست و باشد آن روز روز دشواری
 بر کافران و تخصیص حسن به اعتبار سابق رحمتی علی غفیبی است و یَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ
 يَقُولُ لَیْسَ لِي لِحْزَمِي لَیْسَ لِي لِحْزَمِي لَیْسَ لِي لِحْزَمِي لَیْسَ لِي لِحْزَمِي لَیْسَ لِي لِحْزَمِي لَیْسَ لِي لِحْزَمِي
 کاش من گفتم همراه پیغمبر را می توانی لَیْسَ لِي لِحْزَمِي لَیْسَ لِي لِحْزَمِي لَیْسَ لِي لِحْزَمِي لَیْسَ لِي لِحْزَمِي
 دوست مگر فتمی فلان را لَقَدْ صَلَّيْتُ عَلَى الَّذِي كَرِهْتُ دُجَاءً نِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ
 لِلْإِنْسَانِ حَذًّا وَلَا هَرَأْنِيَه و گمراه کرد مرا از پند بعد از آنکه آمده بود بمن و هست شیطان
 اومی را در محنت تنها گذارنده حد دل کسیکه شخصی او در محنت گذاشته از بار می نظرش اعراض کند
 بقی در اینجا قصه بیان میکنند که روزی عقیبه نام سوداگر دعوت اهل مکه کرده بود و آنحضرت صلی
 علیه و سلم هم در آنجا تشریف فرما شده بودند چون طبق طعام در پیش آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم کشید و گفت تناول فرمایید آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که اگر اشتها دارم

لِرَسُولٍ مَكْرِبَارِمْ بِشِ تَوْحَابِ رَسْت در تصدیقات و نیکو تر در بیان معنی در تصور
 ملامه آنکه جواب شامی بیان می کنیم الذین یُحِبُّونَ عَلٰی وَجْهِهِمْ اِلٰی حَبْصَمَ اُولَئِکَ
 ثَمَّ مَکَانَ وَاَصْلَ سَبِیْلَہٗ اَنَّا نَکَہُ بِرَکِیْخَہٗ شَوْنَد اِفْتَانِ بَر رَوٰی خَوِشِ سَبَوٰی دَوْرِ خِجَامَتِ
 بَر زَانْدِہٗ اَعْتَبَارِ مَکَانَ و غلط کفندہ اندر اہِ رَاعِیَنِ قَرآنِ بَر اِیْمٰی تَصْدِیْقِ نَازِلِ شَدِہٗ بُوْدَنَ کَلَدِ
 چُون کَفَارِ قَرآنِ رَا تَخْذِیْبِ کَر دَنَدَکَ عِبَارَتِ اَز کُشَلِ اَسْتِ اَللّٰہِ تَعَالٰی ہِمَّ اِیْشَانِ رَا رُوْزِ حَشْرِ
 تَکْوِیْسِ خَوَہَدِ کَر دِیعِنِ حَشْرِ اِیْشَانِ بَر رَوٰی خَوَہَدِ کَر دَر حَدِیْثِ اَمَدَہٗ کَہِ اَللّٰہِ تَعَالٰی بَر رُوْزِ حَشْرِ
 فَا رَا بَجَائِے پَا بَر رَوٰی رَوَانِ خَوَہَدِ کَر دَصْحَابِہٗ عَرْضِ کَر دَنَدَکَ یَا رَسُوْلَ اَللّٰہِ اِیْشَانِ چَکُوْنَد
 بَر رَوٰی رَوَانِ خَوَہَدِ شَدِہٗ پَیْغَمِبِرِ صَلٰی اَللّٰہِ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ جَوَابِ اَدَکَ ہَر کَہِ اِیْشَانِ زَا بَر پَا یِ رَوَانِ کَر دِ
 اَدَا رَسْتِ بَر اَنکَہِ اِیْشَانِ بَر رَوٰی رَوَانِ کَنَدِ وَلَقَدْ اَتَيْنَا مُوسٰی اَلْکِتٰبَ وَجَعَلْنَا
 مَعَهُ اَخَآءَہُمْ فَرُکَانَ وَزَیْرًا و ہَر اَیْنِہٗ دَاوِیْمَ مُوسٰی رَا کِتَابِ و دَوْرِیْسَ خَنَیْمَ ہَمَاہُ اَو بَر اَدَاوِہٗ
 اَرَوْنِ رَا فَعَلْنَا اَذْہَبًا اِلٰی الْقَوْمِ الَّذِیْنَ کَذَبُوْا بِاٰیٰتِنَا فَذٰلَکَ تَنْہَمُ تَدْمِیْرَہٗ پَسِ تَقْتِیْمِ
 بَر وِیْدِہٗ بِسَوٰی اَن قَوْمِ کَر دَر وُغِ شَمَر دَنَدِ اٰیَاتِ مَارَا پَسِ الْقَصْدِ ہَلَاکِ سَاخِیْمَ اَن قَوْمِ رَا ہَلَاکِ کَر دِی
 دِیْنِجَا شَبَہٗ وَاَرَمٰی شَوْدِ کَر اَلَا قَوْمِ فَرْعَوْنَ مَرَادِ اَسْتِ قَوْلِہٗ لَقَدْ اَتَيْنَا مُوسٰی اَلْکِتٰبَ
 بَا مَکِیْنَدِ زَیْرًا کَہِ تَوْرَاتِ اَعْدَا غَرَقِ شَدِنِ فَرْعَوْنَ بِسَوٰی عَلَیْہِ السَّلَامِ دَاوَدِ شَدِہٗ وَاگر قَارَوْنَ
 مَرَادِ اَسْتِ چُنَا کَہِ بَعْضِیْ گَفْتَدَ اَن فَعَلْنَا اَذْہَبًا دَر سَتِ مَعٰی شَوْدِ چَر کَہِ قَارَوْنَ عَمَّ یَا اِبْنَ عَسَمِ
 مُوسٰی عَلَیْہِ السَّلَامِ بُوْدِ و ہِمَّ قَوْمِ اِیْشَانِ پَسِ جَوَابِ حَقِّ اَنَسْتِ کَہِ اَز قَوْمِ مَرَادِ فَرْعَوْنَ اَسْتِ
 و مَقْصُوْدِ اَدَلَقَدْ اَتَيْنَا مُوسٰی اَلْکِتٰبَ یَعْنِیْ فِی اِرَادَتِیْ اَسْتِ وَ قَوْمِ نُوْحٍ اَلْمَا کَذَبُوْا
 الرَّسْلَ اَعْرِضْ عَنْهُمْ وَجَعَلْنٰہُمْ لِلنَّاسِ لِیَّةً وَاَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِیْنَ عَذَابًا اَلِیْمًا
 و قَوْمِ نُوْحٍ چُونِ دَر وُغِ شَمَر دَنَدِ پَیْغَمِبِرِ اَزَا غَرَقِ سَاخِیْمَ اِبْنِ جَاعَہٗ رَا وَاگر دَانِیْدِیمَ اِیْشَانِ زَا
 بَر اِیْمٰی مَرْدَمَانَ نَشَانِ و ہَمٰتِ کَر دِیْمَ بَر اِیْمٰی سَتَمَّ گَارَانَ عَذَابِ دَر دِہِنْدَہٗ ہَلَاکَ قَوْمِ نُوْحٍ مَعْطُوْفِ
 و مَنصُوبِ اَسْتِ اَز دَعْوِیْمُ تَنْہَمُ یَعْنِیْ دَعْوِیْمُ تَنْہَمُ وَ قَوْمِ نُوْحٍ لٰکِنْ حَقِّ اَنَسْتِ کَہِ مَنصُوبِ اَسْتِ
 بَر شَرِیْطِ التَّفْسِیْرِ وَ صِیْغَہٗ جَمْعِ بَر اِبْنِ اَعْتَبَارِ کَہِ تَخْذِیْبِ بَیْکِ سُوْلِ قَا تَمَّ مَقَامِ تَخْذِیْبِ ہَمْدِ رَوَانِ
 اَسْتِ وَاَعَادَا وَاَعْمُوْدَا وَاَصْحٰہُ اَللّٰہِ تَعَالٰی وَ قَرُوْنَا بَیْنَ ذٰلِکَ کَثِیْرًا و ہَلَاکِ سَاخِیْمِ

عاد و ثمود و اهل رس او طبقات بیدار را در میان ایشان بعضی گفته اند که حضرت شعیب را
 برای دعوت اصحاب رس فرستاده بودند چون حضرت شعیب علیه السلام آن قوم را گرد چاه
 جمع شده بودند دعوت کردند آن قوم بکنه پیش آمدند آن چاه انبج و ش بر افتاد و هر قوم
 هلاک شد و صبح امینت که حمزه بن صفوان را بنی اصحاب الرس کرده فرستاده بودند و رئیس
 آن قوم خطبه بود در فلح الیمامه سکونت می داشت حمزه بن صفوان علیه السلام خطبه را قتل کردند
 و از قرون مراد عمالقه و غیره است و کَلَّا لَاصْرًا لَّكَ الْاَمْتِثَالُ وَ کَلَّا لَتَبْنَآ اَنْتَ بَرًا و بَرًا
 هر یکی بیان کردیم داستانها و هر یکی را هلاک ساختیم هلاک کردنی یعنی برای هر قوم رسولی فرستادیم
 و آیات بنیات بیان کردیم چون تذبذب کردند هلاک کردیم و لَقَدْ اَتَوْا عَلٰی الْقَرْيَةِ الْبَاقِيَةَ -
 اَمْ طَرَفَتْ مَعْطَرَةُ السُّوْعَاءِ اَقْلَمَ كَيْفَ تَكُونُ اَوْ رَفَعْنَا مَعْلَ كَانُوا لَا يَكُونُونَ شُؤْرًا و هر آینه برید
 اند کافران بدیدی که بارانیده شد بروی باران بد یعنی باران سنگ آیا نمیدیدند از آنبلکه وقوع نمیدادند
 برای گنجش مراد از قریه قوم لوط علیه السلام است که برایشان سنگهای اوفادند و گذر مشرکین مکه
 وقتیکه برای تجارت به طرف شام میرفتند بر قریه قوم لوط می شدند بلکه بعضی را حرام می دیدند که
 برایشان باریده بود و اِذَا رَاكَ اَنْتَ تَخْتَلِفُ ذَاكَ اِلَّا كَهْرُ وَا وَا هَذَا الَّذِي نَعَبْتَ اللّٰهَ
 نَسُوْلًا و چون ببینید ترانگیه نذر الاسحره آیا این شخص است آنکه خدا پیغمبر فرستادش یعنی استغاث
 و استهناعی کنند آن کاد کیصلنا عَزَّ اِلَهِنَا اَوَّلًا اَنْ صَبَرْنَا عَلَيْهِمْ اَمْ وَسَوْفَ يُعْلَمُونَ
 حَبْنِ يَوْمَ الْعَذَابِ اَنْ اَصْلَ سَبِيلًا و هر آینه نزدیک بود که راه کند اما از پرستش خدا یا
 ما اگر ندان بودی که شکای می کردیم بران و خواهند دانست چون ببینند عذاب را کیست غلط
 نکرده تراره را اَرَأَيْتُمْ اِنْ تَخَذَ الْاِلَهَةُ هَوًیةً اَمْ اَفَانتَ تَكُونُ عَلٰی وَكَيْلًا و آیا دیدی
 آنرا که خدای خود گرفته است خواهش فرض و اَرَأَيْتُمْ اِنْ تَخَذَ الْاِلَهَةُ هَوًیةً اَمْ اَفَانتَ تَكُونُ عَلٰی وَكَيْلًا
 و معبودان تراشیده اند چون ایشان را حاجتی پیش آمد از یک معبود طلب کنند چون از او
 عاقل نشود از دیگر معبود استعانت میکنند اَمْ حَسِبَ اَنَّ اَكْثَرَهُمْ لَمَّةً هَوْنًا اَوْ يَعْقِلُونَ
 لَيْسَ لَهُمْ اِلَّا كَالْاَنْعَامِ بَلْ هُمْ اَصْلُ سَبِيلًا آیامی پنداری که بدترین ایشان می شنود یا
 می فهمند نمیند ایشان الا مانند چهار پایان بلکه ایشان غلط گفته ترانده را یعنی چهار پایان

بوجود واجب اگر نسبت بخود کرده چه میگویند حاصل آنکه قبض سیر و آلات میکند و تدریج

امور الی وهو الذی جعل لکم النیل لباساً والنوم سباتاً وجعل النهار شورا

و دوست آنکه ساحت برای شما شب پوششی و حجاب را راحتی و ساحت روز و وقت
بر خاستن بدانکه غار در چهار چیز اختلاف می کردند یکی در توحید و دوم در معاد و سوم در رست
و چهارم در قرآن و اینجا دلیل معاد است لباس مخفی پوشش می گویند فلان پرده پوش

است لذو القابل للتعاقب ليعاينهم سائر حق وسات بمعنى قطع زیرا که در خواب
تعلق روح از ظاهر بدن منتقطع می شود و التوّم اخو الموت مویا است و تعلق باطن باقی
می ماند از غیبت در خواب همضم طعام بسیار می شود پس چه استبعاد است از کسی که شمارا

و خواب می میراند و بعد از آن رفته میکند از آنکه شمار اجمیراند و در حشر زنده کند و حشر
محمد الذی حیانا بعد ما آمنّا و الذی الشکور که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد
از من می گفتند و لست و هو الذی انزل الی الحشر انک ندی رحمته و

و فرود آوریم از آسمان آب پاک را بر آنکه در ماه خرداد یعنی اسفاده باد هر چهار طرف
در ماه تیر یعنی سالون باد مشرقی و در ماه مرداد یعنی بهار دون باد مغربی باشد اگر آب

بنوبالتر آب می آرد و بطور چرب ریگونی که خود پاک باشد و دیگرے را پاک کنند و نگذاشته اند
آب فی نفس طاهر است نزد امام اعظم و دروه و نزد امام شافعی و قلیتین و از آب
استعمل و ضرر جان نیست لیکن متقدمین گفته اند که طهور کا قلع و است قطع سکین را

مید یعنی بار بار ظاهر میکند متاخرین جواب ده اند اگر مسلم داریم وقتیکه استعمال شود
ش معنوی در وی می در آید زیرا که گناه صغیره و وضوء و می شوند چنانکه در حدیث
ده و تموید این معنی قول لیل تجر است که باب وضوء و رحمت را اگر آب بپزند خشک میشود

تحتی به یه، بلده میتا و نسفته حرا خلقنا الخاسا ونا سئی لشی راه تازنده سازم
ان آب شته مرده را ونا بنوشما شل از پی آفریم چهار بایان را و مردم سیر را اگر گوی کله
شته چرا نگفت گویم که در میتا که مخفف میت است تذکره ونا نیش مساوی است و

و فرقی در میان میت و میت آنجه میت کسی گویند که در استقبال میرد میت آنکه فی الحال
مرده باشد مثل آنکه دقتیکه پیمیری آید معلوم می شود که شرعیتی نوزادش خواهد شد و آن بر سر
وجه است یکی احکام متعلق به اعمال دوم تهذیب اخلاق سوم اشغال چنانکه ریاح
دالت بر نزول ما دارند و به شریعت دل مرده زنده می شود بلکه قوای حیوانی یعنی دایره
و قوای انسانی که عبارتست از وهم و حیا آن سوائی آن را طهارت و قصیفه دست میدید
چنانکه از آبش هم مرده و الغام و اناسی را اگر گوی که در تائید فکر اناسی چه فایده است گوئیم
که آب نوشیدن الغام مر برای انسان است زیرا که انسان گوشت الغام می خورد و شیر
می نوشند و سوار می شوند اگر الغام آب ننوشند گوشت خوردن و شیر نوشیدن و سوار شدن
ایشان هر سه فوت شود گویا که آب نوشیدن الغام موقوف علیه انسان است اینجهت
مقدم کردند بعضی گفته اند که اناسی جمع انسی است بجز فاعل بعضی میگویند که اصل اناسی اناسیم
بود موافق قاعده نون را به یابدل کردند و یا را در یا او غام نمودند چنانکه در دنیا که اصله دنیا
بود و لقد صرّفناه بنهم لید کرد و از فحاشی اکثر الناس را کفّوا و سر آینه
گو ناگون بیان کردیم پس در میان ایشان تا پذیر پذیر میشوند پس قبول نکردند بیشترین مردمان
مگر ناسپاسی یعنی آب را به انواع صرف می کنیم چنانکه در ولایت از نوروز تا بچاه روز می بار
و آنرا گنده بهاری گویند و در هند و تان از ماه خرداد یعنی اسارّه بارش می شود اگر خصوصیت
نیمه تری منزل قمری بود چنانکه سنو گویند اختلاف باران نمی شد در حدیث آمده که مردمان
بوقت باران دو فرقه می خوانند یکی کفار که قائل خصوصیت بهترین می شوند و دیگر مسلمانان که
که بقرصت آبی میگردند مضمون این حدیث تفسیر این است و کوشینا البعثانی علی
قریه نذیرا و اگر می خواستیم میفرستادیم در هر دیر ترساننده جواب سوال مقدار است تقریر
آنکه چنانکه باران در هر قریه می شود ارسال رسل در هر قریه چنانچه می شود جواب داد بقول و لک
شیئا الم لیکن مقصود آنست که در صورت ارسال حقیقت نبوت تو جامع نخواهد ماند چرا
تر مبعوث عام کرده ام فلا تطیع الکفریز و جاهدکم به جهاد الیکراه پس فرمان
میر کافران را وجها کن با ایشان به حکم قرآن جهاد بزرگ در حدیث آمده لاطاعة لمخلوّد

فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ الْيَقِينِ فَمَنْ يَدْرِى مَرْوَمَ ذُرِّيَّتِهِ كَانَ مَرْوَمًا
 وَمَنْ يَدْرِى مَا يَحْكُمُ الْقُلُوبَ فَمَنْ يَدْرِى مَا يَحْكُمُ الْقُلُوبَ فَمَنْ يَدْرِى مَا يَحْكُمُ الْقُلُوبَ
 الْيَقِينُ هَذَا عَذَابٌ أَشَدُّ وَأَعْلَى مِنْ ذَلِكَ وَهَذَا عَذَابٌ أَشَدُّ وَأَعْلَى مِنْ ذَلِكَ
 آنگاه در اینجا دو دریا را این یک آب شیرین دافع تشنگی است و آن دیگر شور بد مزه و حست
 میلان هر دو حجابی دستهای مضبوط حجابش شبهه است اگر کوئی که تکیا جهاد کنیم و چیز ایشان را
 باعث گمراهی است حتی صحبت بد و هم علائق آبائی ایشان که میگویند لَقَدْ وَحَدَّيْنَاكَ
 الْإِسْلَامَ فَاسْتَأْذِنْهُمْ لِنُفِذَ فِيهِمْ مَا وَعَدْنَاكَ بَدَلِ الْيَقِينِ هَذَا عَذَابٌ أَشَدُّ وَأَعْلَى مِنْ ذَلِكَ
 آسان است و حجر محجور المعنی منعا ممنوعا است و مشاهد هم شاهد این معنی است که در حالیکه
 دو دریا با هم می آمیزند مزه هر دو جدا جدا می ماند تا وقتی که آب شور بر شیرین غالب شود و هُوَ الَّذِي خَلَقَ
 مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا و اوست آنکه آفرید آب آدمی را
 پس ساخت آنرا خداوند نسب و خداوند قرابت و دامادی و هست بروردگار تو توانا حاصل
 آنکه صحبت چه اگر در میان ایشان علاقه و دامادی باشد که از بهر علاقه عزتیه است قادریم که ایشان
 از اعزّه خود باز داشته مطیع تو کنیم و تعبید و نَزَلْنَا إِلَهُكَ الْكِتَابَ فَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ مُنْزِلُ الْوَحْيِ
 پیرستند بجز خدا چیز را که نفع ندهد بدیشان و ضرر نرساند بدیشان و در زمانه قدیم که سبزه
 تقطیم برای بادشاهان می نمودند در بادای النظر ایشان طاقت نفع و ضرر رسانیدن
 داشتند و در شریعت محمدی آن هم بالا جماع منسوخ شده پس بتان و ارواح حائیه را
 که موصل نفع و ضرر نیستند سجده چگونه درست باشد این آیت هم در معنی متعلق إِنْ هُمْ إِلَّا
 كَالْأَنْعَامِ است در بیان حماقت و سادگی ایشان وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَى رَبِّهِ ظَهِيرًا
 و هست کافر بر مخالف پروردگار خود پستی و بنده یعنی کافر بدو کار شیطان شده انحراد
 بجای می کنند چه اگر اطمینان در وقت افتادن طوق لعنت گفته بود که اکثر بندگان را آخر
 خود ساخته گمراه خواهم نمود پس نل کافر مثل شخصی است که پسری را پرورش نموده باشد
 دان پس که پسر دشمن پیر خویش موافقت و مطااعت نماید اگر گویند که در صورت عبادت
 کردن اصنام ما را ضرری میرسد باید گفت که آنکه عبادت ایشان نمی کنند آیا ایشان را نفع

و ضرر میرسد یا نه پس خصوصیت عبادت ایشان چیست و مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا
 و نفرت داریم ترا مگر بشارت دهنده و بیم کننده یعنی اگر ایشان از عبادت ماسوی الله مجتنب نشوند
 تو نول مشو که ترا محض بذر و بذر گیر دهنده ایم قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ
 يَقَعُ الْوَيْلُ مِنَ الْمَرْءِ الْعَصِيٍّ بگوئی طلبم از شما بسلخ قرآن هیچ نزدی نکنم هر که خواهد راه گیرد بهر
 پروردگار خویش گویند و توجیه این آیت بر سه وجه است یکی آنکه از شما چیزی طلب ندارم الا ثواب
 آخرت چه هدایت کننده و سفارش نماینده را هم ثواب مثل فاعل آن می شود و چنانکه در حدیث
 آمده درویشی آمد و سوال کرد و مردم خاموش نشسته بودند شخصی از اطمینان برخواست و گفت
 که همپای من بیانات را به کسی راه نمایم که او ترا چیزی دهد آنحضرت علیه السلام فرمودند که الدَّالُّ
 عَلَى الْخَيْرِ كَمَا جَلِيلُهُ یعنی این را هم ثواب مثل دهنده آن خواهد شد و هم آنکه ارا را منقطع باید
 گفت یعنی هر کسی که خواهد از شما راه هدایت فرمایش گیرد و سوهم آنکه از شما سوال نمی کنم اگر کسی
 سبب هدایت چیزی بمن سلوک کند قبول سازم چنانکه مذکور است که لا رَدَّ وَلَا كُنْ
 وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ و توکل کن بر آن زنده که هرگز نمیرد و قید حی برای اوست
 که اگر کسی اعتماد کند و او بمیرد اعتماد او ساقط می شود و باز دیگر بر اطلب می کند بخلاف حی اوست
 که توکل کردن بر او ضرر او را صحت و حقیقت توکل مرده بدست زنده و سبب توحید و به پاکی یاد
 کن همراه تائیل او محمد آنکه جمیع کمالات در موجود است و تسبیح آنکه در هیچ نقصانی نیست
 حاصل آنکه از آن نقصان بکن به اثبات جمیع کمالات یعنی نسبت نقصان باو ممکن و اثبات
 جمیع کمالات باو ممکن و گفته ایم بِدَعْوَائِهِ عِبَادَهُ خَبِيرًا الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ
 وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ و بس است وی برکنایان بندگان خویش آگاه آنکه بیافرید
 آسمانها و زمین و آنچه در میان آنها است در شش روز و بعضی می گویند خَلَقَ اللَّهُ
 الْمَلَكَةَ وَالْأَفْرَاقَ وَالْكَوَاكِبَ فَعَمَّهُ وَالْمَعَادِنَ وَالنَّبَاتَاتِ وَالْحَيَوَاتِ دَفَعَهُ
 وَالْأَرْضَ مَا دَهَتْهَا فِي يَوْمٍ وَصَوَّرَهَا فِي يَوْمٍ یعنی آفرید خدا تعالی فرشتگان و آسمانها
 و ستارگان را یک بار و کاهنای و رویه گیهای و حیوانهای را یک بار و ماده زمین در
 یک روز و صورتش در یک روز در حدیث آمده که در فلک یک شبه از ملک خالی نیست پس از آن

اور کہ اگر کسی بکند و اگر کند ثم استوی علی العرش الرحمن باز مستقر شد بر عرش اوست
 بخنایند یعنی آسمان و زمین پیدا کرده بر عرش متجلی شده از احوال عالم غافل نیست چنانکه هنوز
 مرود میگردد لغز با بند منبها بلکه بر عرش از هر چیز دارد فتنل به چنبره پس پس از
 حال و دانای یعنی تاثیرات ادویه از اطباء و تاثیرات نجوم از اهل تنجیم و احوال اعیان
 خارجی از حکما و پیرس اگر چه ایشان را نسبت به علمش نیست چنانکه شیخ فرموده **س**
 زیر علم از دوز و پوشیده نیست که پدید آید پنهان بنزدش حکمت و در حدیث آمده که روزی ملک
 السحاب نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود مذکر ای
 ملک السحاب ای علم قطرت باران هست ملک السحاب عرض نمود که نعم یا رسول الله اول امر حکم
 از رب الغرث میشود که چند قطره بر فلان زمین و چند قطره بر فلان زمین بسیار و بعضی گفته اند
 این آیت قبل از دادن علم اولین و آخرین به آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نازل شده و از اقیل آن
 السجد و اللزخ فالتوا و اما الرحمن السجد لهما تا قرنا و از ادهم نفور و چون گفته میشود
 به کافران که سجد کنید در حق من اگر کنید حسرت رحمن آید یا سجد کنید من چیز را که تو میفرمائی به ما زیاد
 کرد این سخن در حق ایشان رسیدن را دیگر بیان حماقت ایشان است یعنی حمادات را که مالک
 دفع و هر ایشان بنیند محمدائی می پرستند و وقتیکه بسوئے او سجده خوانده می شوند میگویند
 ما الرحمن لا نعترف الا الرحمن المماکة رحمن نام سردار پیامر بود که بر ایشان انعام و احسان
 بسیار کرده و وقتیکه این آیت نازل شده کفار که گفتند که و احما به بنید که محمد اول دعوت
 اله واحد میکرد و حالا بسوی رحمن می کند جوابش سابق مذکور شده که آیات الله تعالی و الاسماء
 الحسنی یعنی اسماء مختلفه اند و می واحد است تبارک الذی جعل فی السماء بروجا
 بزکوار است آنکه به ساخت در آسمان به جهائی چون کفار گفتند که لا نعترف الا الرحمن الیقر
 الله تعالی بیان کرده رحمن را که انعام او عام است نه آن رحمن که انعام او خاص است
 بقوله تبارک الذی یعنی بسیار بابرکت است آنکه ساخت در آسمان دوازده برج چرا که
 فی السماء بروجا دوازده حرف دارد و آن گل و لوز و جوزاء و سرطان و اسد و سنبله و میزان
 و عقرب و قوس و جدی و دلو و خوت است و خاصیت و تاثیر هر یک جدا پیدا کرده

نی وقتیکه آفتاب در برج حمل در فصل ربیع شروع می شود و در آن انواع نوک پدید میگرد و وقتیکه
 در برج سرطان در اید بر شکل صیغی رونماید و حیوانات مختلفه پیدا شوند و گلباه گوناگون روید و چون
 میزان در اید سرمای خرفی سر برزند و چون مجدی روهند فصل شتاء ظاهر شود و میوه آن
 عمل پیدا گردد و جعل فیها سیراجاً و قنطرة آمین آیه و ساحت در آن چراغ را یعنی آفتاب را
 ساحت ماه روشن را یعنی اگر شمارا فواید خلق بروج و فیضان آنها معلوم نشود شمس و قمر را بهین
 چگونه بر روز و شب خاص کرده کردان هزاران هزار فواید است و هو الذی جعل التیل قیل و لیل
 نفعه لئلا یزاد ان نیک کن اواراد مشکوئله و اوست آنکه ساحت شب روز را جای
 بدیگر یعنی شب را بدل روز و روز را بدل شب ای کسی که خواهد پند گرفتن یا یاد کردن یا خواند
 نگر گذار می کردن که او سجد شب برای آسایش و روز را برای معاشس مایید کرده و در
 عزت یدکر و یدکر و یدکر هر سه آمده است و محققین گفته اند که یاد کردن با انواع است چنانکه
 یاد کردن اهل حرف ربیع و شتاء و حمل از اهل حق خدا را و آن متعلق به شب است و یاد کردن اهل
 نشاط و شادی و برات و خلج خرج آنرا و آن متعلق به روز است و عباد الرحمن الذین یقیمون
 الصلوة الا رض هوذا و بندگان خدا آنرا نیکو میروند بر زمین به استیگی یعنی تواضع بر ایشان غالب
 است یعنی رحمن را چرمی پرسید که هر بانی او شامل حال جمیع مخلوقات است بند مائی رحمن
 بدانید که چهارده علامت ایشان است اول آنکه بر زمین به تجتر و تجتر می خرا منند چنانکه
 کسان به استکبار و استخار خرام میکنند و اسپان و غلامان را مید و انده در مقابل خود
 است خرام بلکه خرام زیرا قدمت هزار جان است و واکد احاطه بهم ایضا یلکون قاک
 سلما و چون سخن گویند بایشان نادانان گویند سلام بر شما باد یعنی چون کفار بایشان
 کلمات و اهیه بیان می آرند سلام کرده حضرت می شوند لقبول بزرگی ع جواب جاها را
 باشد خوشی و واکد یزید یلکون لیرتیم سجداً اوقیاماً و آنکه شب میگذرانند بر
 پروردگار خویش سجد کنان و قیام کنان جن بصری رحمة الله علیه گفته اند که این احوال
 شب ایشان است و پیشتر که مذکور شده احوال روز ایشان بود بد آنکه سجد اجمع ساجد قیام
 اجمع قایم است که در و بخار اگر کوئی که ذکر رکوع چرخد گویم که رکوع در سجد و قیام داخل

است چنانکه حالت متوسط است اگر گویی که سجده را بر قیام چه مقدم کردند حال آنکه قیاس
 مقتضی عکس است گوئیم به دو وجه یکی آنکه مقصود بالذات سجده است و دوم آنکه رجوعاً الی الامر
 زیرا که از خاک پیدا شده اند و مقتضای خاک سجده و فروتنی است لهذا در القابل فرو
 هر که شد خاک نشین بزرگ و بر سر پیدا کرد و سبزشد و آنچه با خاک سری پیدا کرد و و صوفیه
 گفته اند که حضرت علی را که ابو تراب میگویند وجه وجوب همین است که سلاسل اولیا به ایشان
 منتهی می شود و این گروه خاکساران است و ایشان سرگروه این گروه اند و وَالَّذِينَ يَقُولُونَ
رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَلَامًا و آنانکه میگویند ای پروردگار
 ما بازدار از ما عذاب دوزخ را هر آینه عذاب دوزخ لازم شونده است یعنی ایشان را
 خوف پروردگار هم هست و عَذَابُهَا أَفْضَالٌ گویند و در عذاب نقصان آبرو و بدن و
 ولادت است که بکار نخواهد آمد إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا به آئینه دوزخ بدار امگناه
 و بد مقامی است مستقر جاییکه در آنجا بیکد و ساعدت آرام کنند چنانکه فیر سایه درخت و مقام
 نخل در آنجا سکونت واقع شود و تمبر آنکه در آنجا گذر نماید قدر دوزخ هر سه معنی متحقق است زیرا که
 مستقر اهل توحید است که به وبال کمال سرچشمی و رانجا مانده مالی خواهند یافت و مقام
 نفا است و تمبر جمیع الناس حتی الانبیاء که بر صراط خواهند گشت و دوزخ به نظر خواهد آمد
وَالَّذِينَ إِذَا أَفْقَوْا لَمْ يَسْرِ وَكَلِمَاتُ لَيْسَ قَوْلًا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ فَوَكَا و آنانکه چون خرج
 متد اصراف ننمایند و غلّ نگیند باشند عظمای ایشان میان جانبین معتدل بیان
 عبادت مالی است و اصراف بر سر وجه است یکی آنکه در اینجا می خرج کردن چنانکه فی ثانی
 را بهو لعب و رقص خرج می کنند و دوم بخله کردن در خرج چنانکه شخصی بود که متعوقه خود را به
 ملاب آب دست می گزینید و باد شانی بود که به کار دسیم و زر گاو میش را فرج میکرد و سوم
 نکه حق کسی را در جای دیگر صرف کردن چنانکه بعضی بهر داران مبلغ تنخواه سپاه را به فقیران
 تیرم میکنند و لم یفقهوا بفتح و بالضم هم واقع شده یعنی تنگی در پینج هم نمی کنند بلکه طریقه اعتدال
 سلوک میدارند و وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ سِوَا اللَّهِ إِلَهًا آخَرًا و آنانکه نمی پرستند با خدا
 میبودان دیگر را یعنی نمی گویند که یا الله یا قلال مدد ما کن وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي

حَرَّمَ اللَّهُ الْإِبْرَاقَ وَلَا يَزْنُونَ ح و می کشند هیچ نفسی را که حرام کرده است خدا نکند حق و در آنجا که گوئی
 که در اینجا و جاذبه کبریه حدیث دیگر هم کابر اند گوئیم که گناه او نه قوت سرزد میشوید و می قوت و هیچیه چنانکه
 در دعای خدا پیران را هم شریک میکنند بهی کبری ایشان دعا تبیل نخواهد شد و دوم قوت غصبتیکه شتم و
 قتل بر این قتل دارد سوم قوت شهوتیه که زنا و لواط و سحاق به این متعلق است لهذا این چپینه را در اینجا ذکر
 کردند و میفرماید ذَلِكَ يَلْقَى أَتْلَاهُ و هر که بکند این کار بر خور و به عقوبت دشوار اتم و انا هم یعنی گناه در اینجا
 جزا را داد است و حدیث آمده که در روز قیامت عی و دوم اتم که در آن ریم قی روان است
 مرتجیان کابر را در آن عوط خواهند داد چنانکه اهل حجت را در عین الحیات که چشمه ایست در بهشت غسل
 خواهند که ناید یضعف لَكَ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَحْلُلُ فِيْهِ مَمْلَاةٌ و چون کرده شود او را عذاب
 روز قیامت و جاوید ماند آنجا خوار کرده شده و به تضعیف عذاب کفر و اعمال بد است اَلْأَمْرُ تَابَ
 طَمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ سَيُجْزِيهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا و محر
 آنکه توبه کرد و ایمان آورد و عمل شایسته نمود پس آنجا عذاب بدل ساز و خدا بدیهه ای ایشان را به نیکبهاست
 خدا آمرزنده هر بار یعنی هر کس که توبه کند از معاصی و ایمان آورد از کفر یا از اند و بعضی گفته اند و قد امن
 یعنی شتر ایمان هم باشد و متنی تبدیل سنیات به جنات بدو وجه است یکی آنکه ایشان را توفیق خواهد
 داد که بدل هر گناه یکی بکنند و دوم آنکه الله تعالی مت ابل هر گناه یکی خواهد نوشت چنانکه در حدیث آمده
 که الله تعالی روز حشر ظرافت خواهد فرمود که شخصی را گناهان صغیره او بنامند آن شخص دیده پشیمان خواهد
 شد پس بدله هر گناه یکی خواهند نمود و آنجا خود اقرار خواهد کرد که زنا و قتل و دیگر کابر هم کرده ام آنجا حق
 جل و علا خواهد خندید که بنودین حسان مقابل سنیات خود متخرف به معاصی شده و لفظ علما برائے
 اطناب فرموده اند یا آنکه از اعمال صالح هر عمل که خواهد بکند و تَابَ وَ عَمِلَ عَمَلًا حَسَنًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ
 مَتَابًا و هر که توبه کند و کار شایسته بعمل آرد پس هر آنکه وی رجوع میکند به جذا رجوع کردن و لَازِمٌ
 لَا يَتُوبُ مِنَ الذُّوْرِ وَ آتَاكَ الْوَهْمُ و روغ نمیدهند لکن تَابَ مِنَ الذُّوْرِ سَمِعَنِي دارد و اول آنکه
 در جایکه متن عان قدم رسول یا نبی عباس یا مهدی غوث الاعظم به دروغ ظاهر میکنند و در اینجا
 مردم سجد می سازند بفرمود دوم جایکه افسانه های دروغ میگویند نمیشوند سوم آنکه در ترجمه کند
 وَ إِذَا مَرَّ بِأَيِّ الْغُيُومِ فَأَكْبَاهَا و چون بگذرد بر بیابان بگذرد بر درویش بزرگان یعنی التفات

نمیکنند به اقوال و افعال پیروده و الذین اذا ذکرولیا آیت دیم که بخیر و احساناً و عملاً و انکه
 چون پند دهنه شود ایشان را به آیات پروردگار ایشان کرد و کورده افتند به شنیدن آن یعنی ملک دیده و شنیده
 سوره کفر و الذین یقولون ربنا کتب لنا من الذل و الحیا و ذل یلیها فقه اعین و اجعلنا للشیقین
 آگاهان و انکه میگویند ای پروردگار ما کجاست ما را از دنان ما و از فرزندان ما و شنی چشم و بکن ما را
 پیشه و ای متقنایان یعنی برای متعلقان دعا میکند قره عین خنکی یا دوفنی چشم یعنی ددنیاه
 آخرت ایشان را به خوبی بهیم اولیک بخیر و ان العزفة آجما و جوده شده ایشان را محل بلند
 حدیث آمده که در جنت غرق مکان اعلی خواهد بود از لولوی لالا و زبرد و اوقات حمراء و البکرة و غیره
 هم و اهل معرفت اند زیرا که غرق جائی انبیاء و اصحاب کبار است بمصاحبه و ا به مقابل آنکه صبر کرده
 و صبر نه تمام است یکی صبر رکعان و دوم صبر بر مشقت عبادت سوم صبر بر مصیبت و اینمختی در
 اصحاب کبار تحقق است و یقولون فیما یحیة و تسکما و بر خوانیده شود ایشان را آنجا
 بدعای خیر و سلام تحیه یعنی زنده داشتن و ان خاصه خدا است اوطاف خدا و سلام از طرف
 ملائکه خلدین فیما احسن متفرقه مقامه جاویدان آنجا بهشت نیک آرامگاه است
 و نیک مقام است یعنی اگر غرق مستقر باشد یا مقام هر دو بهتر است مقام انبیاء و خلفاء و
 مستقر تابعان ایشان خواهد بود قل ما یعبو لکم ربی لولا دعائکم ففقد لکم فوفت و یقولون
 لولما یجوب با قدر نیشمارد شمار پروردگار من اگر نباشد عبادت شما پس هر مانده دفع داشتید پس البته
 باشد جزای آن لازم اگر گویند که رحمت الهی عام است پس حرف نصیب ما چرا نخواهد شد بگو
 که خدا پرورانیکنند اگر شما نضر نکنید و کفر سازید شمار اعداب ابدی لازم خواهد شد

سورة الشعراء

بسم الله الرحمن الرحیم

سوره شعراء صد و بیست و هفت آیت و یازده رکوع و چهار کسکه و نه هزار و بیست و هفت سی و هشت
 عدد حروف دارد و برای برده که بخیرت مجرب است و وجه تسمیه این است که درین سورت ذکر شده

ایشان پیش آن نیایش کننده خاصعات نگفته چه اگر بر اعناق حکم نوی العقول کرده
 خاضعین فرموده قَطَلْتُ اَعْنَاقَهُمْ حَالِ كُتُبِنَا خَاصِتِينَ تَوْجِيه وَجِيه است و مراد از آیت
 حذاب آسمانی و مایاتیم نیز در کثر الرحمن محدث الا کَانُوا عَذَّةً مُّعْصِيْنَ و مبنی
 آمد بدیشان هیچ بندگی از جانب پروردگار ایشان نو بدید آورده مگر می باشند آنان را
 گرداننده گفتن لَكَ بَوَاقِيَا تِيْمُ اَشْبُوا مَا كَانُوا يَكْتُمُونَ پس ثابت شد که ایشان
 دروغ شمرند پس خواهد آمد به ایشان ماصدق وعده که بان تخر میگردند یعنی اول عرض
 مینمودند بعد از آن تکذیب کردند و ابنا یعنی احبار یعنی بوقت موت تکذیب کردند ایشان
 را معلوم خواهد شد بنا بر آن فَيَا تِيْمُ فَرُّوْهُ اَوَّلُ الْاَرْضِ كَمَا اَنْفَقْتُمْ اَمْثَلُ كُلِّ رُوْحٍ
 كَرِهْتُمْ ایا نمیده اند به سوی زمین چه قدر رویا نمیدیم در آنجا اند هم جنس نیک یعنی کفار به تو استهزا
 میکنند بقولهم مَا لِيْذَا الرَّسُوْلُ يَأْكُلُ لَطْعَامَ الْاَوْجُنَا كَمَا سَابَقَ كَدُّهُتْ و این قدر خجسته
 که زمین که خاکسار و بی سراسر است چگونه از و گلههای رنکار رنگ و میوه های گوناگون می یابیم
 اگر از تو که خاکسار هستی ظهور علم نبوت شود چه عجب الغرض اگر ایشان بدانند زمین هم برائے
 عبرت کافی است و الله اعلم اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَاٰيَةً لِّقَوْمٍ مُّحْسِنِيْنَ و اِنَّ رَبَّكَ
 لَهُوَ الْعَزِيْزُ الرَّحِيْمُ هر آینه درین ماجرا نشانه است و نیتند بیشترین ایشان مسلمانان
 و حضرت زین پروردگار تو همان است غالب هم بران بنابر آن ایشان را مهلت داده است
 و اِنْ نَادَى رَبُّكَ مُّؤْمِنِيْنَ الْاَوَّلِيْنَ الْقَوَّةَ الظَّالِمِيْنَ قَوْمٌ فَرَّغُوْنَ لَا يَتَّقُوْنَ و انگاه
 که آواز داد پروردگار تو موسی را که بیامش کرده شما گران بیامش قوم فرعون آیا پرهنز گاری
 نمیکند بدانکه در مقابل خدا تعالی فرموده که اگر کفار ایمان نیارند تو نفس خود را هلاک میکنی و از
 تکذیب ایشان عزم محمد چه عادت متمرده است که وقتیکه رسول میفرستیم قوم او تکذیب او
 میکنند چنانکه فرعون حضرت موسی علیه السلام را تکذیب و قییب کرد که موسی فقیر و الکن
 است و قصه اش نیست که نجیم فرعون را که بادشاه مصر بود جز داده بودند که کودک از
 بنی اسرائیل پیدا خواهد شد ملک تو از آن اوست ازین سبب فرعون بر بنی اسرائیل بیاد
 ستم میکرد و سخره می گرفت و خدمات سینه ایشان را داده بود کنایه و غیره و حکم کرده بود

گم گریه در بنی اسرائیل پیدا شود و او را قتل کنند چنانچه دایه بایه را در مصر که چوپان کرده بود و سپاهیان
 را مقرر نموده العقصه حضرت موسی علیه السلام متولد شدند و آیه که در آن کوچه خبر گیری میکرد چون
 ایشان را به دید و دلش رحم آمد گوشت بز در دو یک نهاده به سپاهیان بخوده چون سپاهیان
 آواز گریه حضرت موسی شنیدند بے محابا در خانه درآمدند خواهر ایشان حضرت موسی را در تنور
 انداخت حافظ حقیقی ایشان را از آتش بکجا داشت لاجرم مادر حضرت موسی بحکم وحی ایشان
 را در تابوت نهاده در رود نیل انداخت اتفاقاً تابوت از راه نهری که در میان چین سرلای
 فرعون می رفت وقتیکه فرعون وزن او بر دولتشست بود نزد یک ایشان رفته به ایشان چون
 تابوت را کشاند طفل دیدن زن فرعون به فرعون گفت که این را فرزند خود خواهم کرد اگر همان
 است که ترا خبر داده اند بهتر است که پس از تو ملک در قبضه فرزند تو باشد بالجمله نظر پدرش بر حضرت
 ایشان گذاشت حضرت موسی شیر دایه بایه نمی نوشیدند تا آنکه مادر ایشان رفته ایشان را شیر
 داد و یک اشرفی رود به براس مادر ایشان از جانب فرعون مقرر شد چون ایشان اندک
 کلان شدند روزی فرعون بایشان بازی میکرد و گفت که اَنَّا نَبُکَ ایشان ریش آلود گفته
 طبعاً پنجه بر رویش زدند فرعون دانست که این همانست که خبر داده اند در پے قتل ایشان
 شدند زن فرعون مانع آمد و گفت که طفلان بی تمیز میباشند ایشان را قتل کردن نامناسب
 است فرعون گفت که این دشمن من است که مرا از حال او مطلع کرده اند زنی گفت اگر ترا تعین است
 بکجا جانب لعل و دیگر جانب پاره آتش و پیش این بنه و بی امتیازی را مشاهده کن العقصه حضرت
 جبرئیل دست ایشان را بر آتش انداخت و دغ در کف دست ایشان شد دست و ده سال
 نزد فرعون ماند روزی باورچی فرعون شخصی از بنی اسرائیل که سیزدهم شش بود ظلم میکرد حضرت
 موسی مانع آمدند باورچی با زن ایشان بر روی او شستی زدند چنانکه او مرد و دیگر یازدهم چنان
 اتفاق افتاد آخر فرعون در پے قتل شد حضرت موسی به سوی مدین نزد حضرت شعیب علیه السلام
 رفتند و هجده سال در آنجا ماندند آخر از آنجا رخصت شدند و عین سرا و زن ایشان حامله
 بود چون در وادی ایمن درآمدند در تلاش آتش شدند بر درخت عذاب آتش دیدند و از آن
 درخت آوار شنیدند کَرِئِیْ اَنَا اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنَا اَعْبُدْنِیْ و حکم شد که به سوی قوم فرعون

صحیح است
 این تفسیر
 در مصنفات
 خود و الدائم
 است

برو قال رَبِّ اِنِّيْ خَافُ اَنْ يَّكْذِبُوْنِ ۝ كَافَتْ اِيْ بِرُودْكَ اِيْنِ هَر اَمِيْنِه مَن مِي تَر سَم اَز لَنَك
 روعی شمرند و یضیق صدری وَلَا یَنْطَلِقُ لِسَانِيْ فَاَرْسِلْ اِلٰی هَرُوْنَ ۝ وَتَنَکْ شُوْدَنِيْ
 مَن وَجَابِيْ مَکْرُوْد زَبَان مَن پَس بِیَا مَبْرِيْ فَرَسْت بِه مَوْنِيْ هَارُوْن وَکَم عَلٰی ذَنْبِيْ فَكَفَفْتُ
 اَنْ یَّضَلُوْنِ ۝ وَتَوَمَّ فِرْعَوْنَ رَا بَرَسَنَ کَنَ هَسْت پَس مِي تَر سَم کَجَشْد مَرَا قَالْ کَلَّاهُ فَادْهَبَا
 بِاَمِيْنَا اِنَّا مَعَكُمْ مُّسْتَقِیْعُوْنَ ۝ كَافَتْ نَه چِن مَن بَاشْد پَس هَر دُو بَرِید بَا نِشَا نِه لَسْ مَاهَر اَمِيْنِه مَاهَا
 شَهَا شَفُوْنْدِه اِيْم اَلْحَاقِلْ حَضْرَت مَوْسٰی چِهَار عَزْد رِب مِیَا نْ آوَرُوْنْدِ کِجِيْ اَنَکْ مَرَا کَدِیْب خَوَاهَنْد کَرْد
 دَوَم اَنَکْ تَنَکْ حَوْصَلَام زُوْد بِه شَسْم مِي اَیْم سَوَم اَنَکْ زَبَان مَن لَنَکْت دَاوْد قَهْر مِرُوْد وَضَح اَز مَن
 خَوَاهَنْد هَارُوْن هَم رَا مَن بَاشْد چِه اَوِیْ خَشْم نَمِيْ اَیْد چِه اَرَام اَنَکْ قَتْلِ قَطْلِيْ هَم کَرُوْدِه اَم فِرْعَوْنَ فَوْرًا
 مَرَا قَتْلِ خَوَاهَنْد کَرُوْدِ کَم شَد کِه هَارُوْن رَا هَم رَا خُوْد کَرَفْتِه هَر دُو بَرِید وَاز قَتْلِ مَن هَر سَیْدِ تَحْقِیْق مَاهِ شَهَا کَرُوْد
 قَهْر نَادِه اِيْم فَاتِيَا فِرْعَوْنَ فَقَوْلَا اِنَّا رَسُوْلُ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ ۝ پَس بِیَا سَیْدِ فِرْعَوْنَ پَس مَکُوْ سَیْدِ
 هَر اَمِيْنِه مَافَرَسْتَاوْد پَرُوْر دَکَا رِ عَالَمِهَا اِيْم سَابِقِ قَاذِ هَبَا کَفْتِه دَر بِجَا فَاتِيَا وَ اِيْن اَمَر سْت اَدَا
 بَانِيْ مَعْنِيْ اَمَدَن عِلْمَا لُیْ ظَاهِر کَفْتِه اَنَدَا تَا خُوْر اَز لَازِم نِيَا یَدِ کُنْ عِلْمَا رَا بَاطِنِ خُوب فِرْعَوْد اَنَد کِه چُوْن
 فِرْعَوْد اِنَّا مَعَكُمْ مُّسْتَقِیْعُوْنَ ۝ پَس کَفْت کِه فَاتِيَا يٰعِنِيْ مَن مَشْنُوْلُیْ جَوَاب دَسُوَال فِرْعَوْنَ وَ
 شَهَا هَسْتِیْم پَس بِیَا سَیْدِ کِه تَا کَلَام شَهَا رَا بَشْنُوْیْم اَکَر گُوْنِیْد کِه دَسُوْرَه ظَلَم اِنَّا سُوْلَا فِرْعَوْدِه اَنَد و دَر بِجَا
 اِنَّا رَسُوْلُ وَجِه اِيْن حَقِیْت گُوْیْم عِلْمَا لُیْ ظَاهِر جَوَاب دَاوْد اَنَد کِه دَر اَسْجَا نِه اَعْتِبَار تَا خُوْر تَخْصِيْم مَن
 سُوْلَا کَفْتِه شَد و دَر بِجَا نِه اَعْتِبَار اَسْجَا دَر رَسَالَتِ اِنَّا رَسُوْلُ فِرْعَوْدِ لَکِن عِلْمَا لُیْ بَاطِنِ خُوب
 نَفْتِه اَنَد کِه دَسُوْرَه ظَلَم حَضْرَت مَوْسٰی بِه جَنَابِ اَلْهِیْ عَرْض نَمُوْنْد کِه هَارُوْن رَا وِزِیْر مَن گَرُوَان وَ
 وِزِیْر رَا لَازِم نِیَسْت کِه رَسُوْلِ هَم بَاشْد اَز بَرَا لُیْ دَفْع اِيْن تَوِیْم اِنَّا رَسُوْلَا فِرْعَوْدِ و دَر بِجَا وِزِیْر
 نَغْفَتِه اَنَد اَز نَجْمِتِ اِنَّا رَسُوْلُ فِرْعَوْدِ کِه دَر نَفْسِ رَسَالَتِ مَتَخَذ اَنَد اَنْ اَرْسِلْ مَعَا یَسٰی اَنْزِلْ اِلٰی
 بَايْنِ بِیَا مَبْرِيْ کِه بِه رَسْت هَم رَا مَبْنٰی اِسْرَآئِیْل رَا قَالْ لَوْ یُرِیْکُمْ فِیْئَا اَوَّلِیْکُمْ وَ لَیْسَتْ فِیْئَا مِیْنِ عِمْرَکُمْ
 سَیِّئَاتٍ ۝ کَفْت اِیْ مَوْسٰی اَیَا پَرُوْر شِ مَکَر دِیْم تَرَا و رِیَا نْ اَلْخَوَاشِیْ دَر مَحَالِ طِفْلِيْ وَ دَر تَنَکْ
 کَرْدِيْ وَ رِیَا نْ مَازِ مَر خُوْد سَا لِهَا لُیْ وَفَعَلْتَ فَعَلْتِکَ اَلْحَقْنِیْ فَعَلْتَ وَ اَنْتَ مِیْنِ الْکَاْفِرِیْنَ
 وَ کَرْدِيْ اَنَ کَر دَا رِ خُوْد کِه اَز تَوْبَعِلْ اَرَدُو تَوَارِثِ سِیَّاسِ دَا رَنَد کَا نِيْ اَقْصَه حَضْرَت مَوْسٰی دَر شَب

از وادی ایمن به مهر آمدند و به حضرت هارون ملاقات کردند اگر چه حضرت هارون در بادی
 ایشان را دست نداشتند آخر حضرت موسی به حال خود ایشان را مطلع ساختند و هارون
 را بهم اهام شد که همراه موسی برو حضرت موسی و حضرت هارون هر دو بر فرعون آمدند و
 گفتند که فرعون را بگو که دو کس رسول رب العالمین نزد تو آمده پیغام آورده اند آخر الامر برو
 اندرون آمدند و در آنوقت نزد فرعون پانصد امر از دستش بودند فرعون را گفتند که ما هر دو رسول
 رب العالمین ایم بنی اسرائیل را که تو بر ایشان ظلم میکنی همراه ما کن فرعون گفت که در این
 پرورش کرده ایم و دستهای در میان ما اندازی و کردی آنچه کردی یعنی قطعی را کشتی و حال میکنی
 که من رسول رب العالمین ام سوای من دیگری را اله مقرر کردی پس تو کافر نعمتی
 و فرعون دهری نذهب بود که میگفت افلاک و کواکب قدیم اند و اله است که بدو اختیار
 باشد پس مردم محتاج من هستند من اگر ایشان را بگویم قتل کنند اِذَا قُلْنَا لِلْعَالَمِينَ
اِنَّا قَاتِلٌ لِّكَ گفت کردیم آن کردار ما آنجا که من از کفر الان بودم یعنی حضرت موسی اول جواب قتل دادند
 چرا که انبیا از کبار معصوم اند نسبت کبیره ایشان را بسیار ناگوار معلوم میشود گفتند هَٰذَا
لَمَّا حَفَّتْهُمُ قَوَٰهِبُ رَبِّیْ فَاٰتٰهُمْ حُكْمًا وَتَجَعَلْنٰی مِنَ الْمُرْسَلِیْنَ پس اگر خشم ایشان شما چون
 بر سریدم از عقوبت شما پس عطا کردم و در دکان من دانش و ساخت مرا از پیغمبران و وَلِلّٰهِ
رُفْعَةُ تَنَٰزُلًا عَلٰی اَن تَعْبُدُوْا بَنیْ اِسْرَٰئِیْلَ که آیا این نعمتی است که من می نهی بر من که بنده
 گرفتی بنی اسرائیل را جواب اله مذکور است یعنی اگر من نزد الدین خودی بودیم پرورش
 می یافتیم در صورتیکه تو ایشان را فرصت پرورش من ندادی و خود پرورش
 کردی چه منت می نهی قال فرعون و ما رب العالمین گفت فرعون چیست پروردگار
 عالمهای چون فرعون از حضرت موسی جواب هر دو سوال شنید که رب العالمین است
 قال رب السموات و الارض و ما بینهما اِنَّ کُنْتُمْ مُّوقِنِیْنَ گفت موسی پروردگار
 آسمانها و زمین آنچه در میان اینها است اگر یقین آورده اید چون فرعون از حضرت موسی
 سوال ماهیت رب العالمین کرد حضرت موسی جواب به صفاتی که در دیگر متون نیست دادند
 زیرا که ذات باری بسیط است و چیزیکه از جنس و فصل ترکیب یافته مرکب می باشد پس

پس جواب از ماهیت ممکن نبود و اگر عرض عام بیان میکردند تمیز از دیگری نمی شد قال لم یح
 حوله الا تسفحون گفت فرعون آنا زکاء حوالی او بودند آیاتی نشودید چون فرعون جواب
 موسی شنید از دوسه سخن گفته که بشنود این چمی گوید و سبب تعجب او و بهریت او بود چرا
 که عالم را قدیم میدانست و در زعم او بود که کوکب و غیره مستغنی اند از مؤثر این چه میگوید قال
 لعلکم تدب انا وکم الاولین گفت موسی پروردگار شماست و پروردگار پدران پیشین شما
 قال ان رسولکم الذی ارسلکم لیکم لحنون گفت فرعون هر آینه منیا بر سر که فرستاده
 شده به موسی شما دیوانه است قال رب المشرق والمغرب وما بینهما ان کنتم
 نفعه لکم گفت موسی پروردگار مشرق و مغرب و آنچه در میان اینهاست اگر درمی نیاید
 یعنی اگر حوادث یومیه را موجب بالغی گوئی رب اوضاع فلکی کسی هست والا این طلوع
 و غروب و اختلاف سیر کوکب چرا میشود قال لئن اتخذت الخیر لاجلک من
 المسجونین گفت اگر خدا گرفتی غیرم البته بگویم ترا از زندانیان لاسجنتک نکفت چه
 مرادش آن بود که اگر محزون دیگری را که خواهی گرفت ترا از دایم الحسان خواهم کرد قال
 اولو حیثیتک یسخر فیهمین گفت آیاه زندان کنی اگر چه پیام پیش تو چیزهای روشن
 یعنی حضرت موسی جواب دادند که اگر من دلیله بر اثبات رسالت خود میارم یقین رسالتم
 کنی قال فایبیه ان كنت من الصادقین گفت بسیار آرا اگر از راست گویا نی
 قال فی عصاه فاذا هی ثعبان مبین پس میداشت عصای خود را پس ناگهان
 دی از نهان آشکارا بود و نزع دیکه فاذا هی بیضاء للنفظرین و بر او دست خود
 را پس ناگهان دی سفید بود برائے بینندگان یعنی از شکل عصا به شکل از دی ظاهر شد
 که آن ذات پاک که همه را از دست من اندوخته قابل الوهیت اوست و از دی باشد
 عصا بر رسالت من بر بار قاطع است چون فرعون اندوخته را بدید بر سید و به موسی
 گفت که بگیر این را و همل معک آیه اخری حضرت موسی دست خود را در بغل بردند
 و به فرعون بنمودند چنان روشن برآمد که نظر بینندگان خیره شد و عکاسی باطن گفت اندک
 درین دو معجزه نمودن همین تر بود که اگر تو مقابل آن من شوی همین عصا را از دیا کرده بر

لوسلط خواهد کرد که صورتی تهری اوست و اگر در فعل من درانی یعنی مطیع و مستعانند
 دل ترا از قورعوفان چون بدید رضا روشن خواهم کرد و قال لِمَا سَخَوَكَ اِنَّ هَذَا لَشَرٌّ
 عَلَیْكَ گفت فرعون به جماعتی که حوالی او بودند هر آینه این شخص جادوگر است و انا چون
 فرعون دید که موسی بحجت واضح آورد بر رسالت خود مباد قوم رجوع به موسی کنند حلیه
 مکارانه به میان آورد و گفت این ساحر است و انا و در سورة اعراف فرموده اند قال
 الْمَلَا مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ و درین هر دو قول تناقض صریح است و چه تطبیق اینکه اول
 فرعون به مقربین خویش گفته بعد از ان مقرران بدیگر سرداران گفتند و همه متفق شده
 به فرعون گفتند یٰ فِرْعَوْنُ اَنْ یَّجْعَلَ لَکُمُ الْیُسْرَىٰ حَسْبًا اِنَّ اَکْثَرَ مَا تُکَلِّمُ الْفِرْعَوْنَ وَ یُخَاطَبُ
 بِمِیْرُونَ کند شمار از زمین شما به سحر خدایس چه میفرماید این سخن صاف دلالت بر
 حماقت فرعون میکند که خود را خدا میگفت یا آنکه به لوکرانی خود گفته که چه میفرماید
 قَالُوا اَیُّهَا فَخَاخَاهُ فَانْعَبَتْ فِی الْمَلَأِ اِنَّ حِثِّیْرَیْنِ گفتند موقوف دار او را و برادرش
 را و بغیرت و دشمنهای نهمیان را از چه صیغه امر است اذاجی بر جی و وقف بر غیر کردن
 درست است یا نَوُکَ یَکَلِّ سَخَا عَلَیْهِ تا بیارند پیش تو هر جادوگر و انا را و در سورة
 اعراف فرموده اند یٰ فِرْعَوْنُ اَنْ یَّجْعَلَ لَکُمُ الْیُسْرَىٰ حَسْبًا اِنَّ اَکْثَرَ مَا تُکَلِّمُ الْفِرْعَوْنَ وَ یُخَاطَبُ
 بِمِیْرُونَ معلوم پس جمع کرده شد ساحران را به میعاد روزی محین یعنی روز عاشورا
 که آن روز روزهم بود لَعَلَّکُمْ تَنْتَبِهُوا السَّحَرَةُ اِنْ کَانُوا هُمْ الْعٰلِیْنَ بود که مایه و سی احزان
 کنیم اگر ایشان غالب شوند فرعون در صحنه نادی کرده بود که هر یک در صیقات جمع شوند
 اگر ساحران غالب آیند ما نیز اتباع ساحران خواهیم کرد این هم دلالت بر عجز و حماقت
 فرعون میکند فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ پس چون حاضر شدند ساحران چهارصد ساحر جمع شده
 آمده بودند و در آنجمله هفتاد و کس است و بودند و دو کس که از موصل و نینوی آمده و استاد
 کامل بودند باید دانست که سحر چهار قسم است یکی آنکه ارواح کواکب را بخوانند و بخوارات
 آنها بسوزند و این سحر یونانیان است دوم آنکه در قوه و اهرم چیز را تخمیل کنند که در واقع
 نباشد سوم آنکه ارواح جنیه را بخوانند و این سحر هندیان است چهارم آنکه بمشکل

شخصی از چپے تیار کرده که بزندانها میبرد و زیارت بر نسبت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 کرده بودند قالوا لفرعون ان ائذنا لا نجبر ان كنا نحن الغلبين گفتند فرعون را آیا ما را
 مزدی بود اگر ما غالب شویم درین اشعار است بر انکه اول دنیا حرف طمع اول بر میان سے آید
 و تواضع نشان اجرت میخواهی لیکن ایشان کو باطل اند قال نعم و لکن اذ المن للفرعون
 گفتندی و هر آینه شما آنجا از مغربان باشید قال لهم موسی القولما ائذنا غلبون
 گفت بر ایشان موسی بیگنید آنچه شما انگیزده اید فالقول حبا لهم و عصيته لهم و قالوا لفرعون
 فرعون اننا نحن الغلبون پس انداختند رهنهای خود را و عصایمانی خود را و گفتند قسم به
 بزرگی فرعون هر آینه ما البته غالبیم فالقحی موسی عصاه فاذا هی تنلقف ما یا فکون
 پس انداخت موسی عصای خود را پس ناگهان و سه فرو می برد آنچه دغا باری میکرد فالقحی
 السحرة سحیرین پس انداختند سحران سحران سحران سحران سحران سحران سحران سحران سحران سحران
 ایمان آوردیم به پروردگار ما ای رب موسی فرعون پروردگار موسی و ما را و
 قال امنتکم لکم قبل ان اذن لکم گفت فرعون آیا ایمان آوردید به موسی پس انانکه و موسی
 و هم شمار آورده اعراف اندر دیده فرموده اند فرق در میان هر دو اینست که معنی امنتکم
 آنکه ایمان آوردید شما را و دیده با و معنی امنتکم به آنیکه به گفتن او که من رسولم اعتقاد کرد
 انکه لیکن که الذی علمتم که النحر فلو سوف تعلمون هر آینه و سه متر شما است
 انکه بیا محنت شمارا جدا و پس خواهید دانست لا قطع ایدیکم و ان حکمتکم من خلاف
 و لا فصلینکم جمعین و البته بر دم دستهای شمارا و پائهای شمارا یکی از جانب است
 و دیگر از جانب چپ و البته بردارتم شمارا همه یکی قالوا الاخذنا لانا الی ربنا منقلبون
 گفتند هیچ زبان نیست هر آینه ما به موسی پروردگار خویش رجوع کنیم اننا نطمع ان یغفر لنا
 ربنا خطیتنا ان کننا اول المؤمنین هر آینه ما توقع داریم که بیا مزد و برکت و کار
 گران ما را به سبب آنکه شریک اول مسلمانان جواب سوال مقدراست تو فریشت آنکه
 ایمان آوردید لیکن مقابلهم به رسول آوردید و اوحینا الی موسی ان اسیرعبادنا انکم
 متبعون و موسی فرستادیم به موسی که بوقت شب روان کن به گال مرا

آئینه تماقائب کرده شود بر سر می یعنی شب رومی و در سوره هان قید لیل را هم آمده است
 لیکن نکته اینست که اگر فقط اثر می گفت گمان هر شب رفتن می شد چون لیل از فرموده
 نذر که مراد شب رومی اندک است و از اینجا قصه محذوفت چنانکه در سوره اعراف بیان شده
 بعد از آن بر فرعون خوک و مرغ و ققاز و طوفان و خون مسلط شده چون عذاب فرعون
 رتفع میشد باز تکذیب مینمودند برین بگوید گفت حضرت یارون علیه السلام به جناب
 باری و عاگرد پس الله تعالی تدبیر نجات فرموده بقوله اَوْحَيْنَا اِلَيْهِ فَاَرْسَلَ فِرْعَوْنَ فِي
 لَدَائِهِمْ حَشِيْرَتِيْ هِيَ فِرْعَوْنُ وَفِرْعَوْنُ وَفِرْعَوْنُ هِيَ فِرْعَوْنُ وَفِرْعَوْنُ هِيَ فِرْعَوْنُ
 در تصرف اول و آن هُوَ لَا يَكُوْنُ زِيْمَةً قَلِيْلًا لَّنُوْنُ که بنی اسرائیل کردی اندک اندک فرزند
 و فرزند معنی قلیل است چون فرعون لشکر جمع کرد برای رفع گمان سرداران کسید و دیگر شهید
 گفت که این جماعت قلیل است باما مقاومت نخواهند کرد چرا که بنی اسرائیل مستشش
 لک همتاد هزار کس بودند و مقدمه لشکر فرعون هفت لک کس و اَنَّهُمْ كُنَّا لَكَا قِيْلُوْنَ ه و
 آئینه ایشان را از چشم آورده اند یعنی اگر گویند که لشکر چو را جمع کرده گویم برائے اینکه
 با دشمنی میدارند و آنرا جمع حیدر و ه و ه و آئینه ما احاطیم سلاح پوشیده اگر گویند که تقسیم عزم
 با گویم از برائے اینکه با جماعت عاقبت اندیشیم و آخر جنتم من جنشت و عَمِيْنُ و خدا
 بفرماید پس بیرون کردیم قوم فرعون را از بوستانهای و چشمهای و کُنُوْزٍ و مَقَامٍ کَثِيْرٍ
 بجهای و منزل نیک کَذٰلِكَ وَاَوْثَقْنَاهُم بِاَيِّ الْاَسْبِلِ چپین کردیم و میراث دادیم این
 شیخانی اسرائیل را فَاتَّبَعُوْهُمْ مُّخْلِیْنَ هِیَسَ تَقَابِ اِشَانِ کردند بوقت اشراق در آمد
 لَمَّا تَرٰهُمُ الْجَمْعُ قَالَ اَتَعْصِبُ مَوْسٰی اِنَّمَا لَمْ يَكُوْنْ هِیَسَ چپین کردیدند و دیگر گفته
 یاران موسی هر آئینه ما بر سر آمدند قال کَذٰلِكَ اِنَّمَا لَمْ يَكُوْنْ هِیَسَ چپین کردیدند و دیگر گفته
 است هر آئینه ما بر سر آمدند است راه خواهد بود مرا فَاَوْحَيْنَا اِلٰی مُّوْسٰی اِنَّا اَخْرَجْنَا
 یَعَصَا اَنَ الْجَدْرَ فَاَنْفَلَوْ فَمَا كَانَ کُلٌّ فِرْنٍ کَالطُّوْدِ الْعَظِيْمِ هِیَسَ و حی فرستادیم به
 موسی که بزنی عصای خود در یارایس دریا بکافت پس شد هر باره مانند کوه بزرگ
 وَاَزْلَفْنَا نَمْرًا لِّلْاٰخِرِيْنَ هِیَسَ و زو یک آوردیم آنجا آن دیگران را وَاَنْجَبْنَا مُوْسٰی وَنَمْرًا هِیَسَ

اَجْمَعِينَ. و خلاص ساختیم موسی را و آنان را که همراه وی بودند همه یی که اعزقتنا الاخر
 باز عرق ساختیم آن دیگران را القصد حضرت موسی به بنی اسرائیل گفت که میروم شهر وریا
 بنی اسرائیل از فرعون بهانه کردند که عید ما است ما را میروم شهر رفتن ضرورتی نیست و یوسف طیار
 هم گرفتند و وقت طلوع آفتاب بر کناره قلزم رسیدند چنانکه مهیل خیل قطیان به
 گوش ایشان میرسد حضرت موسی باذن الله عصاره دریا زدند و دوازده راه در میان بیابان
 پیدا شد و باد حکم شد که همانوقت کل دلائی را خشک کرد و چرخه در آنجا واقع شد الله
 و رالف کل معجزات او هر چه در شن است + بوی جنیست پی دل بردن است
 بعد از آن بنی اسرائیل در دریا آمدند و بوقت چاشت بر کناره دیگر رسیدند و فرعون
 اسب را جلان میداد و در دریا رفتی آمد حضرت جبرئیل را حکم شد که بر اسب ماده سوار
 شده اسب او را بنماید بوی ماویانه شنیده خود را در دریا خواهد انداخت القصد فرعون در
 دریا درآمد و به وقت شام قریب ساحل رسید که دریا برابر شد انگاه میگفت امّا کذب
 مؤثقی و هرا وقت حضرت جبرئیل خاک در دهانش میکردند که مبارک است الهی جوش
 زند و نجات یابد اگر گویی که وجه اختصاص فرعون به عرق چیست گویم که فرعون بر آب
 فخر مینمود چنانکه میگفت لیس فی ملک مقصی و هذه الاقطار پس الله تعالی او را در آب
 غرق گردانید این قول لایه دهر آینه درین ماجرا نشان هست یعنی در عرق فرعون
 حکمتی است یکی آنکه هر که توکل کند نجات یابد چنانکه موسی را رود داد و ایم آنکه هر که
 تکیه کند بپاک شود چنانکه فرعون را پیش آمد نسوم آنکه هر که صبر کند آخر الامر خوشی بیند چنانکه
 بنی اسرائیل اتفاق افتاد و ما کان اکتفم مؤمنین و نبودند بدترین ایشان مسلمانان
 مگر اسیران فرعون و حقیق زانال فرعون و میرم نبت ناموسی که دلالت بر عظام
 یوسف کرده بود و این ربک لهو العزیز الرحیم و هر آینه پروردگار تو همانست غالب
 مهربان و اهل علیهم ابراهیم و بخوان بر ایشان جز بر ابراهیم اذ قال لیسینه و قف ما یما
 یقیدون و چون گفت به پدر خویش قوم خود چه چیز را می پرستید قالوا انعبد اصنامنا
 فنظ لها علیهم گفتند می پرستیم بتان را پس می باشیم بر ایشان مجاورت

بیت کلان این تبار را شکسته است و غرض الزام کفار بود و بی حکما و الحقی
 بالصالحین. هر دو کار اعطا کن مرا حکمت و لایق کن مرا به شایستگیان یعنی پیغمبران
 و اجعل لی لسان صیقلی فی الاخرین. و پدیدار برای من ذکر نیک در پسینان بعد
 او ثناء ادعیه شروع نمودند لسان صیقلی ثنائی راست به اعتبار دعا و از آخرین مراد است
 محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است چرا که در هر نماز پنجگانه اللهم صل علی محمد و علی
 ال محمد كما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید میخوانند و طاعتی
 من و دنته جنة النعیم. و بکن ملازمتان بهشت با نعمت و انظر لانی انی کانین
 الصالحین. و بیا مزید ماهر آئینه وی بود از گمراهان و لا تخزنی یوم یبعثون. و رسوا کن
 مرا روزی که برانگیخته شوند مردمان مراد مغفرت اوست که پدر حضرت ابراهیم بود چرا که در نشر
 با وجود خلف الصدق اگر پدر در جهنم باشد رسوائی بزرگ است در حدیث آمده که حضرت
 ابراهیم علیه السلام روز حشر برائے مغفرت از اصرار خواهند نمود و الله تعالی خواهد فرمود
 که بر شتر کین جنت حرام کرده ام ای ابراهیم اول از رابه بین بعد از آن طلب مغفرت
 کن حضرت ابراهیم از رابه صورت گفتار طوط به چرک خواهند دید بسیار نیز از خواهند
 و ملائکه را خواهند گفت که این را زود از پیش من ببرید و در جهنم اندازید در حدیث از آیه الذی
 خلقنی تا یوم یبعثون خواندن ثواب بسیار دارد و یقیناً لا ینفع مال ولا بنون. روزی که
 فائده دهد مال و فرزندان الا من اتى الله یقلب سلبه. لیکن صاحب فائده
 آن بود که بیا در پیش خدا دل بی عیب را هر دو قسم است ثناء درست است و قلب
 سلیم آنکه در وسط چیز یافته نشود و کجی عقاید بدو هم اخلاق بدو هم غفلت از یاد خدا و
 از لیسف العتبه للمتعین. و نزدیک کرده شود بهشت برای متقیان و بیدار
 الحییم للعین. و ظاهر نموده آید در رخ برائے گمراهان و قیل لهم انهم اکذبوا فعدوا
 و گفته شود به ایشان کجا است آنچه می پستید میزدون الله هل یقرؤن که او
 یتقرؤن. و بجز خدا یا نصرت میدهند شما را یا خود انتقام میکشند فکربکوا فیکربوا
 هم و التعاون. پس بر روی انداخته شوند و از آفتابان و گمراهان یعنی چند بار غوطه داد

خواهند شد در نار و حیوانی که جمع شوند و شکر برای شیطان همه بجا آید و آنهم فیما
 بینهم میمون گویند و ایشان آنجا بایکدیگر مکابر میکنند تا آنکه این کلماتی صلیل میبینند
 به خدا سر آینه ما بودیم و دیگر ای طاهر از شوکتی که بزرگواران عالمین چون بر این سیاه چشم شمارا با
 پروردگار عالمهاست و ما آفتاب الا انجی میمون و گمراه کردند را مگر این بدکاران دنیا
 نامی شافعیان پس نیست ماری هیچ شفاعت کند و الشفعاء الا فیما عظم الشهداء
 قد العلماء عظم الشفاظ ولا صیدین حیله وزد دوست مهربانی نمائند و فلو ان لنا
 کرة فکون من المؤمنین پس کاش ما را یک بار رجوع باشد پس متوکل از مسلمانان
 این فی ذلک لآیه طهر آینه دین ما برانسان است اول آنکه بت پرستی موجب خلود
 نارا است و دوم آنکه تقلید اجداد موجب ضلالت است سوم به صفات الهی مگر
 لا شریک نباید کرد چهارم آنکه از احوال جنت و نار خوف و رجا باید نمود و اما کان المؤمنون
 مؤمنین و فیما بینهم یشترون ایشان مسلمانان و این ربک کفو القوی الرحیم طهر آینه
 بروردگار تو همانست غالب مهربان کذب قوم نوح ان المرسلین و دعوای شمرند
 قوم نوح پیغمبران را لفظ قوم اسم جمع است مذکر و مؤنث هر دوی آید در اصل قوم نوح
 چرا که تصغیر او قومی می آید چون در دو دیره و قاعده تصغیر است که بسوی اصل رود
 میکنند اگر گوی که تکذیب قوم نکردند تکذیب همه مرسلین گوئیم تکذیب یک مرسل
 مستلزم تکذیب همه مرسلین است چه قول هر مرسل متحد المعنی است ان قال لهم
 اخوهم نوح الا اتقون چون گفت به ایشان برادر ایشان نوح آیا نمی ترسید ای کفر
 رسول ای کفر طهر آینه من برای شما پیاپی ما نامم فاتقوا الله و اطیعوا و یعنی ترسید
 و خدا و اگر گویند که ما طریق اطاعت الهی نمیدانیم بگو فرما بنبرای من کنید که شمارا دلالت
 بران طریق کنم قالوا انؤمن لک و اتبعک الا ذلکون گفتند آری ایمان آوردیم بر تو
 عال آنکه پیروی تو کرده اند سفلیکان قال و ما علی بما کانوا یعملون گفت نوح
 و به چه کار است دانش من به آنچه میکردند انما علی انی نؤتیهم من نیت
 صاحب ایشان مگر بر پروردگار من اگر بداند و ما انما یطارد المؤمنین و میترسند

ودرکننده مسلمانان اِنْ اَنَا الْاَنْذَرُ فَيُؤْمِنُ بنیم من مگر ترساننده آشکارا قائلان
فَرَبِّتْ نِيْوَخَ لَتَكُوْنَنَّ مِنَ الْمُسْلِمِيْنَ گفتند اگر بازمانی تو ای نوح البته منوی از سنگساران
 قال رب اني قوم مجنون. گفت ای پروردگار من هر آینه قوم من دروغی شمرند مرا
فَاَفْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا وَنَجِّنِيْ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ پس فاصل کن میان من و میان
 ایشان فاصل کردن عظیم و خلاص کن مرا و آنانکه همراه من اند از مسلمانان یعنی دلیلی واضح
 و میان ما و در میان ایشان ظاهر کن عبارت از عذاب است چون حضرت نوح
 قوم خود را نماند و پنجاه سال دعوت کردند و بجز چند اشخاص دیگر ایمان نیاورده
 ناچار به جناب باری دعا کردند اللّٰهُ تَعَالٰی باران از آسمان فرستاد و آب از زمین جوشش
 زد حتی که تورنانه پنجهش ایشان و جمله عرق شدند فَاَنْجَيْنَاهُ وَمَنْ مَّعَهُ فِي الْفُلِ لَتَكُوْنَنَّ
 پس نجات دادیم او را و آنان را که همراه او بودند در کشتی پر کرده شده كَهَذَا آخر وقتا بعد البقیه
 باز عرق ساختیم بعد ازین باقی ماندگان را اِنْ فِيْ ذٰلِكَ لَا یَذَّكَّرُ و هر آینه درین ماجرا نشا
 هست یعنی هر که اتباع حق کند او نجات یابد چنانکه توابع نوح علیه السلام و هر که از حق اعراض
 کند در بحر قهرازی عرق شود چنانکه منکران قوم نوح علیه السلام و مَا كَانَ الْکَثَرُ مِنْ مُّؤْمِنِيْنَ
 و نیستند اکثر ایشان مسلمانان وَ اِنْ ذٰلِكَ لَهُوَ الْعَزِیْزُ الرَّحِیْمُ و هر آینه پروردگار تو همانست
 غالب بر میان کذبتان اِنَّ الْمُسْلِمِيْنَ دروغ داشتند قبلاً تا پیاپی بران عاصیانم شخصی اولاد نوح علیه
 در ششم پشت او نمود و همرا که هر دوت بودند پرستش میکردند و بر جانهائی بلند و ویرانه عمارتها
 بسا می نمودند چون باره ای و گنبد و فراقی هم می نمود و سوا تخمین که مسکن ایشان بود و دیگر ملاجیم
 تصرف می داشتند اللّٰهُ تَعَالٰی بود و بران روح را که از قوم ایشان بودند بر ایشان رسول
 گردانید اِنْ قَالَ لَهُمْ اَتُؤْمِنُوْنَ فَاَلَا تَعْقِلُوْنَ چون گفت به ایشان اِنْ اَرَادَ اَنْ اَنْتَ اَنْتَ
 آیهی تردید لَا تَقُولُ اَمِنْ و هر آینه من برای شما پیغمبر با اتم فَاَنْتَقُولُ اللّٰهُ وَاَطِيعُوْهُ
 پس تبرید از خدا و فرمان برداری من کنید فَمَا اسْتَعْلَمَكُمْ عَلَیْكُمْ مِنْ اَجْوَابِ اِنْ اَجْوَبِ الا
عَلٰی رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ و سوال نمی کنی از شما بر تبلیغ رسالت هیچ منوی نیست مزد من مگر
 پروردگار علمها اَنْتَبُوْنَ یٰ کُلِّ رِبِّ اَیَّهَ تَعْبَتُوْنَ آیا عمارت میکنید بهر بلندی علای

بفرمانده مشغول شده و بخند و مصاحبه لعل که بخند و و میسازید مجله های استوار یعنی
 عمارت های مکلف شاید که شمار اگمان است که همیشه در دریا خواهرید ماند و لا ابطشتکم بطنتم
 جبارین و چون دست میکشاید دست میکشاید ستمگار شده فاقوا الله واطيعون و
 پس تبرسید از خدا و فرمانبرداری من کنید و فاقوا الذی آمد که می آتعلکون و تبرسید از
 کسی که امداد کرد شمارا به آنچه میدانید خصوصاً انعام داخل یعنی بدنی که عبارت از نامیه و غاذیه
 و ماسکه و دافعه و باصره و سامعه و ذائقه و شمار و لاسه است آمد که یا انعام و قبیحون و امداد
 کرده است شمارا به چهار پایان و فرزندان و حبیب و عیون و و بوستانهای و چشمها
 بیان انعام خارجی است این اخاف علیکم عذاب یوم عظیم هر آئینه من تیرسم
 بر شما از عذاب روز بزرگ قالوا امسوا علینا او عظمت آمد که نکن من الی او عظیم گفتند
 بکسان است بر ما که نیدوی یا نباشی از پند دهندگان ان هکذا الی خلق الاولین نیست این
 مگر عادت پیشینان بدانکه نصف قرآن به اعتبار حروف مکتوبی تا اولیت کطف است و
 اعتبار سیمایه تا قال له اقل لك و اعتبار آیات تا آیه سواء کلینا او عظمت و اعتبار
 سوره تا سوره حشر و صاعن جمع یاقین و نیستیم عذاب کرده شده گان فکذبوه فاهلککم هم
 پس دوعی داشتندش پس هلاک ختم ایشان را چون عا د حضرت هوذا را تذبیب کردند
 الله تعالی خط را بر ایشان سطر گردانید که همه زراعت و باغهای ایشان خشک شده
 و هوای تاف گشته حضرت هو و علیه السلام ایشان را فرمودند که از بت پرستی و دیگر اعمال
 ذمیمه توبه کنید الله تعالی از شما خط مرتفع خواهد نمود آن ملا عین گفتند که ما میان بواسطه قوت
 نمی کنیم خود به خدا رجوع خواهیم نمود عادیان از میان خود بختا و نفر را که نعمان غاذیه و مرصد
 هم در میان ایشان بود به سوی کعبه فرستادند که از رب الغرت طلب باران کنند انقصه
 ایشان رفتند از تائف آواز آمد که توسط هو و علیه السلام طلب باران کنید ایشان از نعمتی
 سر باز زدند الله تعالی سه ابر بر سر ایشان فرستاد که یکی از اینهای قبول بکنید که همراه شمارا
 ایشان ابر سیاه را از میان ابر سرخ و سپید اختیار کردند ابر همراه ایشان شد چون دیدن آمدند
 به حضرت هو و طعن کردن شروع نمودند حضرت هو و فرمودند که شبانی میکنند و به منید که این ابر

پرازدادان است یا از عذاب حضرت هود را حکم شد که بر مومنان که گشتش هزار بودند در جزیره
 برنفتند الله تعالی بر ایشان باد و اسطط گردانید از روز چهارشنبه تا چهارشنبه دیگر بر ایشان
 نوبت که عمارت ایشان برامه ایشان بر زمین زد تا آنکه زنی بر ناقه سوار بود و او را معنه ناقه نقش
 زمین کرد و در جزیره که حضرت هود بودند بولے سر و معتدل می دید آن فی ذلک لآیه
 هر آینه درین ماجرا نشان است یعنی هر کس که توسط انبیا بخود آخرا لامر ملاک شود و مکان
 اکثرهم مؤمنین و نه بودند بیشترین ایشان مسلمانان وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ
 هر آینه پروردگار تو همانست غالب مهربان كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطُغْيَانِهِ وَاتَّخَذَ آلُوهَ الْثَمُودَ
 قبیله ثمود پیغمبران إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَالُكَنْتُمْ صَلَاحٌ چون گفت به ایشان برادر ایشان
 صالح آیا منی ترسید باید دانست که بعد از عار قوم ثمود تسلط پیدا کرده بودند و مسکن ایشان
 شام بود از وادی القری تا به حجر از مدینه تا خیبر و از خیبر تا ذک و از ذک تا حجر هفصد مسموره
 ایشان بود بت پرستی می کردند و بسبب اشتغال هنر و باغ و صحرا و خانه های مصنوعه
 در کوه های به حدی غافل شده بودند که مطلقا توجه الی الله نمی نمودند الله تعالی حضرت
 صالح علیه السلام را که از قوم ایشان بودند بر ایشان رسول گردانید إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ
 هر آینه من برای شما پیغمبر با امانم فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا أَمْرَ رَسُولِي پس ترسید از خدا و فرمان برداری
 من کنید وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ و سوال نمیکم
 از شما بر تبلیغ رسالت هیچ مزدی نیست مزد من مگر بر پروردگار عالمهای أَنْتُمْ كُونُوا فِي مَآ
هِنَا آمِنِينَ آیا امین گذارشته خواهید شد و آنچه اینجا است فی جنت و عیون
وَزُرُوعٍ وَغُلٍّ حَلُومًا هُصْنًا و بوستانهای و چشمه های و کشتی های و خرماسانی که
 شکوفه آن نازک است یعنی خوشه اواز بار غرقیب است که بنفید و تخمخون مِنْ الْجِبَالِ
مُنْتَابِرِينَ و می ترسید از کوه های خانه های استا کار شده اینهمه بیان مِنْ مَسْجِدٍ
مَنْفَعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا أَمْرَ رَسُولِي پس ترسید از خدا و فرمان برداری من کنید وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْفَاسِقِينَ
 و اتقا و نمایم فرمان از حد گذشتگان را الَّذِينَ يَفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ
 آنانکه فساد میکنند در زمین و اصلح نمی نمایند انضام لا یصلحون به نفی و نبرائے

تاکید فساد ایشان است که مطلقاً صلاح ندارند **قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ** . گفته جز این نیست که تو از جادو زده گانی **مَا أَنْتَ إِلَّا كَذَّابٌ مُثَلَّثَاتٌ بَابِ آيَةٍ** **إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ** . نیتی تو مکر آدمی مانند مایس بیار نشا ز اگر از است گویانی **قَالَ هَذِهِ نَافَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ** . گفت این ماده شترسیت و سه را یک نوبت آب خوردن است و شمارا نوبت روزی معین **وَلَا تَسْؤُوهَا كَيْسُوعٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ** . و دست مرسایند او را به عقوبت که آن گاه دیگر دشمار عذاب روز بزرگ چون حضرت صالح گفتند که سن فرستاده خدایم قوم ایشان گفتند که محمزه بیار حضرت ایشان گفتند آنچه بگوئید بیاریم اتفاقاً روزیکه عید ایشان بود و بتان را در صحرا هدیه داده بودند و پستش می کردند متفق شده و با هم مشوره کرده به حضرت صالح علیه السلام گفتند که ازین کوه ناقه چنین و چنان پیدا شود و بجزر پیدا شدن بچه دبد و همان دم بچه اش برابر او گرد حضرت صالح مومنین را گفتند که سن دعا کنتم شما آیین بگوئید بجزر دعای صالح علیه السلام به قیصر قادر علام از کوه آواز در دوزه بر آمدن شروع شد نمود هم می شنیدند به نوحه عکله گفته بودند تا حامله ده ماه از میان کوه برآمد و بچه هم داد برابر خود حضرت صالح به نمود گفتند که این ناقه الغام الهی است تا که در میان شما خوابید بود چیز کثیر و برکت غیر از شما منقطع نخواهد شد باید که در آب خوردن و چریدن مزاجم ناقه نه شویید القصد چون ناقه به صحرا و در می آمد دیگر مواشی نمود از همبست آن میگریختند قوم فریاد کردند حضرت صالح فرمودند که یک روز نماز در صحرا در آید و یک روز مواشی شما و هرگز این را نه دید و قتل نکنید و آلا بر شما عذاب نازل خواهد شد **فَعَقَرُوهَا فَاصْبَحُوا يَوْمَئِذٍ** . پس بچه زودند آنرا پس گشتند پشیمان **فَاخْذَهُمُ الْعَذَابُ مَآءٍ** پس در گرفت ایشان را عذاب القصد در ششهر بجزر زنی بود فاحشه صاحب طافه زنان نوحه مواشی او بسیار بود به جوانان او باش که مصدع و قدارین سالف اذان میان بود گفت که اگر کسی از شما این ناقه را بکشد اینزه را که نه است خوب روزان و نوجیان من با و کجای کرد او هم نه چون متفق شده در کمین بگذاشتند چون ناقه از پیش ایشان گذشت مصدع و قدرا را و پای زودند ناقه بر زمین او افتاد

بچه اش چون مادر خود را بدیخال دید بگریخت و بر برهان کوه آمد و سگ آواز متواتر کرد و در کوه خف
 شد چون حضرت صالح علیه السلام آگاه شدند فرمودند اعاذنا الله این قوم ناکار به اختیار عذاب
 بر خود نازل ساختند فرمودند که اگر بچهارم باشد زود او را ببارانند که ایشان را از عذاب نجات شود
 چون احوال بچه دریافت کردند فرمودند که هر سه آواز بچه نال برین است که بعد سه روز بر شما عذاب
 نازل شود یعنی روز پنجشنبه چهره شما زرد گردد و روز جمعه سرخ و روز هفتم سیاه و روز یکشنبه مغرب
 شوید نمود خوانستند که حضرت صالح ۴ را بختزد جنبد بن عمرو به چهارم از کس که مسلمان شده بود مانع
 آمد و حضرت صالح در خانه او ماند آخر الامر روز اول چهره ایشان زرد شد و روز دوم سرخ و روز
 سوم سیاه و روز چهارم حضرت جبرئیل علیه السلام آمد و میگوید که دلها می ایشان از سینه های
 ایشان بدر افتاد و حدیث آمده که گذر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر شهر جبرک مسکن نمود و بود
 افتاد چهره مبارک به چادر پوشیده از آنجا دگر گذشتند و فرمودند که شما هر دو در آید و اگر در آید گریبان
 در آید و دو آب خود را آب از چاه های آنجا بنیاشاید الا از چاه های که ناله ازان آب می شنید
 و من عذاب ایشان را بعینه معاینت میکنم و نیز در حدیث آمده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 فرمود که خبر دهم شما را به بد بخت ترین اولین و بد بخت ترین صحابه را عرض کرد که
 نعم یا رسول الله فرمودند که اشق اولین عاقر ناقه صالح بود که انجنان نعمت را که از شیر او تمام
 شهر سیر میشد مانع عذاب بود بخت و قوم خود را هلاک گردانید و اشق آخرین قاتل حضرت
 علی رضی کرم الله وجهه است که خلافت از جهان منقطع گردانته الله علیها ان فی ذلک
 لآیة مآرئیه درین ماجرا نشانه است یعنی هر کس که تعظیم شعائر الله نکند و از حکم رسول تجاوز
 کند آخر الامر هلاک شود و ما کان اکثرهم مؤمنین و نه بودند بیشترین ایشان مسلمانان
 و ان ربکم لکفو العزیز الرحیم و هر آینه پروردگار تو همانست غالب هر یان کذبت
 قوم لوط من المرسلین و در معنی تفسیر قوم لوط پیغامبران را اذ قال لهم اخوهم لوط
 الا تمقون چون گفت به ایشان برادر ایشان لوط آیا نمی ترسید حضرت لوط را زود
 حضرت ابراهیم اند همراه حضرت ابراهیم علیه السلام بطرف شام نزد هم خود رفته بودند
 از آنجا مامور شدند برای ابراهیم و انداز قوم سدوم و غیره که شش شهر بودند و در هر شهر تفرقه

یک لک مردم بودند و آنجا رفتند و زنی را از انقوم به جالہ کخاخ خود آور دند اگر کوئی
 کہ حضرت شعیب را در رکوع مابعد کہ به سوئی اصحاب ایکہ مرسل بودند و از انقوم نبودند اخوہم -
 نفرو دہ اندہ چنان حضرت لوط را اناہل سدوم نبودند اخوہم چہ فرمودند گوئیم جواب این فرد
 وجہ کجی آنکہ مولد حضرت لوط ۲ شہرے بود کو سامانہ امضا فات کنگان لہذا اخوہم فرمودند
 دوم آنکہ حضرت لوط ۲ در سوئم رفتہ کخاخ کردہ بودند گو یا برادر ایشان شدند لہذا اخوہم
 فرمودند لیکن در جواب دویم نظر است زیرا کہ حضرت لوط از اولاد سام بن نوح اند و اہل
 سدوم کہ کنز و دیان اند از اولاد حام بن نوح پس اخوہم گفتن وجہ وجہ نادر و پس جواب
 اول اصوب است اِنِّی لَکُم مِّنْ سَؤْلِیْ سَؤْلٌ مِّنْ رَّأٰی شَاطِیْغِیْہِمْ بِاَیْمَانِہُمْ فَاَنْقَضَ اللّٰہُ
 وَاَطٰیْعُوْنَ ہِیْ تَبْرِیْدُ زَاوِیْہِہٖ اَمِنْ ہِیْ بَرِیْدٌ مَّا اَسْکَلْکُمْ عَلٰیہِ مِنْ اَجْرٍ اَنْ اَجْرِی
 اِلَّا عَلٰی رِبِّ الْعٰلَمِیْنَ ہ و سوال بھی کہم از شما بر تلخ رسالت پیج مزدی نسبت مزدی
 مگر بر پردہ کار عالمہاے اَنَا تَوْتُ الذِّکْرَانِ مِنَ الْعٰلَمِیْنَ ہ آیا بقصد قضائے شہوت میرود
 بر سوئے مردان اناہل عالم و ذکر و ذکر مَخْلُوقَ لَکُم رِجْلُہٗمِنْ اَزْوَاجِہُمْ کَمَا اَنْتُمْ قَوْمٌ عٰدُوْنَ
 و میگردد آید آنچہ آفریدہ است برائے شما بر پردہ کار شما از زمان شما بلکہ شما گردوسی از حد گذشتہ
 قولہ من العالین بیان آتی است یا بانی و در قوم لوط است پنج خصال بد بودند کہ
 عریان شدن دوم دستک زدن سیوم صیفر چہارم کہ بر بازی پیچہم غلو لہذا غلظت ششم
 در مجلس سکر زیوہ کجے بر دیگرے زدن ہفتم موئے سر دراز و صاف کردن آہنا ہشتم
 مصطکی خاییدن بجائے میل تہم فرو گذشتن از ارادہ تم قطع کردن حیث قبا یا زوہم
 پوشیدن حریر و زوہم شراب نوشیدن برینہ ہفتم دفن و اخشن چہارم ریش
 تراشیدن پا زوہم برودت درازداشتن شانزہم ہم بند قبا کشادہ داشتن ہفتم
 لواطت کردن ہجدهم تہم نعل تنیع بر زمین کشیدن نوزدہم ناخن را بر س تراشیدن
 ہشتم کوزہ در مجلس زدن ہستیم سگاز با ہم جنگا بیدن ہست دوم مرغ بازی کردن
 ہست سوم عبادت بتان ہست چہارم رہنری کردن ہست پنجم لباس سبز پوشیدن
 در حدیث آمدہ کہ یک خصلت از خصال قوم لوط ۲ در امت سن زیادہ خواہد بود

یعنی سحاق کردن با زن بهم آید قالوا لکن لہ نکتہ یلوط لکن کون من المخزجین گفتند
 اگر با زنا می توانی لوط مهر آئینه باشی از بیرون کردگان قائل کنی لعنک لکن الفالبین
 گفت مهر آئینه من هر عمل شمارا از دشمنانم از قلا یقلواست بمعنی دشمنی کردن و قلی نقل بمعنی نوشتن
 بر لبها کردن است یعنی شما چه شهر بخوابید که مرا من خود به سبب اعمال شما از دشمنان شما میکنم
 حکم خدا از شهر بیرون رفتن نمی توانم رتب یعنی و اهلنی حتماً یقلون و پروردگار انجات ده
 مرا و کسان مرا از وبال آنچه میکنند یعنی چون حضرت لوط ۴ دیدند که شامت اعمال ایشان
 برایشان خواهد افتاد به جناب باری برائے نجات خود و تابعان خود دعا کردند فنجنتکم
 و اهلکم فنجنتکم پس نجات دلویم اورا و کسان اورا همه کجا الا یجوز ان فی الغیرین و مگر
 پیرزنے کو بود از باقی ماندگان یعنی لوط و اهل اورا که دو خستر و چند غلام بودند نجات دادیم
 مگر پیرزنے را که از قوم لوط بود در نجح لوط علیه السلام ثم دمرنا الاخرین و باز هلاک
 ساختیم آن دیگران را و امطرنا علیهم قطراً فساء مطر السندریین و بارانیدیم بر ایشان
 بارانے پس بدست باران ترسانیدگان قصه اش چون قوم لوط از لواطت باز
 نیامدند روزی حضرت لوط برائے دیدن زراعت خود رفته بودند الله تعالی سقده ملا
 به شکل امارد خوش شکل که چهره چون گل خندان و زلف چون سنبل پریشان و لباس بر
 در بر و زیور پوش برسیم و زعفرستان چون امر دان مذکور نزد حضرت لوط آمدند و گفتند که ما
 همان تو هستیم حضرت لوط علیه السلام ایشان را به آن شکل و لباس دیده ترسیدند که مباد آن
 خانه خود بریم و قوم من ایشان را ذلیل کنند پس منخص شده فرمودند که شمارا معلوم نیست
 که قوم من بسیار است لعنکم الله یحییهم سنه بار لعنت بر قوم خود کردند و الله تعالی ملائکه
 را فرموده بود که اگر لوط بهر قوم خود سنه بار لعنت کند قوم اورا هلاک کند انقصه حضرت لوط
 هفده تن را در شب بخانه خود آوردند و به زن خود گفتند که هرگز این ستر با کسی نباید گفت
 آن ملعون که از ان قوم بود و خود را به همسایه خود گفت که امشب در خانه ما چند همان آمده
 اند که در حسن و جمال نادید و ناشنیده اند این جنز در شهر فاش شد مردم از چهار سو دویدند
 حضرت لوط دروازه بند کردند قوم خانه لوط را سنگ بدران نمودند و زبان چوبین نه

اندرون خانه در آمدند در آن هنگام ملائکه به حضرت لوط علیه السلام گفتند که ما آدم هستیم ملائکه هستیم خوف کنید
 و اهل خود را گرفته از اینجا بیرون روید که ما قریب صبح ایشان را هلاک خواهیم کرد و حضرت جبرئیل
 بر خود دند که جمله شیاطین الانس و کور شدند چون ساعتی از شب باقی مانده که حضرت جبرئیل
 هشرش شهر را بر کف دست برداشته تا به سمائی دنیا بر دند چنانچه ملائکه آواز ناله و زاری ایشان
 می شنیدند و از اینجا بگوین سار بر زمین زدند و سنگ باران بر ایشان کردند و بیشتر ملائکه به
 حضرت لوط گفته بودند که وقتیکه بر قوم شما غلبه باید که کسی از شما پس پشت خود نه بیند و الا هلاک
 خواهد شد زن حضرت لوط وقتیکه بر اقوام عذاب آمد پس پشت خود می دید و هم به ضرب سنگ
 هلاک شد و سنگسار کردن مقابل لواط بود و مقیص بر حد زنائی محصن که رحم است و بگوینا
 بر زمین زدن به سبب نگوینا کردن ایشان دیگر ازادر لواطت این فی ذلک لایکة
 هر آئینه درین ماجرا نشانه است یعنی از حکم پیا میسر بر باززدن و اصرار بر گناه کردن جموع
 هلاکی است و ما کان اکثرهم مؤمنین و نه بودند بیشترین ایشان مسلمانان و ان
 ربک لهما العزیز الرحیم هر آئینه بروردگار تو همانست غالب مهربان کذاب اصحاب
 لیکه المؤمنین دروغی شمرند یا شندگان ایکه پیغمبر از اصحاب الایک یعنی منبع اشجار
 در بینه سکونت میداشتند هشت فرسخ از مدین و فرسخ سه کرده را گویند بت پرستی و زنی
 میکردند و در پیودن و سجیدن به مردم فریب میدادند الله تعالی حضرت شعیب را بر ایشان
 رسول گردانید اذ قال لهم شعیب الا تقون چون گفت به ایشان شعیب ای نامی
 تربید اخوهم نفرمودند چه شعیب از قوم یک نبودند به خلاف مدین که در اینجا فرموده اند لکاهم
 شعیب اکما امرائی لک رسول لاین هر آئینه من برائے شما پیغمبر با انا تم فاقولوا الله
 و اطیعون پس تربید از خدا و فرمان من برید و ما اسئلکم علیکم من اجران اخیری
 الا علی رب العالمین و سوال نمی کنم از شما بر تبلیغ رسالت هیچ مزدی نیست هر مومن
 محراب بروردگار عالمهای او فوا الکیل و لا تکتونوا من الخسیرین تمام بنمایید پیاد را و مباد
 از میان دهندگان بیان پیمائش است چرا که ایشان مکاتیل دادن و گرفتن و خریدن و
 روضتن جدا جدا امید داشتند کم میدادند و زیاده می گرفتند و ذلک یا القسط اس المستقیم

و به سجده برانوئے راست قطاس رومی الاصل معنی ترازویان وزن است و لکن
تَجَسَّوُا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَخْتَوُا فِي الْأَرْضِ عُنْدَ رَبِّكُمْ. و ناسره نه سید به مردمان اشیا
ایشان و بی باک مگردید در زمین مساو کنان اگر کسی نزد ایشان در هم و دینار امانت
میداشت زروسیم از بالائی آن تراشیده میگرفتند و هر تنی همی کردند و لَقَعُوا الَّذِي
حَكَمَكُمْ وَ الْحَبْلُ الْأَقْلَبُ. و تیر سید از خدا که فرید شمار و خلافتی نخستینان را میجست
يَجِبُ بِرِوْزَنٍ حَقِيبٍ يُعْزِبُ بِمَعْنَى بِيْدِ اَيْشٍ قَالُوا اَيُّمَا اَنْتَ مِنَ الْمُسْحَرِّينَ گفتند
جز این نیست که تو از جادو زدگانی و ما اَنْتَ لَا بُشْرًا مِثْلُنَا وَاِنْ نَظُنُّكَ لَمِنْ الْكَاذِبِينَ
و نیتی تو مگر آدمی مانند ما و سرائین مایه اندر ایم ترا از دروغگویان در اینجا و او یاده کردند به خلاف
قصه نمود زیرا که آنجا دلیل واحد بود و اینجا کلام جداست چه که وان نظنک گفته اند فاصط
عَلَيْنَا كَيْفَ مَنَ السَّمَاءُ اِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِيْنَ پس بنگن بر بار باره از آسمان
اگر از راست گویانی کسف بسكون العين مفرد و به حرکت جمع قَالَ رَبِّي اَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ
گفت پروردگار من داناتر است به آنچه میکنید فَكَذَّبُوهُ فَخَذَّهْمُ عَذَابُ يَوْمِ الظَّلَّةِ
اِنَّهٗ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيْمٍ پس در وعی داشتند و واپس گرفتار کردند ایشان را عذاب
روز سایه بان یعنی آتش به شکل سایه بان به آنکه اصحاب بدین چون قوم نموده به صبح
هلاک شدند و اصحاب ایکه به عذاب روز سایه بان تفضیلش آنکه چون اصحاب ایکه
تکذیب حضرت شعیب علیه السلام کردند الله تعالی گرمی را بر ایشان مسلط گردانید
گویند که تا هفت روز بر ایشان گرمی آنچنان غالب شد که در ده خانه های سردی نشستند
و بادکش هم میکشیدند و آب می پاشیدند لیکن تسکین ایشان نمی شدند ناچار از پیشه بدو آمدند
ابرے دیدند به شکل سایه بان به قوم خود آواز کردند که زود در سایه این ابر در آید اگر آب
خوهد باید فیهما و الا ز باد سرد این راحت خواهم یافت چون همگان در سایه آن ابر
و آمدند از ابر آتش باریدن شروع شد چنانچه ایشان را بسوخت و وجه مخصوص این خدا
به ایشان اینست که ایشان به شعیب علیه السلام گفته بودند فاصطع علينا کفاهن السماء
لله تعالی بار باره آتش از آسمان بر ایشان انداخت چنانکه جمله هلاک شدند اِنْ فِی

مُنْظَرُونَ ه پس بگویند آیا مهلت داده شویم اَفَبَعْدَ اٰیَاتِنَا یَجْعَلُونَ ؕ آیا عذاب ما را نشناخت
 میطلبند اَفَرَأَیْتِ اِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنَیْن ۖ آیا دیدی که اگر بهره مند سازیم ایشان را سالهاست
 ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا یُوعَدُونَ ه پس بیاید بدیشان آنچه ترسانیده میشدند مَا اَعْنٰی
 عَنْهُمْ مَا كَانُوا یَمْتَحِنُونَ ه چه چیز را دفع کن از سر ایشان بهره مند بودن ایشان و مَا
 اَهْلَكَ عَنَّا مِنْ قَبْلِهِ ؕ اِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ ه و ملاک نکردیم هیچ دیه الا او را بیم کنندگان و
 ذُرِّیَّتِهِمْ وَمَا كُنَّا ظَالِمِیْنَ ه به جهت پند دادن و نه بودیم ستمگر وَمَا تَنْزَلَتْ بِهِ السَّیِّطَاتُ
 وَمَا یَنْبَغِیْ لَهُمْ وَمَا یَسْتَظِیْعُونَ ه و فرو نیاوردند قرآن را شیطانان و سرافرازیست
 ایشان را و نمی توانند کفار و مشبک کرده بودند تنگی آنکه به محمد صلی الله علیه و آله و سلم جنی هم کلام
 میشود و عبارات متعقی بدوی آموزد و محمد صلی الله علیه و آله و سلم ادعا میکنند که این کلام الله
 است و ویم آنکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم شاعر است عبارات را ترتیب داده میگوید که
 این کلام خداست الله تعالی اول جواب شبه اول داده که شیاطین بر محمد صلی الله علیه
 و آله و سلم نازل نمیشوند و شیاطین را نیز او از هم نیست که قرآن بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم آموزد
 چرا که در قرآن اکثر مذمت شیاطین است و مذمت خود را کسی رواج نمیدهد و طاقت نمی
 دارند که قرآن بشنوند چه جایکه رسانند آری صریح و بگنج میزدان قوم که قرآن خوانند
 اَلَمْ یَسْمِعُوا السَّمْعَ لَمَعَزُورُونَ ه هر آینه شنیدانان از شنیدن کلام ملائکه دور گردانند گویی
 از شنیدن اخبار غیب معزول و مجبور اند چرا که از بعثت آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم که انت بر طرف شد چه اگر برای شنیدن احکام غیبی قریب آسمان می شوند ملائکه
 ایشانرا شعله آتش میزنند فَلَا تَجْمَعُ اِلَیْهِ اِلَّا الْخَوْفُ كَلَّا مَنْ اَلْمُتَعَدِّیْنَ ه پس
 محض آن با خدا معبود دیگر را نگاه باشی از عذاب کردگان چنانکه کاهنان میخوانند محمد اسیر و
 بنودان و غیره را و آنرا دعوت یثربك الاقرین ه و بیم کن قبیل خود را یعنی خاطر داری قوم
 خود کن و ایشان را از عذاب ما تهریبان تا کفار را شبنو که ما را می ترساند و عشایر خود را
 تحریف نمیکند در حدیث آمده و قتی که این آیت نازل شد آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم بالا س کوه عطا برآمدند و یا صبا حاه به آواز بلند فرمودند چون کفار قریش جمع

شدند بنواستم و بنوامیه و بنو قریله را جدا جدا ترسانیدند و فرمودند که انقذوا انفسکم
 من النار تا آنکه حضرت فاطمه از هر ارضی انداخته را فرمودند که یا فاطمه انقذی نفسک
 من النار و اخصی من احکامک لمن اتبعک من المؤمنین و پست کن بازوی خود را
 تراضع کن بر آنکه سروئی تو کردند از مسلمانان فان عضواک فقال انی بری منکم
 فممنون پس اگر نافرمانی نگذرا بگوهر آئینه من بی تعلقم از آنچه شما میکنید و توکل علی
 العزیز الرحیم و توکل کن بر غالب مهربان یعنی شیاطین اکثر اسباب راد می اندازد
 تو توکل بر خدا کن و اسباب را به خاطر راه مده و پست این سببها بر نظرهای پیره ها
 که هر دیدار صفتش را منراست و رب العالمین و العزیز الرحیم درین سورت اکثر آمده یعنی
 اگر رحمت او غالب نمی بود انتقام از ایشان میکشید و مهلت نمی داد الذی یرکحین تقو
 انکم می بیند ترا چون بر میخیزی یعنی وقت تجرد و تقربک فی التوحید و می بیند گشتن
 تو یعنی اذ قیام بر کعبه و از رکوع بسجود در میان سجده کنندگان یعنی نماز گذاران یعنی آن را
 پاک کسی بیند ترا و قتیکه نمازی خوانی و گردش تو در کعبه مابرای شنیدن قرآن صحابه
 آنجائی تو میکنند و گردن ترا کفار صبح و سالم نه میگذاشتند در حدیث آمده که قاعده سمره
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود که اکثر بعد نیم شب برای شنیدن قرآن آنجا
 و مطلع شدن بر احوال ایشان کوچ گرد می فرمودند چنانکه شب اتفاق افتاد که قرآن
 صدیق اکبر و عمر فاروق ابو موسی اشعری را شنیدند و با دوان شمسین موسی اشعری نمود
 که اوتینیت من شعی امیر ال دأود چه آواز ایشان بسیار دروا بخیز و سودناک بود آنکه
 هو الشیخ العظیم هر آینه وی همانست شنود اناهل انیت که علی مرتضی الشیطان
 ایما خردم شمار بر چه کس فرودی آید شیطان تنزل علی کل فان انیکه فرودی آید
 بر هر در و غلو گنهگار کجاست مع الجنس کما قبل بمثل یلقون السفع و اکثرهم
 کذبون می نهنگدوش و بیشترین ایشان دروغ گویند یعنی اگر باب سخن میشنود صد
 دروغ برداش می او بسته ظاهر میکنند و خبریکه از ایشان بوقوع می آید مردم نادان بر آنخبر
 معتقد ایشان می شوند و دیگر اکاذیب ایشان را به خاطر نمی آرند و الشیخ العظیم

در مسجد بالائی منبر بر روی پیغام صلی الله علیه و آله وسلم برآوردند بخواند و سيعلم الذين ظلموا
 اى منقلب یتقلبون و خوانند دانست ظالمان که بکدام جامی باز خواهند گشت و
 لفظ منقلب در بندى معنی گروخت و الله اعلم بمراوده **سورة النمل** سیکه ثلث و تسون
 آیه سورة نمل سیکه است و در دوسه آیت و در وجه تسمیه اینست که در اینجا ذکر نمل بر وجهی شده که در دیگر
 سورت مذکور نگشته و نمل مورد را گویند چنانکه گذشت حضرت سلیمان علیه السلام معه یسبح
 به وادی نمل شد سر را در مورچگان به مورچگان گفت که سلیمان و لشکر سلیمان منشا را پائینال
 کرد مگر در حالت غفلت چرا که صحبت سلیمان علیه السلام در ایشان تاثیر کرده است امام راز
 رحمة الله علیه فرموده اند که روافض و خوارج در شعور از مورچه کم تر اند چرا که مورچه دانست که آنرا صحبت
 رسول مغضی الی الفضا و اولی نظم نمی شود و ایشان این قدر هم نمیدانند که کسانیکه جان و مال
 خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نشاند و یاد غبار آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 بودند چگونه دیده دانسته ظلم از ایشان سر زد شود **سورة التوحید** طس ه ربط
 این سورت بسوره قبل این است که در اینجا طریقه دعوت ابنا مذکور شده بقوله ائی ذکر رسول
 آمین و در اینجا ذکر طریقه جدید دعوت حضرت سلیمان علیه السلام است بوجه اینست و است
 و مسا و اول رسالت خود ثابت گردید برین نظم که به دعوت حضرت ایشان را بر سینه بلقیس
 در حالت بخیری انداخت و این شعر است بر اینکه همچنان علم رسولان در حالت بخیری می آید
 و هم اثبات معاد به آوردن تحت بلقیس که در یار گذشته آمده بود و باز در شام نقش بدو نمود
 همچنین مردم که اجساد خود را در دنیا می گذارند در آخرت ایشان را حشر جسمانی خواهد شد سووم
 توحید بفرش انداختن شیشه ها بر حوض که چون بلقیس دید که آب است دامن خود برداشت
 و حال آنکه آب نبود و این مبنی است بر اینکه الله تعالی در ظاهر ظهور میکند لیکن مظاهر عین الله
 تعالی نیست چنانکه شیشه عین آب نیست پس مظاهر قابل عبادت نیست چنانکه شیشه قابل
 انگشتی نبوده پس بلقیس به دریافت این هر سه معنی مسلمان شده بقوله استلمت مع سیکم
لله رب العلمین پس معنی طس طریقه دعوت سلیمان علیه السلام است و این سورت
 به دو طور است به یک طور اقل التمجید لله الذی و بطور دیگر از آمن خلوا السموات

ع ۱۵

خود را به رسول خدا
 و این مبنی است
 بر اینکه الله تعالی
 در ظاهر ظهور میکند
 لیکن مظاهر عین الله
 تعالی نیست چنانکه
 شیشه عین آب نیست
 پس مظاهر قابل
 عبادت نیست چنانکه
 شیشه قابل انگشتی
 نبوده پس بلقیس
 به دریافت این هر سه
 معنی مسلمان شده

وَالْأَخْضَ جَنَانِكُمْ سوره نور و سوره قصص بر سه طور است و سوره فرقان و شعر ابوبکر بطور نیک
 انْتِ الْقُرْآنَ وَ كِتَابَ مَیْمِینَ ۰ اینهای آیات قرآن و کتاب روشن است هَدَی و تَنْبِی
 لِّلْمُؤْمِنِینَ ۰ هدایت و تفرقه است برای مسلمانان یعنی قرآن بخوانید و تامل و تدبیر کنید در پنج
 قرآن را بر کتاب مقدم کردند و در سوره حجر بالعکس چرا که در اینجا اول ذکر قرآن به میان آمده و در اینجا
 ذکر کتاب و چهار قصه درین سورت ذکر شده یک قصه موسی ۰ دوم قصه سلیمان سوم قصه صالح
 چهارم قصه لوط ۰ اندک اگر گوی که قصه صالح و لوط ۰ در اینجا ذکر کرد و در خلاف دیگر قصص و چه
 تفصیل صحت گویم قوم عاد و قریظ حضرت صالح علیه السلام نموده بودند همچنان که خوار میشدند
 نسبت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و قوم لوط را راه اخراج داشتند بنسبت لوطا همچنان که
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنحضرت را اخراج نمودند اَلَّذِینَ یُحِبُّونَ الصَّلٰوةَ وَ یُؤْتُونَ
 الزَّكٰوةَ اَنَّا لَکُمْ بِرَیْاضٍ رَّادِدٍ ۰ او میدارند نماز را و میدهند زکوة را یعنی قرآن بشارت است غزایان را دور
 حق کسانیکه نماز نمی خوانند لَا تَکُونُوا مِنَ الْمُشْرِکِینَ ۰ فرموده اند و هُم بِالْآخِرَةِ هُمْ یُوقِنُونَ ۰
 و ایشان به آخرت یقین می آرند و مؤمنین حال نیست زیرا که ایتقان آنحضرت در ایمان داخل
 است بلکه حال اَلَّذِینَ یُحِبُّونَ الصَّلٰوةَ ۰ واقع است بقی قرآن بشارت است
 آنان را که خوانند نماز و دادن زکوة از روی تعین آنحضرت میکنند از روی ریاضت اَلَّذِینَ
 لَا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ نَبَا لَکُم اَعْمَا لَکُم فَمَنْ یَعْمَلْ سَوَءًا ۰ آنانکه ایمان نمی آرند به آخرت
 آراسته ایم برای ایشان کردار ناسی ایشان را پس ایشان سرگردان میشوند یعنی آنانکه اعمال
 برائی دنیا می کنند اعمال ایشان در چشم ایشان خوش می آید چنانکه میخوار میخواری را و زنا کار
 زنا کاری را خوب میداند و در زمین معامله متردمی نماید که چه چیز کنیم که ناموس می ماشود و اُولَئِکَ
 الَّذِینَ لَکُم سَوَءُ الْعَذَابِ وَ هُمْ فِی الْآخِرَةِ هُمْ الْآخْضَرُونَ ۰ اینجا عت آنانکه برائی
 ایشان است سختی عذاب در قیامت و اینجا عت در آخرت ایشان اند و زنا کار و اُولَئِکَ کَلَفُوا
 الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَکِیمٍ عَلَیمٍ ۰ و هر آینه توداده میشود قرآن از نزدیک خدای استوار
 و نامتینی اگر بموشی یک دو کلام شده که موجب شوکت و خرام می گردیده و خود شاگرد
 خدا هستی ۰ بین تفاوت راه از کجا است تا به کجا ۰ اِذْ قَالَ مُوسٰی لِاَهْلِ قَرْیَائِیْ اَسْنَتُ

در مقام
نزل و عطف
سده

نَارًا سَاطِئَةً مِنْهَا نَجَّى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَمُوسَىٰ وَهَارُونَ ۚ تَصَّطَلُونَ ۚ يَا دَاوُدَ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَأْمُرْ بِالْقِسْطِ ۚ وَارْزُقْهُمْ مِنْهُ يَوْمَ الْحِسَابِ ۚ

گفت موسیٰ به اهل خود هر آینه من دیده ام آتش خواهم آورد و از آنجا خبری یا خواهم آورد و شعاع
در نیمه فرا گرفته باشد که شما گرمی حاصل کنید چون حضرت موسیٰ علیه السلام از مصر به مدین گریختند
و در آنجا حضرت شعیب علیه السلام به یکجای دختر خود ایشان را نجات کرده دادند به شرط شبانی ده
سال القصه ده سال یا سجده سال در مدین استقامت داشته به طرف مصر روان شدند که
از مدین بخت و دو منزل است وزن خود را بر استر سوار کردند و شب رومی اختیار نمودند که
مبادا غمایل فرعون مرا گرفته به قصاص قتل کند و زن حضرت ایشان را که حلّه ماه میشت
به سبب حرکت بعد در شب تاریک در شروع شده حضرت موسیٰ علیه السلام به طرف کوه
دیدند که آتش میزدند پس حضرت موسیٰ علیه السلام به اهل خود گفتند که من میروم یا خبر می‌آیم
یا سهله آتش گرفته فلما جاءها فتودى ان تجورك من في النار ومن حولها او تسجن

در مقام
نزل و عطف
سده

اللَّهُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۚ پس چون رسید به آتش آواز کرد که بگفت داده شد کسی را که در آتش است
و کسی را که حوالی وی است و پاکی خدا را است پروردگار عالمهای شجر جم گوید کسی که در آتش
است ملائکه که بدان نور متصور به صورت آتش بودند و کسی که گرد آتش بودند ملائکه دیگر فرود
از ایشان و اندر اهل القصه چون حضرت موسیٰ علیه السلام نزدیک آتش آمدند آواز رسید
در گوش ایشان می افتاد آتش قریب می شد و در القائل فرمود موسیٰ اندر در جنت آتش دیدی
بزمین شد در جنت اندر نار به اگر گویی که وجه بود گفت چیت گویم که چون الله تعالی در مخلوق
که نار است ظهور کرده بود که گفته شد چنانکه در آینه کسی صورت خود بنگرد و آن صورت را بود که
گفته شود به این اعتبار که در آینه ظهور کرده چرا که رانی و مرئی هر دو واحد نیستند چه مرئی و
است و رانی جوهر و در قراة الی بن کعب لورکت النار است درین قرات چیرے
اَسْكَالُ مِثْلُ نَمُوتٍ لِأَنَّهُ أَمَّا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۚ ای موسیٰ هر آینه سخن اینست که من
خدا نیستم بطلب با حکمت یعنی در صورتیکه مقصود تو بود ظاهر شد و اَلَا أُنَبِّئُكَ أَنَّكَ
رَأَيْتَ مِثْلَ نَمُوتٍ لِأَنَّهُ أَمَّا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۚ یعنی تو را آینه را که در آینه
کدامی را ندیدی که در آینه ظهور کرده بود که رانی و مرئی هر دو واحد نیستند چه مرئی و

روی بگریز و انید پشت داده و باز گشت گفتیم ای موسی هر آینه نمی ترسند نزد یک من پیا بلان
 چون حضرت موسی علیه السلام بر عصائی خود تکیه کرده سر نهاده استاده بود اند تعالی فرمود
 لا غیرت ما مقتضی آن نیت که تو سوائی مابر چیزی تکیه کنی عصا از دست خود بنگین چون
 عصا از دست رها کرد و دوا باشد لیکن در سرعت حرکت چون مار خورد که در بندی سنگ گوید
 بود الا من ظلمه فانه کمال حسنا بعد سنو فانی عفو و رحیمه لیکن آنکه ستم کرد باز عفو
 آن کرد نیکی بعد از بدی پس هر آینه من آمرزنده هر بان استفا و هر دو وجه درست است
 متصل بدین معنی که انبیا از دین نمی ترسند الا آنکه گناه صغیره کرده باشند پس آن گناه
 ایشان را به نیکی بدل خواهیم کرد و منقطع به این معنی که انبیا را از دین خوف نیت الا اگر
 را گناه کبیره کرده باشند لیکن آن هم عفو میکنم و نزد بنده الا معنی بل است چه الا بر
 نفی قابل است و بل برائے اعراض از آن و اذیحل یدک فی تحبیبک تخج نبضاً
 من غایر سنو فی دستخ اینست الی فرعون و قوم او هر آینه ای شان بودند کرده فاسق یعنی اگر
 و در دست خود را بگریبان خود تا برون آید سفید شده از غیر عیب بدین دو نشانه که
 داخل اند در نه مجره بر و به سوسه فرعون و قوم او هر آینه ایشان بودند کرده فاسق یعنی اگر
 در خاطر موسی علیه السلام خطور کند که من برائی شعله گرفتن آمده بودم و در اینجا چنین اتفاق
 افتاد حکم شد که دست خود را در حبیب خود فرو آر و بین که شعله نزد خود داری نه آن شعله
 که نزد اهل خود بری بلکه آن شعله که جهان بد و روشن شود چنان اگر انسان سر بر گیاه دل
 خود فرو برد شعله تجلی الهی موجود است که جهان بد و روشن شود و معجزه این است نیکی
 بسوا و دم بد بیضا سوسم خطا چه کام نقصان انما پشم طوفان بهنتم گنه
 بهنتم غوک بهنتم خون شد در انقال قرواب نیل است و انقبطی خون نموده قوم موسی را نه
 خون بود آب بود پس حضرت موسی از انجا به سوی مصر روان شدند و اهل خود را در آن
 ویرانه در شب تاریک گذاشتند اتفاقاً باز رگائے بود و معتقدان حضرت شعیب
 علیه السلام اتفاق گذار و در آن دشت افتاد و دختر حضرت شعیب را نزد حضرت
 شعیب رسانید در آنجا پسری در خانه حضرت موسی علیه السلام پیدا شد بعد حضرت

حضرت تعجب علیہ السلام مدخیر خود برائی ملاقات حضرت موسیٰ علیہ السلام در مصر آمدند و اهل
ایشان را برایشان تفویض نمودند و انشاء علم فلما جاءهم ایتنا مبصرة قالوا هذا سحر مبين
پس نگاه کردند بر ایشان نشانهائی مآر و شمشیر گفتند این سحر ظاهر است و محمد و ابی
و استیقتهم انفسهم ظلموا و علوا فانظر كيف كان عاقبة النفسين و انکاران کردند
از موسیٰ و تمکاری و تجر و باور داشته بود از اذل ایشان پس بگر چگونگی بود آخر کار سفندان و لغت
انبتا داود و سلیمان علیهما السلام و ادیم داود و سلیمان را علم سابق فرموده بودند و لکن
لنقل القرآن الخ یعنی تو شاگرد خدا هستی که ترا علم جمیع انبیاء داده و انبیاء را علم مختلف گشت
فرموده و علمی که حضرت داود و سلیمان علیهما السلام را داده نه علم انبیاء بود و نه علم اولیا و ائمه
خواص انبیاء بود که در بیت المقدس هر گویا که روئید که به حضرت سلیمان علیہ السلام سخن
در آمد که در خاصیت برگ بویج و تخم و گل و پوست خود را بیان کرد و حضرت سلیمان
علیه السلام آن خاصیت را می فرمایند و سخن داود می شنید و است و فیثا خود را حکیم
نشانگر حضرت داود علیه السلام به برکت صحبت ایشان علم موسیقی خوب میدادست و همچنین
نقمان حکیم در خواص انبیاء همارت کلی داشته و از آنجه علم فصل خطاب بود چنانچه منقول است
که گو سفندان قومی زراعت قومی را در شب چیدند صاحب زراعت به حضرت داود
استغاثه نمود حضرت داود حکم کردند که گو سفندان عوض زراعت خود بچیدن این بجای که به
حضرت سلیمان علیہ السلام رسید فرمودند صاحب گو سفندان و اگر تو زراعت این کس را
آب بده تا که بپرستور سر بر نشود و تا آنوقت از شیر اینها دست بردار شو صاحب زراعت را
فرمودند که تا بدستور شدن زراعت خود شیر گو سفندان به صرف خود آر چون حضرت داود این
نقصه را شنیدند حضرت سلیمان را بسیار تحسین نمودند و فرمودند که یکبار برای استغاثه نزدین
بیایدی حاضر شدن نزد سلیمان علیہ السلام نزد و و تحسین آن بود که حضرت داود حکیم
نه فصل مقابل فرغ کرد چنانکه گو سفندان اهل بودند و شیر فرغ ایشان همچنان خود فرغ زراعت
بود و بگر آنکه دوزن بچه دار که یکی خورد و بود و دیگر کلالان با هم شسته بودند گرگ آمد و بچه
زن کلالان را برد و آن زن پس ازین خورد را بگرفت و گفت که پس ترا گرگ برده و این پس

ن است حال آنکه آن پسر زن خود بود چون این قصه نزد حضرت داود علیه السلام رسید
 زن خود فرمودند که گواه بیا چرا که قبضه زن کلان است و حضرت سلیمان علیه السلام
 حکم کردند که این پسر را پاره پاره کرده نصف نصف بشمارید هم زن کلان که آن پسرش
 نبود راضی شد و زن خود که آن پسرش بود به سبب نفقت مادی گفت که خیر ای پسر که
 این زن بد مید لیکن دوباره نمکنید حضرت سلیمان علیه السلام آن پسر را به زن خود دادند و
 زن کلان را نیز فرمودند دیگر آن زن را صالحه عابدۀ بود که کنیزان خود را حکم به عبادت
 کرده و آن شفقان فاسق بودند با هم مشوره کردند که بهتان زن کرده این را سنگسار
 کنند آنیم و خود به خاطر جمع در فتنه و فحش مشغول شویم و روزی آن زن صالحه در خواب بود
 که کنیزگان بقیه مرغ بر فرج او شکستند و نزد حضرت داود آمده عرض کردند که فلان زن
 زننا کرده است چنانچه منی فرج او موجود است مردم و دیدند و همچنان مشاهده کردند
 حضرت داود حکم برجم کردند چون این قصه نزد حضرت سلیمان علیه السلام رسید فرمود
 که این منی را بر آتش بینداز اگر نپوشد و سفید میضه است الا منی خسر الامر همچنان کردند بر آتش
 زن ظاهر شد و اگر کردند کنیزگان را نیز فرمودند دیگر آن غلامان حضرت سلیمان
 را هم به برکت صحبت ایشان علم بسیار بود چنانچه منقول است که چون بلقیس بر آتش
 ملاقات حضرت سلیمان علیه السلام آمد آنحضرت بمردم حکم نمودند که کارخانه جات مایه
 بلقیس نمایند چون بلقیس در باورچی خانه حضرت سلیمان علیه السلام درآمد دید که در گها
 بسیار کان نهاده اند و دو آتش آسمان مید چرا که چمن و انش طعام از مطبخ حضرت ایشان تقسم میشد
 بلقیس به داروغه باریجی اندک کلام حضرت سلیمان بود گفت که کواکب عالم دخان که قد بالامیه و غلام گفت
 این علم حضرت را بهر طور هست و غلامان حضرت هم از آن بهره دارند بلقیس گفت بگو
 غلام گفت قاعده معلوم کردن دخان اینست که اول همیم را وزن کرده و دیگران بسوزیم
 آنچه خاکستر باقی ماند آنرا وزن کنیم هر قدر که خاکستر از همیم در وزن کمتر شود وزن دخان است
 وقال الحمد لله الذي فضّلنا على كثير من عباده المؤمنين و كلفنا شأنا
 انخدای را است که فضل داد ما را بر بسیاری از بندگان مومنین خویش اگر کوئی که علی

این سخن که
 حکومت از حضرت
 علی (ع) است
 علی (ع) را
 علیه السلام
 از آن است
 علیه السلام
 و الله اعلم
 الشاهد و فی
 السنت و فی
 جود الخواص

کل من عبادہ چنانکھت گوئیم کہ اشکال لازم می آید به علم خضر که حضرت سلیمان را نبود چنان
 حضرت موسی علیه السلام را نبود و در وقت شد سلیمان داود و وارث شد سلیمان داود و داود را
 یعنی سلیمان علیه السلام علم و نبوت و قدرت و منزلت از حضرت داود علیه السلام ورثه
 یافت نه ورثه ظاہری چه اگر ورثه ظاہری بودی به نوزده پسر حضرت داود علیه السلام
 که سلیمان علیه السلام ہم یکی از ایشان بود بر ابرقیم میشد و حقیق این معنی در تفسیر اثناعشر
 در در و تمسک روافض به این آیت در باب مذکب به احسن الوجوه مذکور است مَنْ
 اٰتٰهُمُ الْاٰلَافَ فَلْيَرْجِعْ اِلَيْهِ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيْنَا مَنَظِقٌ الطَّيْرُ وگفت اسی
 مردمان آموخته شد ما را گفتار مرغان حضرت داود علیه السلام را از علوم شوارع چنان
 علم داده بودند یکی زهد دوم منطق الطیر سوم تسخیر جبال که با ایشان تسبیح گفتند
 چهارم تسبیح حدید اگر چه حضرت داود صلیکیم الدهر و قایم اللیل بودند و ایام را تقسیم نمود
 بودند یک روز به قبایل و یک روز به ملک و یک روز به فضل خطاب و یک روز به عبادت
 مشغول می شدند و حضرت سلیمان علیه السلام را هم چهار علم داده بودند بعضی غیر از این
 یکی منطق الطیر دوم شکر لغا و سوم تسخیر ریاح چهارم تسخیر جنیان بدانکه منطق الطیر
 دو قسم است یکی تسبیح و دوم مکالمه ایشان و از حضرت سلیمان علیه السلام تسبیح هر
 جانور و ربوبت و مکالمه ایشان هم چنانکه منقول است که روزی مردی یعنی ثور و بر قبه
 حضرت سلیمان که در آن جلوس میفرمودند نشسته بود به ماده میگفت که آنجناب قوی
 هستم که قبه سلیمان را را گوناگونم حضرت سلیمان این سخن شنیده فرمودند که این کذاب
 را گرفتار کرده بیاید چون آوردند و در غدر به میان آوردند که من نسبت خود به این ماده میکنم
 و نسبت کننده را چیزی کذب ضرورت ازین سبب از من چنین دروغ بی فروغ
 سر زده حضرت سلیمان را مردوار ها کردند و تیر منقولست که روزی ماده گاوس
 نزد حضرت سلیمان آمده فریاد کرد که صاحب من بدام از شیرین متمتع شده الحال
 مرا به دست قصاب میفروشد حضرت سلیمان علیه السلام صاحب او را منع فرمود
 که بدست قصاب مفروش و شکر لغا و آنکه بر مقوله نمل چه قدر شکر ادا کردند و تسخیر ریاح

آنحضرت حضرت سلیمان علیہ السلام که عرض و طول یک یک کرده داشتی و همه لشکر ایشان از حرم
 انس بر آن سوار میشد اول با در افرمودی که تند بوز چون باد تخت را از زمین برداشتی حکم شد
 که حنظل بوز در یک روز از کجا به کجا رسید که ما قال الله تعالی عذوبها شکر و در و احمها شکر
 و اکثر عرف حضرت ایشان برای دفع شرک بود و از بیعت ایشان را ملک العزرا گونید و
 تسخیر جنیان آنکه تعمیر بیت المقدس را از ایشان کنانیدند و بنای قصر عزال که مرائے سد سئل عمر
 ذویبیه نام جن را همراه بمقتضی حق نموده بودند و قلع و معرکه و دیتی گلهائی بزرگ بر کتب جن و جنیان کرا و
 و حوام و اسباب یعنی چکی و غیره اختراع جنیان است اگر گوی که حضرت داود را علم تسخیر یاج
 و جنیان چنان دادند و حضرت سلیمان را علم تسخیر جبال و تسبیح حدید چرا که است فرمودند گویم
 که اربعه عناصر را فیا بین ایشان تقسیم نموده بودند علم آب و خاک که مراد از تسخیر جبال و تسبیح حدید است
 به حضرت داود علیه السلام دادند و علم آتش و باد که عبارت است از تسخیر یاج و جنیان به حضرت
 سلیمان علیه السلام محنت نمودند و حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را نیز علم منطق الطیر
 و غیره داده بودند چنانکه مرویست که روزی شتری در پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد و سجده
 نموده فریاد کرد که مالک من محنت بسیار میکنی دو گاه و دانه نمیداد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 به مالک شتر درین باب تاکید بلیغ نمودند و نیز مرویست که روزی گرگان در مدینه آمدند صحابی
 عرض کردند حضرت علیه السلام فرمودند خاموش برائی عرض حال آمده اند چون آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم بیرون مسجد تشریف آوردند گرگان عرض کردند که مادر مدینه به پاس آداب آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم شکایت میکنیم و گرسنه می میریم حضرت انصار را فرموده دهند که به ما زهر گل
 غنم نرسانید و سیداده باشند و یا مار احکم شود که حصه خود بگیریم حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند
 که نرید حصه خود بگیرید و حکم و تسلیم نظایر او حجاز و اشجار اظهر من الشمس است و حرکت کردن جبال
 حرا و احد این من الاس و خلیفه دوم رسول الجن و البشر فاروق اعظم حضرت عمر رضی الله
 عنه را تسخیر حضرت داود و سلیمان علیهما السلام موعی کرامت شده بود که به بیان نیاید چنانکه
 زلزله شده بود حضرت عمر فرزند زمین پائے مبارک زود و فرمودند که اے زمین من بر تو عدا
 میکنم و تو حرکت میکنی زمین معاذ زلزله باذیت او نیز رود نیل خشک شده بود به نامہ حضرت

ایشان جاری شدہ و نیز عمرو بن عاص کہ سردار لشکر بودند غلامی را برائے اندازہ گرفت
 آب در میان حیاض امر کرده بودند غلام در جوی درآمد و غوطہ خوردن گرفت و گفت
 و امراہ حضرت فاروق رضی اللہ عنہ در عین خطبہ فرمودند و اخوتناہ و غلام را از آب نجات دادند
 و نیز ابو موسیٰ اشعری رضی اللہ عنہ را برائے تسبیح قلعہ اصطرخ متعین بخودہ بودند و قلعہ فتح نمیشد تا موسیٰ
 اشعری رضی اللہ عنہ حضرت فاروق رضی اللہ عنہ نوشتند حضرت ایشان در جواب قلمی فرمودند کہ
 ما فلان روز تکبیر خواہیم گفت شما ہم تکبیر بگوئید انبلع حضرت ابو موسیٰ اشعری رضی اللہ عنہ سگوندیکہ
 ما آواز تکبیر حضرت عمرہ شنیدیم و فیصل قلعہ از پا درآمد و فتح شد و نیز احوال ساریہ کہ برائے
 تسبیح رہا و نہ رفته بودند و کفار در مدین گاہ نشسته بودند و ایشان تنہا بالائے کوفہ حج نمیدادند
 فاروق اعظم رضی اللہ عنہ در عین خطبہ فرمودند یا ساریۃ الجبل الجبل و ساریہ رضی اللہ عنہ آواز عمرہ شنید
 خبردار شدہ کفار را قتل آورد و بر عالم افتکار را است و اَوَدَّ بَنَانُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ طَائِفًا هَذَا الْفَقْرُ
 الْفَضْلُ الْكَلْبِيُّ۔ و دادہ شد ما از ہر نعمتی ہر آئینہ انیت فضل ظاہر محمل و دو جہت
 یکی آنکہ از ہر جنس اسپان دریائی و فروش و خزائن و غیرہ دادہ شدہ ایم و دیگر
 آنکہ از ہر چیز چیزے دیگر ما را معلوم می شود و حَسْبُ لَكُمْ جَنَّاتُ جَنَّاتٍ مِنْ الْجَنَّةِ الَّتِي
 وَالطَّيْرِ فِيهَا يَدْخُلُونَ۔ و ہم آوردہ شد برای سلیمان لشکر ہائے او از جن و آدمیان
 و مرغان پس این جماعت بعض را تا کہ سید بن بعض ایتادہ کردہ میشد حضرت
 سلیمان علیہ السلام شنیدہ بودند کہ فلان فرقی عبادت اصنام میکنند برائے تادیب
 و تهدید او عزم نمودہ بودند بہ این ترتیب کہ دست راست مردم و دست چپ جن
 و قدام سباع و خلف خوش املی و بالائے سر جانوران پرندہ بہ این بند و بست می رفتند
 کہ بکے در صف دیگرے در نمی آمد و با ہم ظلم نمی کرد و درین سفر یادگان ہم بودند از
 انس و سباع حتی ذوات الواعلی و اذ القمل قالت مَلَكَةٌ يَا أَيُّهَا التَّمَلُّ دَخَلُوا مَسْكِنَكُمْ
 لَا يَحِطُّ بِكُمْ سَلَمٌ وَ جَنَّاتُ وَ هُمْ لَا يَسْتَعْرِضُونَ۔ تا وقتیکہ رسیدند بہ میدان موران
 و در شام گفت مورچہ اے مورچگان در آمدید بخاہنای خود تا در ہم نشکنید شما را سلیمان
 و لشکر ہائے او نادانستہ در آن میدان سوراخ موران بسپا بود از غیبت اُن وادی

دادی داخل میگوید و کل دلمه کتوفه برای واحد است حطم پا مال کردن هندی کلانی
بدانکه در حدیث پا مال کردن چهار جا تورا ممنوع است یکی مورد دوم کس شهید سوم
بدید چهارم در شان هندی بگله می رفتبسته ضاحک این تولاها پس خندان شتم کرد
او گفتار مورچه یعنی حضرت سلیمان علیه السلام را با دایک کرده این سخن در گوش سنانید
نتبسم کردند که مورد هم قابل عصمت من است ضاحک را حال مقرر کردند چه بعد از تبسم درجه
ضحک است و تمهید از انبیا سرزد می شود و قال رب اودعنی ان اشکر نعمتك الی

انعت علی و علی الذی ان اعلم صلی الله علیه و آله و سلم فی عبادک الصلی
گفت ای پروردگار من الهام کن مرا که شکر این نعمت تو کنم که انعام کرده بر من و بر پدر
و مادر من و الهام کن مرا که بجا آرم کردار شائسته که تو خوشنود شوی بان و در راه مراب رحمت خود
در زمره بندگان شائسته خویش یعنی شکر قولاً و عمل فعلاً از من سرزد شود که تو از ان باصنی
شوی و تقفدا لطیف فقال مای لا ازی الهک هکذا حبت احوال مرغان پر
گفت چیست بمن که نمی فهمم پدر را بیان شکر سلیمان علیه السلام است که در همین مفسرین
و غیر بدید که سوار بدیدان بود برای دریافت اندازه آب پیشش صف طائران نیت
چه بدید اندازه آب خوب میدانت اتفاقاً حبت آب در اثنای راه واقع شد
حضرت سلیمان علیه السلام به سوی بدید نظر کردند و در انیا افتد و او را می بدید دیگر
بنود که اندازه آب بداند تا در ان سرزمین آبار کند بیده شود چه عادت چنین بود که اگر
بدید خبر میداد که آب نزدیک است چاهها کنده میشد چرا که بید و حوض یا چاه بلشکر
حضرت سلیمان علیه السلام کفایت نمی کرد و الا در انجا خیم نصب نمیکردند و نمونده بدید
مشرق موجود است که راز ابرائی دریافت چاه در زمین می نشانند چه زرا آفتد شعور
داده اند که چاه را اگر چه حوض پوش باشد می شاسد و از انی ابر طرف تنده میرود و بعضی گفته
اند که طائران بر حضرت سلیمان علیه السلام سایه کرده می رفتند چون بدید غائب شد بخاع
آفتاب به مقداد سایه او بر حضرت سلیمان افتاد و الله اعلم برایت است که از بدید
برسیدند که آب راز بر زمین نمی بینی و دام را بر روی زمین نمی بینی و گرفتار میشوی و حش

صیت پدید جواب داد که اذ احببنا القضاء علی البصر پس یعنی مالی لا اری الهیست
 که چه شد بصر مرا که پدید را نمی بینم آنکه کان من الغائبین یا هست از غایب شدگان یعنی
 آنانکه غایب اند این هم از ان جمله شده لهذا آن غایب نفرموده اند لا عیب لنا عدا یا شیدا
 اولا اذ حجة اولیائنا سلطان متبیین به برائینه عقوبت کنیم من اورا عقوبت سخت
 با فرج کنیم اورا یا اینست که سیار دیش من حجت ظاهر عذاب بر چند وجه است یکی آنکه پر و بال
 اورا کنده در آفتاب نزدیک سوراخ موران میدارم یا اورا با مخالف اورا یک نفس بند
 کنم الله در القایل فرود دیده بر تارک سنان دیدن بهتر از روی دشمنان دیدن یا در میان
 او و ماده و بچکان او تفرق کنیم یا اورا فرج سازم تا عبرت دیگران شود بعضی حقیقه از لفظ فرج
 استدلال بر حجت پدید کرده اند چه اگر حرام میبود حضرت سلیمان لا ینجیه فرمودند لیکن
 خلاف حقیقتی است چه در حدیث قتل پدید و مرد و غیره منع فرموده اند و فرج بمعنی قتل نیز
 آمده فمکت غیر تعبیدی پس توقف کردند مدت دور غیر تعبید صفت مفعول فیه
 است تقدیر مکت زمانا غیر تعبید یعنی پدید سه روز یا هفت روز غایب مانده فقال لحظت
 بحال الخطیبه و حجتك من سیایک یقین پس گفت در گرفتیم به جزئی که در گرفته به آن
 و اوروم پیش تو از قبیل سباجه تحقیق را یعنی جزئی که من دریافت کرده ام آنحضرت
 را با وصف جز دادن جن و انس معلوم نیست این عذر و علم است و از بیجا است که فرموده
 اند العلم حجاب اکبر و الا علم پدید را به علم حضرت سلیمان علیه السلام چه مناسبت ع چه
 نسبت خاک را با عالم پاک و سببا این یعرب نام قبیل است و قاعده عرب است
 که قبیل را به اسم ابو القبیله میخوانند و من سباجه یعنی نهند چر که صنعت تجنیس فوت میشد
 و تجنیس بر دو قسم است یکی تمام دویم ناقص تمام آنکه متحد اللفظ باشد و مختلف المعنی چون
 لفظ بلابل جمع بلبل و بلبله بمعنی صراحی نیز و ناقص به چند قسم است یکی آنکه متحد اللفظ و
 حروف اول نباشد و آنرا مطرف گویند چون سبا و بنا و دویم آنکه اختلاف در حروف اخیر
 باشد و آنرا تجنیس مدخل خوانند چون جائز و جائزانی و جدت و اوائه و کرم و کرمات
 من کل شیء و لها عرش عظیمه و هراینه من یا فتم که زنی بادشاهی میکند بر ایشان

داده شده است وی را از جنس برنجی و در تختی است بزرگ تخت بلقیس در عرض و طول سی سی
 ذراع بود کپش هشت مربع از دیقیت و زمار دولالی بر قریب در ست کرده بودند و بر چهار گوشه اش
 چهار کرسی ساخته بودند چنانکه بر زوایای تخت شاهچراغی طواری نصب کرده بودند چهارصد
 هزار و اگر گفته می بودند و چون آنها و قوامی بچندون الشمس من ذوق الله و ذین لهم
 الشیطان اعمالهم قصدهم عز الشیطان هم لا یتمدون . یافتم که او قوم اوسجی میکنند
 آفتاب را بحر خدا داد است است برای ایشان شیطان کردار مایه ایشان را پس باز
 داشت ایشان را از راه پس ایشان راه نمی یابند جواب سوال است اگر در خاطر سلیمان ۴
 ظهور کند که مرامع مال میدی جوابش داد که در اخبار ضلالت آن قوم است بدانکه قوم
 بلقیس پیش آفتاب می نمودند و در زمین ایشان فضیلت شمس ترسم شده بود چرا که آفتاب
 مضمی عالم است و قمر تنبیر از دست و زهره و عطارد و نباله طالع او و دیگر کواکب را پس
 او احراق میشود و نظر هم می آید پس بر این نظم آفتاب را بخدای می پرستیدند و سجده هم میکرد
 شل کیکه در عینک که برای دیدن اعیان موضوع است نظر کند و از نظاره اشیار که مقصود بالذات
 است اغماض نماید و الا این هم یکی از طرق معرفت بود که از شمس که یکی از مصنوعات اوست
 بی برسلغ برندی الایحجج و الله الذی یخرج الخشب فی السموات و الارض و
یعلم ما تخفون و ما تعنون . راه نمی یابند بر سوی آنکه سجده کنند آن خدای را که
 بیرون می آرد پوشیده در آسمانها و زمین می داند آنچه پنهان می دارد و آشکارا میکند در
الایحجج و الله قرائت است یکی همین که مذکور شد بدل است از اعمالهم و هم
 الایحجج و الله یعنی الایا ایهجج و استعوم الایمغنی هذا یحجج و لیکن درین صورت
 حذف نون و جی ندارد مگر این که گفته شود که برخلاف قیاس حذف کردند چنانکه در
 آمده و لا تؤمنوا حتی تحابوا و الله بیان الذی است و جنبا آسمان نزدیک حکما عباد
 از ادضاع و اقترانات و نه بهرات است و نزدیک متکلمین مراد از قضا و قدر که ملائکه بر اثر
 می آیند و متع و شکست و قحط و وبا پیدای شود و از استعدادات ارضیه که به ادضاع فلکی
 مختلط شده نبات می آرد مال هر و تقریر واحد است اگر گوی که وجه بیان کردن بدهد و مصنف

یی به اخراج جناب حضرت گوئیم که در موافق استدراود خود وصف نموده چرا که خود بخار اخواب میرسد
 اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ هَذَا كُنَيْتُ بِحَجِّ مَعْبُودِ حَقِّ غَيْرِ اَوْ بِرَدِّ دُكَا عَرْشِ
 رُكَّ است یعنی عرش اوقاسه افلاک محیط عالم است وَدَبَّ الْحَيِّطُ دَبَّ الْحَطَاطِ قَالَ
 سَنَنْظُرُ اَصْدَقْتَ اَمْ كُنْتُ مِنَ الْكَذَّابِينَ هَكَذَا كُنْتُ سَلِيمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَوَاهِمْ دِيدَ اَيَا
 است گفتی یا هستی از دروغ گو یا نه یعنی بادشاهان را لازم است که بی تحقیق علم را اجتناب نمایند
 دین موجب سلیمان علیه السلام سَنَنْظُرُ فرمودند اَمْ كُنْتُ نَبَتْ نگفتند و وجه این دروغ را بنشین گفت
 اَذْهَبْ بِكَ كُنَيْتِي هَذَا قَالَ لَقَدْ اِيْلَهُمْ ثُمَّ نَوَلَّ عَنْهُمْ ثُمَّ فَاَنْظُرُوا مَا اَيُّكُمْ جَعَلُوهُ هَبْرَانِ نَامَةُ مَرَا
 پس بنده از آن را بسوی ایشان باز و بگردان از ایشان پس بنگر چه جواب باز میدهند فَاَلَتِ
 يَا هَا السُّكُوتُ اَلَيْسَ اِلَيْكَ كِتَابٌ كَيْفَ هُوَ بَلَقِيسُ گفتم ای جماعه رئیسان هر آینه انداخته شد
 به بسوی من نامة گرامی القصد بهد از حضرت سلیمان علیه السلام حضرت یک ماه گرفته روانه
 مارب که تختگاه بلقیس بود شد و از بیت المقدس تا صنعاء راه دو ماه است و نامة حضرت
 سلیمان که مضموم به خاتم سلیمانی بود از سوراخ یک بلقیس برای افتادن شمع آفتاب داشته بود
 در آمده بر سینه بلقیس که در خواب بود بنها چون بلقیس بیدار شد نامة را بخواند و با اعیان خود
 استشاره نمود اِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَ اِنَّهُ لَيُسَلِّمُ اَللّٰهُ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيْمُ هَبْرَانِ این نامه از جانب
 سلیمان است و هر آینه این نامه به نام خدا انجشائیده هبران است و حدیث آمده که
 اول نامه بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ شروع میکرد و چون بِسْمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ و مَوْضِعَهَا نَادِلٌ شَدَّ فَقَالَ
 بِسْمِ اللَّهِ می نوشتند چنانکه در جنگ حدیبیه از حضرت علی مرتضی رضی الله عنه به کفار قریش
 خصومت شده چرا که ایشان بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ نوشته بودند و کفار میگفتند که بِاسْمِكَ
 اللَّهُمَّ نَبُو سید الْأَعْمَلُ اَعْلَى دَاوُودَی مُسْلِمِينَ و این مضمون که تکریم کنید بر من و بسایر
 پیش من مسلمان شده فَاَلَتِ يَا هَا السُّكُوتُ اَلَيْسَ اِلَيْكَ كِتَابٌ كَيْفَ هُوَ بَلَقِيسُ قَاطِعَةٌ اَمْ لَا حَتَّى
 تَشْهَدُوْنَ هَكَذَا كُنْتُ سَلِيمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَوَاهِمْ دِيدَ اَيَا است گفت بلقیس ای جماعت رئیسان جواب دهید مرا در تدبیر من نیستم من فصیل
 گفته هیچ کار را تا وقتیکه شما حاضر شوید پیش من قَالُوا نَحْنُ اَوْلَا حَقِّقَةً وَاَوْلَا اَيَّاسَ شَرَبَ
 قَالَا اَمْ لِيْكَ فَاَنْظُرِي مَا ذَا كُنَا مَعِيْنَ هَكَذَا كُنْتُ سَلِيمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَوَاهِمْ دِيدَ اَيَا است گفت ای

و بدید مرغوش به بسوی تو است پس در گنج چیز میفرمائی تر و دران بلقیس بجان این معنی که شاید
بلقیس مادر امید اند که از روی خوف مقاومت به لشکر سلیمان نخواهیم کرد و جواب به او لواطه دادند

قَالَتْ إِنَّ لَكَ لَأَجْرًا إِذَا دَخَلْتَ قَرْيَةً فَاتَّبِعْ أَهْلَهَا أَذِلَّةً وَكَانَ لَكَ

يَفْعَلُونَ. گفت هر آینه بادشاهان چون در آید به دیهی خراب کنند آن را و سازند عزیزترین

اهل آن را و سوار و چوبین میکنند و گویند که باینکه بعضی گفته اند کلام خدا است لیکر کلام

بلقیس است و آتی هر سیکل انیم یهدیکه فظرفه یم یجج المرسلون. و هر آینه من فرستاده

ام بسوی ایشان تحفه پس به بنیم به چه چیز بازی آید فرستادگان بلقیس را نصیحت در و پادشاه

خشت نفرو و حلل بمنی و دو صد راس اسب تازی بر یک صد ار دو بر یک صد ابقار را بر یک

لباس برای امتیاز سوار کرده و در یک حقه در یکجا برای سوراخ کردن بی مشقت و در حقه دیگر

یک پاره یا قوت که سوراخش کج بود برای رشته انداختن امتحان همراه مندر بن عمر نزد سلیمان

علیه السلام فرستاده چون حضرت سلیمان علیه السلام خبر بدید بلقیس شنیدند فرمودند تا یک گروه

فرش خشتهای زرو نفرو کردند و در اینجا جانوران را بستند که بران خشتها سرگین میکردند و هر خشت

را عبس گذاشتند و دیوارها را مطلق کردند چون مندر بن عمر که رسول بلقیس بود فرش سلیمانی بدید

فرموده گردید که آنچسب آورده ام قابل شکستی نیست فکما جاء سلیمن قال نیک و نیک

یمال فما آتاکم الله خیر مما آتاکم کما بل انهم یهدیکم فمخرجون. پس چون آمد آن فرستاده

پیش سلیمان علیه السلام گفت سلیمان علیه السلام آیا اندام میکنید مرا به مالی پس آنچه عطا

کرده است مرا خدا یتعالی بهتر است از آنچه عطا کرده است شمارا بلکه شما به تحفه خویش

شادمان می شوید انقضه حضرت سلیمان علیه السلام به مندر بن عمر فرمودند که مرا برایشائی

آورده خود آگاه میکنی زن از شما آن اشیاء را طلب میدارم الغرض مرا بدید که بلقیس برائت

سوراخ فرستاده بود حضرت سلیمان علیه السلام به دود الخشب بخشنه کرم آهن فرمودند که

در میان این گوهر دراب مجر دود الخشب مروارید را سوراخ کرد و برای رشته انداختن

پاره یا قوت را در ده راکرم صغیر می باشد فرمودند و سر رشته به دهن او دادند از نه مورشته

سوراخ او برآمد برای تمیز مردان و زنان فرمودند که بربل حوض مانشته وضو بکنند چون بان

مضمضه میکردند آب دهن نزدیک می انداختند و آب دهن مردان دور می افتاد پس حضرت
 سلیمان در میان مردان و زنان تمیز کرده دادند و الله اعلم ارجع الینهم فلنأیننهم یحبون ولا
 قیل لهم بها و کنز حاتم قتها اذ کة و هم صاعن و ن . باز رسولی ایشان پس هر آئینه بیاریم
 ایشان لشکرهای که طاقت نباشد ایشان را به مقابله آن و هر آئینه بیرون کنیم ایشان از آن
 دیر رسو کرده و ایشان خوار باشند مترجم گوید سلیمان علیه السلام خواست که بلقیس را محضر نماید
 و عقل و جمال او را دراک فرماید تا اگر مناسب باشد به محل آرد پس تدبیر ساخت **قَالَ**
يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَتَيْتُنِي بِعِشْمَاقٍ قِيلَ إِنَّ يَأْتُونِي مَسْلُومِينَ . گفتم سلیمان علیه السلام
 ای عزیزان کدام یک ادشمامی آرد پیش من تخت او را پیش از آنکه بیایند نزدیک من مسلمان شده
قَالَ عَفْرَاءُ مِنْ الْحَيِّ أَنَا أَيْتُكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ هَؤُلَاءِ لِي عَفْرَاءُ
أَمِينَ . گفت بمنی از جن من بیارش نزدیک تو پیش از آنکه برخیزی از جای خود هر آئینه من آن
 عفرس توانا با ما هم **قَالَ لَيْتِي عِنْدَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَا أَيْتُكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَزِيدَكَ**
إِلَيْكَ طَرَفُكَ هَؤُلَاءِ مُسْتَقَرٌّ عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَشْكُرُ
أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَكْفُرُ لِنَفْسِهِ هَؤُلَاءِ كَفَرُوا فَإِنَّ رَبِّي عَفْرَاءُ كَرِيمٌ . گفت شخصی
 که نزدیک او علم بود از کتاب الهی بیارش نزدیک تو پیش از آنکه باز گردد به سوی تو چشم تو پس
 چون سلیمان علیه السلام دید آنرا قرار گرفته نزدیک خویش گفت این خارق عادت از فضل
 پروردگار من است تا امتحان کند مرا آیا شکرگذاری می کنم یا ناسپاسی مناجیم و هر که شکرگذاری کند
 پس جز این نیست که شکرگذاری بسببند برای نفع خویش و هر که ناسپاسی کرد پروردگار من بی نیایم
 کرم کننده است انقضه چون بلقیس دانست که سلیمان علیه السلام پیغمبر حق است بجمال
 تکلف و تجمل برای اشعیاب شرف ملازمت حضرت سلیمان علیه السلام روانه شد و تخت
 خود را که بی نظیر بود بجمال احتیاط در مکانی محفوظ مقفل کرده و به سلیمان علیه السلام آورد
 چون حضرت سلیمان علیه السلام بر آمدن بلقیس اطلاع یافتند باجنهای فرمودند که تخت او را
 که بسیار دوست میدارد و به حفاظت داشته آمده است کسی از شما هست که قبل از آمدنش بیاید
 حفرتی صحرا را و کوان نام عرض کرد که قبل از برخواستن دربار بیارم و عادت حضرت سلیمان

بود که بعد از نماز پنجگانه پاس در دیوان می نشستند و آصف بن برخیا که وزیر آنحضرت بود نظر کرد که پیش از گزینش آنحضرت بیارم و همچنان بوقوع آمده که معروفی است بود فقها از لفظ قبل ان یا خونی استدلال کرده اند که مال حربی تا که مسلمان نشده گرفتن درست است و پس از اسلام ممنوع و وجه طلب تحت بهمانست که در صدر سوره مسطور شده یعنی اثبات نما چنانکه اثبات رسالت به هدیه کردند چون حضرت سلیمان علیه السلام تحت بلقیس بر ارمی مشاهده کردند شکر رب العزت او اساساً خند چرا که شکر کردن عادت حضرت سلیمان علیه السلام بود

قَالَ نَسْكُوا وَالْمَاءَ تَسَاطَرُ أَفْعَادِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ ه
گفت سلیمان متغیر سازید برای امتحان این زن تحت او را بنگارم که آیا راه شناخت می یابد یا نه
از آنانکه راه نمی یابند یعنی سلیمان علیه السلام به جنیان فرمودند که تبدیل نموده و او را تحت بلقیس بکنید تا به بنیم که عادت می یابد ما نه قَلَمًا جَاءَتْ قِيلَ أَهَكَذَا عَسَرْتُكُمْ قَالَتْ نَآ كَا كَا هُوَ
وَأَوْتَيْنَا الْعِلْمَ مَن قَبْلَهَا وَلُكَا مُسْلِمِينَ چون بیاید بلقیس گفته شد آیا همچنین است گفت
تو گفت گویا می بهمانست و داده شد مادر او را تن به حقانیت سلیمان علیه السلام پیش ازین مقدم
و هستیم مسلمان بدانکه جنیان امتحاناً به بلقیس گفتند که آیا همچنین است تحت تو چرا که روزی
بلقیس گفته بود که برای ما آب حوضی بیارید که در آسمان و زمین نباشد جنات حیران مانند
آخر الامر حضرت سلیمان علیه السلام فرمودند که اسپان را بدو و ایند و عرقیکه از جسم ایشان به
چکید آن را جمع کرده نزد بلقیس برید که این آب موافق قرآنش اوست از آن بار ایشان را از علم
خفت عقلی او بود اگر گوی که سلیمان علیه السلام از آصف بن برخیا برای تحت آوردن چرا
فرمودند خود بدولت از آصف بن برخیا بزرگتر و داناتر بودند چه مرتبه نبوت از مرتبه ولایت
افضل است گوئیم که بعضی خرق عادت او اولیا سر زد و می شود که انبیاء قصد آن را ظاهر
نمیکند چنانکه در حدیث صحیح آمده که روزی زنی مع طفلان خود در میزد و آنحضرت
ایستاده بودند و زن خوف نمی کرد چه وجود انبیاء منجرحمت وجود است ملک شیطان هر دو
پیش انبیاء می آیند اتفاقاً گذر حضرت فدوق اعظم عمر بن الخطاب در اینجا افتاد زن در
زن معادف زیر برین خود نهاده بنشست پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به مشاهده اینجا

نبیتم شده فرمودند که شایسته جهان اوست ای عمر میگریزند فی مثل ذل و ان چند کلمه از کتوالت می
 رسند از پادشاه نمی ترسند و در نمودن تحت منکر بلقیس اشاره این بود که عرش صورت سلطنت
 است تا حال سلطنت دیگر بود حالا سلطنت دیگر بوده و خواهد شد و صد هاست
 عَبَسَدَ مِنْ دُونِ اِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَفَرُوا وَ بَارِزْتُ سُلَيْمَانَ اَنْ اَنْ
 از آنچه عبادت میکرد و بجز خداها نمیدانید بود اگر دگر که کافران قیل لها ادخلی الصرح فلما
 اِنَّهُ حَبِيبُكَ لِحَبَّةٍ وَ كَشَفَتْ عَنْ سَائِقِهَا قَالَتْ اِنَّهُ صَرَخَ عَمْرُو مِنْ قَوَارِيرٍ كَفَتْ
 وی که درای به این گوشه پس چون بدید آن را پنداشتش حوض آب جامه برداشت از دست
 خود گفت سلیمان این گوشه است بی نقش درخشان ساخته شده از آنگینهای مقصود از دست
 شیشه گستراندن بر حوض اثبات توحید بود چنانکه در صدر گذشت و بعضی گفته اند که جنیان به
 حضرت سلیمان علیه السلام خبر داده بودند که اینها شعرا و الکافین یعنی بلقیس موسی بر سر درخت
 خود دارد اینها فرش آنگینه بر حوض کرانده بودند چون بلقیس بجان آب پانجامه برداشت موسی بر
 ساقش پدید آمد حضرت سلیمان علیه السلام به جنیان فرمودند که تدبیر ازاله موسی ساقش بایزد
 جنیان نوره تیار کردند که در حمام بر ساقش بایزد مالد از آن گاه نوره به استمال آمد و میان آمد و آمد
 اعلم قَالَتْ رَبِّ اِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَاَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و گفت
 بلقیس ای پروردگار من هر آینه من گناه کرده ام بر خویش اسلام آوردم همراه سلیمان برای خدا
 پروردگار عالمهای اقصی بلقیس مسلمان شده بطرف من مراجعت نمود و حضرت سلیمان
 علیه السلام بلقیس در بخل خود آوردند نه ماه و شش ماه و دین رونق افزای شدند
 مرویست که در تدمر کجائی است درین قبر بلقیس نظر مردم آمده بود و بدستش که بشاد
 گز بودی نوشته بود که بر دنیا دل نباید بست که با این جثمت دنیا هیچ بکام نیاید و لقنار سلیمان
 اِلَى عَمْرُو اَخَاهُمْ صَلَاحًا اِنَّ اَعْبَدَ وَاللَّهِ فَاِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ و هر آینه فرستایم
 بسوی نمودن برادر ایشان صالح را که عبادت کند خدای را پس آن گاه آن قوم دو گروه شدند
 بایکدیگر خصومت مینمودند باید دانست که درین صورت اول قصه حضرت موسی علیه السلام
 قدری مذکور کرده اند و بعد قصه حضرت سلیمان علیه السلام ماسه مذکور کردند و بعد قصه

نمود به خلاف دیگر قصص و این را چه می باید علمای محققین سه وجه فرموده اند یکی آنکه بیک
 زن بود و زنان را هوا جس نفسانی و وساوس شیطانی بسیاری باشد با وصف نفیث باشد
 حضرت سلیمان ابتلاع هدایت کرد و قوم نمود با وجودیکه مردان بودند به تهدید صریح حضرت صالح
 راه هدایت گم کردند و قوم آنکه قوم نمود را به نافرمانی که جانور کلان بود هدایت نشد و بقیس را به هدیه نجس
 خورد بود هدایت رو نمود سوم آنکه اتفاق موجب امن و امان است چنانکه به اتفاق بقیس
 افراد و سلامت مانند و اتفاق علامت عذاب است چنانکه قوم نمود و بسبب اتفاق و
 خصوصیت که بعضی اذان در سوره اعراف مذکور است معذب شدند و از فرقان یکدیگر
 کفار و دیم فریق مسلمانان مراد است قَالَ يَقُولُ لِمَ تَسْبِحُونَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ
 لَوْلَا نَسْتَعْظِيْكُمْ اِنَّ اللَّهَ لَعَلَمُكُمْ تَسْمَعُوْنَ گفت صالح ای قوم من چرا شتاب طلب میکنید
 سختی را پیش از راحت چرا نه طلب آمرزش میکنید از خدا بود که رحم کرده باشد بر شما قالوا اظننا
 بِكَ وَبِمَنْ مَّعَكَ قَالَ ظَنُّكَ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتِنُونَ گفتند شکون بزرگتر
 از تو و از آنکه همراه تواند گفت شکون بدشمن از یک خدا ایتعالی است یعنی مصائب تو
 قدر آهی جادی میشود بلکه شما قومی هستید که استخوان کرده میشود و کان فی الدنیا و الآخرة
 رَهْطٌ یَفْسِدُونَ فِی الْاَرْضِ وَلَا یَصْلِحُونَ و بودند در آن شهر که کس فساد میکرد درین
 و اصلاح نمی نمودند رهط اگر مفردند کور شود یعنی جماعت است چون نفرا و اگر تبری کف کرده شود
 بعضی مفرد است پس معنی سه رهط است رجال است و از وادی القری از هجر متصدی همواره
 ایشان بود مراد از مدینه شهر هجر است و صدع بن داهر و اب و و بیف قد از بن سالف غیره
 که کس آن شهر سرور زاده بودند خانه جنگی ناکار فساد محض میکردند که فعلی از افعال ایشان
 مشتمل بر اصلاح نبود لهذا و لا یصلحون فرموده اند و الا اگر از کسی یک فعل فساد سرزد میشود و
 فعل اصلاح به ظهور می آید قالوا نَحْنُ اَسْمَاءُ ابْنُ اللَّهِ لَنَنْتِنَهُ وَاَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لَوْلَیْكَ
 مَا تَسْمَعُ نَا مَعْجَلُكَ اَهْلِهِ وَاَنَا الصِّدِّقُونَ گفتند با یکدیگر گیر قسم خدا خورد که البته سخن
 کنیم بر صالح و اهل خانه او یا البته خواهیم گفت وایت او را حاضر بنودیم وقت هلاک شدن
 اهل او و هرگز نیت ما را است که نیکم نقتلیم و اگر صیغه ماضی است حال واقع شد از ضمیر

یثبته که شکم مع الیز است و لیثبته منقوله قالوا و اگر صیغه امر است ظاهر است معنی لیثبته
 قصه روز چهارشنبه قد اربین الف و غیره ملاعین بگفته این سره نام زنی فاحشه ناچه
 صالح را پی زدن حضرت صالح فرمودند که بعد سه روز بر شما عذاب خواهد آمد با هم مشورت کردند
 و فقیه صالح در معبد خود به عبادت مشغول باشد پیش از عذاب این را قتل کنیم اتفاقاً در آن
 شب حضرت صالح چون نزدیک معبد خود رسیدند درختی بود نزدیک آن معبد به حضرت صالح
 فت که کفار اراده قتل حضرت دارند شب در اینجا نباید ماند حضرت صالح علیه السلام از اینجا
 از گشته بجای خود آمدند کفار اول در معبد رفتند چون حضرت صالح را در اینجا یافتند از اینجا
 از گشته فرار حضرت صالح را می صحر کردند ملائکه را حکم شد که بر چشم کفار زدن جمله کور شدند
 و جن بن عمرو هم در سید کفار بر حضرت صالح دست یافتند و مکتور و مکتور او مکتور
 مکتور هم لا یتعزرون و بدرگالی کردند به نوعی از حیل و بدرگالی کردیم ما به نوعی از حیل
 ایشان نمیدانستند فانتظر کیف کان عاقبة مکرهم آناد قوتهم و قوتهم اجمعین
 پس بگره گوی که دوسر انجام بدگالی ایشان که مالاک کردیم ایشان در همه جای قتلای میقتولیم
 خادیه بما ظنوا ان فی ذلک لایة لقوم یعملون پس امنیت خاهاهای ایشان خالی
 مانده به سبب آنکه قسم کردند بر آئینه درین ماجرا نشاء هست گروهی را که میدانند خاویه یعنی
 وارد خالتی و ساقطه و اینجا معنی اول مراد است چرا که مکانات ایشان تا حال در جبل هجر
 قائم اند پس عذاب بر تو نازل شد چنانکه در حدیث آمده و آنجنابا الذین آمنوا
 کانوا یقولون و نجات دادیم آنان را که ایمان آوردند و بر بنی گاری می کردند حضرت صالح
 بطرف مین رفتند و جن بن عمرو و بطرف شام رفت و لوط اذ قال لقومیه انا نون القنا
 و انتم تبصرون و فرستادیم لوط را چون گفت بقوم خود آیا بعمل می آرید کار حیالی را
 و شما می بینید یعنی اعلام میکنند در مجالسهای یکجه پیش و یکجه می آیند که مردان
 موضوع برای جمل نیستند و میکنند آنکه لتاتون الرجال شهوة من دون النساء
 بل انتم قوم یجهلون آیا شما می آید مردان به اراده شهوت به زنان بلکه شما قوم
 نادانان اید که آنچه اطهار ارجح این فعل بیان کرده اند نمیدانید تحقیقین وجه تعقیب

قصه لوط علیه السلام از قصه بلقیس به دو وجه بیان کرده اند یکی آنکه بلقیس زن بود و کار مردان میکرد و قوم لوط مردان بودند و از مردان کار زنان میکردند و دویم آنکه بلقیس خانمان خود را ترک کرد برای اتباع هدایت نزد حضرت سلیمان آمد و قوم لوط حروف اخراج حضرت لوط علیه السلام بر زبان می آوردند پس مناستی در میان قصه بلقیس و قصه لوط بهم بر روی کار آمد و گفتا
 كَانْ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا الْخَيْرُ خَوَالِ لُوطٍ لَمِنْ قَوْمٍ كَذِبَتْ عَنْهُمْ أَنْفُسُ تَيْطَهُرُونَ
 پس نبود جواب قوم او مگر آنکه گفتند بیرون کنید اهل خانه لوط را از روی خویشش آئینه ایشان را پاک طلب اند و فاخته و اهله الا امراته قد زلزلنا من الغابون پس نجات دادیم او را و اهل او را مگر زرش که معین کردیم او را و باقی ماندگان و امنطقا علیهم قطرها فاضاء مظهر
 التذین و بار ایندیم بر سر ایشان بارانی پس بد است باران ترسایندگان یعنی از باران فواید میشود و باران ایشان سراپا ضرر بود که ایشان را هلاک کرد و قیل الحمد لله و سلم
 علی عباد الله الذين اصطفاه الله خيرا لئلا يتبركون به و بسپاس خداست راست و سلام بر آن بندگان او که برگزیده است ایشان را یا خدای بهتر است یا آنچه مشربک می آرند بد آنکه این سوره دو جنس است نصف اول و در قصص انبیا و نصف دویم در طریق دعوت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بطریق مناظره در سه چیز یکی توحید و دویم معاد و سیم احوال قیامت تا آخر سورت و در آخر ذکر نبوت هم خواهد شد که ازین جا کتاب دیگر شروع کرده اند بحمد و ثناء الله در اصل و اصل بود چون احسن همه نه ثانی ماکر به انفتاح ما قبل به الف بدل شد و یسر کون در قرائت تشرکون هم آمده است باید دست
 از شرک پنج قسم است یکی آنکه کواکب را عبادت میکنند چون زهره و سهیل و غیره دویم آنکه احجار و بجا رچون گنگ و جمن را پرستش کنند سوم شرک فی الدعا که در دعا و اول الله و مشربک میگردد و چهارم شرک مشائخ و پیران که ایشان را تعوذ بالله منها بجای خدا میدانند پنجم شرک روزی و قدر و دادن الله تعالی به پنج اقسام را به دلائل باطل کرده
 مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْكَمِی بِرَسْمِیْ بیا فرماید آسمانهای زمین و آسمانهاست
 و بطان عبادت کواکب که محتاج فلک اند در قیام و آوئاع آنها نسبت بر زمین مختلف

میشود و تا که اختلاف اوضاع نباشد تا اثرات بطور نیاید پس گوئید که خالق آسمان و زمین که
 ایشان محتاج او نیکست و آنزل لکم من السماء ماء فانبتنا به حدائق ذات البهجة
 و فردا و در برای شما از آسمان آب لے پس رویانیدیم به سبب آن بوستانهای بازاری اگر گویند
 که آسمان و زمین را از قدیم بجای خودی بنیم جواب داده شد که آب از آسمان که فرو می آید
 در زمین انواع نبات که میرویانند یعنی از اختلاط آسمان و زمین چه نعمتها از زانی میدار و چنانکه
 یو اورد است باشد آن را حدیقه میگویند و الا بوستان و وجوه و درون ضمیمه غائب در آنزل
 غیر منقطع در مبتدا بر و گونه است یکی آنکه صنعت التفات است دویم آنکه در نزول مایه
 خل نیست و در رویانیدن به حسب ظاهر دخل دیگر آنهم میشود لهذا انبتنا فرمودند ما
 ان لکم ان تنبتوا اشجارها و الله مع الصالحين و الله اعلم بخلقهم فوهم یخجلون و ممکن نبود شما را که
 رویانید و رختهای آن آیات مسبوکه است با خدا بلکه ایشان گروهی اند که اندک کج میروند
 و آب سوال دیگر است یعنی تسلیم کردیم که الله تعالی آبی آسمان فرو می آرد انبتنا به حدائق
 التسلیم نمی گویم چرا که زمین را صاف کردن و تخم انداختن متعلق به ما است بجا آنکه مقصود
 تخم انداختن رویانیدن است و آن متعلق به ما است نه شما فَجَعَلْنَا لَكَ قُرْآنًا
وَجَعَلْنَا خَلْقًا لَهَا أَنْفًا وَجَعَلْنَا لَهَا رِئَاسًا وَجَعَلْنَا لَهَا جَنَّةً بَيْنَ الْجَنَّةِ نَازِلًا وَجَعَلْنَا لَهَا مَعَ اللَّهِ
بَلَدًا مِثْلَ بَلَدِ بَابِلَی و پیدا کرد در میان زمین جویهای و بیابانها و برین
 زمین کوههای و بیابانها و در میان را با ما معبودی و بگریه است با خدا آوازه
 دویم است یعنی زمین را که آنها را و اشجار و احجار بدان قائم اند که از تنزل بار داشته و درین
 چشمه شود و شیرین که همه آب است سده که برافراشته بَلْ كَذَّبْتُمْ فَلا تَعْلَمُونَ بلکه
 بیشترین ایشان نمی دانند یعنی کمال احمق اند مانند کسیکه بادشاه برای وی خانه های
 فرستد و او از کمال سادگی و بجا نهای و کباران سجده کند و سجد بادشاه که منعم است
 بخند همچنان این کج طینتان حماقت نثار و منعم حقیقی را که او سبحانه تعالی است سجده
 نمیکند و به احجار و بجار و اشجار و انار سایه میشوند و خشوع و خضوع که به جناب باری
 باید به اینها میکنند اَمْ يَحْسِبُ الْمُسْطَرِفُّ اِدْعَاءَهُ وَكَثِيفُ السَّوْءِ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ

از تافه و
 هود کسی را گویند
 که خدا تعالی را
 عجل کرده باشد خود
 باد منتهای مذهب
 و کثرت و غیره
 سلطانان و
 خدا را که در جزع و
 ستم فرموده و جزع
 چینی می باشد

الْأَرْضِ وَالْمَتَّعَ اللَّهُ قَلِيلًا مَّا تَدَّكُرُونَ ۝ نه بلکه می پرسم که قبول میکند از زمانه چون
 بخواندش و برادر دختی و برادر شمارا جانشین نخستینان در زمین آیا معبودی دیگر هست
 با خداوند که پند می پذیرند جواب شبیه سیم است یعنی وقتیکه شما از اسباب اغذیه و ادویه و انبیا
 و پیران و غیره عاجز میشوید دعای شما که قبول می کند و اگر چه شما در زمین بادشاه میکردانیم
 تا هم بوج مفصل و صدام و غیره عاجز می شوید پس تسکین که میدید امتن ^{نعم} نیکم فی ظلمات
 الْكِبَرِ وَالْخَيْرِ وَمَنْ يَرْسُلَ الرَّجُلَ لِيُشَارِبَنِي يَدِي وَخَمَتِي ۝ عَالَهُ مَتَّعَ اللَّهُ وَتَعَالَى اللَّهُ
 عَمَّا يُشْرِكُونَ ۝ نه بلکه می پرسم که راه می نماید شما در تاریکی تاریکی بیابان و دریا و کوه می فرستد
 باد را افرده دهنده پیش من رحمت خود آیا معبودی هست با خدا برتر است خدا از آنکه شما
 میگید جواب شبیه چهارم است یعنی در تاریکیهای بیابان و دریا الله تعالی هدایت میکند یا
 پیران گمراه صوفیه گفته اند که در انجام احوال ظلمات البر نادیدنی دیدن و ناشنیدنی شنیدن
 و عیب کردن و از بجز احوال و حقیقت که انوار آن بر شما نازل میشود و ادراک روار
 جذبات که بر پشت زار حال شما می وزد یعنی از ظلمات که شما در عین انوار واقع میشو
 د گناه میدارد و هدایت انبیا و اولیا مسلم لیکن به هدایت الله تعالی اگر میسر است امتن
 يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَبَيْنَ يَدَيْهِ يَوْمَ تَزُفُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ۝ عَالَهُ مَتَّعَ اللَّهُ قُلْ
 هَآؤُنَّ آبِهَآنَكَ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۝ نه بلکه می پرسم که نو میکند آفرینش با دیگر باز کنش
 و که روزی میدهد شما را از آسمان و زمین آیا معبودی هست با خدا بگو بسیارید حجت خود را
 اگر راست گوید جواب شبیه پنجم است یعنی هر که شما را پیدا میکند و اعاده خواهد کرد روزی
 هم شما را خواهد داد و اگر در جسم خود تامل کنید معنی اعاده صاف به پند یعنی ناخن و مو
 و پوست که از تن شما میریزد و باز بدست میرود و دیدن گیاه و غله و پیدا شدن دیگر
 میوه های فصلی بر همین قیاس باید کرد تا اینجا هر پنج شبهه باطل شده قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
 فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْعَلِيمُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ۝ وَ مَا تَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ۝ بگو نمیداند
 هر که در آسمان و زمین است عجب را اگر خداوند نمیداند که که را بختیخته شوند جواب سوال مقده
 است یعنی اگر گویند که ایشان را از عجب میدهند جواب داد که عجب سوائی خدا تعالی

غیرے نمیداند و غیب امر اضافی است به نسبت بعض مخلوقات عینک باشد چون لک
 علی به نسبت ملائکه و جنات و نار به نسبت جن و انس علی هذا القیاس پس چنانکه مشهور است که
 ستاره در متغی منته داخل می باشد پس از الانند معلوم شد که الله تعالی در آسمان و زمین است
 حال آنکه او سبحانه ازین منزله است و توفیه جواب با صواب اوده اند که در حدیث آمده که اگر
 شمار کنی دانه های زمین بر خدا خواهد افتاد الله در القابل در هیچ مکانی در مکان تو حاکم
 پس استثناء در دست شد بل ذکر علمهم فی الحیزه بل هم فی شرفهم سائل هم شرف
 نمونۀ بلکه پی در پی متوجه شد علم ایشان در باب آخرت یعنی تا آنکه منقطع گشت بلکه ایشان
 بر شهادت آخرت بلکه ایشان و آخرت نابینا اند و قال الذین کفروا و آذوا کثائرًا
 یأبأون أن یؤمنوا بحججهم و گفتند کافران آیا چون شویم خلک و پدران ما نیز آیا ما بیرون
 در دکانیم یعنی از قبور لم یبعثون گفتند تا بخوار لازم نیاید لقد وعدنا هذا نحن و یأبأون
 بن قبل ان یهدی الی اساطیر الاولین و هر آینه وعده داده شد به این مقدمه ما را و
 پدران ما را پیش ازین نیست این مگر افشا نهائی پیشینان قل سیر و فی الارض فانظروا
 کیف کان عاقبة المجرمین و بگو سیر کنید در زمین پس بگردید چگونه بود انجام گمراهان
 جواب مقوله ایشان است یعنی انکار مجازات اخروی بکنند بل در زمین سیر کنید که منکر
 آخرت چگونه هلاک شدند و لا تحزن علیهم و لا تکن فی ضیق مما یمکرون و واند و محزون
 بر ایشان و مباش در تنگ دلی از بدسگالی ایشان و یقولون متى هذا الوعد ان کنتم
 عند قاین و میگویند که باشد این وعده اگر راست گوئید قل عسی أن یتکون ریف
 لکم بعض الدی تسبیحون و بگو شاید نزدیک شده باشد بر شما بعض آنچه شتاب
 میطلبید یعنی عقوبت دنیا یعنی عذاب ما را که زود طلب میکنید بعض ازان متصل شما
 است یعنی قریب است و آن عذاب دنیا است یا عذاب قبر و ان ربک لد ف
 فضل علی الناس و لکن اکثرهم لا یفقهون و هر آینه پرور و کار تو خداوند
 فضل است بر مردمان و لیکن بیشترین ایشان شکر نمیکنند و ان ربک لیعلم ما تکتون
 صد و رهم و ما یعلمون و هر آینه پرور و کار تو میداند آنچه پنهان میکنند سینه ایشان

چنانکه شاخ فی زمانه می کند و ما آنکه بعد از العی عن ضلالتهم ان فیخرج الامن المؤمن
 بالینا هم مسلمون و وقتی تو راه نمائند که در آن تابان آید از گمراهی خوش نمی شنوائی مگر
 کسی را که ایمان آورده است به آیه های مایس این جماعت گردن نهنگانند و کذا وقع الحق
 علیهم اخرجناهم دابة من الارض حکیمهم و چون متحقق شود وعده عذاب بر ایشان
 بیرون آید بر این ایشان جانور می آید بر ایشان یعنی وقتیکه امر معروف باطل
 موقوف خواهد شد و زمانه موقوف و غیره به ظهور خواهد آمد دابة الارض را بیرون خواهیم آورد
 و ناصح و تمیز ایشان خواهیم کرد و این قصر بعد از حضرت عیسی قرب قیامت به وقوع خواهد
 آمد قبل طلوع الشمس من المغرب او بعد از ایام حج دابة الارض از که صفای بیرون خواهد آمد
 هشتاد و گرد از او خواهد بود و به او جانور در شب شب است خواهد داشت سرش چون بر گرد و چشم او چون
 چشم خوک و گوش او چون گوش فیل شاخ او چون شاخ گوزن یعنی باره سنگه و گردن او چون گردن
 خستر مرغ و سینه او چون سینه شیر درنگ او چون پلنگ و بهیگاه او چون گربه و دم او چون
 دم به و پای او چون پای شتر در یک و دمش عصای موسی و در دست دیگر خاتم سلیمان و چون
 مؤمن را خواهد دید خواهد گفت قف یا ایها المؤمنین و بر سرش نشان عصا خواهد کرد چهره اش
 روشن خواهد شد و بر بینی کاف نقش خاتم خواهد زد اگر چه به نفاق در نماز ایستاده باشند و چهره اش
 سیاه خواهد گشت بعد ازین گویم مقبول نیست در ملک عرب زمین گذرش خواهد افتاد انی انشأ
 کائنات یا لیت یا لکی قنوت به سبب آنکه در مان به آیات مایعین نمی آید و ند یعنی جانور را ناصح
 ایشان خواهیم کرد که ایشان بر آیات مایعین نمی کنند یا آنکه دابة الارض به ایشان خواهد گفت
 که خروج من محض برای همین است که در میان مسلم و کافر امتیاز کنم و مردمانی که از آیات ما که
 به ده جانور مشابیه دارم یقین نمیکردند فضلا عن الکظم ایشان را باعث الیقان شوم لیکن چه
 فائده که گویم ایشان مقبول نیست و یوم حشر من کل امم فوجا من یکذب بالینا
 حکیم یؤذون و آن روز که بر این کفریم از هر امتی طائفه را از آنکه دروغ می شنودند آیات
 ما را پس ایشان بعضی را تا رسیدن بعضی ایستاده کرده میشود و بیشتر مذکور قبل قیامت شده
 حالانکه کور قیامت است یعنی روزیکه جمع خواهیم کرد از هر گروهی را که نکذیب

دابة الارض

بیشتر می باشد

 در حدیثی است که
 در تفسیر این آیه است
 و تفسیر این آیه است
 و تفسیر این آیه است

ع

فرمودند که این باران غفلت بود که وقت مردن مردم مصالحت می بابد و گرنه کسی جهان مشغول امور
 دنیوی نشود و در نظام خلل افتد و آخرت چون روز سحر است که صور عقاید باطله و اعمال نیک
 در اجباب نظر خواهد آمد و یونیه بنفع فی الصور و ففرع من فی السموات و من فی الارض الا
 من شاء الله و کل ثوبه و احزین و فان روز که دمیده شود در صورتی مضطرب شوند
 آنانکه در آسمان اند و آنانکه در زمین اند مگر کسی که خدا خواسته است و هر یکی بپایندیش خدا خواهد
 و حدیث آمده که نفخه چهار اندکی نفخه امانت دوم نفخه احیا سوم نفخه فزع چهارم نفخه اصفق
 یعنی تجلی و انفخه فزع همه اهل زمین و آسمان را خوف خواهد شد و رسیدن اهل زمین به سبب
 و کتاب پر ظاهر است و فزع اهل آسمان به این معنی که مبادا کسانی که اعمال آنها نوشته ایم نگر
 شوند و ما کاذب شویم خواهد گشت مگر خزانه جنت و جهنم و حمله الکفرش را فزع خواهد شد و در وقت
 آمده که شهیدان هم از فزع مأمون خواهند ماند پس مراد از الا من شاء الله خزانه و غیره اند که در
 خیال ایشان خوف راه خواهد یافت و ذکر الجبال کحسبها جبالاً و هی من صر السحاب
 صلیع الله الی الذی نقن کل شیء اذنه حنیئاً و ما یفعلون و بهی کوه های را پنداری
 را بر جای ایستاده و آن می رود مانند فتن ابر و سنگاری آن خدائی که استوار ساخت هر چیزی
 را هر آئینه وی جزو است به آنچه می کنید یعنی کوه های دران روز چنان سبک خواهند شد که
 چون ابر در هوا خواهند پرید چرا که روح معدنی از آنها بدر خواهد رفت پس کیکی قادر است
 پراپیدن جبال که او تا در زمین اند چگونگی از حال ایشان غافل خواهد بود و احوال ایشان را
 پوشیده خواهد ماند من جاکو یا الحسنه فله خایر فیها و هم من فزع یوم فی المصنوع
 هر که بیاد نیکی پس او را بهتر باشد از ان و ایشان از اضطراب آن روز ایمن باشند مراد از حسن
 صدق دادن در ایشان و خلاص کنانیدن مظلومان که گرفتار باشند مقابل یک نیکی ده
 نیکی خواهد بود و در رمضان تا هفتاد و در چهار تا هفتصد نیکی زیاده خواهد شد اگر گویی که وجه زیاده
 چیست گوئیم به دو وجه یکی آنکه تفضل و سبانه است و ویم آنکه دعوی مدعی در آن روز پیش
 نخواهد رفت چه اگر کسی مثلاً مال کسی را غصب کرده است و معصوب دعوی خواهد کرد و الله
 تعالی خواهد فرمود که بقدر مال خود بخیر و تفضل ما را بگذارد پس دعوی آنکس موجب سوالی غایب

تجلیات الهیه

در وقت این که از دنیا می رود
 و در وقت این که از دنیا می رود
 و در وقت این که از دنیا می رود

باز حیات در رمضان
 و چنان در رمضان

نخواهد بود اگر گوی که بیشتر ندانند که هر چه در آسمان و زمین است همه را فرغ خواهد بود و در اینجا فرموده که
 ایشان را فرغ خواهد بود پس تناقض لازم آمده گوئیم که فرغ خواهد بود لیکن معایشان را امن بهم خواهد بود
 در حدیث آمده غنّین و قیت که ملاقات خواهد شد خواهیم دید که موسی بپایه عرش گرفته طالب دیدار اند
 پس معلوم نیست که موسی را فرغ شده بود یا به سبب فرعی که طاری ایشان را بطور شده بود
 در اینجا ظهور نمود و مَنْ جَاءَ النَّبِيَّ فَمَكَّبَتْ وَجُوهُهُمْ ثُمَّ فِي النَّارِ هَلْ يَخْرُؤْنَ إِلَّا مَا كَانُوا
 تَعْمَلُونَ و هر که بیار ویدی پس نگوئید کرده شود مدعی ایشان در آتش جز داده نمیشود مگر
 بوفتن آنچه میکرد یعنی کسانی که در دنیا کج وشی نموده روی به سوسه شهوت آورده پشت بسوسه
 خدا کرده از و غافل شده بودند در روز خسران انداخته خواهند شد انما اُخْرِتُ أَنْ أَعْبُدَ
 رَبِّي هَلْ يَلْبُدُهُ الَّذِي حَقَّ مَسْأَلُهُ كُلِّ شَيْءٍ وَأُخْرِتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ
 بگو یا محمد جزین نیست که فرموده شد مرا که عبادت کنم خداوند این شهر را یعنی مکه آنکه محترم است
 آن را و به تصرف اوست هر چیز و فرموده شد مرا که باشم از مسلمانان یعنی بگو که بجز این چند چیز
 از من سوال نکنند بدان مأمور شده ام اول آنکه عبادت رب مکه را کنم اگر گوی که در تخصیص رب
 به یک حقیقت چرا که او سبحانه رب همه عالم است گوئیم که به سبب حرمت مکه که از گناه کردن و
 گناه بر کردن و تمسک بر ساحت در اینجا منع فرموده اند بنا بر آن کعبه را بیت الله میگویند یا آنکه
 الله باطله چون لات و عزیز و غیره که در خانه کعبه نهاده بودند رب مکه از آنها کسی نبود و لهذا رب
 هذه البلدة فرمودند وَاَنْتُمْ اَتَلْتُمُ الْقُرْآنَ فَمِنْ اَهْتَدَىٰ فَلْيَأْتِ بِهَدًى لِّمَنْ فَبِهَا وَمِنْ
 حَتَّىٰ فَقُلْ اَيْنَا اَنَا مِنَ الْمُنْذِرِينَ و فرموده شد آنکه بخوانم قرآن را پس هر که راه یافت
 پس جزین نیست که راه می یابد برای نفع خوشتن و هر که گمراه شود بگو جزین نیست که من از بیم
 کنندگانم یعنی اگر ایشان گمراه شوند و عذر ایشان بگو که من جز ترساننده نیستم وَقُلْ الْحَمْدُ
 لِلَّهِ سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ و بگو ستایش
 خدای را است خواهد نمود شمار آیات خود پس بشناسید آن را و نیست پروردگار تو بجز از آنچه
 میکنید جواب سوال است یعنی اگر ایشان گویند که ترسانیدن ترا وقتی تسلیم کنیم که بران لائل
 فایم کنی و معجزات نبائی پس در جواب بگو که قریب است که الله تعالی شمار آیات خود

خواهد نمود چون شمس القمر و نظم احجار و اشجار و قحط و غیره سوره قصص مکی است بهشت و مبتدا آیت و نه
 رکوع بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و به تسمیه این سوره به قصص بر دو گونه است یکی آنکه در اینجا
 قصه حضرت موسی علیه السلام و قارون تفصیله مذکور شده که در سوره دیگر ذکر نیافته و دوم آنکه در این
 سوره لفظ قصص وارد شده بقوله وَقُضِّ عَلَيْهِ الْقَصَصُ لهذا این سورت را سوره قصص نام کردند و
 بلاغت این سورت به مثابه ایت که اهل بلاغت وجه میکنند در سبکها طویل در بیان بلاغت این
 سورت نوشته اند و بطایین سورت بسوره نمل ظاهر است که در اینجا طس مذکور شده و در اینجا طس
 نیز آمده لیکن محققین فرموده اند که وجه تسمیه این سورت از سوره نمل است که در اینجا مذکور شده که بقیس
 باد صیف اقتدار بسیار و مملکت بسیار نزد حضرت سلیمان علیه السلام آمده مسلمان شد و فرعون که با او
 یک صوبه مصر بود و بان فخر می نمود که لَئِنْ لِي مَلِكٌ مُعْتَرِضٌ وَهَٰذَا إِلَّا نَهْرٌ وَبَارِئٌ بِمُجْرَمٍ هَٰذَا
 موسی علیه السلام دید مسلمان نشد پس فی الحقیقت بدایت و ضلالت منجانب الله است هَٰذَا
 هَٰذَا نِشَاءٌ وَنِشَاءٌ مِّنْ نِّشَاءٍ و مناسبت این سورت بر سوره نمل در الفاظ بسیار است از اول تا
 آخر و معنی طس طایق سلوک موسی و فرعون و قارون که چنان در پیش آمده هست تِلْكَ آيَةُ
 الْيَقِينِ لَئِنْ لِي مَلِكٌ مُعْتَرِضٌ وَهَٰذَا إِلَّا نَهْرٌ وَبَارِئٌ بِمُجْرَمٍ هَٰذَا موسی و فرعون
 اخبار موسی و فرعون که در آن حکمتی است بر تو بخوانیم نه اگر خالی از حکمت چون بیان اکل و شرب
 و حلیه موسی علیه السلام پس مراد از قوله بالحق حکمت است إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ فَجَعَلْ
 أَهْلَهَا آيَةً لِّعَالَمِينَ هَٰذَا نِشَاءٌ مِّنْ نِّشَاءٍ و لَئِنْ لِي مَلِكٌ مُعْتَرِضٌ وَهَٰذَا إِلَّا نَهْرٌ وَبَارِئٌ بِمُجْرَمٍ هَٰذَا
 من المفسرین هَٰذَا نِشَاءٌ مِّنْ نِّشَاءٍ و لَئِنْ لِي مَلِكٌ مُعْتَرِضٌ وَهَٰذَا إِلَّا نَهْرٌ وَبَارِئٌ بِمُجْرَمٍ هَٰذَا
 جماعت ۱۲ از ایشان میکشت پسران ایشان را و زنده میگذاشت دختران ایشان را و هرگز نمیکشت
 بود از مفسران یعنی فرعون که نامش ولید بن مصعب بن ریان است حیدر و ریان نام دوم
 حضرت یوسف علیه السلام به مشاورت ایشان خزان بسیار اندوخته بود و در مسلمان شدنش
 کلام است لیکن مطیع صریح بود از نجیب ولید پدر فرعون نگاهداشت سپاه کرده ملک بسیار
 تصرف خود آورده و بنی اسرائیل را از زمان حضرت یوسف علیه السلام در مصر نوعی امتیاز حاصل

شده بود چون فرعون حاکم مصر شد بعض احکام او را بنی اسرائیل اطاعت نکردند چنانکه گفتند که
 اگر تو اهل شهر ده کوچه ما نیاید از نجاست فرعون دشمن ایشان شده بود پس فرعون بعض بنی اسرائیل را
 گفت که زراعت نکنند و جوتی را گفت که هر کاب باید و نود و طایفه را خدمت سرگین کشی و غیره لغوی
 نمود از کار نوبت تا به اینجا رسید که ابنا را در میگردانید و با او فریاد داشت چرا که انبائی عزیز میشد و بجا نبات لفظاً
 فرمود زیرا که نبات هم چون انبار عسکری می باشد پس در صورت ذکر نبات وجه
 فیه و گفته است وجهی نبی بود و سبب قتل این بود که روزی سر فرعون
 در خواب دید که از دماغ او محمد الیشان برآمده تخت فرعون را سرنگون کرد و تعبیر این خواب از بنویان
 پرسید اهل تخیم جواب دادند که طفلی از میان بنی اسرائیل پیدا خواهد شد و سلطنت ترا و بهم و بر بهم
 خواهد کرد از نجاست حکم قتل انبائی بنی اسرائیل داده بود شد در القابل بیت صدها را اهل طفل بر سر برافراشتند
 تا کلیم الله صاحب دیده شده و میگوید آن منی که کنی استضعفوا فی الارض و میخواستیم
 که نعمت فراوان بهم برآید که زبون گرفته شدند در زمین از وقت فرمود چرا که حکایت حال با ضیعت
 و تجعلکم امته و تجعلکم الابرارین و میشوید ما ازیم ایشان را و وارث کنیم ایشان را ازین است
 مستفاد میشود که بعد فرعون ملک مصر در تصرف بنی اسرائیل مانده و نیز معلوم شد که هر که کسی ستم کند
 و او را ذلیل گرداند الله تعالی آن ذلیل را عزیز گرداند که ما را از روزگارش برآورد و نمکین لهم فی
 الارض و در سراسر سیم ایشان را در زمین وجه تعقید این است که بعضی اوقات شخصی وارث
 چیز میباید لیکن قدرت بران ندارد چون شاه هند که وارث ملک هندست لیکن قبضه بران
 ندارد و یوی فرعون و هامن و جبنود هما هم تا کانا و اجد زوت و بنمایم فرعون بلان را
 و لشکرهای ایشان را از ان زبون گرفتگان آنچه می پرسیدند که الله نکیر القدر یعنی حذر
 قدر را در نمیکند و او حکایتی را میگوید که آن انصیغیه فاذا حقت علیک فالیقیه فی
 الیم و لا تخافی و لا تحزنی یا انا اددوهُ اِلَیْکَ و جاعلوه من المرسلین و او اهام فرستادیم
 به سونی مادر موسی که شیر بدیده او را پس چون تبری بروی میداد آن را در دریا و مترس فرستاده
 محمدر هر آینه باز رسانده او ایم به سونی تو و گرداننده اویم از پیغمبران و از وحی مراد وحی الهامی
 است که اولیا را میباید یعنی در شبی که حضرت موسی متولد شدند و داده پس بقتل آمدند الله تعالی

محبت ایشان را در دل آید انداخت که ایشان به آن گشت تا سه ماه حضرت موسی را مادر ایشان در تنه جان
 شیر دادند و فری آوازه که حضرت موسی مردم فرعون شنیدند و بدیدند حضرت میریم همیشه موسی ایشان
 را توبه انداخت چون مادر ایشان متفحص حال ایشان شدند حضرت موسی تبکلم آمدند که چنانکه اندک
 آنش را بر جبهه مجیدین حضرت ابراهیم علیه السلام سرگردانید همچنان برین ماند نام مادر حضرت موسی
 بروی الهامی ایشان را در تابلوت نهاده و در و ذیل انداخت و سازنده صندوق بنبر نامهای بود
 که دروش سه بار خضره افشای را گذشت چون مستعد افشا میشد کرمی گشت سیوم بار توبه
 کرد و از اظهار اسرار گذشته بر حضرت موسی ایمان آورد و قال لَقَدْ لَئِلُ لَآلِ فِرْعَوْنَ لَیْسَ کُلُّ
 لَکُم عَدُوٌّ وَآوَحَیْنَا اِلَآیْ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا کَاَنَّهُمْ خِطِیُّنَ پس گرفتند او را
 اهل خانه فرعون تا آخر کار شود برای ایشان دشمنی سبب اندوه و هراسینه فرعون و همان و لکل
 ایشان خطا کننده بودند انقصه صندوق در حوض حمین سرای فرعون رفته بایستاد کنیزکان
 دیدند و صندوق را از آب بیرون آورده نزد فرعون که همراه آسینه بت مذنب زن خود نشسته
 بود بردند لیکن فرعون و همان و لشکر او بودند خطا کننده در هیچ اگر منجمین را صادق القول
 میدانستند پس قتل اطفال چه ضرر بود البته آنحضرت پیدا خواهد شد و اگر کا و بی انگاشتن
 بگفته که زبان چرا قتل معصومین کردند چون صندوق را کشادند طفلی دیدند فوراً محبت ایشان
 در دل حضرت آسینه افتاد اگرچه فرعون در پی قتل شد لیکن ایشان مانع آمدند و در خیر
 فرعون مجذوم بود و حکما منجمین گفته بودند که دعا می دختر در حوض شامی از دریا خواهد آمد و بر
 آن این جناب خواهد رفت الحاصل چون لحاب بن حضرت موسی علیه السلام بر بدن دختر
 مالدند دختر همانم شفا یافت باید دید که وقت ظهور تقدیر بر تقدیر چگونه محفل می رود و
 غفلت میشود و قال اَمْرًا تَفِرْعَوْنَ قَوَّتْ عَیْنِیْ لِیْ وَلَکَ لَا تَقْتُلُوْهُ عَسَیْ اَنْ
 تَبْعَثَنَا اَوْ تَخَذَ هَؤُلَاءِ وَهُمْ لَا یَشْعُرُوْنَ وگفت زن فرعون این طفل خنکی چشم
 است مرا و زان گشتیش بر تو که نفع دهد مرا یا فرزند گیریم او را و ایشان حقیقت حال نمیدانستند
 و اصبحم فَوَدَّ اَلَمْ یُوسِیْ فِرْعَاوًا وگشت دل مادر موسی خالی از صبر و درجه یکی آنکه از
 نهفته داشتن فارغ شده و ویکم آنکه از صبر که راجع بلا پیش آنکه بدست خود طفل خود را در دیا

آسینه بت مذنب زن فرعون

انداختم لیکن توجیه اول بهتر است این کادت کتبیدی پیه هر آینه نزدیکی که آشکارا کند
 آن قصه را بیان ظاهر است کولا آن تبطنا علی قلوبنا لیتکون من المؤمنین اگر با منی
 بستیم بر دل او یعنی صبر نمیدادیم تا باشد از باور دارندگان بیان تهذیب باطن است و
 قالت لاختیه قصیده و گفت خواهرش را بر پی اومی رو یعنی مد پی شود و خبر از قصص
 ید عن جنب و هم لا یستغفرون پس بیدار او را زد و در قوم فرعون نمیدانستند القصه
 تا هشت روز حضرت موسی شیر کسی دایه نوشتیدند همشیره حضرت موسی بعد سه روز داشت
 روز در حرم سرای فرعون رفته از دور بید که خواص فرعون حضرت موسی را در کنار خود گرفته
 بر دایه های عوض میکنند که این طفل شیر بر دایه که نباشد او را به این منصب مافزاییم و
 حکمنا علیه المراضع من قبل و حرام ساختیم بر موسی شیر دایگان پیش از وصول خواهر
 مراضع جمع مراضع یعنی پستانهای زنان و جمع مراضع یعنی اسم فاعل کا ملاد فجمع قطع
 کم آمده فقال هل ادلکم علی اهل بیت یکفلونه لکم و هم که ناصحون پس
 خواهرش گفت آیاره نهیم شما را بر اهل خانه که خبر داری این طفل کند برای شما و ایشان بر
 او نیکو بایان اند یعنی میگویم که من زنی را بیارم که به اهل بیت خود خیرخواهی این طفل کند
 و به طریق حسن پرورش نماید خواص فرعون از کلمه و هم که ناصحون متوجه شدند که مباد این
 طفل همانست که نجات دهنده و آن زن مادر این باشد همشیره حضرت موسی گفت
 که من این پسر را نمی شناسم لیکن آن زن به حکم پادشاه البته خیرخواهی این طفل خواهد کرد و دانه
 الی اوبه کی تقرعینما ولا تحزن و لیعلمن ان وعد الله حق و لیکن اکثرهم لا یعلمون
 پس مادر ساندیم او را به سوی مادر افا خنک شود چشم وی دانه و نخورد تا بداند که عده
 حذر است است و لیکن بیشترین مردمان نمیدانند یعنی روشنی چشم و تسکین باطن بر با
 موسی علیه السلام عطا کردیم بقدر یک دینار رخ یعنی طلائی بخاراکه فی دینار خرد و به ده آینه
 میباشد در صله رضاغت حضرت موسی علیه السلام و خوال طعام که بهیبه مردم خانه و
 ایشان کفایت میکرد در حدیث آمده که مجاهدین است من که از امیر مزیفر بن حوین اسم موسی
 اند که ایشان را اجرد بیوی و اخروی هر دو حاصل میشد و علی و اقیاس هر که در قرآن

کند و اذان گوید کسی اور ابران مردہ ہر گز فتنش راست چرکہ مقصودش ثواب است پس انام از جانب
 رب الارباب و کذا بلغ است و استواء التبتہ حکماً و علیاً و کذا لک عجری الحسنین
 و چون رسید بہ نہایت جوانی خود در دست اندام شد و ادیم اور حکمت و دانش و بچپن جزا میدیم
 فیکو کاران را انقصہ چون حضرت موسیٰ دوازده سالہ شدند حضرت آسیہ ایمان آوردند چون بہ بچہ
 سالگی رسیدند اللہ تعالیٰ حضرت ایشان را علم موفت و علم فیصل قضایا آموخت روزی حضرت
 موسیٰ بفرمودند کہ برای ما سرگاہے بر کن اہ دیای نیل جاشود فوراً تعمیر شد حضرت موسیٰ ۳۰
 در آنجا بنی اسرائیل را جمع کردہ و وعظ میگفتند و میفرمودند کہ شما بہ نسا میت اعمال خود در باب متلاشدید
 تو بکنید کہ خدا تعالیٰ شما را از فرعون نجات دہد و این خبر بہ فرعون میرسید در فرعون بہ سبب گفت
 کہ بہ سن خبر میرسد کہ موسیٰ بہ بنی اسرائیل اختلاط و آمیزش بسیار دارد شاید کہ این بہمان طفل بود و شد
 حضرت آسیہ جواب داد کہ بہ سبب شیردش بہ بنی اسرائیل میکش فرعون خاموش ماند فی الحال آن
 قضایا کہ از فرعون فیصل نی شد حضرت ایشان فوراً فیصل میفرمودند پس معلوم شد کہ او علم حکم
 ہمین مراد است و بعضی گفته اند کہ نبوت مراد است و این مخالف بہ ما بعد خود است کہ نبوت
 نبوت در آنجا است و دخل الدینۃ علی جبین غفلۃ من اہلنا فوجدہا خالیہ
 یقیناً و در آمد بہ شہر در وقت بی خبری اہل آن پس یافت آنجا دو شخص با یکدیگر جنگ میکردند
 انقصہ فرعون باغی طیار کردہ بود کہ اورا عین الشمس میگفتند اکثر فرعون مع اہل خود سیران باغ
 رفت و در آنجا چند روز استراحت و استقامت ساختہ اتفاقاً فرعون حضرت موسیٰ را ہم ہمراہ
 خود بردہ بود چون فرعون غافل شد حضرت موسیٰ از آنجا متوجہ شہر شدند دیدند کہ دو کس یکجہ از
 بنی اسرائیل دویم از قبطیان کہ از توابع داروغہ بارجیانہ فرعون بودند با ہم خصمت میکنند و در را
 اندہ کہ اسرائیلی ہیز کش بود و در روایتی انکہ قبطی اورا بخرہ میگرفت و او عذر
 میکرد و میخواست کہ خود را از قبطی برہاند و او دست از دشمنش برنیداشت ہذا من شیعیہ
 و ہذا امن عدوہ ہا آن یک از قوم موسیٰ بود و آن دیگر از دشمنان او و لاخبر من عدو
 فرمودند چرکہ اکمال بلاغت است کہ تصویر آنحال بیان کردند گو یامر دو ستارہ اند فاستغنا
 الذی من شیعیہ علی الذی من عدوہ فوکنہ موسیٰ ففقی علیہ قال

۵۴
 قرآن مقصودش ثواب است
 شکر کہ برای ہر طرفی کرد
 و چون رسید بہ نہایت جوانی
 خود را از قبطی برہاند و او دست
 از دشمنش برنیداشت

هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ پس مدد طلب کرد شخصی که از قوم او بود بر آن
دیگر که از دشمنانش بود پس مشت زد و او را موسی پس بکشتش گفت این کار از شیطان است هرگز نبین
شیطان دشمن گمراه کننده آشکارا است و این او کمال تقوی است که حضرت موسی علیه السلام تنبیه
شده استغفار کردند و گرد آن کس حربی بود و ایشان قصد قتل او یعنی داشتند قال رَبِّ اِنِّی ظَلَمْتُ
نَفْسِی فَاغْفِرْ لِّی فَعَفَرْتُکَ طَائِفَةٌ هُمُ الْعَاقِبُونَ الرَّحِیْمُ گفت ای پروردگار من هرگز نبین من تمام کردم
بر خویش پس بیاورم از من بیاورم از من هرگز نبین وی آمرزنده هر باریت قال رَبِّ بِمَا اَنْتَ عَمِیْتُ
عَلٰی قَلْبِی اَکُوْنُ ظَهْرًا لِلْاَلْبَیْضِ مِیْنِ گفت ای پروردگار من بخی انعام کردن تو بر من هرگز
نخواهم بود مددگار گمراه کاران و باین معنی تمام بایرکت یا مع است فَاَصْبَحْتُ الْمَدِیْنَةَ حَافِیًا
مُتَرَقِّبًا فَاِذَا الَّذِی اُسْتَنْصَرُ بِهٖ لَا مَنِسَّ یَسْتَضِیْجُهُ مَا قَالَ لَهُ مُوسٰی اِنَّکَ لَتَوَلّٰی
مِیْنِ پس بامداد کرد در شهر ترسان انتظار گمان پس ناگهان شخصی که مدد طلب کرده بود
دیروز باز بفریاد می میخواندش پس گفت بوی موسی هرگز نبین تو گمراه آشکارا می یعنی چون موسی
در شهر صبح کردند به غایت هر اسان بودند که بنیاد کسی نام من گیر در روز دیگر از خانه بیرون آمدند
دیدند که سبطی بدستور در دست قبطی دیگر گرفتار است فَلَیْسَ اَنْ اَرَادَ اَنْ یَبْطِشَ بِالَّذِی هُوَ
عَدُوٌّ لِّهٖمَا قَالَ یٰمُوسٰی اَنْ تَرٰیْدَ اَنْ تَقْتُلَنِیْ کَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْاَمْسِ لَنْ تُرٰیْدَ اِلَّا
اَنْ تَتَّکِفَ حَبِیْرًا فِی الْاَرْضِ وَمَا یَشْرِیْدُ اَنْ تَتَّکِفَ مِنَ الْمَصْلِحِیْنَ پس چون خواست که دست دراز کند به شخصی که روی دشمن فریاد کننده بود
گفت فریاد کننده ای موسی علیه السلام آیا میخواهی که بخشی مرا چنانکه کشتی شخصی را و دیروز نمی خواهی
مگر آنکه باشی تنگداری در زمین میخواهی که با منی که کج کاران تنه چون موسی علیه السلام داغوی مفضل
همین گفت دالت که غضب کرده بر سر من می آید حاصل آنکه چون موسی علیه السلام قصد کرد
قبطی کرد سبطی دانست که موسی بر من حمله میکند گفت کرای موسی علیه السلام دیروز شخصی را
قتل کردی و امروز مرا میخواهی که قتل کنی پس میخواهی که از فساد کنندگان باشی نه از اصلاح کنندگان
چون قبطی این سخن بشنید فوراً به داروغه بارجحانه اظهار نمود که قاتل آن شخص موسی است معنی
الحال این خبر به فرعون رسید حکم داد که موسی علیه السلام را به قضا صراحت بیکشت و جَاءَ رَجُلٌ مِّنْ
اَقْصَا الْمَدِیْنَةِ یَسْعٰی قَالَ یٰمُوسٰی اِنَّ الْمَلِٰکَیْمَ یَمُرُّونَ بِکَ لَیَقْتُلُوْکَ فَاَخْرِجْ

إِنِّي لَكَ مِنَ الصَّاحِبِينَ. و آن شخصی از آخر شهر شتابان گفت ای موسی هر آینه ریسان شود
 میکنند در حق تو تا بکشند ترا پس بیرون روم آئینه من برای تو از نیک خواهان ام یعنی حزلی نام
 مؤمن از اهل فرعون که سوره مؤمن را به نامش مسمی کرده اند جز گشتن موسی شنیده برای آگاه کردن
 حضرت موسی علیه السلام شتافت حضرت موسی در سیرگاه خود که برب دریا بودند نشسته بودند آمد
 برین ماجرا آگاه گرد حضرت موسی بجزو شنیدن از اینجا برآمده به سوی مدین که از مصر است و در وقت
 است روانه شدند و ده را کردند که یارب مرا از دست ظالمان رها کن چنانکه میفرماید فَخَجَّجْنَاهُ
 فَأَيُّهَا تَبَرُّبُ قَالَ رَبِّ خَجِّجْنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. پس بیرون آمد از آن شهر بران
 انتظار کنان گفت ای پروردگار من خلاص کن مرا از گروه شمشگاران اگر چه فرعون سواران را
 برای نقاب حضرت موسی علیه السلام فرستاد لیکن کسی به ایشان نرسید چرا که حضرت موسی و
 دو و سه سته منزل طی میکردند و لما توجهت یلقاؤم مدین قال عسلی ربی ان یقیدنی
 سقاء السبیل و قتیکه متوجه شد به سوی شهر مدین گفت امید دارم از پروردگار خویش که دلالت
 کند بر اوست القصه چون حضرت موسی روانه مدین شدند در راه به شبانی درخوردند لباس
 شبانه خود به شبان دادند و کسوت شبان خود پوشیدند علی نوشتند که چون موسی را شبانی
 خدمت مقدر بود چنانکه در مدین اتفاق افتاده از راه لباس شبانی پوشیدند و توجیه سوار
 برد و گوی است یکی آنکه راه راست از دست من برفت که قبلی از دست من گشته شد و حال آنکه
 قصد اصلاح میداشتم نه فساد الحال یقین من راست که کسی از دست من گشته نشود و ویم آنکه حضرت
 موسی را در راه سه راه پیش آمد بقتضای خیر الامور و سطها راه وسط که اکثر مزارع و وار و بود
 کردند چون سواران فرعون از شبان احوال موسی علیه السلام شنیده بران سه راه آمدند و با هم گفتند
 که موسی علیه السلام راه وسط زرقه باشد به این توهم به چپ و راست رفتند و اند تقالی حضرت
 موسی را از دست ظالمان نجات داد و لما ورد کما مذکور و جد علیه ائمه من النبا
 کیفون. و وجد کن دونهیم امر آتین تک و ذین ج و قتیکه رسید به آب مدین یافت بر
 آن آب طایفه را از مردمان آب می نوشانیدند مواشی را و یافت آن طرف از ایشان دو و
 که باز میبازند مواشی خود را که مبادا بگو سفندان قوم بیا میزند و معنی وارد برب حوض این

قَالَ مَا خَطْبُكُمْ أَقَالَتَ لَا اسْتَفْعِي حَتَّى تُصِيدَ الرَّعَاةَ وَأَيُّنَا شَيْخٌ كَيْفَ؟ كَقَتَ مُوسَى
 بَانَ دَوْدُنَ صَبِيَّتِ حَالِ شَمَا كَقَتَ دَابَّ لَمَى نَوْشَانِيْمَ تَا كَلَمَ بَا دَر دَانْدَر شَبَانَانِ مَوْاشِي رَا وَ پَر مَابِرِ كَلَانِ
 سَالِ اسْتِ لَعْنِي أَبَ بَالِقِي مَوْاشِي شَبَانَانِ بُو كَو سَخْدَانِ حَوْدِي نَوْشَانِيْمَ وَ اسْتَقْدَر طَاقَتِ نَدَارِيْمَ كِه
 شَكِ بَزَرَكِ كِه شَبَانَانِ بَرِ سَر چَاهِ نِهَادِه مِير وَ نَبِرِ دَارِيْمَ دَو لَو كَلَانِ كَشِيْمَ حِرَا كِه پَدَر مَابِرِ اسْتِ قَسَقِي
 لَهَا مَهْ تَوْنِي إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لَمَّا أَتَيْتُكَ لَمْ تَكُنْ لِي مِنْ خَيْرٍ فَفَقَيْتُكَ لَيْسَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ
 أَبَ نَوْشَانِيْدَ بَرَايِ اَيْنِ هَر دَو بَا زَرِي آورِدِ بَسُوِي سَا يِه پَسِ كَقَتِ اِي پَر دَر دُكَارِ مَنِ هَر كَنِئِه مَنِ بَرِ
 آنچِه فَر دَو آورِدِي بَر سُوِي مَنِ اَز نَعْمَتِ مَحْتَا جَمِ لَعْنِي حَضَرَتِ مُوسَى بَا وَ صَوْنِ اَبْدِ پَايِ وَ ضَعْفِ
 كَر سَنَكِي كِه اَز مَهْمَتِ رُو زِ چِيْزِي نَخَوْرْدِه بُو دِنْدَر شَكِ اَز بَالَايِ چَاهِ بَر دَا شْتِه مَوْاشِي هَر دَو دُخْتَرِ شَعِيْبَ رَا كِه
 طَرَفِه وَ صَفْوَرَا نَامِ مِيْدَا شْتَنْدَ أَبَ نَوْشَانِيْدَ اَز بِيْجَا مَهْمُوْمِ شَدِه كِه طَاقَتِ اِهْلِ اَلْتَرَا اَز نَخَوْرْدَنِ چِيْزِي
 سَلْبِ نَمِيْشُو دُچُوْنِ دُخْتَرَانِ شَعِيْبَ دَر خَانِهْ اَنْدَنْدَ حَضَرَتِ شَعِيْبَ سَبَبِ شَتَابِ اَنْدَنِ پَرِيْدَنِ
 اِيْشَانِ مَاجِرِ اَفْضَلِ بَايَانِ كِرْدَنْدَ حَضَرَتِ شَعِيْبَ فَر مَوْدَنْدَ كِنْدُو اَتَكَمَلِ اَز مَنِ بِيَا يِدِ بِيْجَا كُنْدَه اِيْخْدَا
 غَمَشِي عَلَيَّ اسْتَحْيَا قَالَ لَبَّ اِنِّي يَدْعُوْكَ لِيَجِيْبَكَ اِحْدَا مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمْ تَحِجْ
 وَقَضَّ عَلَيْهِ الْقَضَّ قَالَ لَا تَحْقُقْ طَمَحُوْتُكَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِيْنَ هِ پَسِ اَنْدَرِيُو
 يَكِي اَز اَيْنِ دَو زَنِ رَا ه مِيْرِفَتِ بَهْرُ شَرِ كَقَتِ هَر كُنْدِه پَدَر مَنِ مِيْخَوْنْدَ تَرَا بَهْ تُو دِه مَزُو اَنَكِهْ بَ دَادِي بَرَا
 مَابِرِ چُوْنِ مُوسَى بِيَا يِدِ مَزُو شَعِيْبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ تَقِيْرِ كِرْدِيْشِ اَوْ قَصْدِه رَا كَقَتِ مَتَرَسِ خِلَاصِ شَدِيْدِي
 اَز قَوْمِ سَتَرَكَا رَا نِ بَعْنِي صَفْوَرَا دُخْتَرِ حَوْرِ دُخْتَرِ شَعِيْبَ كِه تَحَا شَنِ حَضَرَتِ مُوسَى عَ مَقْدَرِ بُو
 بَرَايِ طَلَبِ نَزْدِ اِيْشَانِ بِيَا يِدِ حَضَرَتِ مُوسَى عَ بَرِ صَفْوَرَا فَر مَوْدَنْدَ كِه پَسِ شَيْتِ مَنِ بِيَا وَ اَكْرَاهِ كَمِ كَنَمِ
 شَكْرِيْزِه بَرِ چِيْپِ وَ رَا سْتِ مَنِ بِيْدِيْدَنِ چُوْنِ حَضَرَتِ مُوسَى عَ بِيْدِيْدَنِ كُوْنْدَرِ وَ اَزْ خَانِهْ حَضَرَتِ شَعِيْبَ
 شَدَنْدَ بَرِ حَضَرَتِ شَعِيْبَ مَلَا قَاتِ كِرْدَنْدَ حَضَرَتِ شَعِيْبَ سَفَرِهْ خِيَا سَتَنْدَ حَضَرَتِ مُوسَى عَ اَعَا ضِ
 مَهْمُوْدَنْدَ وَ كَقَتَنْدَ كِه مَنِ نَشْدَ أَبَ نَوْشَانِيْدَه اَمِ بَرِ عَوْضِي اَنِ طَعَامِ نِيْ خُوْرَمِ حَضَرَتِ شَعِيْبَ فَر مَوْدَنْدَ
 كِه مَادَرِ سَمِيْ اسْتِ هُو دَر كِنْدَه مَ اَنِ رَا بَرِ طَعَامِ قَوَاضِعِ مَكِيْنِيْمَ بَرِ اَصْغَايِ اَيْنِ مَعْنِي حَضَرَتِ مُوسَى عَ
 طَعَامِ خُوْرْدَنْدَ وَ قَصْدِه خُوْرْدَنْدَ حَضَرَتِ شَعِيْبَ عَوْضِ كِرْدَنْدَ حَضَرَتِ شَعِيْبَ فَر مَوْدَنْدَ كِه اَحَالَا بَا كَر
 هَر دَسْتِ شَكْرَانِ رَسْتِي قَالَتْ اِحْدَاهُمَا يَابَتْ اسْتَا حُوْرَه اِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَا حَزَرَتْ

بیرون خانه آمده شخصی را که جبرئیل یا میکائیل بود حکم کردند آن کس گفت که این عصا را بر زمین بپاش
 هر که بردارد عصا از آن او باشد القصه عصا را حضرت موسی برداشتند و آن عصا تا اثرات عجیبه
 یکی آنکه روزی حضرت موسی بزوجه خود فرمودند که از پدر خود چند گوسفند بخواه تا به خاطر جمع شیر
 بنوشیم بالجمله حضرت شعیب بصغور فرمودند که بچه های اهلن که پیدا خواهند شد بنوشانند و حضرت
 موسی چون گوسفندان را برای آب نوشانیدن بر لب حق بردند عصا بر آب زدند و فرمود
 که ای آب در شکم گوسفندان بچه های اهلن شوند اتفاقاً در آن سال همه بچه های اهلن برآمدند حضرت
 شعیب موسی دادند و دوم آنکه اگر حضرت موسی از گوسفندان غافل میشدند عصا خود را در گوش
 درندگان را تنبیه بواجبی میداد و طرفه دخر کلمان حضرت شعیب به برادر زاده ایشان که نسر
 نام داشت منسوب بود و نسر و ن فایم مقام حضرت شعیب شد و تا غرق شدن فرعون هم
 حضرت موسی ۴ مانده فلما قضیٰ موسی لاجل و ساری اهلها انس من جانب الطور
 ناره قال لا اهلها امکنوا انی انت نارا لعلی اتیکم منها یحبر و حذقة
 من النار لعلکم تصطلون پس چون ادا کرد موسی میعاد را و دان شد به اهل خود
 به جانب کوه طور آتش گفت به اهل خود توقف کنید هر آئینه دیده ام آتشی امید دارم که بیارم
 از آنجا خبری آیا بیارم شعله از آتش بود که شما تحصیل نمی کنید در حدیث آمده که حضرت موسی علیه السلام از
 مروت ۴ سال شانی تمام کردند هشت سال نگه دریدین باند چون بدین روز که گذشت نرسند که شیاف فرعون را
 من موش باشد از حضرت شعیب مع اهل خود که دو نفر و یکسرسون نام خانیه موسی قرار شد بود حضرت شد به سوی
 روانه شدند و بعد از تحلی بشجوه هیچ فرزند در خانه موسی متولد نشد چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله
 را بعد از هجرت از حجاب جز حضرت قاسم فرزند بی پیداندره فلما انهم انودوا من ساطع الو
 الا یمن فی البقعة المبارکة من الشجرة ان یؤسلی لانی انا الله رب العالمین
 بهر چون آمد نزدیک آتش آواز داده شد از کرا راست میدان درجا نگاه و بابرکت از میان حشر
 که ای موسی هر آئینه من خدایم پروردگار عالمهای بینی زوجه حضرت موسی حامله بود چون نزد
 طور رسید در روز پیداندره حضرت موسی آتشی دیدند جانب طور چون نزدیک آتش آمدند
 کردند که شعله از آن آتش بگیرند معانار بالاس درخت نمایان شد و باز زیر درخت و در

آتش دودن بود و درخت سرسبز می نمود از چہبت حضرت موسیٰ تیر شده در ماندند از درخت آواز برآمد
 کہ اگر چہ من درین جای مخصوص بردخت مخصوص و سمت مخصوص شکل مخصوص جلوہ نما ہستم
 لیکن ازین خصوصیات مرا منزه باید انکاشت چہ کہ رب العالمین ام و در شہی جلوہ من است اگر چہ
 این مکان را ہم بہ سبب ظہور من عزت و شرف حاصل شدہ و اَنْ اَلِیْقَ عَصَاكَ وَ اَقْلَمَا رَاہَا
 تَهْتَزُّ کَا تَهْتَزُّ اَنْجَاقُی وَ اَلِیْ مَدْبَرَاؤُکَ یَعْقِبُ یَمُوسٰی اَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ اِنَّکَ مِنَ
 الْاٰمِنِیْنَ ہ انکہ بفگن عصائی خود را پس چون دید کہ عصا حرکت میکند گویا وی مار است
 روی بگردانید پشت دادہ باز بگنہ گفتیم ای موسیٰ پیش و مترس ہر آنکہ تو از ایمانی یعنی ضرر
 تو نخواہد رسانید اَسْلَکَ یَدِکَ فِی جَبِّکَ تَخَوُّجٌ بَهْیَاضًا مِّنْ غَیْرِ شَوْعٍ وَ اَضْمَمْتُ
 اِلَیْکَ جَنَاحَکَ مِنَ الرَّهْبِ فَذٰلِکَ بُرْهَانٌ مِّنْ رَبِّکَ اِلِیْ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِکَہٗ
 اِتَمُّ کَا تَوَاقُوعًا فِی قُلُوبِہِمْ ہ در آرد دست خود را در گریبان خود تا برون آید سفید شدہ از
 غیر علتی چون بر سر و غیرہ بہم آرسوی خود باز وی خود را از ترس یعنی کہ بہ سبب ظہور خوار
 پیدا شدہ پس این ہر دو نشانہ اند فرود آمدہ از جانب پروردگار تو بہ سوی فرعون و جماعت
 او ہر آئینہ ایشان بودند گروہ بدکار بد آنکہ ضم کردن باز و برپیلو موجب رفع خوف از دل است
 بقول اطباء کہ بخار است ہجیمہ منفر می شوند این تقریر عوام علماء است و تخریر محقق شاہ ولی اللہ
 شہید دہلوی میفرماید کہ ضم اِلَیْکَ جَنَاحَکَ معطوف است بجزا اَسْلَکَ یَدِکَ و تخریج بهضائے غیبیہ سوجہ
 معتزفہ است من الرہب بیان غیبیہ است یعنی ست جیبیہ بر باز و خود را برپیلو خود ضم کن بر سر و آرد
 عادت حضرت موسیٰ دید بهضائے بر آوردن چہنیں بود چنانکہ از تو است مضموم میشود پس ہم آوردن دوبار
 نیت است از جہط طر و شوش نشدن چہنای خفخص جہنح کنایت است از تواضع قَالَ لَیْسَ
 اِلَیَّ قَوْلُکُمْ مِّنْہُمْ نَفْسًا فَاَخَافُ اَنْ یَّقْسُلُوْنَ ہ وَاَنْجَحِیْ هُرُوْنَ ہُوَ اَفْصَحُ مَعْنٰی لِّسَانًا
 فَارْسِلْہُ مَعِیْ رَدًا یَصِلْ قَبْلِیْ اِنِّیْ اَخَافُ اَنْ یَّتِکَدَّ بُوْنُ ہ گفت ای پروردگار من
 ہر آنکہ من گشتہ ام از ایشان شخصی را پس می ترسم کہ بکشند مہ برادر من ہارون فصیح تر است
 از من از جہت بان پس بفرست اورا ہمراہ من مدد کنندہ کہ باورہ او مرا ہر آنکہ من می ترسم
 از آنکہ دروغی بفرماید یعنی اگر یک کس ہم تصدیق کنندہ من نخواہد بود بسیار تنگ خواہم شد

قَالَ مَنْ نَسَدُ عَنْهُ مَرَأَى أَهْلِيكَ وَجَعَلَ لَكُمْ لَطْفًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمْ بِالنِّسَاءِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَوْلَى الْمُتَمَيِّزِ ۝ گفتند ای حکیم! چه می‌گوید و تو خواهی دان

شماره اول، روزنامه پارس، تهران، جمعه ۱۳۰۲

جاءهم فرسا بالخيال يات في الزمان

عنوان اور موضوع: سچ کا مارواضہ اور گتہ خبیثہ خدایں گیارہویں سہ ماہیہ و شش ماہیہ ایم ایس اور پھر ایم

خبر نویسی اینها نیز نمونهای که تکرار می شود و در هر دو کتاب رسالت فرستاده

قَالَ هُوَ رَبِّي اعْمُرْ بَيْنَ يَدَيْهِ لَهْدَايَ مَعِنَ سَيِّدِي وَسَنُكُونُ لَهُ عَاقِبَةً

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ

سینه از بکری که از راست عافیت یسندیده در آخرت هر آئینه رشکباری نشوند

سُبْحَانَكَ يَا مَنْ لَا يَمُوتُ وَلَا يَمُوتُ لَكَ مَا جَاءَتْ لَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَمِنْهَا فَاوْفِدْ لِحَدِّ

[illegible]

لَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَلْقٍ لَّهُمْ هُنَا أَلْهَاءٌ وَفَرِحُوا بِمَا لَهُمْ هُنَا وَأُخْرَىٰ ۚ فَلَا يَصْعَقُونَ فِيهَا ۚ فَأُولَٰئِكَ مُّجَرَّدَ خَمَرٍ ۚ لَهُمْ فِيهَا زُرَّارَةٌ ۚ وَفِيهَا جَذَعٌ آسٍ يُفْتَقَسُ ۚ فَأُولَٰئِكَ يَفْتَقَسُونَ ۚ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْأُخْدَادِ ۚ هُمْ فِيهَا مُّقْبَحُونَ ۚ وَفِيهَا جَذَعٌ آسٍ يُفْتَقَسُ ۚ فَأُولَٰئِكَ يَفْتَقَسُونَ ۚ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْأُخْدَادِ ۚ هُمْ فِيهَا مُّقْبَحُونَ ۚ

[illegible]

دریجه و موشکی، به تئیه می شود که در راه او از دست یارانش بماند و در راه خود برآید.

والتبرع في هذه المدة من غير ان يتركها الى غيره

و اما در این باب که از کتب معتبره و مشهوره است که در این کتاب مذکور است

[illegible]

از اینها معلوم میشود که در این زمان که در این شهر است

این کتاب را به دست خودم از کتب خطی و چاپی که در این شهر موجود است، گردآوری کرده‌ام.

[illegible]

میرزا علی شاهرودی در تاریخ ۱۳۰۲ هجری قمری در شهر تبریز متولد شد.

پس از آنکه مردم مسجد یار فریبگیان را با سینه و ایزد متعلق بنار و در دل فرعون پاس

[illegible]

کلی الاچا استنجا کوردن اندراب مغنيس راجه قوا برز و سپايت شه و نيزون صاحب ملهين

باعث ضلالت گشت و بقیس نظر فرود آمد بر سر و حدانیت برکشون شد و فرعون بالا دید به اسفل
 السافلین رسید و اشک بکبره خود جود و در آن کف بر زمین ریخت و خلع آید و گفت ای کائنات که بر من
 و بیکر و فرعون و لشکرهای او در زمین بغیر حق و گمان کردند که ایشان پیوسته با ما باز گردانیده نشوند
 فَأَخَذْنَاهُ وَجُودَهُ فَنَبَذْنَاهُ فِي الْيَمِّ ط فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ۵ پس از بقیس
 و لشکرهای او پس نگذیدم ایشان را به دوری پس در جنگ چگونه بود انجام تمواران در نینده است تبار
 است که فرعون و لشکر او را چون حسن خانک در دریا انداختیم که هلاک شدند و جملتهم آتش
 تَدُخُّونَ إِلَى النَّارِ ط وَكَيْفَ لَكُمْ أَنْتُمْ لَا تَتَضَرَّوْنَ ۵ و گردانیدیم ایشان را پیش پای کسی که سخنواره
 به سوی آتش در روز قیامت نصرت داده نشوند اگر چه در دنیا اتباع ایشان بسیار بودند و گفته
 گردانیدن ایشان را مقابل ائمه دین گردانیدن بنی اسرائیل است بقوله و نجسناهم آئمة و انما
 فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةُ جَدِّهِمْ وَآلِهِمْ قَوْمٌ مَقْتُوبُونَ ۵ و از لای ایشان فرستادیم و در
 دنیا لعنت را در روز قیامت ایشان اذ دور ساختگان باشند و كَذَّبُوا ثُبُوتًا فَتَوسَى الْمَكِيبِ مِنْ
 بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَى بَصَاطُ ثُلَيْثَانِ وَهَدَى وَرَحْمَةً لِّعَالَمٍ يَتَذَكَّرُونَ
 و هر آینه وادیم بوسی را کتاب بعد از آنکه هلاک ساختیم قزیهائی نخستین را و لیل شاه بری مژان هدایت
 و بخوانش نابود که ایشان چند پذیرند تخصیص کتاب بنا بر آنست که چون انبیا انتقال می نمودند علم
 ایشان هم منتقل میشد چنانکه کتاب نازل شد علم آن همیشه باقی است و دویم آنکه از وی کتاب
 خصوصیت پیدا شد که بعد از آن کسی علی عموم هلاک نگذشت الا صاحب السبت که در علم هلاک شده
 و نزول تورات بعد یکسال از عرق فرعون است چه عرق فرعون برود عاشر و محرم واقع شد
 و تورات و هم و کج نازل گشته و از قزیهائی نخستین هلاک قوم نوزدهم شود و صاحب المشرق و تعبیر
 و او است و جمعیت بصارت اعتبار اعمال و اخلاف ظاهر و است و هکذا اشاره به علم باطن
 که در این مندرج است و از تذکره تکلف ذکر کردن یعنی بار بار تذکره در خود مرد
 بِمَحَابِبِ الْعَرَبِيِّ إِذْ قَصَيْنَا إِلَى الْمُؤْتَمِرِ الْأَكْبَرِ وَمَا كُنْتُمْ مِنَ التَّاهِدِينَ دَلِيلُ نَوَاسِ
 سلف نبوی چون به انجام رسانیدیم بسوی موسی و حی را و نبودی از حاضران تبار که حضرت
 موسی رساله حالت روداده سوائی حالت پرورش به دست فرعون که در آن حسین بنی اسرائیل

جمع کرده و غطا و صیحت میگفتند یکی حالت عسلی رَحِمَ النَّبِيِّ اِنْ كَرِهَ اَوْ لَا اِنْ شَاءَ رَبُّكَ
حاصل شد و ویکم حالت مرحبت از مدین که وراثتای راه به رویت الهی مشرف شدند و نبوت
یافتند سویم حالت به میقات در آمدن و تجلی خاص متفیض شدن اگر چه ایشان بی هوش گشتند
و کتاب یافتن پس بدانکه در اینجا خطاب به آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم است که تو در وقتیکه
موسوی بعد از غرق فرعون جانب طور متوجه شد و طور جانب غربی موسی بود بخودی پس خبر داد
از این احوال دلیل واضح است بر نبوت تو و در اضافت جانب غربی که اضافت موصوف
جانب صفت است اشکال است لیکن جواب این در کتب نحو مندرج است که اضافت عام
به سوئی خاص است یعنی جانب الکان الغربی چنانکه میگویند مسجد الجامع یعنی مسجد الوقت الحجاز
و در بین آیات صوفیه اشکال کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم روح اعظم اند و جمیع
ارواح پر توه آن روح اند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حضرت علی کرم الله وجهه را فرمودند که
تو همراه ما هستی و همراه هر پیغمبری پس بودن حضرت علیه السلام همراه موسی و غیره اولی است
نفی صورت ندارد و جواب نفی مقید است نه نفی مطلق یعنی مقید به خصوصیات قریشیه و مدینه جاب
غربی بودی چنانکه میگویند و بدینجا نیست یعنی من حیث الخصوصیت نه من حیث الکون

وَلَكِنَّا أَنشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَمَا كُنْتَ ثَابِتًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُو
عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَلَكِنَّا كُنَّا مُسِيلِينَ. و لیکن ما آفریدیم قرونهارا یعنی بعد موسی پس دوازده برایشان
عمر و تونودی باخنده در اهل مدین که میخواندی برایشان آیات ما را و لیکن ما بودیم فرستنده از
قرون سه هزار و پانصد سال مراد است که در میان حضرت موسی و آنحضرت گذشته
وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحِمْنَا مَنْ رِبَكَ لِنُنْزِلَ رِقْمًا أَنَا هُمْ تَنْ

نَدِيرٌ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّاهُمْ يَتَذَكَّرُونَ. و نبودی بطرف طور چون آواز دادیم و لیکن وحی
انداز روی بخشاش پروردگار تو تا ترسانی گروهی را که نیامده بود بدیشان هیچ ترساننده پیش از تو
بود که ایشان پند پذیرند این بیان حالت دویم است حالت سیوم را بر هر سه حالت مقدم

بر چند چرا که آن حالت اهم است و حالت دویم آنا فَا نَا بُدَا زَنْجِبَتْ مُوْخَرُ كَرْدَنْد و لَوْلَا اَنْ
حُصِبَتْ لَهُمْ مُصِيبَةٌ مِمَّا قَدَّمَتْ اَيْدِيَهُمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَا اَرْسَلْتَ اِلَيْنَا رَسُولًا

فَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْوَيْحُ مِنَ الْمَوْعِظَةِ ۚ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۚ اگر ندان بودے کہ ہر سہ بدیشان حقوقے بہ سبب تکہ پیش
 برستادہ است دست ایشان پس گویند ای پروردگار ما چہ انفرستادی بہ سوی ما پیغمبری را تا پیری
 ایات تو کنیم و باشیم از مسلمانان منتظر گوید جواب لولا محدودیت است یعنی لولا آنست که یعنی
 پرانیم فرستادیم ترا اگر ایشان را مصیبتے ہمدور قبر و روز جزا عذر عدم ارسال سل کردندے قلنا
 حباؤہم الحق من عندنا قالوا لولا آؤتی مثل ما آؤتی موسیٰ پس چون آمد بدیشان وحی
 راست از در دیک گفتند چہ دادہ نشد این پیغمبر را مانند آنچه دادہ شد بہ موسیٰ از حق قرآن مراد است
 چون قرآن نزول ایشان آمد گفتند کہ چہ حاصل قہرات بجا نداشتند این کتاب نیست بلکہ مضمون
 کہ گاہی دو آیت گاہی چہار آیت چون دو مصرعہ و چہار مصرعہ سرزد می شود اولکم یکھز و ایما الذین
 مؤمنین من قبل قالوا استخرا ان ظاہرا و قالوا اننا یکمل کافرون ۚ آیا کافر نشدہ اند بہ آنچه دادہ
 شد موسیٰ را گفتند و سحرانہ موافق بیک گیر شدہ یعنی توراہ و قرآن و گفتند ہر آئینیہ ما ہر یکک فراموش گجا
 کفار قریش چند کسان نزد علما یہود یعنی عبداللہ بن سلام و عبداللہ بن عمرو یا وابی بن کعب برای
 تحقیق نبوت سخت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرستادند علی یہود قصدین کردند چون کفار قریش
 آگاہ شدہ نگفتند کہ کتاب موسیٰ را ہم تسلیم میکنیم و محمد یکدیگر اند قل قالوا یککبت بین عین اللہ
 ہوا ہدای منہما اتبعہ ان کنتم ضلین ۚ ہر کس پس بیاید کتابی فرو دادہ از در دیک
 کہومی راہ نمایندہ تر باشد ازین دو تا پیروی او کنیم اگر است گوید چرا کہ ما را تعصب نیست اتباع
 دین اسلام است قالہ فیتخبطوا الذ قالہ انما یتبعون اھواءہم و من اصل حین
 اتبع ہوئہ یعبر ہدی من اللہ ۚ ان اللہ لا یھدی القوم الظالمین ۚ پس اگر
 قبول نکنند سخن ترا پس بدانکہ جز این نیست پیروی میکنند خواہش نفس خود را و کیست گمراہ ترا کہ
 پیروی خواہش نفس خود کند بدون اسماہی خدا ہر آئینیہ خدا راہی نمی نماید کہ وہ تمسکاران را قہد بغیر
 ہدی بنا بر آنست کہ اگر خواہش موافق ہدایت باشد موجب ضلالت نیست چنانکہ در حدیث
 آمد ہر کس کہ بزوجہ خود صحبت میکند غسل جنابت میسازد بہ ازای ہر قطرہ اورا ثواب میشہ
 و گفتد و صلناکم القول لعالم یتدکرون ۚ و ہر آئینیہ پاپی مدپی آوردیم برای ایشان از
 قرآن را تا بود کہ ایشان پندہ پریند یعنی در تفریق نزول قرآن فائدہ تذکر است الذین اتینہم

الْكِتَابَ مِنْ غَيْرِهِ قَدْ يَرْصِدُونَ ۝ آنانکه داده ایم ایشان را کتاب پیش از قرآن ایشان به
 قرآن ایمان می آرند جواب دویم آنست که اهل تورات و اهل انجیل پس کتاب ایمان می آرند چنانکه
 بهشتا و دود و مرد و انصاری مجبر غیره ایمان آورند و نصاری مجبران ترسیده جز به اختیار کردند
 وَاِذَا يَتْلُو عَلَيْهِمْ قَالُوا امْتَابْ ۝ اِنَّكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا ۝ اَلَا كُنَّا مِنْ قَبْلِكَ مُسْلِمِينَ ۝ چون قرآن خواند
 میشود بر ایشان گویند ایمان آوردیم به آن هر آینه وی راست است از جانب پروردگار یا برآیند
 ما پیش از نزول قرآن شفا بودیم اَوَلَيْكَ يٰٓمُؤْمِنُونَ اَجْرُكُمْ قَدْ تَابَكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ ۝ وَيَذْكُرُونَ
 بِالْحَسَنَةِ الَّتِي كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۝ این جماعت داده شود ایشان را مژده ایشان
 به سبب آنکه صبر کردند و دفع میکنند به خصالت نیک بدی را و از آنچه روزی داده ایم ایشان
 را بخرج میکنند در حدیث آمده است که اگر چه کسی اجرو و چند می شود یکی نصاری و یهود که بر غیر خود ایمان
 آورند و بر خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم هم دویم کسیکه بکنیز خود آنرا داده و کجای کند سویم
 غلام که حق مولی بهم داده اند یعنی خدمت مولی کند و نماز هم گذارد و ضعیف جزا زول و بنی از
 تر که از این دست است و از نفقه علم مراد است وَاِذَا اسْمِعُوا لِلْعَوَاكِرِ خُلُوعًا عَنْهُمْ ۝ وَاِذَا اسْمِعُوا
 لَهَا ۝ آنکه شما آنکه مسلم علیکم لا یفتنی الجاهلین ۝ و چون بشنوند سخن یهوده را
 یهودی بگردانند از آن گویند ما راست کردار ما راست کردار ما راست کردار ما راست کردار ما
 بنحویم صحبت جاهلان این سلام شاکت است یعنی به شما سطره نمی کنیم ستر هم گوید یهود پیش
 از آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه هجرت کند و به نسخ یهودیت تصریح فرماید معتقد
 شد به کفر و بدعت و از فرمان قرآن از این دست اِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ كَسَبَتْ وَكَذَلِكَ
 اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ۝ ای چه هر آینه تورا نهائی هر که بدست
 واری ولیکن خدا راه میداند هر که را خواهد و او داناست راست یزد یا تنگان جواب سوال متدرست
 اگر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را خضر گذرد که اهل کتاب ایمان آوردند و مراجع فائده آنرا از این
 ایمان نیارند این آیت نازل شد و در حدیث آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خود ابوطالب
 در مرض موت بسیار ترغیب نمیداد که کلمه بگوید یا حضرت سر با عرض نموده از و زح را با کنا غم
 بخواست و خود را میسر نمیداد و از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را این معنی تات

کمال لاحق حال شده این آیت نزول نموده وَقَالُوا إِن تَتَّبِعِ أَهْلَكَ مَعَكَ تَخْطِفُ مِنْ
أَرْضِنَا و گفتند بعض اهل مکه اگر پیروی هایت کنیم با تو روده شویم از زمین خود یعنی مردمان اخراج
کنند و جواب داده شد یکی الزامی و دوم تحقیقی الزامی این است أَوَلَيْسَ لَكُمْ حَرَمًا مِثْلَ
حَرَمِ آلِ إِبْرَاهِيمَ تشرکت کُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِمَّنْ لَدُنَا وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ آیا جان نادیم
ایشان را در حرمتی با امن رسانیده میشود به سوئی وی میوه های از هر جنس روزی میزنند و یک
ولیکن بیشترین ایشان نمی دانند چرا که روزی در پرده اسباب میدهند و گفته اهل کُنَانِ مِنْ قَرْيَةٍ
بَطْرَحَتْ فِيهَا مَعِيشَتَهَا فَبَلَكَ مَسْكَنُكُمْ كَيْدُكُمْ لَنْ تَكُنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلٌ وَلَكُنَّا نَحْنُ
الْمُكَذِّبِينَ و بسا هلاک کردیم دیهی را که ادا دهد در گذشتند و گذران خود پس اینها است جای ایشان
ایشان مانده نشد آنجا بعد از ایشان مگر اندک و بودیم ما بدست آورنده میراث ایشان
این تهمته جواب الزامی است یعنی آری در صورت ایمان آوردن شمارا مصیبت نمیوی
و پیش خواهد آمد و فی الحال شمارا امن هست لیکن بدانید که به ایمان نیاوردن چند قریه را هلاک
کردیم که در آنجا کسی نمی ماند مگر اندک که چون مسافران و ماکان و مَلِكُ مَهْلِكُ الْقَرْيِ حَتَّى
يَبْعَثَ فِي أُمَمٍ أَرْسُلًا نَبِّئُهُمْ عَلَيْهِمْ أَلَيْسَ أَلَيْسَ وَمَا كُنَّا مَهْلِكِي الْقَرْيِ إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ
و هرگز نیست پروردگار تو هلاک کننده دیهی تا آنکه بفرستد و رتبه آن پیغمبر که بخواند برایش
آیات ما هرگز نیستیم هلاک کننده ده های مگر در آن حال که اهل آنها ستمکار باشند یعنی اگر
گویند که از زمان عمرو بن لُحی که مدت سیصد سال گذشته همین طریق داریم الله تعالی چرا
ما را هلاک نکرد جواب داده شد و از آنها را اودار السلطنت است و در قول مشهور واقع شد
كَالْمَلِكِ يَبْقَى مَعَ الْكَافِرِ وَلَا يَبْقَى مَعَ الظَّالِمِ وَمَا أَوْفَيْتُكُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَوةِ
الدُّنْيَا زِينَتُهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى أَفَلَا تَعْقِلُونَ و هر چه داده شد شما
از هر نوعی پس بهره مندی زندگانی دنیا و آرائش و سیت و آنچه نزدیک خدا است بهتر و
پاینده تر است آیاتی همید جواب دویم تحقیقی است یعنی فکر جلائی و طعن نباید کرد چرا که
مشرک مذہب دنیا مکرر به آلام است و بهره مندی آخرت موجب آسایش تمام و آنجا
و غده موت و پیش است و آنجا بقای خوشی و آنجا احتمال رضای ماست و آنجا قیام

وقایع اول پس غافل نشوید در اینجا هم دار و گیر خواهد شد اَمِنْ وَعَدْنَاهُ وَعَدْنَا فَوَلَّيْنَاهُ
 كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ آیا کسی که وعده
 دادیش وعده نیک پس او در یابنده است مانند کسی باشد که بهره مند ساختیش به منفعت
 زندگانی دنیا با دو سه روز قیامت از حاضر کردگان یا است بخینه در عذاب مجبورین گفتند
 چرا که مجبور کسی که گرفتار به گناه شده باشد بخلاف محضرین و یَوْمَ يَنَادِيهِمْ فَيَقُولُ اَيْنَ شُرَكَاءِ
 الَّذِينَ كُنتُمْ تَعْبُدُونَ و روزیکه آواز دهد ایشان را پس گوید کجا اند آن شرکان من که
 شما بدان میکردید قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ اَغْوَيْنَا اَغْوَيْنَا
 كَمَا اَغْوَيْنَا تَبَرَّ اِنَّآ اِلَيْكَ مَا كُنَّا اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَنَگفت انا كنا ثابت شد بر ایشان حکم
 عذاب یعنی ربیان کفرای پروردگار ما این جماعت که گمراه کردیم گمراه کردیم ایشان را چنانکه
 خود گمراه شدیم یعنی بغیر گمراهی بخلق می شویم از همه بسوی تو ایشان را ما نمی پرسیدند بلکه بیشتر
 ابوابی حوز میگردند و عزایت و اغوای ما هر دو بدست است وَقِيلَ دَعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمُ
 فَكَمْ يَسْتَجِيبُوهُمْ اَوْ رَاَوْا الْعَذَابَ كَلَّا اَتُمُّوا كَانُوا يَمْتَدُونَ و گفته شود بخوانید شرکان
 خود را پس بخوانند ایشان را پس ایشان قبول نکنند دعای آن جماعت به همین عذاب
 تننا کنند کاش ایشان راه یاس می بودند و یَوْمَ يَنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا
 اَجَبْتُمْ اَللّٰهُ سَلِّیْنَ و روزیکه آواز دهد خدا ایشان را پس گوید چه جواب دادید بپیمبران را
 بعضی از کفار اند که تعریف رسل می کنند لیکن ایمان نیاوردند از ایشان هم سوال کرده خواهد
 شد و ناله و گریه و غیزه از همین قسم اند فَمِیَّتْ عَلَيْهِمْ اَلْاَكْبَاءُ یَوْمَئِذٍ فَمَنْ لَا یَسْتَاوُونَ
 پس شنبه شود بر ایشان جزای آن روز پس ایشان با یکدیگر سوال نکنند یعنی جواب
 با صواب نیابند فَاَمَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَعَسَىٰ اَنْ یَّکُونَ مِنَ الْمُفْلِحِیْنَ
 پس اما آنکه توبه نمود و ایمان آورد و کار شایسته کرد پس امید است که باشد از رستگاران
 وَرَبُّكَ یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ وَیَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِیْرَةُ سُبْحَنَ اللّٰهِ وَفَعَلْنَا عَمَّا
 گیشتر کَوْنَه پروردگار تو می آفریند هر چه خواهد و بر میگزیند هر که خواهد نسبت ایشان را
 اختیار پاک خداست راست و بلند تر است از آنچه شرک می آرند اَلْخِیْرَةُ کَالْطَّیْرَةِ

اِنَّمُ الْمَصْدَرُ قَبْلَ اَزْ بِنِ فَمَا يُمْ اَصْنَامُ نَكُورُ شَدَّ حَالًا اَوْ صَافِ اَهْلِي نَبَرُ كَرْتَدَه يَعْنِي اَللَّهُ تَعَالَى هَر كَسِي اَمِنْ جَوْنِ
 رَسُوْلٌ مِيكَرُوْنَد قَوْلُ كَفَارُ لَغَوَاسْتُ كَه مِي گَفْتَنَد بِسْمِ عَبْدِ اللّٰهِ رَا كِه تَعِيْمُ اسْتُ چَرَا رَسُوْلُ كَرْدَه چُنَا نَكُورُ
 مِي گَفْت مَوْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ اَكْرَا لَكِنْ اسْتُ چَرَا بَرَسَا لَتُ فَرَسْتَا دَه وَدَبَكُ يَعْلَمُ مَا تَكُنْ صَدَقْتُمْ
 وَمَا يُخْلِقُوْنَ هُوَ وِرُورُ دُكَارُ تُو مِي دَا نَدَا نَجْمُ پَنِيَانُ مِي دَارُ سِيْنَه اَهْلِي اِشْيَانُ وَاَنْجَه اَشْكَا مِي كُنْتَن دَبَلِ
 اَنَكَه بَعْضِي حَاجَاتُ مَضْمُرُ خَاطَرُ مِي شَوْنَد كَسِي رَا اَطْلَاعُ اَنُ بُو دَخْدَا عِي تَعَالَى اَنُ رَا رُو اَمِي كِنْدِيَا بُرُو يَا
 طَا هَر مِيَا زِدِه خِلَافُ اَبْتِيَا رُو اَوَلِيَا دَكْرُ كَسِي بَرَقْبَرِ اِشْيَانُ رَفْتَه سَلَامُ عَلِيكُمْ كَبْخَدُ النَّبْتَه لَشَبُونَد
 لِيَكِنْ بَرِ سُوَالُ غَايِبُ رَا زِدُونِي هَر گَزِ هَر گَزِ اَطْلَاعُ نَدَا نَدَا لَامَا شَا اَللَّهُ وَهُوَ اَدْنٰهُ لَا اِلَهَ اِلَّا
 هُوَ اَلْحَمْدُ لِي اَلْاَوَّلِي وَالْاٰخِرَةِ وَكَه اَلْحَمْدُ وَاَلِيْكَ تَرْجَعُوْنَ هُوَ اَوَسْتُ خَدَانِيْتِ
 بِسْمِ مَعْبُوْدُ بَقِ غَيْرُ اَوَاوَرِ اسْتُ سَتَا اِشْ دَر دُنْيَا وَاَخِرَتِ وَاوَرِ اسْتُ فَرَا مَن بَرَا دِي وِسْوَعِي اَوَاوَرِ
 كَر دَانِيْدَه شَوِيْدَ تَعْنِي سَخِي حَمْدُ جَزَا وُدِ گِرِ مَنِيْتِ رَه وَجِهِي كِه اَنَكَه هَر كِه كِه بَرُو دِي كِه اَخْبَارُ نَعْمَتِ
 وَاَحْسَانِ كَنَدَمِه اَز وِسْتُ دَوِيْمُ اَنَكَه حَاكِمُ حَقِيْقِي اَوَسْتُ پَدَرِ بِسْمِ جِي حَكْمُ اَهْلِي پِيْزِ نَمِيْدِ هَرُو
 بَه كَشْتَن اِجْنَبِي فَايْدَه مِي شَوِيْدَ وِسْوَعِي اَمِنْ مَرَجِ شَرْدَه نَهْرُ اَعْلَامُ اَوَسْتُ اَخِرِ رُجُوْعِ هَر كَسِي بِسْمِ
 اَوْ خَوَا بَر شَدَّ قَوْلُ رَا اَتَيْمُ اِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْنَا لَئْلٍ سَمَدًا اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ اِلَهُ
 غَيْرُ اللَّهِ يَا تَيْكَه يَضِيَاءُ اَفْلَا تَسْمَعُوْنَ هُوَ بَجُو آيَا دِيْدِكَه اَكْرَا كَر دَا نَدُ خَدَا تَعَالَى بَر شَمَا شَبَا
 پَا نِيْدَه تَارُو زِي قِيَامَتِ كَيْسِتِ مَعْبُوْدِي غَيْرِ حَقِّ كِه بِيَا رَدِشْ شَمَا رُو شَنِي آيَا نَمِي شَوِيْدَ تَسْمَعُ بَرُو زِي
 فَعْمَلُ اسْتُ اَز سَرُو مَعْنِي پِي دَر پِي وَاِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ اِزْ اِسْرَآئِي اَنُ فَرَمُوْدَنَد كَه اَنُ رُو دَر اَشْبِ
 جَوَابِ سُوَالِ كَفَارِ اسْتُ كَه اَكْرَا كُونِيْدَ هَر كِه بَر مَا اِحْسَانِي كُنْدَا وِهْمُ قَابِلِ حَمْدِ اسْتُ بِسْمِ
 حَمْدُ بَرَا كِي خَدَا اَز كَبَا ثَابِتِ شَدَّ قَوْلُ رَا اَتَيْمُ اِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْنَا لَئْلٍ سَمَدًا اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ
 مَنْ اِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ يَا تَيْكَه يَلِيْلُ اَلتَّكْوُنُ فِيْهِ اَفْلَا تَبْصُرُوْنَ هُوَ بَجُو آيَا دِيْدِكَه اَكْرَا كَر دَا نَدُ خَدَا
 بَر شَمَا وُزَا رَا پَا نِيْدَه تَارُو زِي قِيَامَتِ كَيْسِتِ مَعْبُوْدِي غَيْرِ حَقِّ كِه بِيَا رَدِشْ شَمَا شَبِي كِه آرَامُ كِيْرِيْدِ
 دَر اَنُ آيَا نَمِي سَمِيْدِ بَعْضَه كَفْتَه اَنَدَكَه دَر بِيْجَا اَفْلَا تَبْصُرُوْنَ فَرَمُوْدَنَد وُدَا رَا اِجَا اَفْلَا تَسْمَعُوْنَ حَلِ
 اَنَكَه بَالِ كَسِ مَنَاسِبُ بُو دُ چَرَا كِه سَمْعُ دَر شَبِ مِي بَا شَدَّ چُونِ بَانَكِ جَرَسِ وَاَوَا دِي پَسَا بَانِ و
 بَصَرُ دَر رُو جَوَابِ اَفْلَا تَسْمَعُوْنَ دَر مَعْنِي مُتَعَلِقُ عَلَيْنَا لَئْلٍ سَمَدًا اسْتُ وَاَفْلَا

تَعْرِفَتَ مَتَعَلِّقٌ عَلَيْكَ الْهَارُكَ دَرِصِدِرْ دَوَّاسِتْ اَسْتِ وَبَيْنَ رَحْمَتِهِ جَعَلَ
 لَكَ الْفَيْلَ وَالْهَيْلَ لَيْسَتْ كُنُوفُهُ وَلَيْسَتْ عَوَامِنُ فَضِيلُهُ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و از رحمت
 خود ساحت برای شماست روز تا آرام گیرید در شب و باروزی طلب کنید از فضل او یعنی
 در روز تا شکر گذاری کنید بدانکه سکون و جستجوی معاش متعلق به شبانروز است نه به یکی
 از آن بطریق نشر غیر مرتب چرا که بعضی در شب آرام میکنند و در روز تلاش معاش و بعضی در روز
 آسایش و در شب جستجوی مدق مانند یاسایان و عارفان و برتر مرتب مراد از سکون فائده
 دنیا خواهد بود و از شکر فائده دین و یَوْمَئِذَا دَعَوْهُمْ يَقُولُ بَيْنَ شَرِّكَائِ الْكَافِرِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ
 در روزیکه آواز دهد ایشان را پس گوید کجا اند آن شرکیان من که گمان می کردید و تَوَعَّنَا مِنْ
 عِلَالَتِهِ شَيْبَةً فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعْلَمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَصَلَّاهُمْ مَا كَانُوا
 يَفْتَرُونَ و بیرون کشید از هر تنگه گواهی را یعنی هر پیغمبری بر قوم خود گواهی دهد پس گوئیم
 نوم ما بیاورید دلیل خود پس بدانند که حق بجانب خداست و کم شود از ایشان آنچه افراط میکردند
 بدانکه مراد او شهید سر هارم قوم است و گر نه کسیکه در زمان قدرت نبی بودند خارج میشوند و الله
 اعْلَمُ اِنَّ قَانُونَ كَانِ مِنْ قَوْمِهِ مَوْثِقَتْنِیْ عَلَیْكُمْ هُمْ اَمِنُ قَارُونَ بود از قوم موسی
 پس تهدید کرد بر ایشان که مردم را از تابان حضرت موسی به طمع مال منحرف میکرد و آن
 حضرت را بدستگفت ارتباط این قصه با قبل بر دو وجه است یکی آنکه در سابق مذکور شده
 که خدای تعالی از رحمت خود شبانروز را پدید آورده تا مردم کسب معیشت کنند و سکران و انما ینبذ
 حالایان آنست که هر که کفران نعمت کند از روزنه سار زنها سلب نعمت میکنم و یوم
 انکم پیش ازین بزرگوارده ما اَوَّلَیْکُمْ مِنْ شَیْءٍ فَمَسَّاعُ الْحَیْوةِ الدُّنْیَا وَ زَیْنَتُهَا یعنی آنچه داده شد
 به شما نعمت و زینت دنیا است دل بندان نباید شد چرا که فانی است بقول حافظ شیرازی
 مراد منزل جهانان چه این و عیش و تنج هر دم فرو جرس فریاد میدارد که بر بندید محملها حالا
 باید دانست که نزد اکثر حضرت موسی را با ستم مخالفان صحبت واقع شده یکی با فرعون
 و یوم تقارون موسی هم به سامری و نزد بعضی چهارم به بلعم با عور همچنان عارف بالله را
 به این لقب میشناسند و همیه که سامری را معذب کرد و یوم قوت غضبیه که

که خدا تعالی فسادکنندگان را دوست نمیدارد قال ایما اوتیتک علی علم عندی ما گفت
 این نیست که داده شده است مرا مال فراوان بنابر دانشی که نزدیک من است باید دانست که
 بوجهائی تورا از مرد بود حضرت موسی علیه السلام زهر الواح ذهب آنرا کهنه می گنایند چون زر
 حضرت ایشان مانند در جناب باری دعا کردند الله تعالی نسخه یکمیا حضرت ایشان را
 بیا موخت حضرت موسی آن نسخه را به خواهر خود آموختند خواهر حضرت ایشان در دوزخ
 زند تیار میکنند و بر الواح آن تورا را کهنه کرده به مردم میدادند روزی قارون که تو
 خوب میخواند در خانه حضرت ایشان آمده دید که زرتیا میشود به حضرت موسی عرض کرد
 که مرا هم درین امر شریک کنند تا خدمت بکنم حضرت موسی نسخه یکمیا قارون آموخت
 قارون آنقدر گنج جمع کرد که مابین عوام ضرب المثل شد حضرت موسی برای ادا
 زکوة با و امر کردند انکار کردند آنکه فرمودند که از هزار یکی بده سر باز زد و گفت که من به علم خود
 دین گنج حاصل کرده ام بکنی کیمیا و قوم زراعت میوم تجارت حال آنکه کیمیا از حضرت
 موسی آموخته بود اوله یصلک ان الله قتل هک من قتل من العرفین من
 استد منه قوه و اکثر جمعا ولا یسئل عن ذنوبهم الا من یؤمن آیدانست که
 خدا بملک کرد پیش از وی از قریه های آن قوم را که توانا تر بود از وی و بیشتر بود در جمعیت
 پرسیده نمی شوند گنهگار آنرا گناه خویش یعنی در صورت لزوم پادشاه مجال عذرت
 و الله اعلم این جواب قول بالموجب است یعنی اگر در و هم قارون بیاید که به مضر خرافات
 نجات او عذاب آخرت خواهم یافت تسلیم کردیم لیکن از سلب نعمت باید که بترس
 فخرج علی قومیه فی زینته قال لاین یؤیدون الحیوة الدنیا یموت لکن
 ما اوتی قارون الله لذل و حظ عظیم پس بیرون آمد بر قوم خود در آتش خویش
 گفتند آنرا که طلب میکردند زندگانی دنیا را ای کاش ما را باشد مانند آنچه داده شده است
 قارون را هر آینه وی خداوند نصیب بزرگ است یعنی روزی قارون برای نمودن
 خود به چهار سوار که پوشاک و زینتهای اسپان ایشان همه مفرق بزر بود سوار شدند و
 از بنی اسرائیل دید که گفتند که این صفا نصیب است کاش که ما نیز چنین بودی و

تو چنانکندگی که بر قارون رحم نکردی با آنکه او توبه الحاح میکرد و اگر با من این قدر عجز کردی و خست
 بخانه دشتی - آری - بمیت دوستان را کجا کنی محروم و تو که بادشمنان نظرداری و آصبیح
 الَّذِينَ تَتَّبِعُوا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيَكَانَ اللَّهُ يَسْبِطُ الرِّقَاقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ
 وَيَقْدِرُ لَهُ أَتُولَآءُ مَنْ آدَّهُ عَلَيْهِمْ لَحَقَفَ يَنَآءُ وَيَكَاثُ لَآ يُفِيكُ الْكَافِرُونَ ؕ و بامداد
 کردند آنکه آرزو میکردند منزلت او ا دیر و زمیگفتند ای عجب که خدا کشته نمیکند روزی را
 برای مهر که خواهد از بندگان خویش و تنک میسازد و اگر د آن بودی که انعام کرد خدا بر الهی
 فرد بر دے مار ای عجب که رستگار نمی شوند کافران لفظ و بجا نه برود و جبه است یکی آنگو
 کله تعجب است تو میم آنکه محفد ملک است تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا
 يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِی الْاَرْضِ وَلَا خِزْيًا ذَا الْعَابَةِ لِمُتَّقِیْنَ ؕ این سرای باز پسین مق
 میکنیم آن را برای آنکه نمی طلبند تکبر در زمین و نه فساد و حسن عاقبت پر مهر بخاران را است
 از اینجا بیان دلدار آخرت شروع شده لفظ تاک در اینجا برای تعظیم است یعنی آنست دار
 آخرت که گردانیده ایم او را برای کسانی که اراده علو در زمین نمیکند و نه اراده فساد و علو یعنی
 تجر یعنی همچون دیگرے نیست و فساد یعنی اخذ بغیر حق و زدادن به دلاله که زن خوب روی
 بیار و مسکان کسی را مسما کرده سنگ خشت آن بجز در علو فی الارض ممنوع است و علو
 فی السماء درست چرا که وسایل این علو نماز و روزه است که کسی بدان گونه ادا نتوان کرد و در
 قید محله نخرده شد زیرا که در آسمان فساد کردن محال است و در است محمدی دو خلیفه آخ
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یعنی امیر المؤمنین حضرت عمر و حضرت علی رضی اللہ عنہما رئیس در
 کنندگان علو و ابرج بکنندگان عجب گذشته اند چنانچه مرویت که چون لشکر اسلام
 جہاد بیرون میرفت حضرت عمر رضی اللہ عنہ خزید و فروخت متاع مردم شهر و بازار
 بنفس نفس خود می کردند دیگر آنکه روزی حضرت زبیر و حضرت علی رضی اللہ عنہما - دیدند که
 در حدت آفتاب شخصی شتر را کشیده می آرد و تعجب کردند چون نزدیک آمد دیدند که حضرت
 بودند گفتند که یا امیر المؤمنین و چنین گراما کجافته بودید فرمودند که شترے از شتران زکوة کم
 بود برای جستن اودفته بودم و دیگر آنکه روزے باز رگانی در حزاب دیرہ کرده بود روزنی ہم

میداشت که او در دزدی بر خاک می غلطید حضرت عمر رضی الله عنه بر سر و قتش رسیدند و فرمودند که اگر
فرمانی دایه بیارم آن قصه دایه را آوردند و کار و بار ضروری که از لوازم دادن زن است بگشاده پیش
دادند تا جبران قدر برین احسان شد که در حق ایشان دعای خیر کرد و بعد چندی دعا طارش گذشت
که خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ملازمت کنم چون در مسجد نبوی آمد همان یار دوشین را دید
و بسیار تعجب شد و همچنان حضرت علی رضی الله عنه خدمت مردم بسیار میکردند و در بازار رفتند از
بازاریان استفسار میکردند که قرآن خوانده اید یا ذوبه ذات بابر کاسپ خود تقسیم قرآن می نمودند اگر
کونی که لباس پاکیزه پوشیدن بهم ملواست پس باید که منع باشد گوئیم که لباس خوب خواستن بهتر
است و خود را از دیگران بهتر دانستن بهتر من جاء بالحسنة فله خضع من جاء بالسيئة
فلا يؤجزى الذين عملوا السيئات الا ما كانوا يعملون هر که بیار دینی پس او را ست بهتر
از آن و هر که بیار بدی پس جزا داده نمی شوند آنکه عمل آوردند خطای ای الا بحسب آنچه میکردند
الَّذِي قَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَنُرَآكَ فِي مَعَادٍ مِّمَّنْ هُمْ أَهْلُهُ اَلَمْ نَجْعَلْكَ مَشْهُودًا عَلَىٰ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
البیابگر داننده است ترا به سویی جای بارگشت یعنی آخرت بدانکه قرآن بر آن حضرت صلی الله
علیه و آله وسلم به چهار طور فرض بود یکی بتبلیغ و دوم قرات سوم بیان معانی چهارم عمل
بهی منکر یعنی هر آئینه آن ذات پاک که فرض کرد بر تو هر چهار قسم قرآن را ترا بسویی معادے که
کن آن معلوم نیست خواهد آورد و معاد مقابل تکلیفات دنیا است اگر معاد نبودی در میان سلم
و کافرتیج فرق نشد و امتیاز برخاست و نیز در حدیث آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
از غار بیرون آمده قریب جحفه به اشتیاق تمام به سویی که نظر میکردند او سجانه این آیت نازل
اَلَمْ نَجْعَلْكَ مَشْهُودًا عَلَىٰ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ و من هُوَ فِي صَدْرِكَ مِثْلُ
سؤال است یعنی اگر کفار گویند که مشیخت خود ظاهر میکنند در جواب بگو که رب من میداند حق
كُنْتُ تَرْجُو أَن يُبْلِيَ إِلَيْكَ الْكِتَابَ الْأَرْحَمَ مِنِّي ذَٰلِكَ نَتُوءُكَ خَلِيفَةً لِّالْكَلْبِ
و توقع نمیداشتی که فرود آورده شود بسویی که کتاب رحمتی از پروردگار تو
پس هرگز منوید دگار کافران رحمة مفعول یبلی می است و استثنا منقطع است یعنی نبوت و نبی

يَسِي وَلَا يَصْنَعُكَ عَزَّ وَجَلَّ اللَّهُ بَعْدَ أَنْزَلَتْ لَيْلِكَ وَأَدْعُ إِلَى رَبِّكَ وَلَا تَكُونَنَّ
بِزُكُورٍ كَيْفَ هُوَ وَبَارِئُ دَارِ كَافِرِينَ تَرَاوَعَتْ بَلِغَ آيَاتِ خُذْ بَعْدَ ذَلِكَ فَرْدًا أَمْرَهُ مُدْ بَسْمُ تَوَدُّعُونَ
نِ بَسْمُ تَوَدُّعُونَ بِرُوحِ غَرِيبٍ وَهَرِيزِ مَبَاشِ از مَشْرُكَانِ بَعْنِي بِسَاسِ قَرِيبِ أَشْنَانِي وَبِ مَدَارَاتِ اِلِشَانِ
مَرِيبِ خُذْ بَعْدَ ذَلِكَ بَلِغَ بَارِئِ بَانِدِ مَرِيبِ رَا بَسْمُ تَوَدُّعُونَ بِرُوحِ غَرِيبٍ وَهَرِيزِ مَبَاشِ از مَشْرُكَانِ بَعْنِي بِسَاسِ قَرِيبِ أَشْنَانِي وَبِ مَدَارَاتِ اِلِشَانِ
ز مَشْرُكَانِ حَرَامِي بُوَدُ وَكَفَرُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا أَحَدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ
لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ وَهُوَ خَلْقَانِ بَارِئِ رُوحِ مَعْبُودٍ وَبِجَرِ رَانِ سَبِّحِ مَعْبُودِي عِزَّادِ وَهُوَ حَزَنُ
هَلَاكِ شُونِده است مَكْرُومِي او و مَرِيبِ اَوْرَاسِ قَرِيبِ رَوَانِي وَبِ مَرِيبِ اَوْرَاسِ قَرِيبِ رَوَانِي وَبِ مَرِيبِ اَوْرَاسِ قَرِيبِ رَوَانِي
هَالِكِ دَوِيلِ اِلَهِ لَهِ هُوَ اسْتِ بَعْنِي بِرُوحِ غَرِيبٍ وَهَرِيزِ مَبَاشِ از مَشْرُكَانِ بَعْنِي بِسَاسِ قَرِيبِ أَشْنَانِي وَبِ مَدَارَاتِ اِلِشَانِ
لِ مَرِيبِ اَوْرَاسِ قَرِيبِ رَوَانِي وَبِ مَرِيبِ اَوْرَاسِ قَرِيبِ رَوَانِي وَبِ مَرِيبِ اَوْرَاسِ قَرِيبِ رَوَانِي وَبِ مَرِيبِ اَوْرَاسِ قَرِيبِ رَوَانِي
سَتَشِي اِنْدِ وَهَلَاكِ اَمِگُونِيده كِه مَكْمَلِ هَلَاكِ شُونِده است مَكْرُومِي او و مَرِيبِ اَوْرَاسِ قَرِيبِ رَوَانِي وَبِ مَرِيبِ اَوْرَاسِ قَرِيبِ رَوَانِي
اَهْلِ وَجُودِ كُونِيده كِه وَجُودِ اشْيَا اَنِيسِ اَلْاَوْجُودِ وَاجِبِ اَلْاَوْجُودِ وَاجِبِ اَلْاَوْجُودِ وَاجِبِ اَلْاَوْجُودِ وَاجِبِ اَلْاَوْجُودِ وَاجِبِ اَلْاَوْجُودِ
چُونِ نَظَرِ وَجُودِ وَاجِبِ بَرَانِ اَفْتَدِ مَوْجُودِ مِشُودِ مَانْدِ اَنِيسِ كِه صَوْرَتِ رَوَانِي دَرِ اَوْرَاسِ قَرِيبِ رَوَانِي
سُورَةُ عَنكَبُوتِ شَصْتِ وَدُ اَيَّتِ وَهَفْتِ رَكْعَتِ كِي اسْتِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ نَامِ اَيْنِ سُوْرَتِ عَنكَبُوتِ اسْتِ چَرَا كِه دَرِ بَیْنِ الشَّمِیْعِ عَابِدِ اِنْ اَصْنَامِ وَارَاحِ جَنَیْبِ
پَعْنِكَبُوتِ بِرُوحِ نَكُورِ شَدِه كِه دَرِ بَیْنِ جَابِ دَكْرِ نَامِدِه كِه مَقَالِ اللَّهِ تَعَالَى مَثَلِ الَّذِيْنَ اَتَّخَذُوا
مِنْ دُونِ اللَّهِ اَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْفَكْهِيْنَ وَزَادَ اَكْثَرُ مَفْهَرِ اَيْنِ سُوْرَتِ كِي اسْتِ لِيكِنِ اِنْ
اَبْتَدِ مَعْلُومِ مِشُودِ كِه اِنِ اسْتِ دَرِ كِبَاطِ اَيْنِ سُوْرَتِ بِرُوحِ قَصَصِ اَيْنِ اسْتِ كِه دَرِ بَیْنِ طَائِفَاتِ
صَحْفَتِ تَارِوْنِ كَرِهِ بُوْدِنِ چُونِ دِيْدِنْدِه كِه اَوْصَفِ شَدِ كَفْتَدِ اِي عَجَبِ كِه خُذْ اَكْشَادِه مِيكِنْدِ رَزَقِ
رَا بَرَامِي كِه خُذْ اَكْشَادِه مِيكِنْدِ رَزَقِ اَمَّا بَرَامِي دَرِ خِشْتِ لِيكِنِ دَرِ بَیْنِ اَوْبِي بَاقِي مَانْدِه بُوْدِه كِه اَكْشَادِه تَعَالَى بَرِ نِيكَانِ رَزَقِ
مَعْنِي اَمَّا بَرَامِي دَرِ خِشْتِ لِيكِنِ دَرِ بَیْنِ اَوْبِي بَاقِي مَانْدِه بُوْدِه كِه اَكْشَادِه تَعَالَى بَرِ نِيكَانِ رَزَقِ
اَلْاَوَّلِيَا اَيُّهَا دَرِ بَرِ مَقَامِ مِيكِنْدِ رَزَقِ اَمَّا بَرَامِي دَرِ خِشْتِ لِيكِنِ دَرِ بَیْنِ اَوْبِي بَاقِي مَانْدِه بُوْدِه كِه اَكْشَادِه تَعَالَى بَرِ نِيكَانِ رَزَقِ
بَاقِي مَانْدِه بُوْدِه كِه اَكْشَادِه تَعَالَى بَرِ نِيكَانِ رَزَقِ اَمَّا بَرَامِي دَرِ خِشْتِ لِيكِنِ دَرِ بَیْنِ اَوْبِي بَاقِي مَانْدِه بُوْدِه كِه اَكْشَادِه تَعَالَى بَرِ نِيكَانِ رَزَقِ
اَلْاَوَّلِيَا اَيُّهَا دَرِ بَرِ مَقَامِ مِيكِنْدِ رَزَقِ اَمَّا بَرَامِي دَرِ خِشْتِ لِيكِنِ دَرِ بَیْنِ اَوْبِي بَاقِي مَانْدِه بُوْدِه كِه اَكْشَادِه تَعَالَى بَرِ نِيكَانِ رَزَقِ

اِنَّمَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ. آیا پنداشتمند مردمان که بگذاشته شوند بجزو آنکه گویند ایمان آوردیم و ایشان را متحان
 کرده نشوند دفع و هم سابق و بیان حکمت امتحان است که تتم می شود یکی به تکلیفات چنانکه نماز بر
 وقت خواندن و روزه داشتن و مال دادن و کلام حق و ایمان به مصائب و امراض چنانکه در حدیث
 آمده که شخصی ایمان آورد و محاشی او و اولاد او بر دگفت کلین دین مرا سزاوارست و مردودش میوه می آید
 کفار چنانکه اگر کسی از نهود و نصاری ایمان آورد چه قدر او را تکلیف میدهند و لَقَدْ فَنَنَّا الَّذِيْنَ مِنْ
 قَبْلِهِمْ فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِيْنَ صَدَقُوا وَلْيَعْلَمَنَّ الَّذِيْنَ كَذَبُوا. و هر آینه امتحان کردیم آنان که
 پیش از ایشان بودند پس البته تمیز کند خدا آنرا که راست گفتند و البته تمیز کند دروغ گویان را جواب
 سوال است اگر کسی گوید که الله تعالی و انائی نهان و آشکارا است پس چرا امتحان می کند جواب
 که تا ممتد زکنم صادقین را از کاذبین و علم معنی امتحان در قرآن اکثر آمده و الَّذِيْنَ صَدَقُوا و
 الَّذِيْنَ كَذَبُوا یا الصّادِقِيْنَ وَاَلْكَاذِبِيْنَ نفروند چرا که صدق و کذب جمع ماضی محو فست است
 بر تجدد و حدوث میکند و صدق هم متحد است و کاذبین همین جمع اسم فاعل است که دلالت
 است بر امکان گویا که ایشان کذب نکرده اند از قدیم کذاب اند آمد حَسِبَ الَّذِيْنَ يَتَّبِعُونَ السَّيِّئَاتِ
 أَنْ يَسْتَفِئُوْنَ اَسَاءَةً مَا يَكْمُلُوْنَ. آیا گمان کردند آنانکه بعمل آوردند خطایابی که پیش دستی کنند بر ما
 بد چیز نیست که بدان حکم میکنند مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنْ أَجَلَ اللَّهُ لَكَ ذَنْبًا وَهُوَ السَّمِيعُ
 الْعَلِيمُ. هر که امید داشته باشد ملاقات خدا را پس هر آینه میعاد خدا البته آئیده است و او است
 شنوایان از اینجا بیان اخلاص شروع شده که بر بنده قسم است یکی اخلاص عارفان و عاشقان که
 بجز دیدار حق هیچ مطلوب ایشان نیست جواب ایشان مذکور شده که در حینت ایشان را دیدار خوا
 نمود و حاصل ملاقات همین است که معشوق کلام عاشق بشنود و محبت او بداند و بسجانه راه رود
 سزاوار است که او را شنود و دانای گویا ایشان را در هر دو جهان دیدار میسر است لیکن در اینجا
 بجای دیدار تجلیات می نماید و دران جهان دیدار خواهد شد و ویم آنکه نفس نسکنی منظور باشند
 حکما و زهاد و غلی از اخلاق رذیل چون کبر و عجب جواب ایشان داد بقوله و مَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا
 يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ. هر که جهاد کند جز این نیست که جهاد
 میکند برای نفع خویش هر آینه خدای نیاز است از عالمهای سیم آنکه ایمان به خدا و رسول

و ملائکة می آرند مانند فضا و علما و جواب ایشان را و بقوله و الذین آمنوا و عملوا الصالحات یکتفون
 عنهم سبباً ایتم و لتجزي عنهم الحسن الذی کانوا یعملون و آنانکه ایمان آوردند و کارهای نیک
 کردند البته محکم کنیم از سر ایشان خطای ایشان را و البته جزای هم ایشان را به نیکوترین آنچه میکنند
 توجیه این بردو گوی است یکی آنکه ایشان نماز و یک به اخلاص میکنند و روزه که به احتیاط میزند
 جزای آن داده خواهد شد و دوم آنکه اصولیان نوشته اند که اعمال سه قسم اند حسن و احسن و قبیح یعنی
 اعمال قبیحه ایشان را که خلاف امر است خواهم بخشید و اعمال حسن یعنی مباح جزای آن هم نخواهم
 داد چرا که معتد به نیست باقی ماند عمل احسن که واجب و مندوب است جزای آن داده خواهد شد
 یوهتکت الایمان یوالد لیدخنتا و امر کردیم آدمی را به نسبت پدر و مادر وی نیک معامل
 کردن الحال بیان آن شروع شده که کومن بعدم رعایت بعض امور سختی ناز میشود و از امنیت
 حقوق والدین است که الله تعالی حقوق ایشان را همراه حقوق خود در قرآن ذکر فرموده
 بقوله ان اشکونی ووالدیک ما و ان جاءک لیشترک فی مالکس لک به علمه
 فلا تطعمهما الکی فینجک فایستگیرم باکم ثم تعملکون و اگر گوشش کنند با تو ای انسان
 اگر یک ری یا من آنچه نیست ترا بحقیقت آن دانشی پس فرمانبرداری ایشان کن بسوی من
 ست باز گشت شما پس خردم شما را به آنچه میگردید باید دانست که شرکبان عبادت من فرمودند
 یکی آنکه فضایل ایشان معلوم باشد چون انبیاء و اولیاء و ویکم آنکه رذایل ایشان دریافت
 باشد چون شیاطین و دیوان سیم آنکه احوال ایشان مطلقاً معلوم نباشد چون لصب طایفه
 له فی زمانه عبادت آنها می شود و از احوال آنها غافل اند پس وقتی که از عبادت کسانیکه احوال
 آنها معلوم است نهی واقع شده عبادت مجهول البته ممنوع خواهد بود و در اینجا لفظ علی افرمود
 چنانکه در سوره لقمان چرا که در آنجا حملتک لک و هتاعلی و هین فرمود یعنی اگر جز از شرک
 نرسرساند چنانکه مادر ترا از حمل توهر رسید پس اطاعت ایشان نباید کرد و باید دانست که
 بهار کن واجب الاطاعت اند بشرطیکه اطاعت ایشان خراب کننده دین نباشد یکی اطاعت
 مولی بره فلام دکنیکر و ویکم از اطاعت سلطان بر رعیت سوبیم اطاعت آنها بر تو که چو پیام
 اطاعت والدین بر فرزند و متان نزول این آیت نیست که والد ه سعد بن ابی وقاص

به سلمانان پیروی راه مالکیند و باید که ما را در بیم گناهان شمارا و نیستند ایشان بردارنده چیزی از
 گناهان آنجا محبت هر آینه ایشان دروغ گوی اند نشان نزول این آیت است که باز رگانی از
 مؤمنین در مکّه مغموم دیره نموده بود کفار قریش بهمانی او کردند و شراب و زن آوردند آنکس انکار
 کرد و گفتند که این هر دو چیز بهر بردار گناه ترا ما خواهیم برداشت قوله و لعلی اگر چه اجماع است لیکن
 فی الحقیقت دعوی است از خیمت لکن بون فرمودند و حمل ذنوب بردو گناه است میکی آنکه گناه
 او ساقط شود و بر انیکس عاید کرد و چنانکه قرض کسی بر زمره خود بگیرد و از زمره او ساقط شود و دویم آنکه از زمره
 او ساقط نشود بر زمره انیکس آید در حدیث آمده که هر کس طریقه بد احداث کند و هر کس بران عمل کند گناه
 آن بر زمره هر دو کس می شود چنانکه گناه قتل هر کس در دنیا کسی را بکشد بر زمره آنکس می شود و نیز
 بر زمره قاتل که قاتل اول است و لیکن ان انقلاهم و انقلاهم مع انقلاهم و لیکن ان یوم
 الیقین عا کما کتوب یق ترون و البته بردارند بار بار به خویش و بار بار ای همراه بار بار می خویش
 و البته سوال کرده شوند روز قیامت از آنچه افرو میگردید یعنی بار برداشتن و اگر آه کردن بردارند و از این
 از سر ایشان دفع نمند و لکن انزلنا انوار الی قومیه فیکت فیهم لک سنه الا خمسین
 علماء فاکذکم الطوفان و هم ظالمون و هر نیزه فرستادیم نوح را بسوی قوم او پس توف
 کرد در ایشان هزار سال مگر پنجاه سال پس در گرفت به ایشان طوفان و ایشان تمام گار بودند
 قصه نوح علیه السلام برای تسکین آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که اگر چه کفار به مردم انبعا
 سبیلنا میگویند و صبر کن و بین که نوح چه مدت در صبر کرد و ازین آیت مفهوم میشود که عمر حضرت
 نوح هزار سال بود چرا که الاستثنا و هو حکم بالباقی چون حضرت نوح وفات یافتند ملائکه رسیدند که
 چه قدر در دنیا ماند جواب دادند که انقدر که کسی از یک آه کوچه آمده به دیگر راه بگذرد و فاجبت
 و اصحاب السیفین و جعلنا آیه للعالمین پس نجات دادیم نوح را و اهل کشتی را و هتیم کشتی را
 نشان برای عالمهای بعد آنکه اصحاب سفینه هشتاد و یکس بودند و پسر و دختران نوح و دیگر مردم و در
 کشتی علامت قدرت آشکارا است چه اگر سنگریزه در دریای افتد فوراً غرق میشود و کشتی با
 ابنقدر را که ان خود و دیگر احوال و انقال محض باذن الله بر آب روان بماند و موجب نجات مردم
 از دریا میشود و انرا هم اذ قال لقومه اعبدوا الله و اتقوه و اذ لکم خیر لکم ان کنتم

تَعْلَمُونَ و فرستادیم ابراهیم را و قتیله گفت ای قوم خود پرستش خدا کنید و تبرسید از وی این بهتر
است شما را اگر میدانید یعنی گمان نکنید که معبودان بسیار در روز حشر بجای خدا هستند آید ذات واحد
عبادت کنید مثل من و مراست یک در بجز حکم بجز نزه کردی خوب نیست ایما نَعْبُدُكَ مِنْ
دُونِ اللَّهِ أَوْ ثَمَانًا وَتَخْلُقُونَ أَفَكُمُ الْإِنْسَانُ عِبَادٌ مُنْذُ بَدَأَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ إِنَّ اللَّهَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ يُعْلِمُ سِرَّهُ وَخُبْرَاتِهِ وَهُوَ الْغَنِيُّ
الْعَزِيزُ لَمْ يَرْزُقْنَا فَنُحْنِكُ اللَّهُ الرِّزْقَ وَاعْبُدْهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ه جز این است
که می پرستید بجز خدا بتان را و بر می بندید دروغ را هر آنکه پرستش میکند بجز خدا نمی تواند
برای شما روز دادن پس طلب کند از نزد یک خدا روز را و پرستش افکند و شکر او بجا آید به سوا او باز گردانیده
خواهد شد یعنی استخوان می شود شما را زنده کرده ، چنانکه کتاب خدا می خواند و در او نشان و شیوه و حج و غیره او را گویند ما و
عبادت نمیکنیم بلکه خدا نصا ویرا جواب داده شد که ایشان هیچگونه مالک روزی و دوان شما نیستند
رزق از خدا نخواهید و رزق او حوزده کفران نعمت کنید و آن تَكْذِبُوا فَقَدْ كَذَّبْتُمْ عَنْهُمْ مِنْ
قَبْلِكُمْ وَاصْعَلِ النَّارَ عَلَى النَّارِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْيُسُفُوفُ و اگر دروغ شمرید پس هر آنکه دروغ کرده بودند
انتها می پیش از شما و نیست بر پیغام مگر پیغام رسانیدن آشکارا یعنی گفته اند که این آیت از
معترضات است مقوله آنحضرت صلی الله علیه و سلم و میگویند که مقوله ابراهیم است
و صحیح همین است چرا که قول اول بسیار مستبعد می نماید یعنی اگر مرا تخریب میکنید چه عجب که قبل
شما قوم یوحنا و عواد و ثمود هم تخریب کرده اند اول میگویند اَلَيْفَ يُبْدِي اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ
إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ و آیا ندیدند چگونه نو میکند خدا آفرینش را باز و بجز بار کند آفرینش
هر آنکه این کار بر خدا آسان است یعنی اگر گویند که چون استخوان مابوسیده شود چگونه باز زنده
خواهیم شد پس جواب داده شد که نمی بینید که خراج و دقت چگونه بر بدن پیدای شود و پوست
میرود و باز پوست از ظاهر میشود و همچنان جسم لباس روح است اگر بوسید بشود و بجز پوست
نماند چه چنانکه گفته اند سه بهیست و مبدوم شود لباس بدل پوشخص حصا لباس چند
و اگر گویند که این آیه مستبعد است جواب داد و قبوله قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ
الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ و خدای عز و جل چگونه سیر کرد زمین
پس چگونه نو کرد و زنده کرد و باز آید و بداند و غیره

است یعنی سیر زمین بکنید و التواضع استیضار را ببینید که چگونه معدوم می سازد و باز پیدا میکند پس
 چه دشوار است که شمار اعدا در دل شما زنده کند یعذب من یشاء و یذهب من یشاء و
 الیه یقلبون عذاب کند هر که را خواهد و رحم کند بر هر که خواهد و بی سوئی او باز گردانیده خواهد
 شد چرا که حکمت او مقتضی همین است هَذَا أَنْتُمْ بِمُحْذَرَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَتُسَبِّحُونَ
 شما عاجز کننده در زمین و در آسمان یعنی اگر گویند که از خدا پنهان خواهیم شد جواب داد که شما عاجز
 کننده اوست پس هر کجا که باشد شمار موت خواهد رسید و اگر گویند که بزرگان ما را از عذاب خدا
 خواهند رانید جواب داد و قبول و ما لکم من ذون الله من وکی و لا نصیبه و نیست شما
 بجز خدا هیچ دوست و نه یاری دهنده و اگر گویند که رحمت الهی مقتضی آنست که ما را عذاب
 ننهد جواب داد و قبول و وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَا يَأْتِيهِمُ اللَّهُ وَلِقَائِهِمْ أُولَئِكَ يَكْفُرُونَ یعنی ما
وَأُولَئِكَ أَهْمُ عَذَابِ الْكَلْبِ و آنانکه کافر شدند بآیات خدا و به ملاقات او آنجماعت نا
 امید شدند از رحمت من و آنجماعت ایشان راست عذاب در دهنده و مَا كَانَ جَدَّتْ
تَوْبُهُ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنجَاهُ اللَّهُ مِنْ النَّارِ پس نبود جواب قوم ابراهیم
 مگر آنکه گفتند بکشید او را یا بسوزانید او را پس رسانید خدا او را از آتش قودا و حر قوه عطف خاص
 عام است یعنی ابراهیم میگوید که جای شما آتش است و شما عاجز کننده معبود من نیستید پس می بایست
 که ما اول ابراهیم را آتش بسوزانیم و بهینیم که چگونه معبود او از ما عاجز نمی شود وَأَنذَرْنَا فِي ذَلِكَ
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَوْمَ يُؤْمِنُونَ هر آنکه درین ماجرا نشانه های است برای گردی که باور میدادند
 اول آنکه طبع را از مقتضای ایشان بازداشتن خاصه خدا است چنانکه آتش ابراهیم را
 را با وجود صوت نوعی خود سوخت و ویم آنکه هدایت و ضلالت هر دو در اختیار او سبحانه
 است که قوم ابراهیم علیه السلام باوصف دیدن چنین آثار قدرت بر ایشان ایمان نیاوردند
 سیووم آنکه هر کلمه حق گوید نجات یابد چنانکه ابراهیم را آتش نجات یافت و وَقَالَ آمَنَّا
أَتَأْتِنَا بَعْدَ بَعْدِ اللَّهِ و أَتَأْتِنَا بَعْدَ بَعْدِ اللَّهِ و أَتَأْتِنَا بَعْدَ بَعْدِ اللَّهِ و أَتَأْتِنَا بَعْدَ بَعْدِ اللَّهِ
 و گفت ابراهیم جز این نیست که سب گرفته اید بجز خدا بجهت دوستی در میان خویش درندگان

دنیا باز در قیامت نه مقفله شود بعضی شما به بعضی گفتند بعضی شما بعضی را دعای شما
 دوزخ است نیست شما را هیچ یاری در برنده یعنی فقط ملائنه نخواهد شد بلکه دعای شما دفع است
 فَأَمَّا كَلِمَةُ كُوطٍ وَقَالَ فِي مَهْجَرٍ إِلَى أَبِي إِيَّاهُ هُوَ الْحَزِينُ الْحَكِيمُ هُوسَ بَابُ دَارِ اِبْرَاهِيمَ
 را لوط و گفت ابراهیم هر آینه من هجرت کنده ام بسوی پدر و گار خویش هر آینه دی غالب با حکمت
 هست اگر گوئی که لوط عینی بودن دینی را معصوم بودن ضروری است پس اصل نه چه معنی دارد گویم
 که این حصر اضافی است یعنی با وجود عصمت اقرار بنوبت حضرت ابراهیم علیه السلام نیز کردند و
 قوله مهاجر الی ربی یعنی مهاجر بخیرت است یعنی ربی در حدیث آمده که بعد از لوط و چون
 ذی النورین عثمان و ابن عفان کسی در راه هجرت نکرد و وهبت له السحق و یعقوب و
 جعلنا فی ذلک آیه للعبث و الکذب و آتیتک أجره فی الدنیا و الآخرة و فی الدنیا و الآخرة
 السحق الحقیقی و عطا کردیم اورا السحق و یعقوب و مقرر داشتیم در اولاد وی پیغمبری و کتاب را
 و دادیم اورا مردود در دنیا و هر آینه وی در آخرت از شائستگان است و کوطا ای قال لوط
 انکم لکنتم یثوقن انما حیثه مما سبغکم بها من احد من العلمین و فرستادیم لوط را
 که گفت بقوم خود هر آینه شما بعمل آید کاری حیالی که پیش دست میبرد است بر شما بسوی او
 هیچ کس را مایب نمی آید که لکنتم یثوقن الی الراجال و تعطون السبغ فی ثوبکم و لکنتم
 قد کان جواب قیامه ان قالوا انما یعذاب الله ایت سنت من الصلح فین ه آیا
 شما بقصه شهوات می آید میزدان و قلع طریق می گزید و عمل می آید در مجلس خود کار ناپسندیده
 پس نه در جواب تویم ادگر آنکه گفته بیا پیش ما عذاب خدا را اگر هستی از راست گویان چون امر دینی
 خدایت بوطع شعیر عذاب بود قوم ایشان عذاب طلب کردند قال رب انصرنی علی القوم
 المفسدین و گفت ای پروردگار من نصرتی و مرا بر قوم مفسدان و لما اجابته تسلسلنا
 ابراهیم را بلسان قیامه قالوا انما هم کواهل هذه القریة ان اهلها کواظمین و
 و تمیکه آوردند فرشتگان ما پیش ابراهیم مفزوده را گفتند هر آینه ما ملاک کنند اهل این ده ای هر آینه
 اهل این ده شما را کردند قال ان فیها کوطا و لکنتم اعلم من فیها کتختیته و اهلک
 الا امرانه کانت من الغابین و گفت ابراهیم هر آینه در اینجا لوط است گفته ما و ابراهیم

که آنجا است البته خلاص کنیم او را و اهل او را از آن وی باشد از بانی ماندگان فلما آن جاء
 لَسْنَا لَكُمُ الْوُطَا سِيْنِيْهُمْ وَمَضَىٰ بِهِمْ دُزْخًا وَقَالُوا لَا تَخَفْ لَا تَخْزِيْنَا اَيُّا مُّحْمَدًا
 وَلَا اَيُّا اَنَّا كَانَتْ بَيْنَ الْعَالَمِيْنَ هُوَ وَوَقَيْتُكُمْ اَمْدَنُ فَرَسَاتُ دُكَّانٍ مَا يَشِيْ لُوطٌ اَمْدُوهُ كَيْفَ كَرِهَ مَشَدِّ
 بسبب ایشان و تنگدل شد بسبب ایشان و گفتند آن فرستادگان ما مشرعی اند و مخری هر
 آئینه ما نجات دهنده تو اهل کو ایم محزون تو باشد از بانی ماندگان کلام آن برای توقع است
 چرا که لوط مانتظر عذاب قوم بودند اِنَّا مَنُزِّلُوْنَ عَلَىٰ اَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ ذُرِّيَّتًا مِنْ السَّمَاءِ
 بِمَا كَانُوا يَفْسُقُوْنَ هَر آئینه ما فرو داده ایم بر اهل این دیه عقوبت را از آسمان بسبب آنکه
 بدکاری میکردند وَلَقَدْ تَرَكْنَا اِيْهَا اَيَّةً بَيِّنَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُوْنَ و هر آئینه گذاشتیم از آن دیه
 نشانه واضح برای گروهی که روی یابند چنانکه تنگهای که بر قوم لوط افتاده بود تا زمان قریش
 در اینجا موجود بود و ایشان اکثر آنها را در سفر شام میدیدند و اِلَىٰ مَدْيَنَ اَحْتَاكُمُ فَتُعْتَابُ لَهُمْ
 يَقُوْمُ الْعَبْدُ وَاللّٰهُ وَلَازِلُ الْجَا لِيَوْمِ الْاٰخِرِ وَلَا تَقْنَطُوْا اِلَى الْاَرْضِ مِنْ عِبْدِيْنَ ه و فرستادیم
 بسوی مدین برادر ایشان شعیب را پس گفت ای قوم من عبادت خدا کنید و توقع دارید روز
 باز پسین او هر سو مگردید در زمین فساد کنان حضرت ابراهیم علیه السلام داده پس بودند مدین و آن
 و گفت ای و غیر هم که بسیار مرد بزرگ بودند و از آن میان دو نفری بودند یکی اسمعیل و دویم حسن مدین
 را بسوی اصحاب یک فرستاده بودند ایشان را آنجا استقامت کردند حضرت شعیب علیه السلام
 از اولاد ایشان بودند یقوم خود گفتند که عبادت خدا ایتعالی کنید و توقع دیدار دارید و قرآنی کنید چرا که
 ایمان در میان خوف و رحمت است فَكَذَّبُوْهُ فَكَذَّبْتُمْ ثُمَّ التَّوْحُفَةُ فَاصْبِرْ لِمَا اِنَّ دَارَ هِجْرَةٍ
 جَنَّتِيْنَ پس دوعنی داشتند او را پس در گرفت ایشان را زلزله پس بار داد کردند و در خانه آنها
 خورش مرده افتاده مراد از مذهب رسالت است و نزد عامه معسرین مراد از رجوع زلزله است
 چنانکه در قوله تعالی یَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ اِلٰی رُوزِکَةٍ یَّجْنِبُ زَلْزَلَهُ بِلَدَنِ الْاِثْنَانِ
 عذاب ایشان چه پس کشید بسوی زلزله قطار هر نزد این فقیر مراد از رجوع زلزله بِلَدَنِ الْاِثْنَانِ است
 چرا که صیحا و کلامی ایشان اثر کرد پس بجنبید بخت بعد پیدا کرد زلزله در ابدان ایشان
 چنانکه ظاهر میشود این حالت در فغان شدید دو وقت نزع و در اینجا سواد الیت غریب آن

اینست که هر جا که ذکر در خداست الی عذاب ایشان بهیچ وجه آید و در لفظ دارا گوشت قاضی
 فی دیکر هم جافین و هرگاه ذکر در عذاب ایشان را بهیچ وجه آید بهیچ وجه بهیچ وجه
 آلتست که درین اشاره است به آنکه چون در لفظ بر خیزد همه شهر بر میخیزند که در اینجا باشد و در دیگر
 خانه نباشد پس درین وقت دیار در حکم یک دیار میشود و هیچ که آواز سخت گران را گویند گاهی
 در بعضی خانه های سرمد و در بعضی دیگر دیس ضرر در شد و یار بصیقه جمع آوردن تا که ظاهر شود
 و معمول او به همه دار و عمارت و خود او قد متین و کلمه من تسلیکم هم ذینکم التسلین اعمالهم
 قصه هم عن السیل و کائنات مستبصرین و هلاک کردیم عا و نمود و هر آینه واضح شده
 است شمار بعضی مسکن ایشان و آراسته ساخته بود برای ایشان شیطان کردار
 ایشان را پس باز داشت ایشان را از راه و ایشان بینا بودند و آنکه مسکن عا و درین مسکن
 خود در شام و قتی که قریش سفر میکردند میدیدند اگر کسی گوید که شیطان ایشان را عا جز کرده
 پس ایشان معذور بودند جواب داد که در امور دنیوی بسیار عاقبت اندیش بودند و قادر
 و فرعون و هامن و لقد جاءهم موسی بالبینات فاستکبروا فی الاکثرین و ما کان
 سائقین و هلاک کردیم قارون و فرعون و ثمان را و هر آینه آمده بود به ایشان موسی
 بانسانهای واضح پس بجز کردند در زمین و نمودند بصفت کنندگان اگر گویی که قادر
 بر ثمان چرا مقدم کردند با آنکه در میان این هر دو فاصله است و پنج سال است گوئیم که قادر
 بر زمین هلاک شد و ثمان به آب و اعتبار سکونت انسان زمین اقرب است از آب
 از جهت قارون را بر بر ثمان مقدم کردند و بعضی گفته اند که جهت تقییم قارون است که
 قادر و ثمان را بر موسی بود با وصف این قراست به ایت یاس نشد به خلاف ثمان که
 اجنبی بود و قریب مقدم می باشد بر عبید و کلاً آخذ فایدینه فیه هم من ارسلنا علیها
 حاکماً علیس هر یک را اگر رفتار سقیم به وبال گناه ایشان کسی بود که فرستادیم
 بروی باد سنگ بار یعنی بر عا چرا که میگفتند من آشد من قوه پس به باد مقادست کرد
 توانستند و هلاک شدند و من هم من آخذ الله الصبیحة و اواز ایشان کسی بود که گرفت
 اواز سخت یعنی نمود از لاله هلاک کرد چرا که بر مکانات سنگین غر میکردند و بعضی گفته اند

که چون ناله اصلح پالی ز دند بچاش بالای صخره رفته سده آواز کرد گو یاکه ایشان را چون سگ بسو
 عذاب بخواند پس سرکان را ز جر و قویج برآورد مناسب بل النسب است و منهم من حسن فکایه
 الاذن طواذ ایشان کسی بود که فرد و بر پیش یه زمین یعنی قادران که بر گنجهای افتخاری خود آخرا لامر
 چون گنج زیر زمین فرو شد و منهم من اغرقنا طواذ ایشان کسی بود که غرق ساختیم یعنی فرعون که بر آب
 محض می نمود بقوله لکین فی ملک مصر و هذا الاثر الم یس او با به لب غرق کردیم و ما
 کان الله لیطلیه ام و لکن کانوا انفسهم یظلمون و هرگز ممکن نبود که خدا ظلم کند بر
 ایشان ولیکن ایشان بر خویش تن ستیم کردند مثل الذین اتخذوا ولدا و الذین اتخذوا اولیاء کم ثانی
 العنکبوت اتخذت سبیلاً و ان اوهن الذیوت کبیت العنکبوت مرکباً کوا یعکبوت
 داستان آنکه دوستان گرفته اند بغیر خدا همچو داستان عنکبوت است که فر گرفت خانه و بر آینه
 نشست ترین خانهای خانه عنکبوت است اگر میباشند حاصل شایسته که ایشان
 بتان اپناه برده اند و بتان بیج نفع نمیدهند چنانکه خانه عنکبوت هیچ فایده نمیدهد باید دانست
 که خانهای بیج قسم میباشند یکی خانه سنگ و دوم خانه گل سوم خانه چوب چهارم
 خانه سکه پنجم خانه کرباس چون جیمه و پلشن و غرض از خانه آنست که دفع باد و باران نکند و خانه
 عنکبوت دفع هیچ یکی از اینها نمیکند الا مکان رنگ که خانه شریعت است بسیار مستحکم از
 هوای حرص و آب ذلت و شعل غضب و دزد شیطان نگاه می دارد و مذاسب اربعه
 چون خانه گل است و مذاسب صوفیه هم برین قیاس و لفظ بیت اشاده است بر
 خان دانهایی صوفیه که بشریعت نمی مانند چون سلسله مداریه و غیره و بجای اتخذت بیتاً
 انجم العنکبوت نفرمودند چرا که اینج هم عنکبوت را شکایکس مطوب می باشد ان الله
 یحکم ما یدعون من دونه من شیء و هو العزیز الحکیم هر آینه خدای داند حال چنین
 که می پستند مجزوی از هر چه باشند و دوست غالب با حکمت یعنی اگر گویند که اولیا و ارباب
 می خوانیم و بکار می آیند جواب داد که خدا تعالی می داند چه می راکه غیر خدای خود انید و
 انک الا کمال نظیر بما للناس و ما یعقبنها الا العاقلون و این داستانهایی بیان میکند
 از برای مردمان و نمی فهمد آنرا اگر دانا باین چرا که در عنکبوت فوائدی هست که از خانه آن

خون می آید و در خم طری الا فامده می بخشد و بخاشش دفعه جمعی می کند و علمای تفسیر حیوانات گفته اند
 که عنکبوت اشته پای و شترنج چشم می باشد از نجیب شترکان ابی بیت این تشبیه داده شد که ایشان
 سوسه جو محمد یعنی بابا شتر قومی کردند و به آن واحد قانع نمی شوند و در عنکبوت سمیت هم هست چنانکه عنکبوت
 کزنی حاصل بود و بوقت در دهن غلام خود را برای خرید چیزی در بازار فرستاد غلام تخمیر شده از خانه برآمد و خمی
 دو چار شد پرسید که تخمیر چه است گفت که در خانه مولای من فروندی شدنی است فی الحال در دهن
 بسپا است تخم هم گفت برو و بین که دختر می تولد شده است لیکن بکاره خواهد بود و به صد مرد و زن خواهد کرد
 و آخر کار به غلام نکاح او خواهد بود و بر عنکبوت خواهد فروید و بهما نوقت غلام از بازار آمده شکم دختر چاک کرد و
 بجز نجیت چون دختر را زخمی یافتند چتر را حماله کرد و در دست شد و غلام در شهر می رفت حاکم آن شهر
 داورا خواش جمع زنان خوروی بسیار بود چون دختر بالغ شد به صد مرد زن ناگه نیده در همان شهر رفت
 که غلام حاکم آن شهر بود و با او خورد و روزی غلام و دختر هر دو حال فریبان می کردند و بوقت شکم چاک کردن
 رسید غلام دانست که این همان دختر است همان دم به آن زن گفت که این ترا خبر میدهم که موت تو بنیهر
 عنکبوت است بایک لاد عنکبوت اجتناب کنی و برای زن مکانی محفوظ عطا کرد و روزی می که عنکبوت
 در سقف آن مکان خانه کرده است توابع خود را حکم کرد که عنکبوت را از سقف زمین انداختن زن
 همان دم عنکبوت را پامال کرد و گفت که منی نیم چگونم مردم به عنکبوت می میرند و زان بر او دروی اتر کرد
 تا آنکه به دل بسید و بعد از آن علم خلق الله السموات و الارض بالحق ایت فی ذلک لآیه للذین یعلمون
 آفرید خدا آسمانهای و زمین را به هم میر دست هر آینه درین کار نشان است برای مسلمانان یعنی اگر
 ایشان را فهم نبوت این قدر بداند که خالق آسمان زمین کیست اقل ما اوحی الیک من ربک کتاب
 و آیه الصلوة طائ الصلوة طائی عثر الفحشاء و المنکر و الذکر الله اکبر و الله یعلم ما تصنعون
 بخوان یا آنچه وحی فرستاده شده بسوی تو از کتاب به یاد آور تا به آینه نادیده میکند و کار میبائی
 و فعلانی پسندید و هر آینه یاد کردن سدا بر گتر است همه و خدا امید اند آنچه میکنند در قرآن خواندن
 نام مردم بخوبی که فغان تا بر غلب است و نماز برای تو کوی است خواندن و ذکر برای حصول دنیا
 کردن به آنکه سابق احوال کفار به ذکر آمده حالا بیان مومنین شروع کرد و بعد از آن چه خبر دوتا
 اول تلاوت قرآن و دوم نماز و ذکر الله قرآن خود نم میکند اخلاق و به و افعال شیعه را

چنانکه واقع نموده لا تقربوا الزنا والسرقة و السارق فاقطعوا ايديهما و نماز نبی از فحشا ميکنند زان
 پنج قسم است یکی آنکه سو فمين عابدین ميگویند چون شهاب الدين سهروردی قدس سره و غيره
 که اول نماز فجر گذارد بجهت نماز اشراق بجهت نماز چاشت بجهت نماز فی الزوال بجهت نماز ظهر بجهت نماز عصر
 بجهت نماز مغرب بجهت نماز اوایلین بجهت نماز عشا بجهت نماز تحجیر و در میان اینها اوعیه خواندن چون بجهت
 نماز مشغول شود خود بخود از منکرات بازماند و و حکم آنکه عارفین گویند چون محی الدین عربی قدس سره
 و غيره که در نماز که معراج المؤمنین است چنان دانند که خدا را می بینم و گرنه چنین دانند که او مرا می بیند چنانکه
 در حدیث آمده ان تعبد الله کأنه یراه فان لم تکن تراه فانه یبکک پس از اعمال قبیحه البتة احتراز
 خواهد کرد و میگویم آنکه در نماز حراج خود را ملحوظ دارد که با سوسى الله متوجه نشوند چهارم نماز قلب و روح و
 غلبه و اخفى و سر و آنا که بی رنگی ازال عبارت است پنجم آنکه چنان در نماز مستغرق شود که جز از خود ندارد
 چه جای دیگر چه چنانکه منقولست که روزی امام محمد غزالی روانه احمد غزالی که برادر ایشان بودند رحمة الله
 علیهما مبرور برای سیر و جله که رو به طغیان آورده بود در جسر بغداد رفتند و وقت نماز شام رسید شخصی
 قاری را پیش کردند چون نصف نماز گذارده شد امام احمد غزالی تحریر نمیکند نماز خود جدا داد که در بعد از فراغ
 نماز امام محمد غزالی رحمة الله علیه به امام احمد غزالی رحمة الله علیه گفت که ای برادر نماز تنها چرا گذاردی
 امام احمد جواب داد که ما میکرانام در نماز بود اقتضای او کردم چون به اسب خود متوجه شد که الحال آمده باشد
 نگاه داشت چنان خواهم انداخت و از چنان خواهم داد نماز جدا گانه او کردم امام محمد غزالی در فرمود که
 بگذار اگر او به اسب خود متوجه بود تو چرا در پس رفتی ما را که نماز خود سیکنداریم این با جراح خبری نیست و این
 اشاره بود به استغراق در نماز در حدیث آمده هر کسی که نماز او مانع از فحشا نشود نماز او در بابا شد و غیره
 نهاد او میکرد و در روی می نمود و از کار بی بکفت نماز ترک زد می کرد و ذکر الله که مقصود بالذات است
 او قرآن و نماز در سبب تاثیر است چنانکه در حدیث آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند
 که شمار اجزای منیدیم به بهترین اعمال که خود را پسندید است برای رتبه درجات کفایت کند
 راحت به جان دول رساننده و آن نماز است فرزند یک لحظه کوبی یا در روی بدند نه است
 عاشقان حرام است ولا تحبوا هؤلاء الکذبة البائتة و محابره میکنند با ایل کتاب
 فصلی که وی نیک است باید دانست که ناپسندید و در قسم اندیک می آنکه باطل محض باشد چون نزد

مجلس قابل از وادان واهرم اند و سواد کثرن بر پیش می کنند و اهل مطالعه ایشان ارواح ضعیفه اند و جلالت ایشان منقول از عباس نام شخصی است که او میگفت روحش را بر من مناسبت تمام است و این قسم مذاهب قابل مجادله اند و یکم آنکه اصلا داشته باشد و آن هفت مذاهب است که یکی مذاهب یهود که قابل انده و بر موسی علیه السلام ایمان آوردند و دوم نصاری که مقر تورات و انجیل و موسی عیسی و اندکی بود و نفوذ قابل جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم اند لیکن سب صحابه بر یکمند چهارم خوارج که سب خلیفه سوم و چهارم و عاشق زنی اند و پنجم و غیره میکنند ششم خوارج که معتزلی است و بودند ششم معتزلی که قابل صحابه و اهل بیت اند لیکن منکر رویت اند چون جهنم و بخاریه و کزیمیه معتزله فلاسفه اسلام که تعاریف فلاسفه را بر منقولات ترجیح میدهند پس این هفت مذاهب مجادله بر سیرت نیک باید کرد یعنی به ایشان باید گفت که ما اصول شمار را انکار نمیکنیم لیکن روایات را تطبیق میدهم چنانکه حضرت علی علیه السلام و ابن عباس را بر موسی خواجه که منکر خلافت حضرت ایشان بودند و آن الحکمه الا الله میکنند فرستادند و توفیق مجادله کردند الا الذین ظلموا منهم گویا آنانکه ستم کردند از ایشان چون یهود که میکنند بیل الله معلوله و الله العقیق و عن الاغنیاء و الله که میکنند المسيح ابن الله در روایت است که چون یهود این کلمه گفتند آنحضرت مبرور محله ایشان آمده اند که زدند که

وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي آمَنَّا بِالْأَوَّلِ قَدْ آمَنَّا بِالْأَوَّلِ وَالْأَوَّلُ وَاحِدٌ لَّنُحْنُ كَمَا مُسْلِمُونَ
وگوئید ایمان آوریم بآنچه فرود آورده شد به سوی ما بآنجی فرود آورده شد به سوی شما معبود
و معبود شما یکی است و ما و او را منقادیم یعنی اگر گویند که چگونه مجادله کنیم که نسبت و انقض و خارج و لغت
نذهب با است چنانچه خارج قایل نماز و حج و عصاره در و انقض منکر رویت حکم شد که مجادله نکنید
بلکه در جواب چنین گوئید که کتاب و اخبار را که بر شما نازل کرده شد تسلیم کنیم لیکن تطبیق
میدهمیم که از آن حق ناست میشود و از تعدد زمانی حکم دیگر نمی شود خدای ما دشمنای یکجاست و
لَكَ لَكَ أَنْزَلَكَ الْكِتَابَ مَا جَاءَكَ كِتَابُهَا مِنْ سَابِقِ فِرْدَوْسِ آورده بودیم همچنان فرود آوریم
به سوی تو کتاب یعنی چنانکه ترا مجادله تلقین کردیم همچنان کتاب بر تو نازل کردیم قَالُوا الَّذِينَ

طالع السب كراصلی ادا داری در دست یافت
طالع السب دود فخر اطم

اَلَيْسَ الْكِتَابُ يُقْرَأُ بِهِ وَبِهِ هُدًى لِّلْمُؤْمِنِينَ وَمَا يَخْتَصِمُونَ اِلَّا الْكَافِرُونَ
 پس تا آنکه دادیم ایشان را کتاب ایالتی دارند به آن و از عرب کسی هست که ایالتی آرد بدان و
 بخواند می کنند آیات ما را مگر کافران یعنی بعضی یهود و بعضی نصاری و بعضی از قریش می توان بیان خواهند
 آورد مگر کسی نیکو گفت ایشان در علم ما مقدر است و ما گفتت تَشْكُوْا مِنْ قَبْلِهِمْ كَذِبٌ لَّا
 يَخُطُّهُ يَمِينُكَ اِذَا اَلَا قَالَ تَبِطُّ لَكُنْ و می خواندی پیش نزول قرآن هیچ کتاب و نمی
 نوشتی هیچ کتاب با درست است خود آنکه در تنگ می افتادند این بدیشان اگر کسی گوید که این کتاب
 اعلیٰ هست اما قریش علم نیست چگونه ایالت خواهند آورد جواب داد که ایشان میدانند که تو پیش ازین
 چیزی نمی خواندی نمی نوشتی به درست است و اما آنکه تصدیق نماید و معارف و حکم بیان میکنند پس دلیل
 نبوت است برای ایشان آوردن کتابی است تبیین برای آت که خط درست است اصل
 و خط دست چپ فرج آن و حضرت حقین فرموده اند که در یمن افزوده است باین که توبه دست
 راست می نویسانی و بخوانی و دست چپ بر می نویسی و بنویسند و بنویسند و بنویسند
فِيْ هَذِهِ اٰيَاتُ الْكِتَابِ اَلَيْسَ اِنَّ الْكِتَابَ لَآ اَتٰهُمُ الْاَنْفُسُ به قرآن آیات و شریعت
 محسوسه در سینه امی آنکه آیه شده ایشان را عالم و آیه می کنند آیات ما را اگر مستحقان را می بیند گوید
 بعضی مفسران گفته اند که مراد از الذین اوتیة العلم نه اذات حضرت است که حضرت الله اعلم به آنکه
 بل برای ترقی است یعنی اگر بالفرض در آن را می کنند و سینه می دهند و در آیه است تا این پایه
 خواب ماند پس انکار را پذیر است و فَاَتَوْا نُوْلًا اَنْزِلَ عَلَيْهِ اٰيَاتُ رَبِّهِ تَتْلُوْا اِلَآ اِلَآ
عِنْدَ كَلِّهِ وَ اَتَمَّ اَنَّا نُنَزِّلُ الْكِتَابَ و گفتند چرا نفرستاده شد بر این پنج مبدء نشانی از جانب حق
 می گویند چنین نیست که نشانی نهائی نزدیک پروردگارین است چنین نیست که من ترسانند و
 یعنی گفته اند کفار که تسلیم کردیم قرآن از جانب پروردگار آمده لیکن معجزات چون موسی عیسی چ
 واقع نمیشود جواب داد که گوی می معجزات از نزد خداست اگر خواهد خواست از دست من ظاهر
 کرد چون شوالقمر و نشان دادن بعینه نشانی نهائی میت المقدس در شب مطرح و سیراب کرد
 یکبار و چهار صد مردم را از یک قبح آب تسلیم احجار و اشجار و عجزه من مگر ترسانند و
 آشکارا همین معجزه پس است برای تصدیق رسالت من اَوْ كَيْفَ يَكْفُرُ اَلَا اَنْزَلْنَا عَلَیْكَ

عمار بن یاسر و دو عبد اللہ بن ابی و غیره ماجرائی از بیت به خدمت سرور کائنات صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم عرض کردند این آیت نازل شد مقرر بر هجرت بدانکه هجرت دو قسم است یکی فرض اگر
گفته اند نماز و روزه مانع مشورت و مکره تحبب سجاد تعالی خطاب ایشان کرد و در غایت هجرت حبشه
و دینیه به این آیت نمودن فَقِيلَ لَا يَأْتِيكُمُ الْمَوْتُ فَمَا لَتَنِائِمُونَ هر شخصی چشیده مرگ
است به زبیدی مابازگردانیده شود بدانکه انسان به چند وجه ترک وطن نمیکند یکی آنکه اگر بر طرف
رویم و هوای آن سرزمین ناموافق آید و یا که شومیم جواب داد که از مرگ گردینیت چنانکه منقول است
که شخصی نزد حضرت سلیمان علیه السلام نشسته بود و ملک الموت برائی زیارت حضرت ایشان آمده
به چشمهای تیز در وی آنکس دیدن شروع کرد آنکس ترسید و از حضرت سلیمان عرض کرد که مرا
خدا باد را حکم کنید که مرا در بند رساند یا بفرستد او را در بند رسانید ملک الموت به سلیمان گفت
که یا نبی اللہ مرا حکم رب العزیز شده بود که روح اینکس در بند قبض کن متعجب بودم که چگونه اینکس در بند
خواهد رسید حال امیروم و روحش در بند قبض میکند پس مرگ در هیچ سرزمین انسان را نمیکند از
دویم آنکه به سبب املاک ترک وطن نمی تواند جواب داد بقوله وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا

الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَهُمْ أَجْرًا كَثِيرًا و آنکه ایمان آوردند و کارهای نیکو کردند و نیکو
به عملهای بلند میرد و در میان جوهای جادوان آنجا نیک است مزد این عمل کنندگان یعنی در
بهتر از املاک نبوی خواهیم داد الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ و آنکه صبر کردند و بر پروردگار
توکل میکنند سیدم آنکه اگر ترک وطن کنیم از سر نو معاش تلاش کردن خواهد شد جواب داد
بقوله وَكَيْفَ تَتَّقُونَ اللَّهَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي لَا يَرْزُقُكُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَصَلِّينَ و بسا جانور
که بر نمیدارد روزی خود را خدا روزی میدهد و او شما را نیز رزق میدهد شنوانا یعنی هر چهار قسم جانوران
چیزند و پرند که قوی و ضعیف اند چون نیش و ملنگ و روبه و شغال باز و شاهین و زاغ و مرغ
او سبب رزق میرساند با آنکه ایشان روزی خود بر نمیدارند اگر در خاطر ایشان گذرد که بعض
جانوران بر رزق امید هم چون گاو و گوسفند و غیره جواب داد که شمار اینهم روزی من میدهد -

وَنَسِيتُمْ مِثْرَ اللَّهِ الَّذِي هُوَ مَوْلَاكُمْ فَرَجِعُوا إِلَى اللَّهِ ذَٰلِكُمُ الْوَجْدُ الْيَقِينُ

و اگر سوال کنی ایشان که کیست آنکه آفرید آسمان با زمین و رام گردانید آفتاب و ماورایه رعد
 است پس از چه جهت گردانیده می شوند از راه توحید یعنی اگر ایشان پرسی که خالق آسمان و زمین
 آفتاب و ماه تاب که ایشان واسطه فی العوض رزق اند چرا که از آسمان آب میبارد و زمین را دنیا
 استعداد نبات بهم میرساند و شمس طبع میکند و قمر مویذ نموده و دیکت خواهند گفت که خدا است
 پس چرا فکر فرزی میکنند و اگر گویند که در حجت و وسعت رزق نمی باشد جواب داد الله یقیناً
 الرزق لمن یشاء من عباده و یقدر له ما یشاء الله یکمل لشیءه عظیمه خدا فرامی میکند رزق را
 برای هر که خواهد از بندگان خویش و تنگ میسازد برای هر که خواهد بر طایفه خدا بر هر چیز دانا است در اینجا
 بقدر که فرمودند و بجای دیگر بقدر وجه آن اینست که هر که مبتدا بفقری گفتم تو غم می گردانم چنانکه
 دیکت مسطور است که روزی در تبریر و تقدیر مخاصمه شده تقدیر بر تبریر گفت که اول تو همراه کسی
 بشویم که چرمی شود آلفه تبریر شخصی در خواب گفت که من همراه تو شوم آنکس اکثر از تبریر صحبت
 نمود هیچ فایده نکرده بعد تقدیر همراه آنها گس شد و گفت که فردا باد شاه سوار خواهد شد تو بر سر راه
 ایستاده اوراد شنام دهی آنکس همچنان کرد باد شاه اوراد طلیع روزینه مقرر کرد و او خواب
 خود گردانید بعد چندی باز تقدیر او را در خواب گفت که به شنبه باد شاه رقص خواهد دید و تنبیه
 بخواب رود و تو مالش کنی پایش گرفته بر زمین کشیده دور اندازی آنکس همچنان کرد همان دم
 مستحق محل شاهی میگفت باد شاه او را بنواخت تا آنکه در بر خود کرد و لیکن سألهم من نزل
 مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاصْبَاهُ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَا تَنَالُوا لَقَوْلِهِمْ اللَّهُ مَقْلُ الْعِلْمِ اللَّهُ بَلْ كُنْزُ كَرِيمٍ
 لَا یَعْقِلُونَ و اگر پرسی ایشان را کیست آنکه فرود آورد از آسمان آب پس نه ماه سخت به
 سبب آن زمین را بعد از مردن آن البته بگویند آن خداست بگویم: آیش خدای را راست
 بلکه بشیر تر از ایشان نمی فهمند اگر گوی که در بعد موتها و من بعد موتها فرق چیست گویم چنانکه
 در قبل و من قبل است یعنی از من بعد موتها دوام مفهوم میشود بخلاف بعد موتها والله اعلم
 و ما هله و الحیوة الذنیا الله کھو و لعبت و نیست این زندگانی دنیا مگر بازی و بهیوده
 این قول بالموجب است یعنی تسلیم کردیم که شما در محبت بی خانمان و بی رزق و متروک خواهید
 شد لیکن بدانید که دنیا هو و لعب است و ریخا هو و لعب مقدم کردند و در دیگرها بالعکس

چونکه لهر با طبع سر زدی شود چنانکه از طفلان بخلابت لعب که برای دفع غم و فغعل می آید پستانک
از جو زمانه تبا که لهر آخر گویند که در آن غرضی مقصود نباشد چون بادای طفلان که گاهی عصارا
اسفله این بران موم می شوند و صوری حیوانات را حیوان بالا مستحکم می مانند و لعب است که از ان
غرض دفع مهموم باشد چون غنا و مرد و تنگ بازی و کپورت بازی و در سوره حدید تفصیل بیان کرده
اند اعلو الالهة الدنیا لعب له و دنیا اخریة و بخارشی الاموال والا ولاد یعنی
لهر و لعب چون صبیان و نیست چون شبان و تفاخر چون کھوار و تخارشنی الاموال الا ولاد چون
شیوخ و در حدیث آمده که چون آدمی پیشرو دود چیز دیوی زیاده می شود کمی حرص دویم طول اندیش
دور نیجا بلهر و لعب قصر کرد چرا که در بیجا بیان تحقیر دنیا منطور است و بعض اقسام لعب مزاحیه
مانند تادیب فرس و تر اندازی و مسابقات ملاعبت مرد باران خود و آن الذر الخیرة الهی

حَتَّىٰ آتَيْنَاكَ الْكِتَابَ الْكَافِرَ النَّاسُ مِنْ حَوَالِهِمْ أَقْبَىٰ لِلْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ بِمِنْحَةِ اللَّهِ يُكْفَرُونَ
 آیا ندیدند که ما پیدا کردیم حرم باطن را در بوده میشوند مردمان از حوالی ایشان آیاتی حاصل با دور
 میدارند و نیست خدا تا سب میگویند یعنی چنانکه ایشان را در دریا می بینیم و دریا هم با دور
 می داریم و اگر گویند که خدا را حکم کرده است بر پیش ایشان لغو باشد نه با جواب داد و من
 اعظم منی افتخاری علی الله کذباً و کسبت تمسکاً بر از کسی که افترا کرد بر خدا دروغی را و اگر گویند که
 اگر خدا امر نموده است منع هم نموده است جواب داد آن کتاب بالحق لما جاءه و بالکفر فی جنتهم
 شری تلكم کفر یعنی یا دروغ داشت سخن راست است چون بیادش آید یا نیست دروغ و حق
 کافران را و اگر گویند که برای حصول معرفت خدا ایتالی عبادت ایشان میکنند جواب داد و لکن
 جَاهِدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا اُولَئِكَ الْخَاسِرُونَ و آنانکه جهاد کردند در راه ما البته
 دلالت کنیم ایشان را بر راه مای خیر آئینه خدا یا اینکه کاران است توجیه این آیت به سه طور
 بیان کرده میشود یکی آنکه آنانکه کوشش کردند در تحصیل علوم مالتبت ایشان را بر چند راه مطلق
 علم وجود و علم صفات عطا میکنیم دوم آنکه آنانکه در ترتیب مشغولات سعی میکنند ایشان را
 منبهاً بطریق اشکال را بر دو قیاس افتخاری و استثنائی که بدان نتائج بر می آید بنویسم آنکه صوفیه
 گویند آنانکه مجاهد میکنند در راه مالتبت را می نمایم طریق وصول به خود و این حجاب است
 ایشان است و اگر خدا تعالی همه را عبادت کنندگان به احسان است **صوره** دوم کی است
 شصت و دو آیت دارد و شش رکوع در قبط این سورت به سوره عنکبوت این است که در آنجا
 مذکور شده که در هجرت مؤمنین را باید که بر کربت صبر کنند چه غیرت در عالم میشود چنانکه
 درین سورت مبرهن است بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُ غَلِبَتِ الْكُوفَةُ فِیْ اَدْنَى
 الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ آبَعْدَ عَلَيْهِمْ سَعْيُهُمْ لِيُؤْنَفِیْ يَضْعُ سِینُیْنَ مَغْلُوبٌ نَدْوَمُ دَمٌ دَر
 نَزْدِیْکَ تَزِیْنِ یَیْنِ یعنی در سرحد خود ایشان بعد از مغلوب شدن خود غالب خواهند شد و در
 سال مصفی الم اظهار لازم بود و عود و آن امنیت که در زمانه خسرو و پرتیر که شیرین معشوقه
 او بود و مورق نام دانی بر زمین شام از جانب انصاری دو ده پناه از امان دم معنی عور زیله
 به خسرو سازش کرد سلطان روم بر این ماجرا آگاه شده لشکر فرستاده موافق با قتل

کرد و پسر مودق به حضور جسر و آمده استغاثه نمود و جسر و فرحان و عجلان را به لنگری گران همراه
 مودق کرد و فرحان بیت المقدس و محران حلب و در قبضه تصرف خود بیاورد و فوج نصرا
 را شکست فاحش شد کفار عرب اهل اسلام طعن شروع کردند که چنانکه اهل ایران که مارا نشاند
 تمام است به ایشان که غیر خدا را عبادت میکنیم بر اهل روم که شمارا به ایشان مناسبت تمام
 است و در دعوی تو حید غالب آمدند ما هم بر شما غالب خواهیم آمد این سخن بر زمین بسیار شن
 می نمود به خدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم عرض نمودند این سوره نازل که در بعض
 سنین روم غالب خواهند آمد حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه این سوره را در بیت الحرم رفته
 به آواز بلند خواندند ابی و غیره و بجز کفار استعجاب کردند حضرت صدیق اکبر به ایشان شرط
 نمود که اگر در مدت سه سال روم غالب نشد مایا زده شترانشما بگنجیم و اگر شما امن بگیرد این
 ماجرا به خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گذارش نمودند آنحضرت م فرمودند الْاَدْبِیْتِ
اَنَّ الْيَضَعَ مَا بَيْنَ الثَّلَاثِ وَالْبَتِیْعِ یعنی چنانستی که اطلاق بضع بر مابین ثلاث و تسع است
 بر دوره مدت زیاده کن و هم در قیامت حضرت صدیق اکبر رفته اقرار به هفت سال نمودند و
 شتر مقرر کردند اتفاقاً بعد مدت موعود و وقتیکه در جنگ بدر شکست کفار عرب شده فرحان
 و عجلان هم از لشکر روم شکست فاحش خورده پاشان گردیدند و خسرو کسان را که شکست خور
 آمده بودند در بند کرد و اکثری را بکشت که اگر نخواستند آخر همه سر دادان به شیر و به پسر گفتند که
 تو مالک ملک هستی شیر و به شکم خسرو به خنجر چاک کرد و چشمش آنگاه غر و نامد آنحضرت صلی الله
 علیه و آله وسلم را چاک کرده بود آنحضرت م در حق او فرمود اَللّٰهُمَّ قَرْنَهُ بِمَنْ تَرْضٰی اسی بار خدا
 چاک کن او را همه چاک کردنی یعنی پاره پاره کن جسم او را همه سلطنت همچنان شد که شکم او را
 پسر او به خنجر درید و شاهی او به تیاهی آمد و تقوی بنابر تحقیق غلبت الروم بصیغۀ ماضی
 معرب و سیخلیون بصیغۀ مضارع مجهول خوانده اند چنانکه در عهد خلیفه ثانی و ثانی
 روم مغلوب شده و بعضی محققین چنین فرموده اند که الله هفتاد و یک عدد داد و یعنی
 درین مدت روم مغلوب خواهد شد چنانکه در سلطنت مسویر بن عبد الملک اتفاق افتاد
 که نصاری از روم بدر شدند در جزیره لندن مسکونت داشتند و اگر در عهد خلیفه اول و ثانی

مینفیه اول به کفار قریش استنباط کرده اند که لا یلیق بالین السِّلْمَ وَالْحَرْبَ فِی حَادِی الْحَرْبِ اگر
 مسلم از حربی در قمار غالب و قیمت بگیرد و راست نیکن بعضی محققین فرموده اند که از بعضی جهادیت
 هجوم میشود که خلیفه اول آن قیمت را تصدق کرد پس این قیاس همی وجهی ندارد چه اگر در قمار و قمار
 بی باشد و خلیفه اول او را برین شرط قیاس بود چنانکه کسی گوید که اگر فردا افتاد بجای آید انقدر در دنیا را از تو
 گیر پس در بر آمدن آفتاب هیچ شک نیست از آدنی الارض زمین شام یعنی بیت المقدس و حلسه
 را دست و در سینه مشتصد و پنج که امیر تیمور بر روم غالب شد بعضی مؤرخین تاریخ فتح از او فی الارض
 رضاد است و مشتصد و پنج عدد دار و بر آورده اند لَیْلَهُ الْاَكْمَرُ مِنْ قَبْلِ وَمِنْ بَعْدِهِ وَیَوْمَ ذِ
 یَحْرَجُ لِلْمُؤْمِنُونَ بِبَضْرِ اللَّهِ هَبِصُ مِنْ یَقْتَاءُ مَا وَهَقَ الْعَزِیزُ الْکَرِیْمُ خدائی راست فرمان
 شایین پس ازین آن روز شادمان شوند مسلمانان به نصرت خدا نصرت میدهد هر که را خواهد و او است
 غالب مهربان یعنی حکومت مر خدائی راست هر که را خواهد فتح دهد هر که را خواهد شکست و عَدَا اللَّهِ لَا
 خَلِیْفَ اِلَّا اللَّهُ وَعَدَا وَلَکِنَّ الْاَکْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ وعده کرده است خدا وعده خلاف میکند
 خدا وعده خود را ولیکن بیشترین مردمان نمی دانند یعنی وعده فتح و وعده حشر و نشر یعمکون
 طاهر از الحسوة الدنیا و هم عن الاخرة هم غفلون میدانند ظاهر را از تدبیر زندگانی
 دنیا و ایشان از آخرت بجزر اند اوله تفکروا فی انفسهم ثم ما خلقت الله السموات والارض
 وما ابدا بها الا بالحق و اجل مسمى و ان کثیرا من الناس یلقوا عوامکم کفر و ان یأیال یخونون در
 ضمیر خود کینا فریاد است خدا آسمانهای دوزخ را آنچه در میان آن هر دو است مگر به تدبیر درست
 به تعیین میعادى مقرر در آئینه بسیاری از مردمان به ملاقات پروردگار خویش نامعتقدند یعنی اکثر
 بعضی قایل معادند چون حکما ایوانان و مینود و روافض و معتزله لیکن این دیدار پروردگار و حساب
 کتاب آن روز غافل اند اوله سیبر و فی الارض فینظر و کیف کا عاقبه الذین من قبایم کانوا
 امسک بهم قوه و اناروا الارض و عمر وها اکثر جماعه وها و جاءهم رسالهم بالبینات
 فما کان الله لیظلمهم و لم یکن کانوا انفسهم یظلمون و آیه میگردند و زمین پس بگردند
 چگونگی و خدا قبت آنرا کمیش ازین بودند توانا تر از ایشان و مشور اینند زمین را و با و گردند آن
 برین را و با و گردن ایشان ان زمین را و آمدند بدیشان پیغمبران ایشان به مجزه های پس

ممکن نبود که خدا قسم کند بر ایشان و لیکن ایشان بر جزایشان قسم میکردند فَكَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ
أَسَاءُوا السُّوءَ أَنَّهُمْ كَانُوا يَلْعَنُونَ و کائنات را ساءت میفرمودند و کائنات را لعن میفرمودند وَكَانَ
 کسان مشرک بدی گردیدند بسبب آنکه دروغ داشتند آیات خدا را و بعد آن اشتهار میکردند اللَّهُ
يَبْكَرُ الْخَلْقَ ثُمَّ يَكُونُ يُنْفَخُ النَّفْثُ وَتَرْجَعُونَ خدا اول میسازد آفرینش باز دوباره کندش باز
 بر صوفی اگر دانیده میشود بیان معاد است نفوذ آن جسم ایشان موجود است که پوست ایشان
 پر زخم آید و تل پاره میشود باز بدستور تنگید و در زمین نیز موجود که بجز میزدید لجه ناپسید میشود باز
 پدید می آید و يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْحَقُّونَ و روزی که قائم شود قیامت ملزم شده
 خاموش ماند گناه کاران و وَلَا يَكُنْ لَكُمْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ شَفَعُونَ و کائنات را کفر میفرمودند
 و نباشد برای ایشان از شرکایان هیچ شفاعت کننده و با خنده بر شرکایان خوشترند
مَعْقُودٌ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْبِلُ الْمُتَّقُونَ و روزی که قائم شود قیامت این و بر
 شوند در آن قیامت حجت جدا و اهل نار جدا کرده خواهند شد و در حدیث آمده که فَرَقَهُ لَا
تُفْسِدُ بَعْدَهُ یعنی مفارقتی است که بعد از آن ملاقات نخواهد بود فَالَّذِينَ اسْتَوُوا عَصَا إِبْرَاهِيمَ
الْمُصَلِّينَ أَنَّهُمْ فِي رَدْفَةٍ يَتْلُونَ اما آنکه ایمان آوردند و در امری شاکسته گردید پس
 ایشان در پشت خوشحال کرده شوند عبودیت را در یک آنگاه آن بر چهره آشکار بود و از حد میشتاب
 میشود و که مراد از عبودیت غناست و در پشت غناست قسم خواهد بود و کجی آنکه حوالین لغنی خواهند کرد
 و ویم آنکه از نفسیان آواز خواهد برآمد میوم آنکه ملائکه نفسی خواهند کرد و کائنات را کفر و وَلَا يَكُونُوا
بِأَيْدِيهِمْ أَلْفَاظُ الْحَقِّ وَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ و اما آنکه کافر شدند و دروغ
 داشتند آیات را ملاقات آخرت را پس ایشان در عذاب جا هر کرده گانند فَتَجْعَلُونَ اللَّهُ
يَعْلَمُ مَنْ تَقُولُونَ وَجَعَلُونَ نَفْسَهُمْ حَقًّا و آنکه الْحَقُّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَجَعَلُونَ
قُلُوبَهُمْ حَقًّا پس یکی است خدا را وقتیکه شام میکنند و وقتیکه بصبیح در می آید و در او است
 ستایش در آسمانهای درین و آخر روز و آنگاه که در وقت زوال در می آید تند بر می آید از غذا
 دروغ و علل آن بیان کردند و آری است نماز پنجگانه ثابت میشود و از تمسکون نماز مغرب و
 عشاء و از تصبیه نماز صبح و از عشاء نماز عصر و از تظلمش نماز ظهر یعنی اگر تسبیح او

به خانه و درین اوقات خواهید کرد و نوری در دل شما پیدا شود به شد چو آنکه در هر وقتی از این اوقات
 اول تنفر به او از ذل و انصاف او به جانم تجدد میگردد پس مامور شدند به نمازهای و الله اعلم
 بِخبرِی هُوَ الْحَقُّ الْمُبِیَّنُ وَ یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَمِیَّتِ مِنْ لَحْجٍ وَ یُخْرِجُ الْآیَّضَ بَعْدَ وَفَاةٍ وَ کَانَ لِلَّهِ مَخْرَجٌ
 بر می آورد زنده را از مرده و بر می آورد مرده را از زنده و زنده بسیار ازین را بعد مردن آن و همچنین
 بر آورده خواهید شد یعنی از قبور و مراد از زنده بر آوردن از مرده حیوان است که از نظر پیدا میشود
 و نطفه از حیوان و مِنْ الْآیَّاتِ أَنْ حَلَّکُمْ مِّنْ ذَآبٍ لَّسْتُمْ تَعْلَمُونَ اِذَا ذَآبٌ لَّیْسَ تَعْلَمُونَ
 و نشانهای خدا آن است که آفرینش را از خاک باز ناگهان شمار دم شدید از جای سجای می برد
 شده از خاک پیدا کرده باین سنی که نطفه از غذا پیدا میشود و غذا از خاک یا باعتبار آدم علیه السلام
 و در زمین پرانگنده شده یعنی گاهی در حشر و گاهی در غم پس بر آن ذات پاک چه خبر است که شمار او در روز
 حشر باز از خاک آفریده و در زمین منتشر کند و مِنْ الْآیَّاتِ أَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا
 إِلَیْهَا وَ جَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً ط إِنَّ فِی ذَٰلِکَ لَآیَاتٍ لِّعَمَّا تَتَفَكَّرُونَ
 و از نشانهای خدا آنست که بیا فرید برای شما از جنس شما زن را تا اگر می دیدید سویی ایشان متوجه
 شده و پیدا کرد میان شما دوستی و مهربانی صراحتین درین کار نشانهای است برای گروهی که
 نا اهل میکنند یعنی همچنان اعمال شمار از انفس شما پیدا کرده با هم دوست پیدا کرده در حشر و نشر
 همراه شما خواهند اند و خواه نیک باشند خواه بد و مِنْ الْآیَّاتِ خَلَقَ لَکُمُ السَّمْعَ لِتَسْمَعُوا
 اَخْبَارَ الْآیَّاتِ تَعْلَمُوا وَ الْآیَّاتِ اِنَّ فِی ذَٰلِکَ لَآیَاتٍ لِّلْعَالَمِیْنَ و از نشانهای خدا آنست
 آفریدن آسمانهای و زمین که ناگهان بدون زمانهای شمار و گاهی مشاهده بین یافتنه اند و
 و از نشانهای خدا آنست که آفرینش را با هم آفریده و با هم آفریده و با هم آفریده و با هم آفریده
 موقوف است است و از نشانهای خدا آنست که آفرینش را با هم آفریده و با هم آفریده و با هم آفریده
 و همچنین از نشانهای خدا آنست که آفرینش را با هم آفریده و با هم آفریده و با هم آفریده
 و از نشانهای خدا آنست که آفرینش را با هم آفریده و با هم آفریده و با هم آفریده

اوست محقق شهادت شب روز و رزق طلب کردن شما از فضل او و صراحتی که درین کار نشانها
است برای قومی که می شنوند چون بخارات از معدنه بر میخیزد و در باغ صغیر میکند خواب می آید و چون
تحلیل میشود بیدار میشوند و تلاش معاش میکنند بچنان به سبب ما و نفسانی مردم و غفلت
آنچون هوا و هوای و رشوه و بوی آیند و بوی فکر معا شوند و من اینها را بگویم که البرق خفا و طعنه و اینها

مِنْ السَّمَاءِ مَا يَصْحَبُ بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْثِقَاتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ
يَعْقِلُونَ و از نشانهای اوست که می نماید به شما برای راه برائی ترسانیدن و غیبت دادن و فردو
می کرد از آسمان آید پس زنده میکند به سبب آن زمین را بعد مردن آن صراحتی که درین کار نشانهای است
برای قومی که می شنوند به شما برای راه برائی ترسانیدن و غیبت دادن و فردو
و مِنَ الْإِنْبَاءِ أَنْ تَقُولَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بَايَعَتَاكَ إِذْ دَعَاكَ دَعْوَةً مِّنَ الْأَرْضِ فَذَكَرْنَاكَ وَأَنْتَ
نَظَّامُنَا نَحْنُ الْإِسْمَاءُ لَمْ يَلِدْهُمَا السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ لَمْ يَلِدْهُمَا وَهُمَا لَمْ يَلِدْهُمَا وَهُوَ الْغَلْبُ
نَحْنُ الْإِسْمَاءُ لَمْ يَلِدْهُمَا السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ لَمْ يَلِدْهُمَا وَهُمَا لَمْ يَلِدْهُمَا وَهُوَ الْغَلْبُ

نشان از زمین برای یعنی اسرار علی السلام و صورتها را گفت و آیه اهل القبور و که من فی السموات
و الارض کل کائنات و مراد است آنکه در آسمانهای و زمین است صریحی برای قریب و در اندوه و هو
الَّذِي سَبَّحَ لِلْحَاقِّ تَعَزَّيْزُهُ وَهُوَ الْغَلْبُ عَلَيْهِ وَكَذَلِكَ الْمَثَلُ الْأَعْلَى فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ
الْحَكِيمُ الْحَكِيمُ و او است آنکه در سبب آفرینش را باز و بار و کند شش این
و بار و کرون آسمان تر است برست و مراد است صفت بلند و آسمانهای و زمین و است
غالب با حکمت مثل الاعلی و اعلی حتی تعزیز و تعزیز لک مَثَلُهُ فَمَنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ

لَكُمْ مِثْلُ مَلِكٍ آيَةُ أَنْ لَكُمْ مِثْلُ مَلِكٍ مَثَلُهُ فَمَنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ
عَاوَنَهُمْ كَيْفَ يَفْعَلُكُمْ أَنْفُسِكُمْ كَذَلِكَ نَقُولُ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ
يَعْقِلُونَ و بیان کرد برای شما و ستان از حال شما آیا هست
برای شما از بند گاه که مالک ایشان است و ست شما هیچ شریک در آنچه
عطا کردیم شما را تا شما و ان یکان باشد بهتر رسید از ایشان مانند
تر رسیدن از قوم خویش همچنین بیان میکنیم نشانهای برای قومی که بفهمند
حاصل مثل آنست که ملوک با مالک برابری نمیشود پس ملوک خدا را شریک او

نتوان گفت و فقط شکر او در اینجا معنی مفروض است چرا که الف لام و ن استعاره قبیله جمیعت ملل میکند
 بلی السبع الذین ظلموا آهوا هم و غیر علی لکن تمیز من احسن الله و هو اکرم من یصلی بکلمه
 بیروی کرده اند شکرگران خواهش نفس خود را بشیر علم پس که راه نماید کسی را که گمراه کرده و نیست ایشان
 را هیچ یاری و مهند فاقه و جهک للذین حقیفاً قطرت الله النبی فطر الناس علیها لا یتبدل بحاجی الله
 ذلک الذین انقضوا فی الذلک الذین لا یقبلون است کن وی خود را برای عبادت بنفس بنده بیروی کن بن خدا را که بیار و ما
 را بروی بدل کن بنودین دین خدا را این است دین درست و لیکن اکثر مومنان بنده اند و در دست
 آمده کل مومنین علی فطره الا اولیاءهم اواءه یهودان او یسوعان او انجسسان مسیحیان الذین و انقضوا
 و اقموا الصلوة و لا تکلوا من الممشرکین عبادت کنید رجوع کرده بسوی وی و تبر سید
 اروی و بر پا دارید نماز و ما بشید از مشرکان یعنی اقموا و حو که مفسدین الذین من الذین
 قرآن یهم و کما و استیعاً کل حروب کما لکیم قر حو و مبا شید از آنکه بر الله ساخته
 دین خود را و نند کرده کرده صحر و صی به آنچه نزدیک است خورند است یعنی کافر و افرضی نباید
 و اذا احسن الناس صی و حو ابیهم مفسدین الذین هم اذا اقمهم من رحمه اذا فیر یح
 قنهم یهم یعنی کون و چون بر بند مومنان سختی بخوانند بروردگار خود را رجوع کردن
 به سوی و باز چون به چشاند ایشان را از جانب خود آسانشی تا گهان طائفه از ایشان
 بروردگار خود شریک می آرند و هر روز رحمت بجات از رویا و باران و غیره است که بسوی
 غیر نسبت میکنند لیکن فر و اما الکیتمهم فقهوا فقهوا فقهوا عاقبت حال ایشان
 آنکه تا نا پاسی کنند به آنچه عطا کردیم به ایشان پس بر و مند شود بدین و حقیقت حال خواهید
 دانست اقر ان لنا علیهم سلطاناً فانی یحکمهم کما کوا ابیهم کونان آیا فرود آوریم
 بر ایشان و یس پس آن دلیل بیان میکند برای ایشان به آنچه باندا شریک می آرند
 و اذا اذ منا الناس رحمه قر حو لها لوان فیههم سیریکه کما فادمت ایس ابیهم اذا
 هم یقظون و چون به چشاندیم مومنان را بخشاشی نهادمان شود به آن و اگر برسد
 بدیشان سختی به سبب آنچه پیش فرستاده است دست ایشان ناگهان ایشان نا امید
 میشوند یعنی چون ایشان را رحمت از رویا و باران به سیریم ناگهان نسبت به غیر

مشرکان یعنی اگر گویند که چه دایمیم که به سبب شرک چنین و چنان شد جواب داد که بگو سیر زمین
 کنید و ببینید که به سبب شرک در دنیا چه آفت‌هایی برپاست وَ تَقَرَّبَ وَ جَعَلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْهُ
 مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ بَوْمٌ لَا مَرَدٍّ لَهُ مِنَ اللَّهِ بِوَعْدٍ يُصَدَّقُ عَمَلًا
 پس راست کن روی خود را برای دین در مست پیش آنکه بیاید روزی که بازگشتی نیست آن را
 از جانب خدا آن روز متفرق شود یعنی علاج دفع شرک این است که مذکور شد و از بوم روز شر
 مراد است و صدق و در لغت شکستن شیشه را گویند که ریزه ریزه شود و من کفر تکلیف کفر و دمن
 عِلَّ صَلَاحًا فَلَا نَفْسَ لَهُمْ يَهْدِيهِمْ وَ هُمْ لَا يَفْقَهُونَ ۝ هر که کافر شد پس بر وی است اضرار کفر او و هر که کرده باشد
 کار شایسته پس این جماعت بر او خوشتر از آنگاه راست میکنند یعنی فرشت در جنت می گسترانند
 لِيُجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ حَمِلُوا الصَّلِيبَ مِنْ فِضْلِهِ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ الْكُفْرَ ۝ ۱۸۱ ۝ ۱۸۲ ۝ ۱۸۳ ۝ ۱۸۴ ۝ ۱۸۵ ۝ ۱۸۶ ۝ ۱۸۷ ۝ ۱۸۸ ۝ ۱۸۹ ۝ ۱۹۰ ۝ ۱۹۱ ۝ ۱۹۲ ۝ ۱۹۳ ۝ ۱۹۴ ۝ ۱۹۵ ۝ ۱۹۶ ۝ ۱۹۷ ۝ ۱۹۸ ۝ ۱۹۹ ۝ ۲۰۰ ۝
 آورند و کارهای شایسته کردند از فضل خود صراحت می دهد دوست نیندازد و کافران را قید منوا
 برای آنست که دخول جنت بے ایمان ننهد و اگر نه کفار هم اعمال خیر میکنند چون آبغ شاذن
 و سدا برت تقسیم کردن مهنو و لیکن هباء منسور خواهند شد و اگر گویند که فضل خدا بیغالی چرا
 بر مؤمنین منحصر شد و بر کافران نه شد جواب داد که خدا بیغالی به سبب شرک کافران را دوست نیندازد
 وَ مِنَ آيَاتِهِ أَنْ يُسَيِّلَ السَّيْلَ لِلْمُتَّسِرِينَ وَ لِيُدْخِلَكُمْ فِي رَحْمَتِهِ وَ لِيُخْرِجَ الْفُلْكَ بِأَمْرِهِ وَ لِيَتَّبِعُوا
 مِنْ قَضَائِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تُشْكُرُونَ ۝ و از نشانیهای خدا آنست که میفرستد بادها
 فروه و مهنده برای آنکه بچنانند شمار از رحمت خود وقتی باران دهد و برای آنکه جاری شوند کشتیهایی
 بفرمان او و برای آنکه روزی طلب کنی از فضل او و برای آنکه نشانگر کتب یعنی اگر گویند که فضل را
 اسباب ضروری نیست جواب داد که فضل او در برده اسباب ظهور میکنند و لقد آتینا نوحاً قبلک
 دُسرًا إِلَى قَوْمِهِمْ خِزْيًا وَ هُمْ بِالْبَيْتِ قَانِقَتًا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْكَ أَنْ تَقْضِيَ
 أَلَمُومِينَ ۝ و هر آینه فرستادیم پیش از نوح امیران را به سوی قوم ایشان پس آورد پیش
 قوم خود نشانهای پس انتقام کشیدیم از آنکه نافرمانی کردند و بود نصرت مسلمانان لازم بر او و حدیث آمده
 هر که خدمت برادر خود یعنی مسلم دفع کند خدا بیغالی گناههای او را دفع خواهد کرد و بخواندن این آیه
 اَمْرٌ مَوْفُودٌ مِنَ اللَّهِ الرَّبِّ الْعَلِيِّ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ يَشَاءْ يُخْرِجْهُمُ كَيْفَ يَشَاءُ وَ يَجْعَلُ لَهُ كَيْفًا

فَنَزَلَ فِي يُسُفَ مَرْجُلًا فَذَاقَ أَصْلَ الْمُرِّ مِنْ عَجَابِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ هَذَا خَدَّيْ
 آنست که میفرستد با و را پس بر انگیزانند بر این خدا بگسترانند این را و آسمان چنانکه خواهد
 و بگرداندش پاره پاره پس می بینی که قطرات بیرون می آیند از میان آن پس چون رساندش بهتر
 خواهد از بندگان خود ناگهان ایشان شادمان شوند از اینجا بیان عدم استقلال مردم است که گاهی
 خوش گاهی ناخوش میشوند و نظر بر قدرت کامله او ندارند و بر او اعتماد میکنند و گفتگان او را مقلد
 آن میگردانند **مَنْ قِيلَ لَكَ لَيْسَ بِكَ شَيْءٌ** اگر چه بودند پیش از آنکه فرود آورده شود بر ایشان باریان نا امید
 شونده غمخیزان **قِيلَ لَكَ لَيْسَ بِكَ شَيْءٌ** است تا انصرافی آید **رَحِمَ اللَّهُ كَيْفَ يُجِزُ الْأَرْضَ بَعْدَ**
مَوْهَاتِهَا ذَلِكَ كَيْفَ الْوُجُوهُ عَلَى كَيْفِ شَيْءٍ قَالُوا بَلَى وَرَبُّكَ يَسْوِي الْأَرْضَ كَيْفَ يَشَاءُ وَمِنْ ذُنُوبِهِمْ
 زمین را بعد مرده بودن آن هر آینه وی البته زنده کند و هر گاه گشت او بر همه چیز توانا است
وَلَكِنْ أَنْتُمْ كَارِهُونَ أَنْ تَقُولُوا مَعْصُومًا أَتُكَلِّمُونَ بَعْدَ الْيَقِينِ و اگر فرستیم با وی پس
 به بینند آن گشت را زرد شد و چون بپای ناسپاسی کنند یعنی مزروع را زرد دیده ناسپاسی میکنند
 یا بداند آنست که چنانکه بیاچ مذکور میشود از این بیاچ میشتان مراد است و چنانکه بیاچ مذکور میشود
 با و صریح مقصود که رعایت را ضرر می رساند **فَإِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْكُفْرَ وَلَا تَسْمَعُ الظُّلُمَ إِلَّا عَادُوا**
مَعَكِ يَوْمَ پس هر آینه توفی شنوایی مرغان را و بی شنوایی کران را آواز خواندن چون بگو
 بگردانند اینست و او را از موفی به اینجا مرده دل انداخته کلام برایت در دل ایشان اثر نمیکند و اینک
 موفی نمی شنود چه سماع موفی به احوال نیست متواتر و ثابت است **وَمَا أَنْتَ بِهَادٍ الْعُمَى عَنْ**
سَبِيلِهِمْ إِنَّ مَعَهُمْ هَادٍ يَبْتَغِي الْبَيْتَ الْمُسْلِمَ الَّذِي يَخْلُقُ ضَعِيفٌ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعِيفٍ
وَهُوَ ضَعِيفٌ مِمَّنْ بَعْدَ زَوْجٍ ضَعِيفٍ وَتَشْكِيَّةٌ طَائِفَةٌ مَّا يَسْتَأْذِنُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْغَلِيظُ
 هدایتی آنست که آفرید شمار از بندگانش تا توانی باز او را و مر شمار بعد از تا توانی توانایی باز
 او را بعد از توانایی تا توانی و مفیده موفی می آفریند صریح میخواهد و او است و انا
 و تا بایستی پیدا کرد شما را از قطره می بده آن منی را چندان قوی داد که گشتی
 ابرو هم میکنند و از شرق تا به غرب میرود پس از جوانی یا زنا توان میشود یعنی
 میر میگوید و است توانا نخواه ضعیف پیدا کند خواه قوی و را باین رکوع یک رکوع اول

اینست که قمار اتباع تو نمیکند چه اگر گویند و گرنه اگر تعالیب خلق جسم خود به بینند برای اقرار و حجاب
و حشر و نشر همین بس است و در اینجا دو شبهه وارد میشود یکی آنکه قاعده اصولیان است که چون
معرفه بعد معرفه اعاده کند و هر دو عین یکدیگر میباشد و چون بگردد بعد تکرار اعاده کند بفریاد یکدیگر میشود
و در اینجا الفاظ منصف که بگردد است به تکرار آمده و مغایر یکی دیگر نیست جواب آنست که این قاعده
الشریست بعضی جا منطبق نمیشود لیکن بعضی محققین جواب داده اند که در اینجا هم در هر دو منصف
نفاذ است چه اگر ضعف اول مراد از نظره منی است و ضعف دوم مراد از ناتوانی پیری پس قاعده
منتقض نمیشود شبه دوم آنکه عبد الله بن عمر رضی الله عنهما فرمودند ان الله عز وجل خلق الخلق على
سبع فرموده و حال آنکه هر دو قرائت متواتر است جواب آنکه ضعف بالفتح سستی راست
و فکر گویند که محسوس بر حس نیست و ضعف بالضم ناتوانی اعصاب است محسوس مالم است پس جناب
یالت آبی صلی الله علیه و سلم همین اعتبار منع فرمودند و بفرموده نَقُومُوا لِلَّهِ لِحْزَنًا كَمَا كُنْتُمْ
لِلنَّبَاِ اخْبَرَ سَاعَةً لَا يَأْتِيكُمْ فِيهَا كَلَفٌ وَلَكُمْ فِيهَا آسَافٌ وَلَكُمْ فِيهَا نَعَسٌ وَلَكُمْ فِيهَا
كُلٌّ تَقِفُ كُنُوزَكُمْ فِيهَا غَنَاءٌ لَكُمْ فِيهَا زِينَةٌ وَتُمْتِلُونَ وَبَارِئٌ مِمَّا يُشْرِكُونَ وَبَارِئٌ مِمَّا يُشْرِكُونَ
که توقف نکردند یعنی در دنیا بجز ساعتی بچینین از راه برگردانیده میشدند یعنی چون عقوبات
خلقه معاینه کردند دنیا را به مثابه ساعتی خیال نمودند بر عکس آنکه در دنیا جانات و نیای
به مثابه خلوه و خیال میکردند و الله علم و در اینجا اشکال وارد میشود که در علم ساعتی چون روز معلوم
میشود و قمار را عذاب تعلیمی است پس چگونه خواهند گفت که در غیر نماز و غیر ساعتی جواب
اینست که از تفسیر اول نافع ثنائی بهوش خواهند داد پس از روی بهوش می شود خواهند گفت
نه به اعتبار عذاب و قال الذین اذنبوا العیبه و الزلزل ان الذین اذنبوا العیبه و الزلزل ان الذین اذنبوا العیبه و الزلزل
الذین اذنبوا العیبه و الزلزل ان الذین اذنبوا العیبه و الزلزل ان الذین اذنبوا العیبه و الزلزل ان الذین اذنبوا العیبه و الزلزل
و گویند آنرا که علم و ایمان داده شد ایشان را هر آینه توقف کرده آید بر وفق کتاب
خدا تا روز رستخیز پس این است روز رستخیز لیکن شما نمیدانستید و از کتاب لوح محفوظ
مراد است فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمٍ يَصْعَدُ فِيهِ السُّمُومُ وَ يَصْعَدُ فِيهِ السُّمُومُ وَ يَصْعَدُ فِيهِ السُّمُومُ
پس آن روز سودمند و به ظالمان را عذاب خواهد بود و ایشان و نه از ایشان توبه طلب کرده
شود اگر گویند که شما خود را از جهل نسبت میکنید پس معذرت جواب داده آید که روزی که گویند

که زندهای مغنیه را در محفل نشاند و رقص میداد و غنمه میشنید و میگفت یاران به بینید این
 بهتر است آنکه محمد صلی الله علیه و سلم میگوید که نماز کنید و روزه دارید و ترک لذات سازید و در
 حدیث آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند که زنان را سر و میا موزید و فرمودند که این آیت
 در همین باب نازل شده است پس از این حدیث سر و زنان را قاصص مراد است و بغیر علم و
 معنی دارد یکی آنکه بگمراه میکند مردم را بغیر دانستن و دویم آنکه مردمان بے علم را گمراه میسازد و
 و تسخر شعرا را نمیکند همچنان بر آید او عذاب رسوا کننده تیار کرده شد و اِذَا نَسِيَ عَلَيْكَ الْيَتَامَى
 مُسْتَكْبِرًا كَانَ لَمْ يَسْمَعْهَا كَانَ فِي آذَانِهِ وَفِي آفَتِهِ ثُمَّ يَعْدِيبُ الْيَتِيمَ و چون خوانند
 شود برین شخص آیات ماری بگردد و اندک بزرگان گویا نشنیده است آن را گویا در دو گوش وی گران
 است پس خبر ده او را به عذاب در دو هنده از آتش که آتشی است که در آتش است و التَّعْلِيمُ
 هر آنچه آنکه ایمان آوردند و کردارهای شایسته کردند ایشان راست است بهشتی نعمت
 خَلْدِينَ فِيهَا وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ جاویدان آنجا و عده داده است خدا و عده
 راست و اوست غالب با حکمت خلقت السموات بغير عمل ترونها و آتقی فی الارض بوسعی ان
 فَبَيْدَكَ وَبَتَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ طَوَّارًا وَكَثَامًا مِنَ السَّمَاءِ مَا هَاجَتْ فَابْتَنَّا فِيهَا مِنْ كُلِّ
 شَيْءٍ فِجْ كَسِيءٌ آفرید آسمانهای بغیر ستونهای که به بینید آن را و افکنده در
 زمین کوههایی برای احترام از آنکه بچنانده شمار او را بگنجد و در زمین از هر نوع جانور و فرد آورده ام
 از آسمان آب پس و یا نمیدیم در زمین از هر جنس نر و نر را بعضی صفت میدهد میگویی بعضی
 آسمان را ستونها اند که شمانی بینید آن را و آن چهار لایکه اند که ایشان را و تا دارد میگویی
 و حق آنست که صفت نیست یعنی می بینید شما که فلک ستون ندارد و زمین را محکم کرده
 به کوههایی چنانچه سعدی گوید بیست زمین از پل و زره آمد سنوه چه فرو گرفت بر دامنش میخ کوه
 و حیوانات را که هم از زمین اند بران حرکت داده و آبای علوی را به امهات سفلی التسلیم بخشید
 از هر صنف یا کینه میداده هَذَا خَلَقَ اللَّهُ قَارُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِي مِنْ دُونِي يَا ذَا الَّذِي خَلَقَ فِي
 خَلْقِي مُبِينًا این است آفرینش خدا پس بنمایید هر چه آفریده اند آنکه بجزیره اند بلکه سنگاران
 و گر اهی طلب هر اند یعنی معبودان ایشان پیدایش ندارند چه خواهند نمود و لَقَدْ آتَيْنَا

لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِ اشْكُرُوا لِلَّهِ وَمَن يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ إِنَّ الشُّكْرَ لَمِنَ الْقَنَاطِرِ ۝
وهر آئینه عطا کردیم لقمان را حکمت گفتیم که شکر کن خدای را و هر که شکر کن پس جز این نیست که شکر
میکند بر لای نفع خود و هر که ناسپاسی کند پس هر آئینه خدائی بے نیاز مسنوده کار است را قبل
وجه شرک را دلایل باطل کرده حالا ثابت میکند که چنانکه شرک است الانبیاء مذموم است نزدیک
مکمل بود است و لقمان حکیم غلامی حبشی بود سیاه قام پست پنی پهن لب پانی برگشته چنانچه از حد
معلوم میشد چون خدا تعالی خواست که لقمان را حکمت عطا کند ملائکه در خواب آمده به لقمان گفتند
اے رب العزت میفرماید که تا حال نبوت به غلامی حبشی نداده ام اگر خواهی حکمت به تو ازانی دادم لقمان
حکمت قبول کرد و حکایات حکمت ایشان در کتاب محلی لقمان مفصل مذکور است و در کتاب ما هم تقدیر
است که اگر جمع کنیم پنج شش خیزر میخوانند لیکن کتاب الله و سنت رسول الله ما را از جمیع حکمتها
لقمانی مستغنی ساخته و از جمله حکمتها لقمانی آنست که مولای ایشان تا پدر و پادشاه
می نشست لقمان گفت که در پادشاهان و پادشاهان بودن موجب خفقان و بوار سیر است ازین
احتراز باید کرد مولای ایشان گفت من که خود خفقان و بوار سیر می یابم معلوم شد که در حبش همین
است دیگر آنکه لقمان مولای خود را از نوشیدن شراب منع میکرد مگر مولای ایشان شراب خورد
و در عین سستی به یاران خود شرط کرد که اگر همه آب فلان چشمه بنوشتم اینقدر مبلغ مرا باشد اگر نوشتم شما را چون
صبح شد یاران متقاضی شدند مولای ایشان بسیار تنگ شد لقمان را طلب کرد ایشان تدبیر دفع
آن بیا من خدمت که بگو کسانی را که با ایشان شرط کرده اول آمد آب موقوف یابد کرد بعد از آن خواهم نوشید
چرا که شرط نوشیدن آب چشمه که در آن وقت موجود بود کرده ام نه شرط آب تیراید آقا فانا حاصل آنکه
لقمان را حکمت آموختیم که بازای آن شکران نعمت کن نذر نعمت و اذ قال لقمان اذین و هو یعطی
یَدْنِی لَکُم بِإِذْنِ اللَّهِ إِنَّ الشُّکْرَ لَظُلْمٌ ۝ و یاد کن چون گفت لقمان به پسر خود و او پند می داد
آن پسر را ای پسر کس من شرکای مقرر کن با خدا هر آئینه شرک بستی است بزرگ یعنی لقمان
گفت به پسر خود که مقام ترحم است گفتن و اعطای نه و اسیان و این اول نصیحت است از انصاح لقمان
به پسر خود که انعم نام داشت و همه بازوه پند و پرینجا مذکور است بدانکه شرک بچهار وجه ظالم عظیم
است ستم ستم ستم ستم ستم به نفس خود می کند که او را استحقاق و دروغ می گرداند و دویم

دیگر است متفحص اشیاء مجازات قوله فی صفة یعنی اشیاء به سبب بعد کمال یا قرب کمال
یا پوشیده بودن پس پشت شئی دیگر به نظر نمی آید و او به همان اعمال آسمان و زمین پس پشت سنگ
می بیند و میداند یعنی اقوال الصلوة و الخیر بالمرء فی وادع عن المنکر و اصبر علی ما اصابک لان
ذلک من عمر المؤمن ای بپس کردن بر پا و نماز را و بفرمایید کار پسندیده و من کن از ناپسندیده و
محسوس کن بر هر چه برسد به تو هر آینه این مقدمه از کارهای مقصود است یعنی محسوس کن که در امر معروف
اگر در ترا لاحق شود بر آن صبر کن یا آنکه صبر نصیحت علمیه است و لا تقهر حاد لک الناس لا تقهر
فی الارض من حاد ان الله لا یحب کل مختال فخر و هتاهب رخصه خود را از طرف مردمان یعنی به کبر
وراه مودت زمین خردمان هر آینه خدا دوست نمیدارد پنهان زنده خود ستاننده را یعنی از مردمان چنین
مشهور در زمین بے باکانه مودت میان روی کن در رفتار چرا که بسیار آهسته رفتن موجب تکبر است
و تیز رفتن سبب خفت عقل پس میان روی بهتر است قصد بقصد من ضرب
یضرب یعنی میان روی با است و از نصرت من بے اراده است چنانکه میف باید
و اقصد فی تمشیک و اخضع من صولیک لان اکثر الاموات لصوت الحویة
و میان روی کن در رفتار خود و فرو آر آواز خود را صر آهسته بدترین آوازه های
آواز خزان باشد که در و ان الله یسخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض و استیع علیکم
نیما وظاهرة و باطنه و من الناس من یجادل فی الله یعرج علی و لا یهد و لا ینج و لا ینج
آیا ندیدید که خدا را مگردانید بر که شما آنچه در آسمانهای است و آنچه در زمین
است و تمام فرو د آرد بر شما نعمتهای خود را آشکارا و پنهان و از مردمان
کسی هست که مکاره میکند و رباب خدا بغیر دانش و هدایت و به غیر کتاب
روشن سابق ندکور شده هذا خلق الله فانوی ما ذلک الذی من ذریه طحال جواب
آنست که میگویند فلان نعمت مرا فلان داده و اقرار متعمد حقیقی نمیکند و از ما فی السموات و اکب
و اربعه عناصر مراد است و قوله ظاهر و باطن حکما گفته اند مراد از ظاهر ارکان جوارح انسانی
و باطن قوی عشره و حیث گفته اند مراد از ظاهر نسوة الخلق و از باطن عقل و ادراک ارغیده الله
بن عباس ضی الله عنهما مریت که مراد از ظاهر اسلام و قرآن و از باطن شیدین عیوب و در عنایت مراد از نعم

ظاہری خوردن و پوشیدن و از باطنی فخر و صوفیہ گویند ظاہری اشغال وادکار و نعم باطنی
تجلیات الہی است پس کافر نعمت نباید شد قوله یعنی علم و ادھدی متکلمین گویند مراد از
یعنی علم بدیہیات است و ازھدی استدلالیات و انکتاب تنبہ دلائل یقینی کہ مشوب شک
و شبہ نباشد و صوفیہ گویند مراد از اول علم ظاہری و از ثانی علم باطنی و از ثالث علم کتاب و در
عرفیات مراد از اول علمیکہ غیر خواندن بیاید و از ثانی علمیکہ از کسی بخواند و از ثالث علمیکہ از کتاب
خواندہ حاصل کورہ باشد فَاذْ قُلْ لَّهِ الشُّعْرُ اَمَّا اَنْزَلَ اللَّهُ فَلَا اَبْلَ نَبِیٍّ مَّا جَدَّ نَاعِلِکَ اَبَا نَعَامَ
اَوْ کَانَ الشَّیْطَانُ یَدَّیْهِمْ عَلٰی عَذَابِ السَّعِیْرِ و چون گفته شود بہ ایشان کہ پیروی کنید
چیزے را کہ فرو آورد خدا گویند بلکہ پیروی میکنیم چیزے را کہ یافتیم بران پدران
خود را آیا پیروی میکنند اگرچہ شیطان میخواند ایشان را بہ سوئی عذاب و دوزخ
جواب سوال است اگر کسی گوید ایشان را علم نیست پس چرا جدل میکنند فرمود
وَ اِذَا قُلْ لِّیْمِیْنِ مَنْ یُّشَکُّ مِنْهُمْ وَ اَلِی اللَّهِ وَ هُوَ حَسْبُیْ فَقَدْ اَسْفَسَکَ بِالْقُرْآنِ اَنْ تَقُولَ اِنَّا اِلٰهٌ
مَحْقُوقٌ الا تموریہ و ہر کہ متوجہ ساخت رومی خود را بہ سوئی خدا وی نیکوکار است پس ہر آفتیہ
و ست زدہ است بہ دست او نیزے محکم و بہ سوئی خدا است باز گفت
کار ہائی محسن مشروط بہ شرط است یکے آنکہ نیست درست باشد دویم صورت
عمل موافق شرع باشد سیوم آن کار فی نفسہ درست باشد وَمَنْ کَفَرَ فَاَنْجِزْ لَکَ کَلِمَکَ دَالِکَ اَوْ حَتِّمْ
فَنَتَّکَ هُوَ مَا عَمِلُوا اِنَّ اللَّهَ عَلِیْمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ و ہر کہ کافر شود پس اندوین
نکتہ ترا فروے و بسوی ما است بجمع ایشان پس خبر و اگر نیم ایشان را بہ آنچه میکردند ہر آئینہ
خدا و ما است بہ محصلے کہ در سینہائی یا شد یعنی اگر در خاطر پیغمبر علیہ الصلوٰۃ و السلام
بیکہ مرا غم این مردم است کہ پند پذیر نمیشوند جواب و او لَیْسَ لَکُمْ سَخَطٌ مِنْهُمْ اِلَّا مَا عَمِلُوا
ہر ہر مند میایم ایشانرا اندکے باز بہ بیچارگی برانیم ایشان را بہ سو عذاب سخت یعنی زندگانی و دنیا اند
است بہ نسبت زندگانی آخرت و مضطر از رزمی و متعدی ہر و آمدہ و لَیْسَ لَکُمْ مِنْ حَلٰلِ الشَّکْمِ
وَاَدْخُلْ لِّقَوْلِیْنَ اللّٰهِ اِنْ لَّکُمْ مِنْ اَوْیَکُمْ اَوْ لَیْسَ لَکُمْ اَلِیَّکُمْ اَلِیَّکُمْ اَلِیَّکُمْ اَلِیَّکُمْ اَلِیَّکُمْ
البتہ بگویند خدا فرید بگو تا شغلے راست بلکہ اکثر ایشان نمیدانند یعنی گاہے فائل ہم میشوند و نمیدانند

به بینید که چگونه بر یک تاثیر دفعی میکنند و از اجل مسمی و ریخار و قیامت مراد است و جایگاه
 اجل مسمی فرموده اند و در شمس قمر مراد است ذلک بان الله هو الحق و ان ما کذب من
 دونه الباطل ان الله و العباد این کارهای به سبب آنست که خدا همون است ثابت و به سبب
 آنست که آنچیزی برستید بخرو سبب اصل است و به سبب آنست که خدا همون است
 بلند مرتبه به ذات خود بزرگ قدر به صفات خود به جای دیگر و الباطل فرموده اند زیرا که در اینجا
 مذکور شمس قمر شده لهذا به هو حق که در خلاف اینها آنکه ذلک ان الله حق یعنی الحق یعنی الله
 لیکن حق این را که فی ذلک لایستحکم صواب شکوه آید ندید می که گشتی میرود و در وریا
 به فضل خدا تا بنحایه شمار بعضی بنای خویش بر آئینه درین مقدمه نشانهای است هر صبر کننده
 سیاس دازنده را مراد از آیات تماشائی عجیب جزائر و بلدان و جانوران بحریت و مراد از صبار
 و شکور صبر کننده بر مصائب و ربا و شکور که گشته بر نجات از تهلکه آن اگر گویی که در صبار و شکور
 که هر دو صیغه مبالغه اند چه فرق است گوئیم که وزن فعل برای مبالغه چیزیست که وزن شدت
 باشد می آید چون اکمال و وزن فعل برای مبالغه که وزن دوام باشد چون قطوع و ظاهر است
 که مصیبت و ربا یک و ربا بر سر پس صبار فرمودند و نعمتهای الهی همیشه به کائنات عطا
 میشود لهذا شکور فرمودند یعنی همیشه شکر کننده و ما ذا اغنیهم موعود کالظلل شکوا الله الخ
 که الدین فکما انهم هم الی الله فمهم مقتصد و ما یحکد بایته الا کل خفا کفوه
 و چون در گیر و ایشان را موعود مانند سائبانهای بخوانند خدائی خالص کرده بر او عبادت پس
 آنگاه که نجات داد ایشان را به سویی بیایان پس بعضی ایشان میانه رو باشند و انکار نمیکند آیات ما را
 مگر به عیب نمیکند ما سیاس دازنده یا کما الناس انما ادرکم هم و احشوا یوم ما لا یحیر فی و الی غیر
 و لکن و لا یوم و هو جاد و قال ان شکیا ان وعد الله حق و انکم لکنم لکیة الدنیا و الاخرة و انکم لکنم
 ای فرمان ترسید از پروردگار خویش نمکنید از روی که کفایت نمکند هیچ پد به جای بر خویش و فرزند کفایت
 نمکند باشد بجای پد خود چیزی را بر آئینه و خدا را است پس فریب ده شمار از زندگانی دنیا و فریب دهد
 شمار از دهنده خدا شیطان فریبده چون از تحریف و ترسید مردم فلان خبر بیان نکالیم شروع کرد و سببی او و تشریح او
 پیشوای آنکه گفت بخورون الله را ازین آیت ثابت شد و راه و آیت بسیار که و له معفره و الله خود او را هر دو و در جنت

و اید بر جوابش این است منقول از ابن عباس رضی الله عنهما که در محشر سه وقت است که در آن وقت
 بد والد را کفایت نخواهد کرد یکی وقت حساب و دوم وقت گذشتن بر پل صراط سیوم و وقت وزن
 اعمال شب و سوم آنکه و لا اقول و لا اکتفون بل که لفظ هو جایز فرمود و لفظ شیار زیاده که در دو جهش است
 آب آنکه والد مدام در خیرخواهی و دلبستیا شد و ولد ناپ اطاعت والدین که اخلاقی آورد و بعد از آن دنیا
 نمود و نقل است که مردی پیر بود که در بروی او زانوی نشسته بود و پسر خود گفت این کیست پسر گفت
 بن ذریع است چون پیر مرد سیوم و پنجمین سوال از پسر خود کرد و پسر تنگ شده گفت که ای پدر خاموش
 بباد اهرم بر خشت عقل نویشت کنند پدر گفت ای پسر پیش ازین تو گوید که بودی و بدین گونه زانوی
 نشسته بود تو از من همین نوع بارباری پرسیدی و من تنگ نشده جواب میدادم و تو از من پرس
 پرسیدن تنگ شدی اگر گویند که آن روز که پدر پسر را و پسر پدر را کفایت نخواهد کرد و کجا است
 و آب و ابقول و ان شاء الله حق و عذر بافتح بمعنی شیطان است و این قید احترام است
 بر آنکه بعضی کفار هم عابد و زاہد و نیکوکار نباشند لیکن این بدند همان را شیطان فریب داده
 است ان الله عتده حله الساعه و یزول العیت و یعلم ما فی الاحوال و ما تدر نفس ذات کبریه
 نذا و ما تدر نفس ای آری تو محنت ملائک الله علیکم خفی
 هر آینه خدا نزدیک است علم قیامت و فرو و میفرستد باران را و بیداند آنچه در شکم
 عالمها می میباشد و بنیداند هیچ شخصی که چه کار خواهد کرد و او بنیداند هیچ شخصی که کدام زمین خواهد
 مرد و هر آینه خدا و ناخبردار است اگر گویند که قیامت کدام روز خواهد شد جواب داد
 علم این پنج چیز بر خدا تعالی و دیگری را نیست یکی آنکه قیامت کدام روز خواهد شد و دوم آنکه باران
 چه قدر خواهد بارید سیوم آنکه در شکم حامله بسیار است یا در ختر چهارم آنکه فردا چه کشت خواهد
 کرد و پنجم آنکه کدام روز خواهد مرد و در پنجا قصه شخصی که در زبان حضرت سلیمان علیه السلام
 بود و ملک الموت روحش در بند قبض نمود پیشتر تمام آمد فعل است که شخصی در عالم رویا از
 بزرگی پرسید که مدت عمر من چند است آن بزرگ سه بار پنج انگشت
 بر افراخته بنمود آنکس از خواب بیدار شده تغییرش از حکما پرسید
 گفتند که عمر تو پنج سال و پنج ماه و پنج روز است آنکس را به این معنی اضطراب بسیار

بالحق حال کردید آخر الامر این خواب به امام عظیم محمد صمد بیان کرد فرمودند که تعبیر این بهمین
 است که علم این پنج چیز کسی را نیست به جز خدا تعالی مگر آنکه گاهی کسی را بر چیزی آگاه
 میکنند چنانچه مردیست که حضرت صدیق اکبر وقت وفات خود دو پسر میراث شدند
 عبد الرحمن و محمد نام و دو دختر یک عاقله صدیقیه و دو نیم اسما بنت عیس و یک محمل بود
 خلیفه برحق فرمودند که دختر پیدا خواهند شد و تر که سه دختر جدا کرد این از کشفیات است
 و نجمان و رمالان و جفاران که به قرآن کوکب و اشکال و حروف حکم بر جنب میکنند
 و آن گاهی راست می آید از ظنّیات است فحوا می اند فکر و قد سورۃ الف سجده
 می است تثنی آیت و سر رکوع بسم الله الرحمن الرحیم الحمد نام این سوره منجی است
 چرا که عدد الف یک است و عدد لام سی و از میم منجی مراد پس حاصل معنی الم است
 که این سی و یک آیه منجی است از عذاب قبر و فضائل این سوره در حدیث بسیار آمده است
 آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم این سوره و سورۃ دهر را در نماز فجر مجامعت می خواند بنابرین
 که ذکر خلق آدم و هر دو سورۃ اول شده دیگر آنکه هر که این سوره و سورۃ ملک را بعد از نماز
 عشا خواند پنجاب رود و برای دفع عذاب قبر بسیار خوب است شخصی بود در قرن اول
 بهمین طور این سوره را می خواند و او فاسق بود چون بمرد این سوره مانند طائر پرهای خود
 آنکس را از عذاب محفوظ داشتند و در جناب رب العزت عرض کرد که این قاری من است این
 بخشش الله تعالی ببرکت این سوره گناہان او را بخشید و در تطایب این سوره به سورۃ لقمان است
 که در اینجا ذکر خلق ارض ساد شده و در اینجا ذکر تدبیر خالق تبارک و تعالی که در یک فیض و رحمت
 آوردن کتاب بیچ شبه نیست و در آن از جانب پروردگار عالمی است چنانکه می گویند این تبارک
 است از جانب او شاه فلان ام یقولون ان فی ذلک لعلو کلمه من ربک لئن لم یفکّرنا انما اتهم من
 فی ذلک لکم حجت انما می گویند برافته است از ملک وی راست است آمد از جانب پروردگار توانا تر
 قوس را که نیامده است بایشان هیچ رساننده پیش از تو تا بود که ایشان راه یابند و متوجع فقرای ایشان
 آن بود که پیش از بعثت رسول الله صلی الله علیه و سلم هیچ رسو در کفار عرب نیامده بود تا ایشان بداند که
 رسول از جانب رب العزت می آید و کتاب بهم می آید الله الذی خلق السموات و الارض و ما لیهما کاف

[illegible]

یکروز که صفات سابق و کفار هم یافته میشوند پس بالستی که برابر میشوند چو آب و آتش که در روزی
 فاسق را بر این میشوند و این آیت در حق حضرت علی کرم الله وجهه و دلالت عتبه است که روزی
 ولید فرمید و میگفت که من مردی را دیدم که در هر روزی که با من آن گروه بالا باشند و نیزه باز من حضرت علی رضی
 شمشیر زن بودند جواب دادند که من نمیدانم مگر همین که مؤمنم و تو فاسق هستی
 و وجه فسق ولید آنست که رسول الله صلی الله علیه و سلم ولید را برای اخذ
 زکوة بر قریه فرستاده بودند آن قوم به استقبال ولید آمد ولید دانست که برای
 قتل من می آیند از اینجا که بنیته به جناب خاتم النبیین علیه الصلوٰة والسلام فریاد کرد آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم به آن قوم اراده قتال کردند آن قوم آمده عذر نمود آیت نازل شد که در آن
 لفظ فاسق است **أَمَّا الَّذِينَ أَصْلَوْا فَكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِمْ**
وَلَا يَسْأَلُكُمْ فِيهِمُ آلِهَتُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ اما آنکه ایمان آورده و کارهای شایسته
 کردند پس ایشان را دست بهشتی بجائی مانند بطریق بهمانی به سبب آنچه میکردند
وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كَلَّمَا أَزَادُوا أَنْ يَخْتَفُوا هُمْ بِأَعْيُنِنَا قِيلَ لَهُمْ
ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ فِيهَا تَكْفُرُونَ و اما آنکه فاسق بودند پس بجائی ایشان
 و دوزخ است هرگاه که خواهند که بیرون آیند از اینجا باز گردانیده شوند در آن و گفته شود به
 ایشان بچشید عذاب آتش که آن را دروغ میداشتید یعنی تکذیب عذاب میکردید و میگفتید که عادت
 خواهد شد عذاب گوناگون نخواهد بود و بجائی دیگر که بجای الذی الی فرموده اند صفت ما راست
 یعنی تکذیب ناسیک و دیگران نارحم بهم نافرمان بودند بهشت و حصه پیش ازین در سوزش و بعضی محققین از
 فرموده که وجه آنست که در اینجا در پستش جنیان شده که ناراده اند و فرمودند که شمار عذاب را سازای تکذیب
 زیادت احراقش خواهد شد بازای پستش جنیان **وَلَنَذِقَنَّهُمْ عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كَانُوا فِيهَا يَكْفُرُونَ**
وَلَنَذِقَنَّهُمْ عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كَانُوا فِيهَا يَكْفُرُونَ و البته بچشاییم ایشان را عذاب نزدیک یعنی در دنیا که او عذاب قبر
 است که اینطرف از عذاب بزرگ بود که ایشان باز گردند **وَمَنْ أَظْلَمُ مِنْ ذِي بَالٍ يَدْعُو بِهِ سَخِرَ**
أَعْرَضَ عَنْهَا لَمَّا قَامَ مِنَ الْجَمْعِ مَدِينَهُ و کیست ستمگارترا کسی که پند داده شده آیات پروردگار خویش باز
 روی بگرداند از آن هر آینه باز گشتارگان با نفاق کشنده ایم و در حدیث آمده که خدا تعالی ضرر

بالعز و از کسی انتقام خواهد گرفت بچهار حقوق الوالدین یعنی نافرمان مادر و پدر و ویم
 یکایک قدری شخصی کند که او مدعی باطل باشد و بیوم شخصی که نیزه بر دارد یعنی بر خلیفه
 وقت خروج کند و مردم را بکشتن و خستن و بدو گفت اَلَيْسَ هُوَ سَيَكُونُ فِي
 صَدْرِهِ مِنْ لِقَائِهِ وَجَعَلْنَاهُ هَدًى لِّبَنِي إِسْرَآئِيلَ وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ آيَةً يُحَدِّثُونَ بِأَمْرِنَا
 كِتَابًا صَبْرًا أَوْ كَانُوا يَا أَيُّهَا الْيَتِيمُ قَتْلًا وَصَرَّأَيْنَهُ دَاوِيمَ مَوْسَى رَاكِبًا بِسَافَرِ
 در شب از ملاقات قرآن و ساجدیم موی را هدایت برای بنی اسرائیل و پیدا کردیم ایشان
 پیشوایان که راه بینمودند فرمان ما و فتنه صبر کردند و آیات ما بقیه می آورد و نه ضمیر من
 لغافه اگر راجع باشد بسوی کتاب معنی چنین بود که چنانچه قریش در نورات شک
 میکنند که چگونه تمام نوشته نازل شد چنان نزل و فتنی راست باشد که خدا تعالی در مکتب باشد حالانکه
 او از جنس حیات منزه است و اگر راجع بسوی موی باشد معنی چنین بود که تو موی را بارهای دیده
 در آسمان و زمین و در شب و در روز و در آن شک کن و درین آیت اشاره است که در امت
 تو بهترین پیدا خواهم کرد و این معنی متحقق شد در خلفای راشدین که را می ابو بکر و در
 عمر و صالح عثمان و شمشیر علی جمع شده بود و اختلاف شیعه و سنی و مغزنی که واقع خواهد شد و چنانچه
 فیصل کرده خواهد بود و چنانچه میفرماید رَبَّنَا هُوَ يُفَصِّلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ
 يَخْتَلِفُونَ صَرَّأَيْنَهُ بَرْدًا وَكَارَ فَيُفَصِّلُ كُنْدِيَانِ اِيْشَانِ وَرَقِيَامَتِ وَرَاجِحَانِ اَنْ اِخْتِلَافِ مِيلَرُونَ
 اَوَّلَهُ هَدًى لَهُمْ كَمَا أَهْلَكْنَا مَرْقَبًا لَهُمْ مِّنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ فِي ذَٰلِكَ
 لَآيَةً لِّأُولَٰئِكَ الَّتِي كَانَتْ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّأُولَٰئِكَ الَّتِي كَانَتْ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّأُولَٰئِكَ
 در خانه های آن جماعت هر آینه و درین کارش آنهاست آیت می شنوند و در وجه است
 یکی آنکه عادی و غنود و غیره که در امانند خود میگشتند و او شان را هلاک کردیم و ویم آنکه قریش
 در ساکن ایشان میروند و آنکه یزید اَنَا سَيُّدُ الْمَدِينَةِ إِلَى الْأَرْضِ الْحُورِ فَخَرَجَ بِهِ دُعَا
 نَا كُلِّ مَنَ أَنْعَمَ لَهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفْكَارُ يُصْرُونَ آیتانیدند که ما را
 کنیم آب را بسوی زمین بگیا تا بیرون آریم به سبب آن زراعت را میخورند از آن زراعت
 بسیار بیان ایشان و خود ایشان نیز آیتان می بینند یعنی چگونه قرآن را نازل میکنم

بسوی سنگدلان و جاهلان پس از آن استعدای ایشان ظاهر میگردد که از آن قوای پستی
 و نفسانی ایشان متمنع میشوند و بگویند مَتَى هَذَا الْفَتْحُ ^۱ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ^۲ میگویند کی خواهد
 بود این فتح اگر راست گویند یعنی فتح مؤمنین و بدون قیامت قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ
 الَّذِينَ كَفَرُوا اَيُّهَا لَهُمْ وَاَ لَهُمْ يُنْظَرُونَ ^۳ بگو روز فتح سودند به کافران را ایشان
 آوردن ایشان و نه ایشان مهلت داده شوند فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ ^۴ وَاسْتَظْلَمَ لَهُمْ ^۵ فَتَنْظُرُونَ
 پس روی بگردان ایشان و انتظار بکن صبر آید ایشان نیز منتظرند یعنی منتظر بخت
 باش چنانچه ایشان منتظرند ناحق اند **سوره احزاب** مدنی است هفتاد و سه آیت و نه
 رکوع بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ نام این سوره سوره احزاب است و وجه تشبیه
 پروردگار است بکی آنکه احزاب جمع حزب است و حزب گروه را گویند و این سوره قصه
 جنگ خندق که جمیع فرق کفار جمع شده برائے قتال آمده بودند مذکور است و گویم آنکه و پنج
 مذکور کفار صرف و منافقین و مؤمنین و ازواج النبی است که چند گروه مختلفه اند ربط
 این سوره به ما قبل اینست که در اینجا فرموده بودند وَلَكِنْ يَنْتَظِرُكُمْ مِنَ الْعَذَابِ ^۶ ^۷ ^۸
 دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ ^۹ و در اینجا مذکور عذاب ادنی است که شکست احزاب باشد
 يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ طَرَاهُ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ^{۱۰} ای
 پیغمبر ترس از خدا و فرمانبرداری مکن کافران را و منافقان را بر آئینه خدا هست و انا با حکمت یعنی
 ای خیر دار از خدا ترس و اطاعت مشرکان مکن که دشمن خدا اند و دشمن دوست دشمن خود میباشد
 بآنکه از تقوی مراد دفع شرک باشد و اطاعت مشرکان شرک است پس اجتماع تقیفین شد این
 نبی واقع شد و خدا است و انا با حکمت یعنی هر که از دسترس میداند و از روی حکمت هر کسی را میخواهد
 بیدارد و مواخذه نمیکند مَا يَوْسَعُ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَارِهُ لِمَا يَفْعَلُونَ ^{۱۱} هر چه را که
 دمی فرستاده میشود بسوی تو از جانب پروردگار تو بر آئینه خدا هست یا پنجم میکنید خبر دار و تو نگار
 حَلَّى اللَّهُ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكَفَى اللَّهُ تَوَكَّلْ مَنِ ارْتَضَى وَوَدَّ اللَّهُ تَوَكَّلْ ^{۱۲} است جواب سوال
 تقدیر است که اگر تقوی نخواهیم کرد ایشان مرا ضرر خواهند رسانید مَا جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ
 شَيْءٍ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ ^{۱۳} یا فایده اینست خدا تعالی برای هیچ مرتبه و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ

بلکن چنانکه یک دل داری و دو دل نداری که بیکدل تقوی و بید بیکر دل اطاعت کفار
کنی در روایت آمده که رسولی مکه به منافقین گفتند که اگر محمد سب آید او اجداد ما کنند
در محفل او نشینیم و کلمات او بشنویم منافقین به خدمت آنجناب عرض کردند که چنانکه
بایه ایشان معامله میکنیم آنحضرت صلی الله علیه و سلم هم میکنند خدا شغای رود کرد بر آن
و آنکه میگویند که فلان دودار است بر سبیل است و حکما بر دودار نبودن فروم برهان
توانی می آید که بر تقدیر بیکه دودار باشند میگوئیم اگر هر دودار در تدبیر بدن موافق
اند دیگر لغواست و اگر هر دو مخالف اند پس قبله حتی عظیم دارند که بیکه موجب
حرکت و مضار شدی و دیگری موجب سکون پس تناقض لازم آمدی و از دل نفس ناطقه

مراو است که تدبیر بدن میکنند و ما جعل الذخایکم علی الله فظنوا انهم امنوا ثم هتکرت ط
و نگردانیده است آن زنان شما را که تطهار میکنند بایشان مادران شما یعنی مجازیکه مضر احکام
شرعی باشد ممنوع است و آن مجاز نیست کسی زن خود را مادر گوید و درین چهار قباحت است
بیکه آنکه ترک تعظیم مادر است چنانکه در شب بآن جماع میکند و دوم آنکه چون زن مادر این شد گوید یا
همیشه این کس بآن زن نگارده بیوم آنکه زن خود را مادر گفتن نوعی از شرک است و هر که مادر یک می باشد
ند و چهارم آنکه آن زن مطلقه بآن شد مخارج نکاح جدید میگرد و ما جعل الذخایکم علی الله فظنوا انهم امنوا ثم هتکرت ط

ذکر و ذکر یا و اهلکم و الله یقول الحق و هو السیئ و نه ساخته است پس خوانندگان
شما را پس این شما این سخن شما است که میگویند به دهان خویش خدا میگوید بخون راست و او دالت میکند
بر او یعنی پس کسی را پس خود گفتن درین هم چهار قباحت است یکی آنکه نسب بر هم شد و دوم آنکه ارش
این خواهد شد بیوم کفارت و محرمیت خواهد بود چهارم و تفریق کردن ظلم بر اقارب است این تعریف
است به جواب طعن کافران و منافقان به نسبت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم چون
زینب را ترویج فرمود که زن پس خود را زنی گرفت اذ هو هم لایا اهلهم هو اشد طعنا الله فان
لهم علیکم اباؤهم فاحکم فی الدین من قولکم و لکن سکتکم محجاس فاما اخطأ ثم به و
لکن ما تعدت تلک بکم و کأن الله یخفون را ارا حیمه

نسبت کنید پس خوانندگان را به پدران ایشان این راست تر است نزدیک خدا پس

اگر ندانید پدران ایشان را پس برادران شما اند و درین واداد و گران شما اند یعنی پس باین لقب
 بخوانید و نیست بر شما گاهی و در لفظی که خطا کرده با شنیده به حکم آن و لیکن گناه آنست که قصد کرد و دل
 شما هست خدا آمرزیده مهربان بیان سبیل است که در با قبل فرموده و این آیت در نشان زید
 بن حارث است و احوال ایشان بدین منوال است که زید بن حارث از سر و از زاده بای بنو کلب
 است و مادر مادرش از بنو طی بود در ایامیکه زید برای ملاقات جد و خال خود آمد بود قومی
 بر بنو طی تا خت آوردند و زید را هم در میان مردم اسیر نموده و باز از جنبه آوردند حضرت خدیجه
 الکبریٰ رضی الله عنها با حکیم بن خرام که برادر زاده ایشان بودند و تجارت می نمودند فرموده
 بودند که غلامیکه عربی باشد نه فارسی و چشمتی و خوب و هم با خد برای ما خرید کرده باید آورد حکیم
 بن خرام در بازار جنبه زید را قیمت گران خرید و در کمال آوردند به حضرت خدیجه الکبریٰ رضی الله عنها
 عرض کردند که اگر این غلام منظور شایسته باشد و پسند آید جناب عالی به بگنجد و الا امر اعنایت
 کنند حضرت خدیجه الکبریٰ رضی الله عنها را گرفتند و به حکیم بن خرام دادند زید بن حارث همیشه
 همراه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میامان تا آنکه آنحضرت علیه الصلوٰة و السلام به
 خدیجه الکبریٰ رضی الله عنها فرمودند که زید را به من ده خدیجه زید را با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و او را با کمال
 چنان اتفاق افتاد که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم زید را همراه حکیم بن خرام کرده بودند تا رسوم تجارت
 بیاموز و گذر ایشان بر بنو کلب افتاد و هم زید زید را بشناخت و پرسید که گجائی زید گفت که مولائی محمد
 بن عبد الله قرشی ام صلی الله علیه و آله و سلم قارب زید زید را ز قافلہ را گردن مناسب ندیدند و عزیم
 مکه مغممه کردند و قصه روزیکه قریش حلقه بسته و حرم نشسته بودند اقبال زید را آنحضرت م سوال
 کردند که شما از اولاد حضرت اسمعیل پیغمبر اید و بر همه احسان میکنید بر ما بهین احسان کنید که پیغمبر
 ما را که زید است به ما عطا کنید و اگر خواهید هموزن او را را با بگیرد و رسائی قریش به آنحضرت
 سفارش کردند و گفتند که زید را بدهید قیمت خود را بگیرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
 که مرا سزاوار نیست که قیمت زید بگیرم ما سخنی آسان تر ازین میگویم که اگر زید برای رفتن همراه شما
 را می باشد رفت بسرید و گردن اختیار او را راست چون اقبال زید را گفتند که همراه ما به تر چنین
 و چنان ریاست حاصل خواهد شد و درینجا غلام خواهی ماند زید گفت مرا غلامی اینکس از سلطنت

به دیدن بر سر ایشان از نوامی آن پس طلب کرده بمیشد از ایشان خانه جنگی البته میدادند آن را
 توقف نمیکردند و روان فتنه مکرانده که فصل کلام آنست که در جهاد توقف میکنند و اگر جنگ در منفعت
 نفسانی میباشد توقف نمیکردند و لقد كانوا اعداء لله من قبل ان يؤثروا الا ان كانوا
 عدا لله مسؤله و صراحت این عهد بسته بودند با خدا پیش ازین که برنگردانند پشت راوست عهد خدا بر سر
 شه قتل كن ينفقكم الفلادان فزده من الموت والقتل اذا لا تمنعون الا قليلا و هو
 نه نه اما اگر بخین اگر بریزد از مرگ یا اگر کشته شدن و آن هنگام بهر مصلحتی که باشد
 قل من ذا الذي يبيعكم من الله ان اذاد بكم سوء او اذاد بكم رحمة ولا يحيلن لكم
 من دون الله وليا ولا نصيبا بگوئیست آنکه نگا دارد شما را از تصرف خدا اگر نخواهد در حق
 شما سختی یا بخوبی و سختی و نیاید برای خویش بخیر خدا و مستی و نه یاری دهنده قذ یعلم
 الله المعوقين منكم والفاثلين لاخوانهم هاتر الكيناه ولا يكون الناس الا قليلا
 هر آینه خدا میداند باز ازندگان را از شما و گویندگان را برادران خویش که بیا میدرسوی ما و شما
 نمیشود دیگر تار و پودر آنکه که قوله معوقين یعنی درنگ کنندگان که در جنگ حاضر نمیشوند مگر اندک
 اشعة عليكم فاذا جاء الخوف من انهم ينظرون اليك تدور أعينهم كالذي
 يعش على من الموت فاذا ذهب الخوف سلقوكم بالسنة جدا ايشة على
 الخيط اول ذلك كذبت عن افاحبط الله انما لهم و كان ذلك على الله يسيرا فكل كنان
 بنسبت شما یعنی در معاونت شما پس چون بیاید ترس یعنی که ایشان درمی نگرند بسوی تو میگردد
 چشمهای ایشان مانند کسیکه پیوسته کرده شود از سختی موت پس چون بروند ترس زبان درازی
 کنند بر شما به زبانهای تیر بخل کنان بر مال این جماعت ایمان نیاوردند پس نابود ساخت
 خدا کردارهای ایشان را و هست این کار بر خدا آسان نموده و اینهم یعنی چشمهای ایشان
 میگردد که اجازت فتن و می ایشان را یجسبون العذاب كذب هبوا و ان كانت
 العذاب يودونوا فهدوا و ان في العذاب كذب ينادون عن انما بكم و لو كانوا فيكم
 فافتنوا الا قليلا می پندارند که لشکری می پندارند و اگر بیاين لشکری می پندارند که کاش ایشان
 صحرانشین بودند در میان احوال سوال میکردند از اخبار شما یعنی از هر آینه و روزه و

اگر باشد میان شما کار را نکنند مگر اندک این همه بیان فرقه نشاکین است لَقَدْ كَانَ لَكُمْ
 فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا
 هر آینه هست شمار را به پیغمبر خدا پیروی نیک کسی را که توقع میداشت ثواب خدا و توقع نمیداشت
 روز آخر و یاد کرد خدا را بسیار بے بیان طرفیه حسن بطریق ارشاد است وَلَمَّا دَا الْأُمُومِيُونَ الْأَخْرَاجَ
 فَأَوَّلَهُمْ أَمَّا وَعَدْنَا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَصَدَّقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا ذَا أَمَرَهُمْ إِلَّا بِمَا نَأْمُرُ
 وَتَسْلِيمًا وَبِجُونٍ وَبِزْدِ سَلَامَانَ لَشَكَرَ بِلَايَةِ رَاكْفَتِهِ بِنِسْتِ آخِرِهِ وَدَادَهُ بُوَدَا خَدَا
 بِبِغَا مَبْرُورِ اسْتِ كَفَتْ خَدَا وَرَسُولِ او این ماجرا را فرود در حق ایشان مگر با و در نشستن و گردن
 نهان و بیستی خدا متعالی فرموده بود لتبیلون فی اموالکم و انفسکم هر آینه امتحان کرده شوید
 در مالهای خویش و جانهای خویش و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز خبر داده بودند که سه روز
 یا نه روز مشرکین شمار را محاصره خواهند کرد و مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ
 عَلَيْهِ فَبَدَّلَهُمْ مِنْ قَضَىٰ غَبَا وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا از مسلمانان
 مروا آمد که راست کرد آخیر عهد بسته بودند با خدا بر آن پس از ایشان کسی هست که به انجام رسانید
 قرار او خود را یعنی شهادت و از ایشان هست که انتظار میکشد و بدل نکوند هیچ و جسد بدل کردنی
 قَوْلَهُ مَنْ قَضَىٰ غَبَا یعنی کبر شهادت بسته بودند لیکن الله تعالی ایشان را زنده دانسته و در حدیث
 آمده هر که خواهد که شهادت زنده را بر زمین خرابان بیند بر طایفه نظر کند که ایشان از من قضی نخبه اند
 يَخِيضُ اللَّهُ الصُّدُوقِينَ بِصُدُوقِهِمْ وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ إِن شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ
 إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا تا به او بدهد است گویان را در مقابل راستی ایشان و
 عذاب کند منافقان را اگر خواهد یا بمرست یا نه و در برابر ایشان هر آینه خدا هست آمرزنده مهربان
 وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِتَيْبَتِهِمْ لِمَن يَأْتُوا بِالْحَقِّ وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَ
 كَانَ اللَّهُ قَوًّا عَظِيمًا و اگر گردانید خدا کوفران را با چشم ایشان نیافتن هیچ منفعتی و
 تقابلی که در آن باشد مسلماً آنان را در تقدیر جنات به دست خدا نواز تا صاحب پیغمبری خدا نبیند
 کفار نیزش را نیز بت و اد که بر غنم از اسبابی که در پیغمبر با حق غنیمت مال خود را بگذاشتند
 وَأَنزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوا بِهِمْ مِّنْ أَمْثَلِ كَيْفٍ رَّبِّهِمْ صَيَّا صِيْرَهُمْ وَنَدَّكَ فِي قُلُوبِهِم الرُّءْيَا

فَرِيقًا تَقَاتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا هَ وَفَرُّوا وَآوَدُوا آثَانَ رَاكِبًا مَدَّكَارِي ابْنُ لَشْكِرَ هَامِي كَرْدَه بُوَد
از اهل كتاب تبیین بنو قریظ را فرود آورد از قلعه های ایشان و انگشت در دل ایشان زخمت
طایفه رامی کشتید و اسیر میگرفتید طایفه را چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از جنگ اخزاب
فارغ شدند متوجه غسل بودند که حضرت جبرائیل علیه السلام آمده گفتند گروه ملائکه بنویسند سلاح از
نکشاده اند زود بنو قریظ را رفته محاسره کنید رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفتند که من بنو قریظ را بیهوده
و بنو قریظ را بیک قلعه محصور شد آخر الامر تنگ شد معاذ را حکم مقرر کردند معاذ و کلمه قتل ایشان را بخوابیده بخت
قتل آمدند مال و اسباب ایشان به دست غازیان افتاد و آوردند و گفتند اَرْضَهُمْ وَوَدَّاهُمْ وَآمَنُوا لَهُمْ وَ
اَرْضَهُمْ تَطَوَّاهُمْ كَانَ اللهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا عَافِيَتِ كَارِثَتُهُمْ اَوْ زَمَانُهُمْ اَوْ خِلَافَتُهُمْ اَوْ اَمَانَتُهُمْ
ایشان را و نیز عافیت کارشما و از زمین که پی سپرد کرده آید از دست خدا بهر چه بخواهد اَمَّا يَهَا النَّبِيُّ قُلْ
لَا رُؤُوسَ لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزَيَّنَّا لَكُمُ الْاَيَاتِ الْمُبِينَةَ اَمْ تَتَّبِعُونَ اَوْ اَسْرَخْتُمْ
سرانجام چه میدارید ای پیغمبر گویا ناخن و انگشت با شهید زندگانی دنیا و آرایش آن پس بیا کنید تاج ماه
و هم شمارا و را که نعم شما را بگردن نیک یعنی چون ملک مال بنو قریظ به تصرف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
در آمد از و ارج خواستهای لباس و زین و زین و دین آیت نازل شد و از تاج معلوم شد که هر که صحبت
بزرگ باشد باید که خلاف مرضی او خواستش نکند و شنبیه که همزگ او نباشد از سخنش اجتناب کند
چنانچه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از و ارج را جمع کرده این آیات بخوانند حضرت عائشه صدیقه
عرض نمود که من بجز خدا و رسول او پیغمبر نمیجویم و دیگر از و ارج نیز همین کلمه بر زبان رانند
مگر یکی از آن که در روایت آمده یعنی فاطمه بنت صفحاک وَ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ الدُّنْيَا وَ زَيَّنَّا لَكُمُ
اَلْاَيَاتِ الْبَاطِلَةَ اِنَّ اللهَ اَعَدَّ لِلْمُحْسِنِينَ مِثْرًا عَظِيمًا و اگر میخواهید خدای و پیغمبر را
و سرای آخرت را پس هر آنچه خدا آماده ساخت برای زنان نیکوکاری کنند از شما
مزد بزرگ بپسند آید اَللّٰهُمَّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُمْ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يَضَعُفْ لَهَا الْعَذَابُ
ضعیف و گان ذلک عَلَى اللّٰهِ يَسِيرًا ای زمان پیغمبر بر کعبل آرد از شما به کاری
ظاهر مراد اینجا ایندای پیغمبر است بزبان و از وی و چند کرده شود و عذاب و و چندان
و است این مقدمه بخدا آسان و تیره تضعیف آنگه یکی گناه خدا و تیر ترک تعظیم صحبت

وزنان فروتنی نمایند و مردان صدقه دهند و زنان صدقه دهند و مردان روزه دارند
 و زنان روزه دارند و مردان می افطت کنند و شرمگاه خود را و زنان می افطت کنند و مردان پاکیزند
 خدا را بسیاری و زنان پاکیزند و پیا کرده است خدا بی تعالی برای ایشان آفرینش و مرد بزرگ یعنی
 در سلام و غیره مرد و زن برابر اند و صفت در اینجا مذکور کرده اند و مقصود بالذات و در جمیع صفات
 ذکر خداست که هر دو از او غافل نمانند و مما کان یؤمنون و لا مؤمنه اذا اقضوا لله
 و دسؤله اتمرا ان یکون لهم الخیرة فمن افرهم و مع یعص الله و دسؤله فکل فصل
 ضللا قبیحا و نیست هیچ مؤمن و هیچ مؤمنه را چون مقرر کند خدا و رسول و کاری آنکه باشد
 ایشان را اختیار دران کار خویش هر که نافرمانی کند خدا و رسول او را پس بر آئینه گمراهی ظاهر
 درین آیت تصریح است بر آن گفته که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نخست زینب را برای
 زید خطبه فرمود و آنرا زینب برادرش مکرده داشتند چرا که زینب را از شرف عرب و افر با
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود و دیگر چه آزاد شده بود لیکن آخر ظلام بود و اذ نقول للک
 انعم الله علیه و انعمت علیه امسک عليك ذوجک و اتق الله و تحقی فی
 نفسک ما الله مبید یه و تحسنه الناس و الله احسن ان تحسنه و یاو کن چون میگفتی
 باشخیه که انعام کرده است خدا بر وی و نیز انعام کرده تو بر وی که نگاهدار خود را و زن خود را و ترس از
 خدا و پنهان سبکدوی در ضمیر خویش آنچه خدا بدیده اند و اوست و می ترسیدی از مردمان و خدا
 سزاوارتر است به آنکه ترس می از او و انعام خدا آنست که زید را اعلام تو کرده و ایمان بخشیده
 و انعام تو آنست که آزاد کرده و پسر خود ساختی زینب زید را از طعن غلامی که آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم به زید میفرمودند که صبر کن بر طعن زینب و در خاطر مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم میگذشت که اگر در میان زید و زینب مخالفت واقع شود آن را در سلب ازواج طاهرات
 دخل فرماید لیکن برای رعایت مراسم نیکو خواهی حسن معاشرت و االت میفرمود و خوف
 مردم آن بود که زید را پسر خود خوانده ام با و مردم معین کنند و انما قضی زید و منها و طرا
 و وجنکما لیکون علی المؤمنین حرج فی اذواجه اذ عیاهم اذا اقضوا
 منهم و طرا و کان ام الله مفعوله پس رفتیم به انعام رسانید زید را زینب حاجت را

یعنی طلاق داد و برنی دادم تر از زینب تا ناباشد بر مسلمانان هیچ تنگی در نکاح کردن زنان پس خوارانگی خویش چون به آخر رسانند از ایشان حاجت را هست مرا و خدا البته کردنی چون این آیت نازل شد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در خانه زینب نشریف فرما شدند و زینب در آنوقت راوه غسل میداشتند به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم عرض کرد که یا رسول الله من پیرینه شسته ام آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام این آیت بخواند زینب اکثر فخر مینمود که دیگر از اراج را و ایان ایشان نکاح به آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم کرده اند و نکاح من خدا افتدالی خود

کرده است مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فَمَا أَقْرَضَهُ اللَّهُ لَهُ مِائَةَ أَلْفٍ مِنْ خَلْقٍ
 مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَعْرَاضَهُ قَدْ أَفْقَدُوا رَأً بَيْتِ بَرْسِغَا مَبْرُجِ نَنُگِ وَرَانِجِه حَلَالِ سَاخْتِه
 خُدَا بَرَامِ اَوَا مَنَدِ آيِنِ خُدَا وَرَحِ آ نَا نَكَمِه كِه شَتَنَدِ بِشِ اَزِ بِنِ وَهَسْتِ كَارِ خُدَا نَمَا زِه مَقْرُورِ كَرْدِه شَدِ
 بِشِ اَزِ وَجُو رَا لَدِيْنِ بَلِغُوْنَ رِسَلَتِ اللّٰهِ وَيَحْتَقُونَ نَا وَلاَ يَحْتَقُونَ اَحَدُ الْاِلَآهَةِ
 وَكُفِيَ بِاللّٰهِ حَسْبِيْكَاه مَانَدِ آيِنِ خُدَا وَرَحِ آ نَا نَكَمِه مِ رَسَانَدِ بَرْسِغَا مَبْرُجِ خُدَا وَرَحِ اَزِ بِنِ
 وَنَمِ اَزِ بِنِ اَزِ بِنِ كِسْ بَكْرِ اَزِ بِنِ اَوَسِ اَسْتِ خُدَا حَسَابِ كُنْدِه مَا كَانَ فَحَمْدُكَ اَنَا اَحَدُ مِنْ

رَجَا الْكَوْوَ لَكِنْ رَسُولُ اللَّهِ وَخَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا أَتَيْتُ مُحَمَّدًا صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلَهُ وَسَلَّمَ بِدُرِّ سَجَكْسِ اَزْمردانِ شَمَاوِ لَیْكِن سَیْغَا مَبْرُخَدَا اسْت وَفَهْرِ سَیْغَا مَبْرانِ اسْت بَعْنِی اَبَدِ اَزْوَی بِسَیْغَا مَبْرَنَاشَدَه وَهَسْتِ خَدَا بِهَرِ جِیْزِ دَانَا بَعْنِی اِگَرِ كَسِی فَرْزَنْدِ رَسُوْلِ اَسَدِ مَبِیْوَدِ اَوَسْمِ بَنِی مِیْشَدِ پَسِ خَمِ تَبُوْتِ نَشَدِ اِگَرِ چِ پَدِ اِطْفَالِ هَسْتِ دَرِ حَدِیْثِ اَمَدِه كِه چُوْنِ اَبْرَاهِیْمِ بِنِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اَللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلَهُ وَسَلَّمَ قُوْتِ شَدَنْدِ رَسُوْلِ اَسَدِ صَلَّی اَللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلَهُ وَسَلَّمَ هَفْتَا وَتَكْبِیْرِ رَجَا زَه اِیْشَانِ خُو اَنْدَنْدِ وَفَرْمُوْدَنْدِ كِه اِگَرِ اَبْرَاهِیْمِ زَنْدِه مَانَدِ سَیْغَا مَبْرُشَدِ اَیْطَا لَیْكَا اَللّٰهُ تَعَالٰی

ادُّكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوا بِحَمْدِهِ كَثِيرًا وَاصْبِرُوا وَسَبِّحُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا
وَبِالْحَمْدِ الْبَاقِي بِجَوَانِبِهِ دَوْرًا صَبِيحًا وَنَهَارًا مَرَّةً دُرًا مَاقِيلَ فَرَمُودِهِ بِوَدَدٍ وَالذِّكْرُ بَيْنَ اللَّهِ كَثِيرًا
وَالذِّكْرُ أَكْرَبُ بِدَانِكُمْ ذَكَرْتُمْ فَمَنْ سَبَّحَ ذِكْرَ تَبْلِيلٍ بِعَيْنِي لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَتَقْنِ دَوِّمِ ذِكْرَ
تَسْبِيحٍ بِعَيْنِي سُبْحَانَ اللَّهِ بِسَيُومِ ذِكْرَ تَعْبِيدٍ بِعَيْنِي أَشْهَدُ لِلَّهِ بِجِهَارٍ تَقْوِيضٍ بِعَيْنِي لَا حَوْلَ
وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ بِحُجْمٍ ذِكْرَ تَوَكُّلٍ بِعَيْنِي حَسْبِيَ اللَّهُ شَهْرٌ ذِكْرَ بَرَكَتٍ بِعَيْنِي تَبَارَكَ اللَّهُ

بِدَاءِ مَلَكُوتِهِ كُلِّ شَيْءٍ بِمَقْتَضِي ذِكْرِهِ يَعْنِي اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي قَبْلَ عَمَلِي ثُمَّ ذَكَرَ اسْمَاءَ حَسَنِي يَعْنِي
 وَاللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ثُمَّ ذَكَرَ كُبَيْرَ يَعْنِي اللَّهَ أَكْبَرَ كَفْتَنَ وَتَاهَمَ ذَكَرَ تَعَوَّذَ يَعْنِي أَعُوذُ
 بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ كَفْتَنَ أَرَضِيهِتَ ذَكَرَ أَكْثَرَ مَرَّةٍ وَتَوَسَّعَ مَسْجِدَ وَشَامَ أَرَادَ
 نَسْتُكُمْ إِنَّ هَذَا وَقْتُ انْقِلَابٍ اسْتَوْفَتْ وَقُوتُ انْقِلَابٍ رَجُوعَ بِهِ خُدا أَوَّلَى اسْتَوْفَتْ هُوَ
 يَا أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ عَلَيْكُمْ وَوَلَّيْتُكُمْ لِيَخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ
 جِيغَاهُ أَوْسَتْ أَنْكُهُ رَحْمَتُ مِيفَرْتَنَدِ بِرَشَاوَدَعَائِي رَحْمَتُ مِیْگَنْدِ بِرَشَاوَدَعَائِي رَحْمَتُ مِیْگَنْدِ بِرَشَاوَدَعَائِي
 نَارِ اَزْ نَارِ کِبِیْهَامِی بِرِشَوِی رُوشَنِی دِهْتِ خُدا بِرِسَلْمَانِ مِهْرَبَانِ بِدَا أَنْكُهُ ظِلْمَتِ مِهْتِ قِسْمِ اسْتَوْفَتْ
 قَبْلِ ظِلْمَتِ کُفْرِ قَبْلِ نُورِ اِيْمَانِ وَوَحْمِ ظِلْمَتِ نَقَاقِ مَقَابِلِ نُورِ اخْلَاصِ سَيِّدِ ظِلْمَتِ مَعَا
 قَبْلِ نُورِ طَاعَتِ جِهَارِ ظِلْمَتِ عَجَبِ مَقَابِلِ نُورِ تَوَاضُعِ وَتَجَمُّعِ ظِلْمَتِ شَهْوَتِ مَقَابِلِ نُورِ
 مِهْتِ شَمِ ظِلْمَتِ غَضَبِ مَقَابِلِ نُورِ حِلْمِ مَقْتَضِ ظِلْمَتِ حِجَابِ مَقَابِلِ نُورِ کَشْفِ کِهْ آن رَا
 مَوْفِیهِ عَلَیْهِمُ الرَّحْمَةُ امِیْدَانِدِ وَفَقْطَ نُورِ مَرُوفِ مَرُودَنْدِ کِهْ کَثَرَتِشْ اَزْ قَبْلِ ظِلْمَتِ مَعْلُومِ مِشْوَیَا أَنْکُهُ
 اَزْ اِيْمَانِ وَاحِدِ اسْتَوْفَتْ تَحْتِیْهِمْ بَوْمَ یَلْقَوْنَ سَلَامًا وَاعْلَمُوا کَمْ أَجْرًا کُیْجَاهُ دَعَائِي خَیْرِ اِیْشَانِ
 یَعْنِی اَزْ جَانِبِ خُداو فرشتگان رُوزِ کِیْهِ مِلَاقَاتِ کُنْدِ بِهْ خُدا سَلَامِ اسْتَوْفَتْ وَآمَدَهْ کَرْدَهْ اسْتَوْفَتْ بِرِ اَسْ
 اِیْشَانِ مَرْوَنِیکِ یَا یَقَا الیَهِ اِنَّا اَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَنَبِیًّا وَدَاعِیًّا اِلَیَّكَ
 اِذْ ذَرْنَهُ وَبِرَّ اِلَیَّکُمْ اِیْزَاهُ لَیْسَ بِغَايِرِ حَرَامِیْنِہِ مَا فَرَسَاوَجَمْرُ اِلَیَّ دِیْنِدَهْ وَفَرَدَهْ رَسَانِدَهْ
 دَرِ رَسَانِدَهْ وَخَوَانِدَهْ بِسُوی خُدا بِرِ حِلْمِ اَوْ جِزَاغِ رُوشَنِی اِیْکَرِ کِیْسِ کُیْجَاهُ کِهْ چُونِ خُدا تَعَالٰی
 بِرِ مَوْمِنِیْنِ خُودِ مِهْرَبَانِ اسْتَوْفَتْ پَسِ بِغَايِرِ حَرَامِیْنِہِ فَرَسَاوَجَمْرُ دَاوَدِ اِیْ خَیْرِ دَرِ اَزْ اِیْرَامِی بِنِجِ جِیْبِ
 فَرَسَاوَدَهْ اَمِ بِنِجِی أَنْکُهُ تَوْجِیْتِ وَجِیْمِ رَا کِبِیْشَمِ خُودِ دِیْدَهْ مِیْشَدِ فِیْ دِیْنِ حِلْمِ شُوی وَوَحْمِ أَنْکُهُ خَلَقِ اَللّٰهُ
 خُداوَعَتِ کُنِی بَلْکُهُ خُدا رَسَائِیْ چَا أَنْکُهُ کِسِیْ شَمْسِ اِلَکُویدِ کِهْ مَشْعَلِ سَهْمِ بِدِیْسْتِ مَنِ اسْتَوْفَتْ بِرِ وَرْتَرِ نَزْ
 فَلَانِ رَسَائِمِ سَیِّدِمْ أَنْکُهُ اطَاعَتِ کَفَرْدَنِی جِهَارِمْ أَنْکُهُ اِیْشَانِ رَا بِهْ حِفْطِ اِیْشَانِ
 وَجَمْرُ أَنْکُهُ اِسْتَاوَدِ بِرِ خُدا سَنِی چَا أَنْکُهُ مِیْفَرَا بِهْ وَبِشَرِ الْمَوْتِ مِیْنِ بَانَ لَکُمْ مِّنْ اَللّٰهِ فَضْلًا کِبِیْه
 وَبِشَارَتِ وَهْ سَلْمَانِ رَا بِهْ أَنْکُهُ اِیْشَانِ رَا بِهْ اَزْ جَانِبِ نَمَدِ اَبْجَشَائِشْ بَرْگِ وَکَا تَحْمِیْلِ الْکُفْرِ
 وَالْمُؤَفِّقِیْنِ وَدَعَا اَذْهَمَّ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكُنْ بِاللَّهِ وَکَبِیْرًا وَفَرَمَانِ مَرُودَنْدِ

منافقان را و از نظر اعتبار بگذارند بچا بندان ایشان را و توکل کن بر خدا و پس است خدا کار
 ساز یا یٰٰهَا الذِّینَ آمَنُوا اِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ
 فَمَا لَكُمْ عَلَیْهِنَّ مِنْ عَدَاةٍ تَعْتَدُوْنَ وَنَهَا فَمَتَّعُوْهُنَّ وَسَوَّوْهُنَّ سَوَاءً جَبَدًا اِیَّاهُمُ الْمُسْلِمَانِ
 چون نکاح کنید زنان مؤمنه را باز طلاق دهید ایشان را پیش از آنکه دست رسانیده ایشان
 پس نیست شمار بر این زنان هیچ عدته که شمارید آن را پس منعه دهید این مطلقات را
 و بگذارید آنها را که اشتهن نیک بدانند زنان قسم میبیا شنیدگی آنکه شوهر وزن هر دو در نکاح
 یکدیگر بریزد و این حال مومنین است و ویم آنکه بعد از خلوت صحیح و جماع او را طلاق دهد و
 اینحال منافقان است چه یوم آنکه قبل از مس طلاق دهد و اینحال کافران است و مسلم این است
 که اگر زن را پیش از دست رسانیدن طلاق دهد بر زن عدت که سه ماه است نمی آید لیکن شوهر
 را باید که یک چادر و بالا پوش او را داده بگذارد یا یٰٰهَا النَّبِیُّ اِذَا طَلَقْتُمُ الْمَرْءَ الَّذِیْ
 اَتَيْتَ اُجُورَهُنَّ وَ مَا مَلَکَتْ عَیْنُکَ مِنْهَا فَاعْلَمِ اللّٰهُ عَلَیْکَ وَ بَنَتْ عَمَّیْکَ وَ
 بَنَتْ عَمَّتَکَ وَ بَنَتْ خَالَکَ وَ بَنَتْ خَالَتَکَ الَّتِیْ هَا حَزَنَ مَعَكَ وَ اَمْرًا
 مُّؤْمِنَةً اِنْ وَ هَبْتَ نَفْسَکَ لِلنَّبِیِّ اِنْ اَرَادَ النَّبِیُّ اَنْ یَّسْتَنْفِکَ مَا خَالَصْتَ لَکَ مِنْ قَوْلِ
 الْمُؤْمِنِیْنَ اَقَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَیْکُمْ فِیْ اَزْوَاجِهِمْ وَ مَا مَلَکَتْ اَیْمَانُهُمْ لَکُمْ لَا
 یَكُوْنُ عَلَیْکَ حَرَجٌ وَّ كَانَ اللّٰهُ غَفُوْرًا رَّحِیْمًا اسی بیجا مبر بر آئینه ماحلال کردیم
 برای تو زنان تو که داده مهر ایشان و کنیز کافی که مالک ایشان شده است و دست تو از آنچه
 خدا عائد ساخته است بر تو یعنی از کفاره به نور رسانیده است و حلال کردیم دختران عم ترا و دختران
 عمهای ترا و دختران نهایهائی ترا و دختران خالههای ترا آنکه بچرت کرده اند با تو و طلال کردیم
 زن سلمان اگر بخت خود را برای بیجا مبر یعنی بغیر مهر در نکاح آید اگر خواهد بیجا مبر که نهی گیرد
 آن را به تو خاص کردیم بخیر مسلمانان هر آئینه و نسیم آنچه فرض ساخته ایم بر ایشان در حق زنان
 ایشان و در حق کنیز کافی که مالک آنست دست ایشان سهل کردیم تا نباشد بر تو هیچ تنگی و دست
 خدا آمرزنده مهربان یعنی در باب نکاح چیزهای است که بر امت فرض شده و بر آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم نه خلاصه آنکه بیان تو مسعود نکاح است و این مخصوص به آنحضرت
 است صلی الله علیه و آله و سلم و در هر پیشگی دادن سر این است که مخلوب زنان نباشی بلکه ایشان

منقاد تو باشد تو جی من الله منهن و تَوَوُّعِي إِلَيْكَ مَشْتَاءُ وَ مِنْ أَبْعَيْتَ مِنْ
 عَزَلْتُ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ نَقْرَأُ أَعْيُنَهُمْ وَلَا يُخْزَنَ وَ يَرْضَيْنَ بِمَا
 آتَيْنَهُنَّ كَلَهُنَّ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا موقوف داری
 هر که خواهی از ایشان و جادوی نزدیک خویش هر که خواهی و اگر خواهی زنی را از آن جمله که میگوید
 آنها را پس نیست بیچ گناهی بر زوایان رخصت و او را نیز است اما آنکه تنگ شود چشم ایشان
 و اندوه نخورد و خوش نود شوند با آنچه بهی ایشان را به ایشان خدا میداند آنچه دروهای
 شما است و هست خدا دانای بار و آید لَكَ الشَّيْءُ مِنْ يَعْلُ وَلَا أَنْ تَبْدَلَ بِهِمْ
 مِنْ أَذْوَابٍ وَ لَوْ أَجَبَكَ حُسْنُهُمْ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
 قَدِيرًا و علالت نیستند تر از آن بعد ازین یعنی بعد از دو صنف قرضیه مایه و میوه یا و یا به
 نفس غیر میوه و نه حلال است آنکه بدل کنی بجای ایشان زنان دیگر را اگر چه بشکفت آرد ترا
 حسن ایشان مگر آنچه مالک شد و دست تو و دست خدا بر همه چیز نگهبان بیان ترسد القاعی
 نکاح است و اسد اعلم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ
 إِلَى طَعَامٍ غَيْرَ نِظَافٍ إِنَّهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا إِذَا طَعِمْتُمْ فَانْصَرُوا وَلَا
 مُسْتَأْنَفِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذَى النَّبِيَّ فَيَسْتَعِذُّ مِنْكُمْ وَ اللَّهُ لَا يَسْتَعِذُّ
 مِنْ أَحَدٍ وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ
 وَ قُلُوبِهِنَّ وَ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ لَا أَنْ تَنْهَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ
 آيَاتُ اللَّهِ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا ای مسلمانان در میا بید به خانهای پیغمبر مگر و تنگ
 و ستوری داده شود شما را برای طعامی نه انتظار کنان بچینه شدن طعام را و لیکن
 چون خوانده شود شما را در آید پس چون طعام خوردید برگشته فویدنه آرام گیران برای سخن
 هر یکینه این کار میرنجی نید پیغمبر را پس شرم مبداشت از شما و خدا شرم نمیدارد و سخن راست
 و چون طلب کنید از زنان پیغمبر سختی پس طلب کنید آن را از پس پرده این خلعت یا کتر
 است برای دل شما و دل ایشان و سزاوار نیست شما را که بر پیغمبر را و نه آنکه نکاح کنید
 زنان او را پس از وی هرگز هر یکینه این کار است نزد خدا گناه بزرگ بدانکه درین آیت

بیان آداب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم است قوله عَنِ النَّبِيِّ یعنی پیشتر رفته منتظر
 طعام نباشید که کی بخفت شود و بخوریم در حدیث آمده که آنحضرت م طعام و لیمه زیرین حارثه بخفت
 بودند یعنی قبل از بخت رفته در آنجا نشستند و بعضی بعد از طعام خوردن در سخنان مشغول
 شدند تا آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم انس را همراه خود گرفته از آنجا برخاستند و تا در دوازده
 حضرت عائشه رضی الله عنهما رفته پرسیدند که فرم بر خاستند یا نه انس گفت لایا رسول الله
 از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمده نزد مردم نشستند و زود برخاستند همچنین سه
 بار اتفاق افتاد و قول آنکه اگر از اوج نبی امهات المؤمنین انما تَبَدُّوا شَيْئًا اَوْ
 تَحْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا اگر آشکار کنید چیزی را یعنی ایذا می رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم باینها دارد بدان را یعنی اراده نکاح از اوج نبی بعد آن پس هرگز
 خدا هست به هر چیز دانایا جَنَّا هُمْ فِي آبَائِهِمْ وَلَا أَبْنَاءَهُمْ وَلَا إِخْوَانَهُمْ وَلَا
 بَنَاءَ إِخْوَانِهِمْ وَلَا أَبْنَاءَ أَخَوَاتِهِمْ وَلَا بَنَاتِهِمْ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ وَالتَّقِيَنَّ
 اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا نه است هیچ بزه بر زبان در پرده نبوشید
 پیش پدران خویش و نه پیش پسران خویش و نه برادران خویش و نه پسران برادران خویش و نه
 پسران خواهران خویش و نه زنان همجنس خویش یعنی غیر قواده و نه آنچه مالک آن شده دست
 ایشان و نیز سیاهی زبان از خدا و هر آینه خدا هست بر همه چیز گواه چون آیت حجاب نازل شد
 پدران از دختران و دختران از پدران کمتر اختیار کردند و نه از پسران دادند تا تکلیف
 نگردد و بعضی گفته اند که از نسایان زنان یهودیه و نصرانیته مرادند خلاصه آنست که از زنان فاحشه
 و قواده پرده ضرور است و مخفیان در حکم مردان اند از ایشان کمتر بر ضرورتان الله و مَلَكَتْ
 يَمَانُوكُمْ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا هر آینه خدا
 و فرشتگان او در و میفرستند بر پیغمبر مسلمانان در و فرستید بر او سلام گوئید
 سلام گفتنی یعنی تعظیم رسول ضرور است در حدیث آمده که اگر کسی یکبار در وید آنحضرت صلی الله
 علیه و آله وسلم فرستد خدا تعالی ده بار پوی در و فرستد یعنی رحمت کند و نیز در حدیث
 آمده که اگر کسی نزد قبر من در و خواند خواهم شنید و گرنه ملائکه مقرر اند که در و دش نزدیک خوانند

رسانند و نیز در حدیث آمده که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر صخره‌ای در مدینه منوره ایستاد و فرمود که ای کسانی که ایمان آورده‌اید و مرا می‌شناسید که چه چیز است که می‌گفت و ای هر یک که در ماه رمضان المبارک آید و گناهان خود را بخشد و برزخه دوم شنیدم که می‌گفت و ای هر یک که و الدین او زنده باشند و در بهشت داخل نشود و برزخه سوم شنیدم که می‌گفت و ای هر یک که نام توبه بهمان آید و در روز قیامت چون میشنیدم این می‌گفتم از احادیث معلوم میشود که هر یک که نام آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بشنود و درود بخواند و بعضی گفته اند و در مجلس یکبار بخواند بعضی گفته اند که در هر یک بار فاتحه آن کائنات

يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا
هر آنکه انا که میرنجاند خدا و پیغمبر او را لعنت کرد خدا ایشان را در دنیا و آخرت و مهیا ساخت برای ایشان عذاب خوار کننده ایندای رسول همین که ترک ادب آل و اصحاب او کند چه جای رسول الله صلی الله علیه و سلم و آذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات و غیره کتب است
فَقَدْ احْتَمَلُوا أَثَمًا ثَقِيلًا و انا که میرنجاند مردان کلمان و زنان کلمان را بغیر گناه که به عمل آورده باشند هر آنکه بر داشتند بار بهتان را و گناه ظاهر یا پنهانی نهمت

زنا و سرقت و غیره کند یا یَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّزَوْجِكَ وَبَنَتِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِ قَبْهٍ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعَذَّبْنَ فَلَا يُؤْذِينَ و کان الله عفوًا
در حقیقت است پیغمبر گو به زنان خود و دختران خود و به زنان کلمان که گویند که خود چادر پاک خود را این نزدیک از است به آنکه شناخته شوند پس ایشان را ایذا داده نشود و هست خدا آمرزنده مهربان یعنی عفت ایشان ظلم هر شود و فاسق تعرض ایشان نکند به آنکه نساء المؤمنین هم نبات رسول اند چرا که از او اجتناب ایشان اند و خیلیا بیب و صحب جلیا است بکسر حرم یعنی چادر و صوفیه گفته اند که این آیت در شان ما است یعنی هر که در راه طریقت قدم نهاده باید که لباس طریقت بپوشد و الا مثلاً اگر لباس سیاه بپوشد خواه در پوشید مردم کلام سیاه بپوشد و خواهند کرد و او را ازان اند خواه رسید و وقتیکه تبدیل لباس کرد کسی متعرض حال او نخواهد شد قوله عفو در حقیقت است یعنی اگر پیش ازین از زبان خطای سر زده باشد خدا

بخشنده مهربان است لَنْ يَكُنَّ الْمُنْفِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالرَّحِقُونَ
 فِي الْمَدِينَةِ لَتُغَيِّرَنَّ نِيَّتَكَ بِهِمْ ثُمَّ تُؤَدُّنَّ لَهُمْ قِسْماً كَلِمَاتٍ لَّيْلَةً وَكَانَ بَازِئاً مَنَافِقَانِ
 و آنکه در دل ایشان بسیار است و خبر بد فاش کنندگان در مدینه یعنی از کردارهای خود البته
 بر خلاف نیم ترا برایشان باز هم سایه نباشند باز در مدینه بگریزمتی اندک محبتی جلا وطن کرده شوند
 رسم عرب بود که به شب زنان برای قضای حاجت ضروری بیرون خانه میرفتند
 منافقان ایشان را طعن میکردند و فتنه افراشته میباشند و مخبران کاذب خبر دروغ
 میخوانید و تا که ایشان را ایدار رسد و صوفیه گفته اند که لباس طرفیت باید پوشید
 تا که از وسوسه شیطان و هوا و جس نفسانی محفوظ بمانی و اگر گرم از ایدار سانی تو باز نخواهند
 آمد خدا بتعالی روح ترا بر ایشان غالب خواهد کرد و ترا از ایشان نجات خواهد داد وَ لَتَكُونَنَّ
 آيَةُ مَا تُقِفُوا أَخَذُوا وَقَتْلُوا تَقْتِيلًا لعنت کرده شده گان هر جا که یافته شوند اسیر
 گرفته شود ایشان را و کشته شود ایشان را کشتن بسیار سخته الله فی الذین خادوا من
 قَبْلُ وَلَنْ يَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا مانند روش خدا را آنکه گذشته پیش ازین
 و هرگز نیایی روش خدا را تغییر نسیئتک الناس عن الشکاعة قُلْ إِنَّمَا عَلِمْتُهَا
 عِنْدَ اللَّهِ وَكَأَيُّدٍ إِلَيْكَ لَعَلَّ الشکاعة تَكُونُ قَرِيبًا سوال میکند ترا مردمان از
 قیامت بگو بگو این نیست که معرفت آن نزدیک خداست و چه چیز خبر داد ترا شاید که
 قیامت موجه و شود در بیان نزدیک یعنی وقتیکه تو ایشان را مبتدیان از عذاب قیامت
 تعلیم بدت آن از من می پرسند اگر گویی جای که ما در آن فرموده اند بیان آن کرده اند
 و می گوئی که باید یک هفته تا بیان آن فرموده و همیشه گوئیم معنی ما در آن آنست که کسی
 ترا مطلع کند که از آن هفته تا آن وقت که بیان میکنیم معنی باید یک آنکه تو در زمانه مستقبل چه
 دانی شاید که قریب باشد و آنوقت قریب صفت مشتبه است تذکیر و تانیث در آن
 مساویست یا آنکه مشتبه موضوع مجزوف است که لفظیوم باشد آن الله لَعَنَ
 الْكُفْرَ بَنِي إِدْرِيسَ لَعَنَهُمُ لَعْنًا عَظِيمًا هرگز نه خدا لعنت کرده است کافران را و لعنه سخته
 است برای ایشان آنست که نیم تا سه هزار سال گرم نموند در هزار اول شرح فیه و در هزار

ثانی سفید و در هزار نالت سیاه شد خلیلین فیما آتوا لا یجدون و لیکذا لا نصیر له جاویدان
 آنجا همیشه نیابند هیچ دوستی و یاری و دهنده احترام است از مسلمانان را دوست
 دهد و کار در آنجا بهم خواهند رسید یوم نقلاب یومهم فی الکاد یقولون ینکنا اطعنا الله
 و اطعنا الرسول و لا نطع الا الله روزیکه گزاینده شود و می ایشان را در آتش و دوزخ یعنی سوخته کباب کنند
 گویند ای کاش با فرمان می برویم خدا را فرمان می برویم پیغمبر را در رسول الله اشباع است
 و قالوا و انما اطعنا سادتنا و کبرائنا قالوا فاصنعوا فیکونوا الشیطان و گویند ای پروردگار ما هرگز نماند ما
 برویم بهتر از خود را و بزرگان خود را پس گمراه ساختند و از راه و دنیا آنهم ضلعتین من العذاب
 و العذاب لهم لکن کثیرا ه ای پروردگار ما بده ایشان را و چند غلب و لعنت کن ایشان را
 لعنتی سخت جبهه ضعیف است که خود گمراه شده و در راه گمراه گردید یا ایها الذین امنوا الله لا تاتوا
 کالذین اذوا و امنوا فخر اهل الله یحکما قالوا و کان عید الله و رحیمه اهل مسلمانان مباحث
 مانند گناهان پیغمبرند موسی را پس پاک ساخت خدا انتقامی او را از آنچه گفته بودند و بود موسی
 نزدیک خدا یاب و خطاب بدو نمین است که در پی نبیانی رسول نباید شد چنانکه نبی اسرائیل
 در پی از بناییدن موسی علیه السلام شد نبیانی آنکه حضرت موسی علیه السلام بسیار
 جدا و ست بودند و بروی کسی بدن خود را برهنه می کردند به خلاف نبی اسرائیل که عریان میگردیدند
 شریفی حضرت موسی اطمینان میکردند که موسی بیاری برص یا اوره دارد و اوره انتفاخ و خیمه نینین را
 گویند روزی حضرت موسی بلب نهر که مردم در آنجا بودند برهنه شده جامه خود را برنگ نهاد
 چون از غسل فارغ شدند و اوره پوشیدن جامه کردند به حکم خداوندی آن سنگ روان شد
 و موسی تعجب سنگ و دید و میگفت تو فی الحجر ثوبی الحجر تا آنکه سنگ جاعلی اسرائیل
 بایستاد نبی اسرائیل موسی را عریان دیده گفتند که موسی عیبی ندارد لیکن شرگین است و دیگر
 این را ببیند فارون موسی علیه السلام را بور غلامی برین زنی با حشمت طبع سه هزار شرفی
 بهر تنان زن او و تنبیه میزدی اسرائیل نزد موسی با نهر بروی یک چنانکه تصدایش به تنبیه گذشت
 بصلوهم آنکه روزی بارون علیه السلام حضرت موسی که بسیار دوست میداشتند گفتند
 برای سیر در خان سایه دار و چشمهای خوشگوار که در سر زمین شام بسیار است بروید

از بنجست برود حضرت یالائی کو بی برآمدند که در آنجا سبزه و آب بسیار بود دیدند که سر بر یک مکلف
 و آنجا گسترده است هارون به حضرت موسی علیه السلام گفتند که بیایید بر این سر بر بخوابیم انقصه برود
 برادر بخواب فتنه چون حضرت موسی بیدار شدند دیدند که هارون علیه السلام جان بحق تسلیم کرده اند
 حضرت موسی علیه السلام حضرت هارون علیه السلام را دفن کردند چون در میان بنی اسرائیل آمدند
 اسرائیلیان پستان شروع کردند که موسی هارون را که احب ما بودند از موسی حسنه قتل کرده حضرت
 موسی به جاب باری عرض کردند ملائکه را حکم شد جنازه حضرت هارون علیه السلام در میان
 بنی اسرائیل نهادند دیدند که آثار قتل پیدا نیست غرض که خدا تعالی حضرت موسی را از مهر سه
 بهننا بری کرد چرا که موسی زود خدا و جیه یعنی رودار بود در حدیث آمده که هر دعا یک که حضرت
 موسی بر درگاه خدا نموده مقبول شده به سبب و جا هست او **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ**

وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ۖ يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
فَقَدْ قَدْ قَوْلًا عَظِيمًا ای مسلمانان نترسید از خدا و بگوئید سخن استوار تا اصلاح آرد کردارهای
 شما را و بیا مزد و برای شما گناهای شما را و هر که فرمان برد خدا و رسول او را پس بر آئینه مطلب یاب
 شد به غیر و زنی بزرگ یعنی اگر گویند که بعض اوقات عفتاندر مادرست میباشد لیکن سخنی
 خلاف شرع از زبان ما می بر آید جواب داده شد که از خدا نترسید و سخن استوار گوئید **إِنَّمَا**

عَرَضْنَا لَدُنَّا عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ قَابِلِينَ أَنْ يُكْفِلُنَا ۖ وَاشْفَقْنَ مِنْهَا
وَحَكَمْنَا لَدُنْهُمْ ۖ لَئِنْ كَانُوا ظَالِمِينَ هر آئینه ما پیش آوریم امانت را بر آسمانهای
 و بر زمین و بر کوه های پس قبول نکند که بردارند آن او ترسیدند از آن و بدو داشت آن را آدمی
 بر آئینه می هست شما را نادان یعنی با نفع عدالت و علم ندارد و قسایت آنها دارد
 یعنی از خدا نترسید چرا که شما برضای خود بار امانت برداشته اید و از امانت تکالیف شرعی
 مراد است و امانت بر عضو جداست امانت چشم ندیدن بسوی زن و امر و خوش شکل و
 امانت گوش نشنیدن غیبت کسی و سرود و امانت زبان از دشنام و سخن بد مجتنب بودن
 و امانت دست استمنا و مساس نکردن زن غیر منکوحه را و امانت پای برای زنا و سعایت
 کسی زرقن و امانت فرج زنا و لواطت نکردن و تصوفیه گویند که مراد از امانت عشق است

چنانکه حافظ شیرازی گوید: قمر و آسمان بار امانت نتوانست کشید: قمر حال تمام من دیوانه زدند: و چشم خود نه بیند مگر نور او را و گوش خود نشنود مگر وصف او را آورده اند که خدا یتعالی امانت را به صورت سنگ بنهاد و آسمان و زمین و کوه و بامی را فرمود که اگر خوابید بر دار پید شما را فوای انسان را خواهم بخشید: انکار کردند و گفتند که ما را برای کاری که بیدار کرده بران استواریم حضرت آدم را حکم شد ایشان برواشته بروش بنهادند لهذا ظلم و جهول فرمودند یعنی بار امانت برواشت لیکن و فاکردن به آن در دنیا مشکل افتاد و در آخرت به بی دفاعی مأخوذ شوند چنانکه حافظ گوید: هر چه که عشق آسان نمود اولی افتاد مشکلهای الغرض در هر دو جهان بجز ستم کرده نماند بود و گریه چون آسمان و زمین انکار کرد: **وَالْمُتَّقِينَ وَالْمُتَّقِينَ وَالْمُتَّقِينَ وَالْمُتَّقِينَ وَالْمُتَّقِينَ وَالْمُتَّقِينَ وَالْمُتَّقِينَ وَالْمُتَّقِينَ** عَقُومًا زَجَجًا تا شود آخر کار آنکه عذاب کند خدا یتعالی مردان منافق و زنان منافق را و مردان مشرک و زنان مشرک را و به رحمت رجوع کند بر مردان منافق و زنان مسلمان و پست خدا آفریده مهربان یعنی بر انسان بار امانت عرض کردم تا که منافقین را که دعوی محبت اطمینان میکنند و محبت ماسوی اسیر بر خود لازم کرده اند و مشرکین را که دعوی توحید میکنند و عبادت پیچیک و جور را هم دوست میدارند عذاب کنیم و بر مؤمنین که بر بی انداز محبت ماسوی است و شرک خفی و جلی رجوع به رحمت کنیم چرا که بخشنده مهربان ایم **سورة الاسما** می است پنجاه و چهار آیت و شش رکوع و سی و نام شخصی از عرب که ده پسر می داشت شش درین و چهار در شام و فصل ایشان درین سورت مذکور است از پنجهت سوره سی و نام نهادند و ربط این سورت به ما قبل این است که در اینجا فرموده بودند **لَنْ يَكْفُرَ بَنِي الْاِنْسَانِ** یعنی اگر منافقان و ضعیف الایمانان و غیره از اندامی مؤمنات باز نخواهند آمد زیرا بر ایشان مسلط خواهیم کرد که شهر نخواهند بود مگر اندک و لعنت کرده شده اند جائیکه باشند گزرتا و کشته خواهند شد و درین هم مذکور است که سی و کفران نعمت کردند پس جنت ایشان را به جهنم بدل کردیم چرا که افا و سستیم و بعضی محققین چنین فرموده اند که در ما قبل مذکور شده که آسمان و زمین از بار امانت سرباز روند و انسان آن را برداشت از پنجهت خدا یتعالی انسان را تکلیف دهند

ایشان کرد چنانکه می آید بحال اوی یعنی حضرت داود علیه السلام که بار در هیچ
 شریک میکردند باید دانست که پنج سورت را به حمد شروع کردند یکی سوره فاتحه و دوم سوره
 انعام سیم سوره کهف چهارم سوره سبا پنجم سوره فاطر و اول تقسیم در تفصیل است
 در دویم مذکور اصول و در سیم تخصیص و در چهارم اربابیت پنجم تعمیر و سست پس بحمد الله

الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ لَهٗ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ وَلَهٗ الْاِکْبَادُ فِی الْاٰخِرَةِ
 وَهُوَ الْحَکِیْمُ الْخَبِیْرُ همه ستایش خدای را است که بدست اوست آنچه در آسمانها است
 و آنچه در زمین است و مرا و را است ستایش در آخرت و اوست با حکمت آگاه اگر گوی
 که در حدیث آمده که روز حشر چون مردم از تاب آفتاب بجا خواهند آمد نزد انبیا خواهند
 رفت آخر الامر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را شفیع خود خواهند کرد و به سبب آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم شفاعت خواهد شد همه مردم تحسین و تحمید آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم خواهند کرد پس حشر بگوید دست شود بپای آنست که تحمید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 در حقیقت تحمید خدا است پس حشر درست شد و کسی که خیر و ایتیم باشد رسوا و از حد و

یَعْلَمُ مَا فِی الْاَرْضِ وَمَا یَخْفٰی مِنْهَا وَمَا یَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَفَا یَرْجِعْ فِیْهَا وَهُوَ الرَّحِیْمُ
 لَیَحْشُرَنَّ رَبِّهِ مِیْدَانَهُ درمی آید بر زمین و آنچه بر می آید بر روی و آنچه فرو می آید از آسمان و آنچه
 بالا میرود در روی و اوست میربان آمرزنده یعنی میداند چیزه که داخل زمین میشود و آن
 آب باران است و تخمها را در آید و آنچه چیز که باران میشود از آن و آن سبز باد میوه ها
 است و چیزیکه از آسمان نازل میشود و آن قطرات باران است و غمیب آنچه معهود میکند
 بسوی آسمان و آن اعمال صالحه است و اعمال زمیم معهود کند اگرین کس تائب نشود خدا مهربان

و آمرزنده است وَكَانَ الَّذِیْنَ كَفَرُوا لَا یَاْمِنُوْنَ اَسْأَلُكَ بِقُلِّیْ وَرَبِّیْ لَتَاْمُرَنَّ عَلَیْكَ الْعِیْبُ
 لَا یَعْزُبُ عَنْهُ مُثْقَلٌ ذَرَّةٌ فِی السَّمٰوٰتِ وَلَا فِی الْاَرْضِ وَلَا اَصْغَرُ مِنْ ذٰلِكَ وَلَا اَكْبَرُ
 اِلَّا فِیْ كِتَابٍ مُّبِیْنٍ ه و گفته اند کافران نخواهد آمد پیش ما قیامت بگواری قسم پروردگار من البته
 خواهد آمد شما بیدار بجا می که دانسته و بدو حشریده است تا تائب نمیشود (۱) و سبب وزن دره
 است نهاده و زیر من بدست درازان نیز بگردد که گفته اند که تائب نمیشود (۱) و سبب وزن دره

شروع شد یعنی چنانکه ایشان بے دلیل میگویند تو به ایشان رحم کنید بر خود
 من خواهم که در این باره که اوست عالم الغیب بخوبی آگاه باشد و در این باره که ایشان
 و در این باره که ایشان را که ایمان آورده اند و علمشان از شما که
 و این بن سَعْدِ بْنِ اَبِي مُعْجِزٍ اَوْ اَبِيهِ لَمْ يَمُوتْ عَذَابًا
 یا مقابل کنان آنجا است ایشان راست نایب رستو بجا
 داده و فرموده و دیگران بر وجه صفت میگویند و میگویند
 من زید بن هُوَ اَحْسَنُ مِنْ اَبِيهِ اَوْ اَبِيهِ اَوْ اَبِيهِ اَوْ اَبِيهِ
 ایشان را علم چیز است که فرموده و آورده اند از جانب پروردگار
 راه خدا می غالب ستوده کاره و اوست مفعول یعنی
 عَلٰی رَجُلٍ يُّنَبِّئُكُمْ اِذَا فَرَغْتُمْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ فَقُلْ يَنْتَظِرُ
 آیا و الا که گفتیم شما را بر مردی که خبر میدهد به شما که چون باره باره فرموده و
 اینست شما در آن فرمایش نوباشید و جلالت بندگان میگویند که یا که آنکس را از این
 خلق مفعول بندگان است و اذ افرغتم فقل و افرغتم و افرغتم
 جَعَلَ طَبْلَ النَّاسِ لَا تَوْفِي سَوْنًا بِالْاَمْرِ قَوْلِي اَللّٰهُ اَعْلَمُ بِالْغُيُوبِ
 بر و روغ را یا با او منو است هست بلکه آنکه ایمان نمی آورند به آنکه در غیبت پادشاه و در
 گمراهی و در انداختن در اصل افرغتم بود به پیغمبر استنباط میبرد و اصل را نذر کرده و پیغمبر
 استنباط را باقی گذاشته اند فَلَاحُكُمْ بِرَأْيِ قَابِلٍ اَللّٰهُ اَعْلَمُ بِالْغُيُوبِ
 اِنْ لَّشَا خَشِيتُ بِهِمُ الْاَرْضَ اَوْ لَسْتُ قَاطِعًا عَنْهُمْ كَسَفِ الْمَسْجِدِ اَوْ ذَا بَنِي اِيْلَ اَكْلِ
 عَدُوٍّ مُّذْنِبٍ آیا بدنه بسوی آنچه پیش او می ایشان است و خبر بر نیست ایشان است
 از آسمان و زمین اگر خواهم فرود بزم ایشان را به زمین یا به آسمان میگردانم ایشان را نه که از آسمان
 هر آنچه درین کار باشد است هر چه در جوع کننده را نیستی و در زمین و در آسمان
 یا سنگهای از آسمان فرود آید بزم ایشان مانند فرود آمدن در آسمان یا در زمین
 یا فعلی چه اگر آن مقام است و قوت و جود هم که در قوت

پاره پاره شود ایشان مورد عذاب شوند و لَقَدْ أَنْتَبَذْنَا أَوْدَ وَمَثَا فَضْلًا لِيَجْأَلَ أَوْ بِرِي مَعَهُ
 وَالظُّلُمَهِ وَالنَّالَهُ الْحَدِيدَهُ إِنَّ الْعَمَلُ سَلْبِيحَتِ وَقَدْ رَفِيَ السَّرْدُ وَأَعْمَلُوا صَالِحًا عِزِّي
 بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرَةً وهر آئینه وادیم داود را از نزدیک خود بزرگی گفتیم اے کوه با من
 بزرگ و بزم سبیح گویند همراه او و مسخرش ساختیم مرغان را و بزرگ گردانیدیم برائے او آهمن را
 و فرمودیم که بسا زنده بائی کثرت و انداز و نگهدار و بافتن حلقهای وانی اهل بیت داود
 به عمل آید کردار بائی شایسته بر آئینه من به آنچه میکنید بنیام از فضل مراد است نسبت که مذکور
 شده یا فصل خطاب مراد است و ادبی مشتق از تاویب است و مجروحش اوب یعنی
 ترجیع یعنی گردش آواز در حدیث آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ترجیع قرآن به جبرئیل
 علیه السلام میکردند باید دانست که حضرت داود علیه السلام ایام را تقسیم ساخته بودند روزی
 عدالت می نمودند و روزی به ازواج خود مشغول میشدند و روزی در عبادت بسر می بردند و در محضر فرشته
 تسبیح میکردند و کوه بائی هم همراه حضرت داود تسبیح می نمودند منگبین گفته اند که کوه بائی هم
 از لوح دوزخ چهره ای روح موافقت یکدیگر کردن ممکن نیست چنانکه حجر محکم و مسلم با آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم کلام و سلام می نمودند و حکمای اهل اسلام گویند که نظام عالم بر قضی
 و بسط است الله تعالی آواز جبال را بسط می نمود و قاعده است که چون در کوه رفته آواز کنند
 همان آواز از کوه می برآید در روایت آمده که روزی حضرت داود در راهی به گوش خود شنیدند
 که نبی اسرائیل با هم میگفتند که داود نبی ما اگر در خصال حمیده عدیل خود ندارد پس کن روزی
 به کسب نمیخورد حضرت داود به استماع این سخن در جناب رب العزت دعا کرد که ای کسی و پیشه
 مرا بیا موز خدا یتالی آهمن را برائی ایشان نرم کرد و پیشه زره بافتن پیاموخت صوفیه گفته اند
 که این آیت هم در جواب منکرین قیامت است یعنی خدایکه جبال را تابع داود علیه السلام کرد
 بر او چه دشوار است که استخوانهای را باز زنده کند چه اگر استخوان از کوه سخت تر نیست و طیر را
 مسخر کرد که قائم مقام قوای نفسانی اند و آن ادراک و فهم و خیال است که به پرواز می آید و
 آهمن را نرم کرد که قائم مقام قوای طبیعی است یعنی استخوانهای را مع قوای نفسانی و طبیعی باز
 زنده کردن بر الله تعالی دشوار نیست وَلَسْكَيْنِ الرَّحْمَهِ عُدُّهُ وَهَاشْهُ وَهَاشْهُ وَهَاشْهُ وَهَاشْهُ

لَهُ عَيْنَ الْقَطْرِ وَمِنْ الْحَبِّ مَنْ يَجْعَلُ يَدَيْهِ يَدَيْنِ دَرِيَّةٍ وَمَنْ يَكْفُرْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرٍ
نَذَرَهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرَةِ و مسخر ساختیم برای سلیمان باد را سیر اول روز او یک ماه راه بود و سیه
آخر روز او نیز یک ماه راه بود و روان ساختیم برای سلیمان چشمه و مسخرش ساختیم از دیوان
کسی لاکه کار میکرد پیش او به حکم پروردگار خویش و هر که کجی کند از دیوان از حکم ما بچش ایستاد و باره
از حقویت دوزخ یعنی مسخر کردیم برای سلیمان هوا را و تخت حضرت سلیمان علیه السلام که یک
کرده طول و یک کرده عرض میداشت در باد میرفت اول یافتمند می و ازید بعد از آن به استی
تخت لای می زد و در و پاس اول از شام به سیر زمین بغداد می آمد و در و پاس آخر در اصطرح
که در شیراز است و سبب تعمیر اصطرح همین است و تا کابل تشریف فرما شده اند و چشمه مس
در هر سال سه روز روان میشد جنیان به حکم عدار و بروی سلیمان علیه السلام گن و دیگهای کلان
طیار میکرد بَعَثُوا لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ طَائِفَاتٍ مِنْ كُلِّ رِيبٍ وَ تَمَاثِيلَ وَ جَعَلْنَا كَالْجِبَالِ اِبْرَاقًا و
رَسَدَاتٍ اَعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا و قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرِينَ و مسخر ساختیم برای او
آنچه میخواست از قلعه های و صورتهای و کاسه های بقدر جوتهای و دیگهای ثابت در جای
خود گفتیم عمل آید ای کسان و او سپاسداری را و اندک کسی است ازندگان من شکر گذارنده
بدانکه محایب جمع محراب است یعنی الحرب و آن اسلحه باشد و اسم الهی بجای طرف بهم متصل
میشود و چنانچه میعاد پس مراد قلعه باشد یا محرابهای چنانکه در بیت المقدس محراب زکریا و یحیی
از جنیان به تکلف تمام بنهار کنانیده بودند و تماثیل جمع تمثال است که نمونه شکل جنت و دوزخ
و دیگر امکنه از آنها می کشانیدند و بعضی گویند که تصویر در شریعت آنها حلال بود چنانکه هر مثل
شاه روم تصویر حضرت محمد مصطفی علیه السلام و آن و سلم و خلفای اربعه که انبیا ی سابق از
مصوران تیار کرانده داده بودند بمردم نموده بود و شاکر نفرمود چرا که جمله مومنین شکر کنندگان
اند لیکن شکر کامل و مستمر اند که مردم میکنند فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ
اِلَّا دَابَّةً اَرَادَتْ اَنْ تَكَلِّمَهُ فَاَتَتْهُ فَتَبَيَّنَتِ اِلَيْهِ اَنْ تَكَلِّمَهُ فَاَتَتْهُ فَاَتَتْهُ فَاَتَتْهُ فَاَتَتْهُ
مَا لَيْتُوا اِنِّي الْعَذَابُ الْمُبِينُ پس چون مقرر کردیم بروی مرگ دلالت نکرد دیوان را بر موند
او مگر گرم چوب خواره که میخورد و عصای سلیمان را علیه السلام پس چون بهیفتاد واضح شد پیش دیوان

که اگر کسی از دست غیبی لاد در تنگ نیکی کند و در عذاب خوانا کند و بداند که مناسه عصارا گویند چرا که
مشفق از مناسه است یعنی تاخیر و زجر چون عمر حضرت سلیمان علیه السلام که پنجاه و سه سال بود
به اکثر رسیده و هنوز نمی رسید المقدس تمام نشده بود و به جناب الهی عرض کردند حکم شد
که بر شما آنگاه که در دستشیشه محل باید ایستاد حضرت سلیمان همچنان نگرفتند تا یک سال ایستاده
ماندند حال آنکه روح ایشان قبض شده بود چنان می آمدند ایستاده و دیده باز و نمی مشغول
میشدند چون انجمن به انجام رسید که چوب خواره عصارا خورد و عصارا بر زمین افتاد و دیوان
مناسف کردند گفتند که کاش اگر پدر علم غیب بودی در عذاب محنت و مزدوری نمی ماندیم
از این آیت همه علوم شده که دیوان را علم غیب نیست بخلاف هندوان که علم غیب دیوان است
پس گفته خدا لهم الله لقد كان لسياك في مسكنهم اية و جئت عن يمين و شمسك
كلوا من ثمره و اشكروا لله و لعلكم تحسبون و من عطف على امرئ منهم سوءا
و جانی ماندن ایشان نشاء و دیوان را بود و بوستان از جانب راست و از جانب چپ
تعمیر تمام شد بر روی بر در و کار خوش و شکر گویند و او را شمار شهری است پاکیزه و هر در و کار
آمر می آید و آنکه که بسیار آل قحطان است از اولاد اسماعیل علیه السلام ده پسر میداشت
از آن بهین سکونت کردند و بعد از او و اشعر و حمیر و کنده و ذبیح و انمار و چهار از آن به شام
باشد که چهارم عثمان و عالمه اقامت ورزیدند و اولاد ایشان بسیار شد و باو شاهی
بود در میان ایشان شریحیل نام چون او میر و پسر می تمام مقام می داشت و دختر او را که
بلقیس نام بود خوش بخت نشاندند و بلقیس عقل و کیاست فهم و فراست بسیار داشتی چون
نام حضرت سلیمان علیه السلام به او رسید به ملازمت حضرت ایشان رسید به شرف
اسلام مشرف شد حضرت سلیمان علیه السلام جماعه دیوان را تابع بلقیس کرد و مار ب
پس کن آل سبا و سیلاب انجبال در آنجا آمده و راحت ایشان می برد بلقیس به دیوان
نگم کرد که بر سنگهای کلان سد آب گردند و سد درجه داشتند که آب ضائع نشود و اگر حاجت
آب شد و در جاول میکشوند و از آنجا آب در دیهات و باغات میر و دیگر زیاده ازین حاجت
روی می آید و دوم و سوم هر یک شانند زمین ایشان آنقدر گلزار شده بود که نمونه بهشت

و در راست و چپ باغبانی بودند که اگر کسی سید بر سر نهاده و رسایه درختان روان شدی
سید پراز میوه گشتی الحاصل این هم از آیات قیامت هست که باغبانی ایشان نمودند
و باز بخفیان نعمت ایشان و دروغ شده پس استبعاد و کفار از قیامت بی وجه است
مقوله ملائکه است یا انبیاء که گویند در میان آل سبأ سیزده نبی شدند یا مقوله بلقیس
و هر رب غفور یعنی اگر از شما در شکر گذاری خدا مقصود خواهد شد پروردگار آمرزنده هست

أَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ سَبِيلَ الْعَذَابِ وَأَنَّهُمْ كَفَتُوا بِهِمْ يَبْتَغُونَ زُورًا مِّنَ الْأَعْمَالِ لِيَحْمِلُوا
أَثْلَ وَشَيْءًا مِّنْ سِوَاهِ قَلِيلٍ پس روی گروانیدند یعنی از شکر پس فرستادیم بر ایشان

سبیل تنه که پرستشهای بند کرده بودند و مخلص دادیم او شان را بجای دو پوستان ایشان
و پوشانی دیگر خدا و میوه های بد مزه خداوند درخت کز و چیزهای اندک از درخت کنار

جنی کاهنان آل سبأ را خبر داده بودند که ویرانی ملک شما به موش کلان است از بخت
ایشان گریه باز نزدیک سببته میداشتند آخر الامر موشی پیدا شده گریه های را گشت

و در میان سده سوره رخ کرد در چند سال آن سده شکست و سیلاب بدستور آمده زمین ایشان
از ریگستان کرد و میوه های بد مزه و درخت کز و غیره در آنجا پیدا شد و اندک از کنار بعضی گفته اند

و تفریق کنار این است که انسان اگر چه کفران نعمت کن چیزی را شکر هم آنرا سزاوارت می شود از بخت
اندک که کنار قابل خوردن هم پیدا شد و صوفیه این آیات را تاویل کرده اند که از سبأ مراد

حواس عشره است و از جنات آن علم و عمل و کلام یعنی تنفع شود ازین هر دو و از بلده مراد
بدن و از سبیل العرم یعنی شوخ یعنی لذت مراد شهوت غضب و از زوالتی کل مراد

افعال قبیله جیل و از شئی من سدا بجان حقیقی که تصدیق به خدا و رسول است مراد است
ذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِ وَ هَلْ يَخْرِجُ إِلَّا الْكُفْرَ این سزا دادیم ایشان را به سبب ناسپاسی

ایشان و سزا می بدیندیم مگر ناسپاس را یعنی بجای ازات به ناسپاسیان است و گرنه از
جانب پروردگار رحمتها می است وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْأَنْفُسِ الَّتِي بُرِكَ فِيهَا هَمَزٌ

ظَاهِرٌ وَقَدْ رَكَّابَهَا السَّيْرُ سَبْرٌ وَ أَتَى كَأَمَانٍ ه و سپید کردیم میان
ایشان و میان بدن و پهلای که برکت نهاده ایم و در آن یعنی شام و پهلای متصل با یکدیگر

مقرر کردیم و در آن دیه‌های آمد و رفت را گفتیم بیکدیگر و درین شب و روزهای این شهر
از بزرگت پیدایش انبیاء است یا بودن میوه‌های گوناگون و عرب گوید در شام انبیاء می‌روند
و درین اولیا آورده اند که مسافر را در ملک ایشان احتیاج تو شسته نیستند چرا که اگر کسی در شب
بر سر گذشت از باغ‌های میگذشت پرازیوه شدند و نه‌های جاری بود و در شب است شمس
به یکدیگر که خوف سماع و قطاع الطرق هم در اینجا نبود پس کفران نعمت کردند و گفتند که
اگر در میان سفرهای ما و در این راه را متوجه کردیم که اگر می‌دانستند باید حق الهی را

ذَبَّكَ بَعْدَ بَيِّنَاتٍ أَسْفَارًا وَكَانُوا ظَالِمِينَ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَهُوَ قَدِيمٌ كُلُّ قَوْمٍ يَنْتَقِلُ فِي ذَلِكَ لَا يَبْقَى لِكُلِّ صَبَابٍ شَيْءٌ مِمَّا نَسِ نَسْنَسُهُ بَرِينٌ تِلْكَ حَبْرٌ عَالِيَةٌ عَالِيَةٌ
کن در میان سفرهای ما و درین شب و روزهای این شهر را و این شب را و این شب را و این شب را
ساختیم ایشان را تمام پاره ساختن صحرایینه و درین ماجرانشان است هر صحرایینه
شکر گویند و را و لقد صدق علیهم انلیس ظنک کاتبعی الا فی یقائن المؤمنین
و صحرایینه راست یافت شیطان در حق ایشان اندیش خود را پس پیروی او کردند مگر
گروهی اندک از مؤمنان یعنی ابلیس گفته بود که ای ایشان از هر طرف اغوا خواهم کرد پس
نخواهی یافت ایشان را شکر کننده بجان صادق آمد که ایشان کفران نعمت کردند و شیطان
را بر ایشان چندان غلبه نمود چرا که کار او فقط و سوسه انداختن است نه بر ساختن چنانکه میفرماید

وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لَنَعْلَمَنَّ يَوْمَئِذٍ هُمُ الْمُتَعَلِّقُونَ وَذَلِكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَقِيقَةٌ وَهُوَ شَيْطَانٌ رَابِعٌ غَلَبَ لَيْكُنْ مَبْتَلًا كَرَامِيكُم نَابِدٌ نَحْمِ
لسی را که ایمان می‌آورد آخرت از آنکه وی در شب است از وی و پروردگار تو بر هر چیز

نگاه میان است قُلْ اذْهَبُوا اِلَیَّ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُ مَنْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي
السَّمٰوٰتِ وَلَا فِي الْاَرْضِ وَمَا كُنْتُمْ بِمَعْرِفَةٍ مِنْ شَيْءٍ وَاَمَّا لَهُمْ مِنْ ظُلُمٍ ه بگو
بخوانید آنان را که گمان میکنند به جز خدا مالک نیستند هم وزن یک ذره در آسمانهای
و نه در زمین و نیست ایشان را در آسمان و زمین هیچ خسر گشته نیستند از ایشان هیچ
یاری و صند و در آفرینش که گفته ایشان قبول خواهد کرد و بدانکه هست قُلْ در اینجا مکتور است

و پنج قل و آخر سورت مذکور خواهد شد گویند که این سوره قلبهای است سابق فرموده بودند فاتبعوا
 در اینجا همان مذکور اتباع شیطان است وَ لَا تَتَّبِعُوا الشَّيْطَانَ عِنْدَكَ إِلَّا مَنْ أَمَرَكَ بِهِ فَاتَّبِعْهُ
 فَوَيْلٌ لِمَنْ يَتَّبِعْهُ قَالَ أَمْ لَا يَأْتِي الْهَادُونَ بِالْبَيِّنَاتِ وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ و فرموده و میگوید در خواست
 نزدیک خدا اینعلیٰ مگر برای کسی که دستوری داده باشد برای او اهل محشر مضطرب نشوند تا آنگاه
 که مضطرب و در کوره آید از دل ایشان گویند چه چیز فرموده است پروردگار شما را ای گویند فرموده است
 سخن راست یعنی اذن شفاعت داده و دوست بلند مرتبه بزرگ قدر بر آنکه فرج از تنزیل است
 و باب تفصیل برای سلب هم می آید قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنْ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ قُلْ اللَّهُ وَ ذَاكَ أَدْرَاكُمْ
 إِنَّا كُنَّا لَعَلَىٰ هَذِهِ أَوْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ه بگو که روزی میندیشد شما را از جانب آسمانهای و زمین
 باز بگو خدا میدهد و هر آینه مایا شما بر هدایت ایم یا در گمراهی ظاهر یعنی اگر گفتار گویند که تسلیم کردیم
 که مالک چیز نیستند لیکن ما را رزق و اولاد میدهند بگو که اصل رزق که نزول آب از آسمان
 در ویدن از زمین است از شما پرسیم که در قبضه قدرت کیست اگر ایشان جواب ندهند خود
 بگو که بقیضه خداست و اگر گویند که معبودان ما مقرب جناب الهی اند و تو ایشان را بد میدی
 چرا آن بکار میشوی قُلْ إِنْ تَكْفُرُونَ عَمَّا نُبَيِّنُ لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ و خواهد شد
 شما را از گناه مأسوا که کرده نخواهد شد ما را از آنچه شما میگویند قُلْ نَحْنُ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ اللَّهِ بِالنَّحْيِ
 وَ هُوَ الْفَاتِحُ الْعَلِيُّ و بگو جمع خواهد کرد پروردگار ما میان ما با حکم کس میان ما یعنی میان ما
 و شما به راستی و دوست حکم کننده و آنرا یعنی اگر گویند که اگر ما گمراه هستیم و عاقل که خدا اینعلیٰ بر ما
 عذاب فرستد بگو که در روز محشر حکم خواهد کرد قُلْ أَدُّوا إِلَيَّ الْحَقُّ بِمَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
 اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ه بگو بیاید مرا آنکه ایشان را احق کرده آید با خدا شریک ساخته بخیر
 است بلکه خدا ستم نیست غایب با حکمت یعنی چون غیبهات ایشان را جواب دادی بگو بیاید
 مرا الحق و مآذ سئلنا إِنْ كُنَّا لِنُتَّبِعَ الْبَشَرِ أَوْ نَذَرُ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ الْأَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ
 و نفرستادیم زیرا برای مردمان همه ایشان فرود دهنده و ترساننده و لیکن اکثر مردمان نمی
 دانند از آنچه مذکور رسالت شروع شده و کافه مشتاق از گفتار یعنی بازداشتن یعنی منع
 نموده مردم از شرکت عصبان یا لئالی کافه یعنی جمله یعنی تو رسول جمیع مخلوقات هستی لیکن

ایشان نالوا وند و یَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ۝ وی گویند کی بوجود آید این
 وعده اگر شمار است گویند قُلْ لَّكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لَا تَسْتَأْذِنُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَعِدُّونَ
 بگو شمار است وعده روزی که باز پس شما پیدا از آن ساعتی و نه پیشانی کنید از مسعود و مرگ
 به قیامت مراد است وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تَأْمِنُوا بِهِذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ
 و گفتند کافران یعنی مشرکان عرب هرگز باور نداریم این قرآن را که مثبت نبوت تست
 و نه آن کتاب را که پیش از وی بود یعنی تورات و انجیل وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ
 عِنْدَ رَبِّهِمْ يُدْعَوْنَ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ بِالْقَوْلِ الَّذِي كَانُوا يَعْتَصِمُونَ ۝ وَكَانَ يَوْمَئِذٍ
 اسْتَكْبَرُوا وَالْوَلَاؤُكَ لَكُم مِّنْ مِّثْلِهِ نَجِيب كَفَىٰ اِی سینه ده اگر بر بینی چون استمکاران
 ایستاده کرده شوند نزد یک پروردگار خوبش باز می گرداند بعضی ایشان بسوی بعضی سخن را
 یعنی جواب و سوال کنند میگویند آنانکه نالوان گرفته شده ایشان را به آنانکه سر کشی کردند اگر
 نمی بودید شما هر آینه ما مسلمان میشدیم یعنی الحال ایشان انکار میکنند و در قیامت خواهی و ده
 که تمامی اسلام خواهند کرد و رشک خواهند برد و یا هم نمی خامه خواهند کرد وَقَالَ الَّذِينَ
 كَفَرُوا لَئِنْ لَّمْ يَنْصُرُوا آلَهُمْ لَنَيُّسِرُنَّ آلَ الْكَافِرِينَ ۝ وَكَانَ يَوْمَئِذٍ
 گفتند سر کشان به نالوان آری ما بازو شدیم شمار از هدایت بعد از آنکه آمد به شما بلکه شما بودید گناهکاران
 وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَئِنْ لَّمْ يَنْصُرُوا آلَهُمْ لَنَيُّسِرُنَّ آلَ الْكَافِرِينَ ۝ وَكَانَ يَوْمَئِذٍ
 گفتند کافران که اگر خدا و سر و اندامه ما را نکند و الاعداء اب و جعلنا
 اولا غلب فی اعناق الذين كفروا واهل حیر و ن الا ما كانوا یعلمون و گفتند نالوانان
 سر کشان را نه بلکه باز داشت ما را مگر شب و روز یعنی مگر شما که پیوسته در سعی آن بودید چون فرمود
 ما را که کافر شویم به خدا و مقرر کنیم بر او همتایان را و در دل دارند همه ایشان پشیمانی
 چون به سینه عذاب را و پیش از ایمان قهای در گردن کافران سزا داده نمی شوند مگر به فوق
 آنچه میکرد یعنی چنانکه گردن ایشان از تقلید آباء بسوی دیگر رجوع نمیکرد مقابل آن
 زنجیرهای و گردن ایشان خواهم از خست قوله فُكِّرَ اللَّيْلُ وَالتَّهَارُ یعنی شب و روز ما را
 می و روز غلامیدید و ما را سئلنا فی قریة من نذر الا قال مَدْفُوعُو هَٰذَا مَا نَأْرُسُ لَكُمْ بِهِ

كِفْرُونَ - و نفرتاويم و ريبج و يهي بهم كنده را مگر گفتند متعان آن ديد هر آيينه را به آنچه
 فرستاده شده است شما را همراه آن تا معتقديم جواب سوال مقرر رسول خدا است
 صلى الله عليه وآله وسلم يعنى اگر گوى كه تسليم كرديم كه در حشر ايشان را عذاب خواهد شد ليكن
 بالفعل ايشان را نكذب بكنند و قالوا نحن اكثر اموالا و اولادا و ما نحن بمعذبين
 و گفتند ما ز يادوه تريم به اعتبار اموال و اولاد و بيشتر ما عذاب كرده شده يعنى اگر ايشان
 مقبوليت خود به سبب اولاد و اموال ثابت كنند و ذلت مومنين در جواب بگو قل
 ان ربى يسطر الزنق لمن يشاء و يقدر و لكن اكثر الناس لا يعلمون بگو هر آيينه
 پروردگار من كشته ده ميكد روزى را براى هر كه خواهد و تنگ ميكد براى هر كه خواهد و
 ليكن اكثر مردم انبىدانند يعنى اگر ايشان گويند كه ما مقبول هستيم بگو اگر مقبول است پس
 چرا الله تعالى شما را از نوگرمى به گدا مى رساند و ما اموالكم و اولادكم با لى تقرب
 عندنا ذلنى الا من امن و عمل صالحا ذاقا و لك انكم جزاء الضعيف بما عمل
 و هم فى العرفه امتحان و نيست اسوال شما و اولاد شما آنچه كه مقرب گرداند شما را
 نزديك ما بمرتبۀ قربت ليكن مقرب آنست كه ايمان آورد و كرد و از شائسته پس انجاعت
 ايشان راست جزاد و چند به مقابلۀ آنكه عمل كرده و ايشان در كوشكهاى بلند ايمان باشند
 و الذين يسمعون فى آياتنا معجزين اولئك فى العذاب محضرون و آنكه سمى
 ميكنند در روايات ما مقابلۀ كنان آن جماعت در عذاب حاضر كرده شوند قل ان ربى
 يسطر الزنق لمن يشاء من عباده و يقدر له و كما انفقتم من شئ فحق يحلفه
 و هو خير الزنقين بگو هر آيينه پروردگار من كشته ده ميكد روزى را براى هر كه خواهد از
 بندگان خود و تنگ ميسازد براى هر كه خواهد و هر چه خرج كنيد از هر جنس كه بائند پس خدا عوض
 آن دهد و او بهترين روزى دهندگان است و انهم يحشرهم جميعا ثم يقول للملئكة
 اهلوا كما كنتم ايعبدون و در روزيكه بر انگيزد خدا ايشان را همه يكجا باز بگويد بفرستگان
 آيا ايشان شما را عبادت ميكردند يعنى چون ايشان از مخاصمه خاموش خواهند شد
 خداي تعالى به ملائكه خواهد گفت آيا ايشان شما را عبادت ميكردند ملائكه خواهند گفت

تو یک هستی از یک کسی غیر از عبادت کند دنیا بجه میفرماید قَالُوا اسْمُكَ أَنْتَ وَلَيْتَ كُنَّا مِنْ دُونِهِمْ
 بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ آيَةَ الْكُفْرِ هُمْ يَوْمُ مَنُونَهُ فَرَشْتِ كَانُوا كُوبِنْدَ بَاكِي نَزَا اسْتَنُوا كَارِ
 مافی سوائی ایشان بلکه ایشان عبادت میکردند دیوان را یعنی عبادت ملائکه جهت وسوسه
 شیاطین بود پس گو یا عبادت شیاطین کردند اکثر ایشان به دیوان اعتقاد داشتند محققین
 فرموده اند که از زمان حضرت ابراهیم علیه السلام تا زمان عیسی علیه السلام چو سقا از ملائکه که آمد
 و رفت میداشتند پر شده بود دیوان خود را ملائکه قرار داده عبادت میکنند و بعد
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تا دو صد سال چو سمار از ارواح خبیثه صاف شده بود
 پاز او بام ارواح اولیا شهادت شد همان فتنه بیدار گشت که شیاطین خود را اولیا و شهدا
 قرار داده عبادت خود میکنند چنانکه درین زمان مشهور است قَالِيَوْمَ لَا يَمْلِكُ
 بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا اذْكُرُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي
 كُنْتُمْ بِهَا تُكْفَرُونَ پس امروز نمی تواند بعضی شما برای بعضی سود رسانیدن و نذریان
 کردن و فرمایم سنگساران را بخشید عذاب آتشی که شما دروغ میداشتید آن را یعنی در دنیا
 اگر چه ایشان را شما رازقی و مالک نفع و ضرر میدانستید لیکن امروز شما را از عذاب و دوزخ
 نجات دادند نمیتوانند پس در دنیا دیوان را که آتش بودند پرستش میکردید امروز به جزای
 آن عذاب آتش بخشید وَادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْيَتِيمَ الَّذِي قَالُوا اِنَّا بَنِيكُمْ قَالُوا اِنَّا هَذَا الرَّجُلُ الَّذِي
 يَتْلُو كُتُبَنَا كَانَ يَعْبُدُ اٰبَاؤَكُمْ وَكُفَرُوا قَالُوا اِنَّا هَذَا الرَّجُلُ الَّذِي قَالُوكُمْ كُفَرُوا
 كُفَرُوا وَالْحَقُّ لَنَا جَاءَهُمْ اِنْ هَذَا اِلَّا سَعِيرٌ مُبِينٌ ه چون خوانده میشود بر ایشان
 آیات ما روشن آمد گویند بایکدیگر نیست این پیغمبر مگر مردی که میخورد که باز دارد شما را
 از آنچه می پرستیدند پدران شما گویند نیست این قرآن مگر دروغی برافتنده و گویند کافران
 سخن راست را چون بیاید بدیشان نیست این مگر سحر ظاهر از آیات آیات قوی و از
 حق مراد آیات فعلی اند یعنی محضات چون شوق قمر و نظم شجر و حجر پس مضمون متجذبه
 وَكَانَ اَتَيْنَهُمْ مِنْ قَبْلِ يَدُ رُسُوْلِهِمْ اَوَّمَا اَرْسَلْنَا اِلَيْهِمْ قَبْلِكَ مِنْ نَذْرٍ مِثْرِهِ
 وندادیم مشرکان عرب را آن بهائی که بخوانند آن را و نفرستادیم بسوی ایشان پیش از تو هیچ ترساننده
 یعنی ایشان را آن بهائی ندادیم پس از آنجا تکذیب میکنند چنانکه استباز در میان کلام

الهی و غیر آن متوقف بر کتب و انبیاء است و کَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا بَلَغُوا عِشْرِينَ
 مِائَتَةً فَكَذَّبُوا رُسُلَهُمْ فَكَفَّ لَكَ يَدَيَّ و دروغی داشتند آنانکه پیش از ایشان بودند
 و این مشرکان نرسیده اند به ده یک آنچه داده بودیم به پیشینان پس به دروغ نسبت کردند
 به پنا میران مرا پس چگونه بود عقوبت من توجیه عشار بر دو گونه است یکی آنکه آنقدر که قوت
 و جاه و شوکت به کفار ماضی داده بودیم شمارا عشار آن نیست و دویم آنکه چنانکه نزد شما
 کتاب مبین و رسول عالمی قدر فرستادیم به پیشینان را ده یک ازین نبود قُلْ إِنَّمَا عِطُّكُمُ
 بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّ تَقْوَاهُ لَكُمْ يَوْمَ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ خِزْفٍ و قُرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُونَ أَمَّا بِصَاحِبِكُمْ فَأَمْرٌ كَانَ
 هُوَ لَا يَكُنْ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيَّ عَذَابٌ شَدِيدٌ بگویند نیست که پند میدهد هم شمارا به یک
 قصه به پیشینان برای خدا و دکان دو گان و یک یک باز تامل کنید که نیست به این یا به
 شما هیچ پیوسته نیست او مگر بهم کند و برای شما پیش آمدن عذاب سخت باید دانست که
 این از کمال بلاغت است که بعد از لفظ مثنی ذکر فردای کرده شد و تخصیص مثنی از برای
 آنست که مشهور می دو کس نمیشود و کثرت موجب انتشار و اس و اقلال ذهن است قُلْ
 مَا أَنَا لَكُم مِّنْ أَجْرٍ قَلِيلٍ لَّكُمُ الدَّارُ الْآخِرَةُ وَالْأُولَى اللَّهُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ
 بگو آنچه سوال کرده باشم از شما از جنس مزد و پس آن شمارا است نیست مزد من مگر به خدا و او
 بر همه چیز خبردار است قُلْ إِنِّي يَقِظُ فَبِأَلْحَقٍ بِهِ عَذَابُ الْعَاقِبِينَ بگو بر آئینه پروردگار
 من می بختد از علم غیب و حق راست را آن پروردگار و انانی پوشیده است جواب
 سوال نقد کفار است اگر گویند که اینکس آنچه میگوید و دروغ بر خدای بند و قُلْ جَاءَ الْحَقُّ
 وَنَايِبُنَا ابْنُ الْبَطْلِ وَنَايِبُ يَدِهِ بگو آمد سخن راست و آفرینش نونی کند معبود باطل
 و نه دیگر یا بر آفریند یعنی معبودان باطل آفرین و بعد از مرگ نده کردن نمیتوانند و متکلمین
 گویند که معبودان باطل شما سوال کردن نمی توانند و اگر از ایشان سوال کنیم جواب دادن
 نمیتوانند قُلْ إِن ضَلَّكُمُ الْبَاطِلُ فَاتَّبِعُوا نَفْسَهُمْ وَانِ اهْتَدَيْتُمْ فِيمَا أُوتِيتُم بِالْحَقِّ رَدِّي إِلَيْنَا
 سَمِعْتُمْ قَسْرَتِي بگو اگر گمراه شدیم پس جزین نیست که گمراه میشوم بر نفس خویش و اگر راه باطمینان
 به سبب آنست که حقی فرستند بسوی من پروردگار من حذر آئینه و می شنوای نزدیک است

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُؤْمِنُونَ أَلْقَوْا فَأَصْفَوْا وَأُنْجِلُوا مِنَ الْجَحِيمِ ۚ وَتَجِبُ كُنَىٰ أَمْرِي بِمَنْ جُنَّ مَضْطَرِبٌ
 شوند پس نباشند از عذاب خلاص شدن و گرفته شوند از هر جانب نزدیک یعنی گرفته شوند به
 آسانی مراد مرگ است چرا که وقت نزاع دم در سینه بند میشود که نزدیک است و قَالُوا أَمْثَلُ
 وَ أَقْبَلُ لَكُمْ التَّنَافُوسُ مِنْ مِّمَّا كَانِ بَعْثُكُمْ ۚ وَگنید آنگاه ایمان آوردیم به قرآن و از کجا بود
 ایشان را به دست آوردن ایمان از جای دور یعنی آخرت یعنی محال شدند و قَدْ كَفَرُوا بِهِ
 مِنْ قَبْلُ وَ يَقَعُ قَوْلُ الْكَافِرِ بَعْثُكُمْ ۚ و حال آنکه کافر بودند بقرآن پیش
 ازین می اندازند یعنی بظن می انداختند تا دیده از مکان دور یعنی بر سبب تقلید آبا و اجداد
 میخواندند که حق را باطل نمایند و حَيْثُ كَانَتْ يَدَايِهِمْ فَرَاسِقٌ ۖ وَ مَا يَكُونُ لَكُمْ أَنْ تَعْمَلُوا فِي شَيْءٍ مِنْ
 قَبْلِ طَرَأْتُمْ كَأَنِّي شَكَّ قَرِيبٌ ۚ و جدائی انگیزه شد میان ایشان و میان آنچه
 میخوانستند چنانچه کرده شده به امثال ایشان پیش ازین صراحتاً بیند ایشان بودند در شک قوی
 یعنی حامل کرده ام چیز را در میان ایشان و خواست ایشان چنانکه پیش ازین کرده ام
 و آن اینست که شخصی بود در بنی اسرائیل و قَتْلَهُ اَوْطَاعَ خُورْدِي زَنْش ایتاده گس را نی
 میکرد و میگفت یارب هر که به تنگ حرمت دینی آبروی شوهر خود بخند تو بی آبروی و
 رسوائی او بمن از بخت شوهر از و بسیار خوش بود روزی شوهرش باهی لشکر کرده به زن
 خود و او تا پیروز چون زنی باهی بخت پیش شوهر نهاد و به دستور ایتاده گفت که یارب هر که
 آبروی شوهر بریزد تو آبرویش بریز باهی به شنیدن این سخن و رقاب خنده زد شوهرش
 از روی تعجب بزن خود گفت که باز این کلمه بگو باز باهی بخندید الفقه سیوم با باهی آن
 چنان فقهه زد که از رقاب پیرون افتاد شوهر بسیار متعجب شده نزد عالمی بر رفت و بیان
 این واقعه نمود آن عالم پره پویش بود گفت که زن خود را بگو که استغفار کند و تو هم استغفار
 کن که الله تعالی رحمت کند شوهرش را از گفته عالم تکبیر نشد مردم پیش ایشان
 و ادند که او به نسبت این عالم داناتر است مرد نزد پسر عالم رفت و ماجرا بیان کرد و پسر عالم
 گفت که تو زبان خانه خود را پیش من بیار تا حقیقت این معنی خاطر نشان تو کنم آنکس
 زبان خانه خود را پیش پسر عالم برد ابن العالم در میان زبان زن حشیه را دیده گفت

که پیرانش از حق بر کشید آخر کار مرد و برادش وصیر را معلوم شد که زرش که عصمت خود را هدر میگردید به
 آن مرد وحشی زن نامیده و پسر عالم همچنان افشائی را از مردم میگردید بنی اسرائیل او را از شهر بدر
 کردند آن پسر در قریه از قری شام سکونت اختیار کرد و در روزی زن بنی خوی و در نظرش آمد
 بنی اختیار شده به زن گفت که اگر همبستر من شوی دو صد دینار به تو بدهم زن گفت استغفر الله
 این چه سخن است اگر ترا خواهم بکلیح است علی الصبح به خانه من آئی که از اینجا یک راه
 است و هر چه در راه بینی از آن مرا جزوی القصه پسر عالم شب به اشتیاق صبح کرده بسوی
 خانه زن روان شد و در راه عجایباتی دید چون بر در زن رسید دستک و مردی خواب
 از اندرون خانه برآمده گفت که کو کیتی و از کجا میرسی و بر بدن چرا آمده پسر عالم گفت که در نزد
 صاحب خانه مرا بوعده زنی طلبیده از بخت آمده ام آن مرد گفت که من همان زن
 هستم بگو که در راه چه دیدی پسر عالم گفت که اول سگ ماده را دیدم در میان راه افتاده
 که پایش بران حبست میگردان مرد گفت که این نشان قریب است که خوردان ترک آباد
 بزرگان خواهند کرد باز پسر گفت که دیدم هفت کس را که به یک بز چسبیده اند بدست
 یکی هر دو گوش و به دست یکی پاهای و به دست یکی دم و بدست یکی شاخ و به دست یکی
 موی و یکی بران سوار و یکی شیر و میس و شیدم و گفت که این مثال دنیا است کیسکه
 گوش او گرفته دنیا اندک بدست او آید و علی هذا القیاس دم گیرنده و کیسکه شیر میدوشد دنیا بسیار
 به او رسد و کیسکه شاخ او گرفته او را از دنیا هیچ فایده ندهد کیسکه بران سوار است او بر دنیا حاکم
 است او را از دنیا هیچ ضرر ندهد باز پسر گفت که دیدم رده صد گوسفند که یک بچه شیر سمه گوسفند
 مینوشید و شیر نمیشد مرد گفت که بادشاه ظالم و آل همه رعیت به تنم خواهد گرفت و شیر نخواهند
 باز پسر گفت که دیدم شخصی را که دوازده میکشید و در سیکو میرخت و سبوی او پر از آب نمیشد
 مرد گفت که آن واعظ است که خود فضیحت و دیگر را نصیحت مثال آلت باز پسر گفت
 که دیدم شخصی را که در خوض از چاه آب کشیده می انداخت و آن آب باز از خوض در چاه
 میرفت مرد گفت که آن عمل صالح است که مردود خواهد شد باز پسر گفت که دیدم مزارعی را
 که تخم می افشاند و همان وقت باری آورد مرد گفت که آن عملی است صالح که آنرا فایده ندهد

میشود باز پرس گفت که دیدم درختان بنبر را که چون آوۀ گرفتن کیش میگردم هر درخت مرا آواز داد که شاخ من بگیرم و گفت که این هم از آثار قرب قیامت است که دختران بسیار خواهند شد و این را کم اگر کسی بجا نسبت خود خواهد کرد و دیگران او را به سوی دختران خود ترغیب خواهند نمود باز پرس گفت دیدم شخصی را که بر خاک افتاده است من گفت که دستم بگیر از روی یک پیداشده ام از زمین برخیزم چون دستش گرفته از زمین برداشتم از من غایب شد و مرگفت که آن عمر تو بود که گریز نمود و ملک الموت بهتم که دیروز پیش توبه شکل زن رفته بودم الحال روح ترا قبض میکنم و تو از این جهنم هستی القصه ملک الموت روح او را قبض کرد و چنانچه از عبد البدن عباس مرویست - **سوره**

فاطر می است چهل و پنج آیت پنج و شصت رکوع و ضبط این

سورت به ما قبل این است که در اینجا فرموده بودند روی بر انگیز و هذا ایشان را همه بجا باز بگوید به فرشتگان آیا ایشان شمار عبادت میکردند و در اینجا مذکور شد که ملائکه را از انتظام عالم فراغت نیست چگونه گویند کسی که عبادت ما کن و ذکر خیر ایل و میکائیل علیه السلام و غیره اگر چه و روی بجا هم آمده لیکن اینجا تفسیر است همه ملائکه مذکور است بسم الله الرحمن الرحیم

الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَكِةَ رُسُلًا أُولَئِكَ فَتَنَّا وَتَنَّا وَتَنَّا وَتَبَّاعَ الَّذِينَ يَذُوقُونَ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُونَ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ همه ستایش خدای

راست آفریننده آسمانهای زمین سازنده فرشتگان را پیغامبران سازنده ایشان را خداوند بازو داد و گان دو گان و سه گان سه گان و چهار گان چهار گان زیاده میکند و آفرینش هر چه خواهد آفرید خدا بهر چیز توانا است باید دانست که ملائکه سه قسم اند یکی آنکه نزد پیغامبران وحی میرجاء مانند جبرئیل علیه السلام و ویم آنکه در امور فساد کنند مانند غریرایل علیه السلام و سوم آنکه فتح و شکست باران و خشکسالی به ایشان متعلق است مانند میکائیل علیه السلام و اسرافیل علیه السلام بهر سه قسم ملائکه مولا است و ملائکه را دو دسته و چهار چهار پر داده اند برای هر چه و چنانکه طیور را داده اند برای صعود و چرا که جسم طیور خاکی است و خاک بالطبع با این سفل است و ملائکه نوری اند و نور بالطبع با این اعلی است پس دادن بال پر متدرج افتاد تا که مبوطان ملائکه و صعود و طیور سر زده و زیاده هم داده اند چنانکه حضرت

جبرائیل علیه السلام تشدد پر دارند حکامی اهل اسلام گویند فرشتگانے کہ ایشان را دو دو پر داده اند حافظ مہوی و صورت اند یعنی نباتات و انہار کہ تہ تہ پر داده اند کہ بان حفظ ترکیب ہنم یعنی معاون و آنان کہ چہار چہار پر داده اند حافظ حیوانات اند کہ قوای اربعہ دارند یعنی جاوہر و غذایہ و دافعہ و نامیہ و در حدیث آمدہ کہ بر مفاعل انسان کہ سیدہ و شصت است شکر و حبش وانی و در کثرت نماز مشرق است و حضرت جبرائیل را سیدہ و شصت پر بہ اندامی مفاصل

الان ان اودہ اند و دود و چیل پر برائی دیگر امور بخشدہ مَا يَفْقَهُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ تَحْمِيَةٍ فَلَا تُمِيكَ لَهَا وَمَا يُمِيكُ فَلَا تُسَلِّحُ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ آنچه کثادہ ساز خدا برای مردمان از رحمت پس بیج بند کنند و نیست آن را و آنچه بند کنند پس بیج کثادہ سازند نیست آن را بعد از دوسے یعنی عیہ و دوسے غالباً حکمت یا ہما الناس ذکرنا

لَعِمَتِ اللَّهُ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِي غَيْرُ اللَّهِ يَرْفَعُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنْتُمْ تُكُونُونَ اِی مردمان یا و کنند نعمت خدا را بر خویش را بیج آفرینند ہمت عیہ خدا روزی میدہد خدا شمار از جانب آسمان و زمین نیست بیج معبود و مکروری پس از کجا گردانید میشود در بیجا سوال از اصل حق است کہ از اختلاف آباء علوی نہا ہمت سفلی پیدا میشود و این بجز خدا تعالی در قبضہ قدرت کسی نیست کفار ہم قابل این معنی اند و ان تَكُنْ بِكَ فَتَكُنْ لَكَ صَلَواتٌ مِنْ قَبْلِكَ مَا وَآلِی اللَّهِ تَرْجَمُ الْكَافِرِمْ و اگر بہ دروغ نسبت کنند ترا پس آئینہ بہ دروغ

نسبت کردہ شدند بیجا مبران پیش از توبہ سومی خدا باز گردانیدہ میشود و کار می نیایند اَفَاَنْتُمْ اِنْ رَعَا لِلَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغْرِبْكُمْ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا وَلَا يَجْعَلَنَّكُمْ بِاللَّهِ الْعَذَابُ اِی مردمان ہر آئینہ و وعدہ خدا را است پس فریفتہ نکنند شمار از دنگانی دنیا و نہ فرید شمار بہبت

خدا شیطان فریب دہندہ اِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوْهُ عَدُوًّا طَائِفًا يُّدْعُوْكُمْ بِكَ لِيَكُوْنُوا مِنْ اَصْحَابِ السَّعِيرِ ہر آئینہ شیطان شمار است دشمن پس دشمن گیرید اورا

ببین نیست کہ میخواند تابان خود را تا با تشدد از اہل و ورخ یعنی فاسقان و فاجران را بسوی فسق و فجور میخواند تا کہ دوزخی شوند الَّذِیْنَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ و الَّذِیْنَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَاَجْرٌ كَبِيرٌ آنانکہ کافر شدند ایشان را است عذاب

سخت آفانده ایمان آوردند و کردند علمهای شائسته ایشان است آمرزش و مغفرت بزرگ عذاب
 و اجر که معلوم میشود که فاسقان را عذاب خفیف و اجر خفیف خواهد شد **أَمَنَ زَيْنٌ لَهُ سَوْءُ عَمَلِهِ**
فَرَأَى أَهْلًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبَ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ
حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا تَصْنَعُونَ آیا کسیکه آراسته کرده شد برای او عمل نشت او پر
 نیکوید آن را مثل مؤمن صالح باشد پس هر آنکه خدا گمراه میکند هرگز خواهد راه می نماید هرگز
 خواهد پس باید که هلاک نشود نفس تو بر ایشان از روی مدیغ هر آنکه خدا دانا است بد آنچه میکنند
 یعنی مبتدعان بدعات را موجب حسرات میداند چون ضرایح پرستان حنا بر اندکان
 در بام عاشورا پس تو خور از حسرت هلاک کن که چرا طریقه سنت اختیار نمیکند **وَالَّذِي**
أَرْسَلْنَاكَ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَدْ أَفْضَلْنَاكَ إِلَى بَلَدٍ مَّيْمَنٍ فَأَخْلَيْنَا بَيْتَهُ بِالْأَرْضِ بَعْدَ مَوْتِهَا
كَذَلِكَ النُّشُورُ و خدا آنست که فرستاد باد های را پس بر انگیزند آن باد های ابر را پس از
 لرزیم ابر را بسوی شهر مرده پس زنده سالمیم بر آن ابر زمین را بعد مردن آن همچنین خواهد بود
 بر آنکس که مردمان من گمان یزد که **فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ كُلُّهَا لِيُصْعَدَ لِكُلِّ الْبَاطِلِ**
وَالْعَمَلِ الْمُنْكَرِ نَصْرًا وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَأَوْصَرُّ
أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ هر که خواهد از جندی پس خدا راست از جندی همه کجا بسوی او بالا میرود
 خنی پاک عمل صالح بلند میگردد و اندیشد فتنهای ایشان را است عذاب
 سخت عذاب سخت و بد اندیشی ایشان همون نابود شود و قوله **بَصْعَدَ الْكَلِمَةُ** برود و جرات
 بجای آنکه فکر از زبان بر آمده به هوا مختلط شده بالا میرود و عمل صالح که متعلق به جوارح و حرکات
 سفلی است بالا رفتن نمیتواند از نجاست خدا بیغالی خود او را بر میرد و ویم آنکه اگر کسی
 بخواند و عمل صالح نکند ذکر او بالا نیرود پس از ثواب محروم میماند قوله **يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ**
 یعنی کفار عزم میکنند که محمد صلی الله علیه وآله وسلم لا ولد است چون فوت خواهد شد دین او
 منتطع خواهد گردید یا آنکه عام است یعنی آنکه اندیشه بدیهایی میکنند که مال فلان بجزیرند
 یا کسی را قتل کنند یا بر زنی زنا سازند **وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُّطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ**
أَزْوَاجًا وَمَا يَحِثُّ مِنْ شَيْءٍ وَلَا تَقْضِ الْإِعْلَامُ وَمَا يَحِثُّ مِنْ شَيْءٍ وَلَا يَنْقُصُ مِنْ عَمْرِ

لَا تَفِي كَيْفَ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ وَخَدَّافَرِشمار از خاک باز نطفه باز گردانید شمار جهت
 در وزن و در شکم بر بنیدار و هیچ نرسیده و نمی زاید مگر به علم خداوند زندگانی داده نمیشود هیچ دراز عمر
 کم کرده نمی شود و از عمر بی الاثبت است در کتاب هر آئینه این کار بر خدا آسان است یعنی
 اما بتعالی میداند که در سیم زن دختر است یا پسر و بر هر دو تقدیر ناقص الخلق است یا تمام
 عمر دراز و کوتاه همه مردم در لوح محفوظ مکتوب است وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَنِ
 رَبِّكَ سَائِغٌ شَرٌّ لَّكَ وَهَذَا مَلِجٌ أَجْلَجٌ وَمِنْ كُلِّ تَاكَلُوهُ كَمَا طَيَّرْنَا وَتَسْخَرُ حُجُوتَ حِلْيَا
 بَسُوهُنَّ مَا وَتَرَى الْفَلَكَ فِيهِ مَوَاحِدٌ لَتَبْتَ عَوَامِينَ فَضِيلَهُ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ بهر
 بستند یعنی یکسان نمیشوند به احتیاط و دریا این یک شیرین در نهایت شیرین است
 شگوار است آب او و آن میخیزد شور به طحی مایل است و از هر کجی میخورد گوشت تازه و بر می آید
 پور که می پوشید آن را و می بینی کشتیهایی را در دریا شگافنده آب تا روزی طلب کنید
 فضل او تا بود که شما سحر گوید آن مثال مؤمن و کافر است یعنی مؤمن که کلمه طیب است سید است
 یا شیرین و خوشگوار است و کافر کجی کفر میکند افعال و اقوال او بسیار تلخ و بیمزه اند و از هر کجی
 من باشد یا کافر فایده دنیوی حاصل نمیکند یعنی تو کفری کافر میکنید و از بهر همنده و کافران
 میشود و گاهی کافر مسلمان میشود پس چنانچه ثواب میپوشید و مال گاهی بی چین می برید و گاهی
 بهند و سود بسیار بدست می آید یا مثال عالم و جاهل است که علم عالم شیرین است و جاهل حاصل شود
 بزمه لیکن فایده از هر دو حاصل میکنند از عالم فایده عظیم و از جاهل ثواب کم که تحصیل علم کرد
 بجز آن تعلیم نمیکند و سعی مطالع و تقسیم شما هم جاری است تا که به فضل خدا تعالی ابر و قیام
 علیه مطلع گردید باید دانست که جمله و من کل تاكلون معترض است و جمله تسخر حجون و تدر
 لفلک متعلق است به محل اجاج پس دفع شد سوال نه برآمدن مر و ابرید و گوهر اندر یابی نیست
 بُولِ اللَّيْلِ فِي النَّهَارِ وَيُؤَيِّدُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتَسْخَرُ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ كُلُّهُمَا لِحَاجِلِ مُسْتَعْنَى ذَلِكَ
 اللَّهُ تَكَلَّمَ لَهُ الْمَلَكُ طَوَالِ لَيْلٍ تَدْعُوْنَ هُوَ دُونَهُ مَا يَمْلِكُ كَوْنُ مَنْ قَطْمِيْنِ رَحْمِيْهِ
 شب را در روز و در می آرد روز را در شب و رام ساخت آفتاب و ماه و ماه هر کجی میرود
 بیعای معین این است خدا پروردگار شما را راست بادشاهی و آنانکه می پرستی

خود بمن بده پسر خواهر گفت آری لیکن چنانکه توار خدای ترسی من هم از خدا میترسم این توقع را
من در چنانچه بجائی دیگر فرموده یوم یفزع المؤمن من اخیه واهله وابیه وصاحبته و
وبینه وَمَا كَيْتَبُوهُ إِلَّا عَمَلُهُ وَالْبَصِيرُ وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ وَلَا الظِّلُّ وَلَا
الْحَرُورُ وَمَا كَيْتَبُوهُ إِلَّا عَمَلُهُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُشِيرُ مَنِ كَيْتَبُوهُ
أَنْتَ مُسْمِعٌ مَنْ فِي الْقُبُورِ إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ بَرَابَرِ نَسِيتُمْ نَابِيَا وَبَنِيَا وَنَهْ تَابِكُمْ
وَنَزْرُوشَنِي وَنَهْ سَايَهُ وَنَهْ بَادِرْكُمْ وَبَرَابَرِ نَسِيتُمْ زَنْدِگَانِ وَمَرْدِگَانِ هَرُابِئِهِ خَدَامِ شَهْوَانِ
هَرُابِئِهِ خَدَامِ شَهْوَانِ تَوْشِ نَوَانْدَه كَسِي كِه دَر گُور بَاشَد وَنَسِيتُمْ تَوْ مَگَر تَر سَازَنَدَه وَوَجْه عَدَم
مَسَاوَاهُ تَوْر وَظَلَمَتْ وَظَلَّ وَحَرُورَ أَنْتَ كِه دَنَائِی كِی بِنَا رَاهِمِ خُوبِ نَظَرِ نَبِی آید چه حَای
نَا بِنَا وَدَر سَايَه آرا مِ مِیَا شَدَنَدَه دَر گُور بَا وَصُوفِیَهُ عَلَیْهِمُ الرَّحْمَةُ تَاوِیلِ اِنْ آیت چنان مِیفر مَایَا
یعنی کسیکه اورا کشف حجاب شود و تجلی آبی میند و کسیکه نَبِی مِی دَر دُور بَر نَسِیتُمْ وَ مِی چنان
کسیکه اورا در عین مشاهده تاریخی هوا و بوس حایل نشود و کسیکه اورا نشود و همچنان کسیکه
سکینت حاصل شده و کسیکه مضطرب الاحوال است حاصل آنکه زنده دلال و مرده دلال
برابر نیستند باید دانست که لا البصیر نفرمودند چرا که فعل بستوی خود مذکور است حاجت
تاکید نیست و ظلمات را جمع آوردند و نور را مفرد چرا که طرق ضلالت بسیارند و نور ایمان
و لا تا کید آوردند زیرا که از بستوی دور افتاده و لا الاموات فرمودند تا که شبهه عدم مسأله
احیاء با هم نفوذ و همچنان اشتباه برابر نبودن اموات بیک گراگر کسی گوید که سمع موتی
و احادیث وارد است و اینجا نفی واقع شده جواب آنست که اسماع آن را گویند که کسی را
چیز شنوایده عمل بران کنند و ظاهر است که این معنی در اموات متحقق نیست اِنَّا
اَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَانْ مِنْ اُمَّةٍ اِلَّا اَخْلَا قِيَامًا نَذِيرٌ هَرُابِئِهِ مَافَرَسَا دِیَا
تَرَابِدِیْنِ رَاسْتِ بِنَا رَاسْتِ دِهَنْدَه وَبِمِ کُنْدَه وَنَسِيتُمْ بَیْجِ اَمْنِ مَگَر گَزَشْتَه اَنْتَ
بِمِ کُنْدَه بَدَا نَخْتَه نَذیر عام است نبی باشد یا نایب نبی یا صاحب دانش و نبش مانند ام
چند و کتیا در جن و انس صند و اِنْ یُکَذِّبُوكَ فَقَدْ کَذَّبَ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ
رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالَّذِیْنَ بِالْاٰیٰتِ الْمُنِیْرَةِ ثُمَّ اَخَذْتُ الَّذِیْنَ کَفَرُوا فَاَنْفِکَا نَ

نیکو و اگر به دروغ نسبت کنند ترا پس هر آینه دروغی داشته بودند تا آنکه پیش از ایشان
 بودند آمدند بدیشان پیغامبران ایشان به نشانهای واضح و به نامه های الهی و کتاب
 روشن باز گرفتار کردم کافران را پس چگونه بود عفویت من مراد از بنیات معجزات
 و از بر صیاف انبیای پیشین و از کتاب تورات یا انجیل و غیره الَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَآخَرُ النَّاسِ
مَاءً فَاحْرَجْنَا بِهٖ ثُمَّ تَحْتَلَفًا الْوَاهِنَاءُ وَفِي الْحِجَابِ جَدِّ دَيْبُضٍ وَحُمُ تَحْتَلَفٍ
 الْوَاهِنَاءُ وَحُمُ تَحْتَلَفٍ سُودُهُ آیا ندیدی که خدا فرو داد و از آسمان آب را پس بر آوردیم
 سبب آن میوه های گوناگون رنگهای آن و از کوه راه های است گوناگون رنگهای او
 طایفه سفید و طایفه سرخ و طایفه سیاه در نهایت سیاهی تا بکش آنکه خدا یقینا
 قرآن از آسمان نازل کرده علوم مختلفه از آن بر آورده مانند علم صرف و نحو و معانی و کلام
 و اصول و فرائض و سایر و از مردم بعضی اعارف کرده که آئینه دل اجلاد اند و بعضی را
 رتبه شهادت بخشیده که در دنیا و آخرت سرخ روشنند و بعضی را مملکت است عطا کرده
 اوراق را به سایل مشرعت و طریقت سیاه کرده در حق الانبیاء گشتند و مین الناس و
الذَّوَابِ وَالْانْعَامِ تَحْتَلَفًا الْوَاهِنَاءُ كَذَلِكَ طَرَأْنَا بِخُشْيِ اللَّهِ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ
إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ يُعْقِلُهُ وَازْمِرْدَانِ وَجَاهُورَانِ وَچهار پایان گوناگون اند رنگهای او
 همچنان جز این نیست که می ترسند از خدا عالمان از بندگان او هر آینه خدا غالب مرزند
 است یعنی قوای نفسانی که بدر که متجمله و متفکره است و قوای طبیعی که شوق و ذوق و
 حس و حرکت است قوای همی که غاذیه و نامیه و غیره است مختلف پیدا کرده این از
 کمال قدرت اوست إِنَّ الَّذِينَ سَيَلُونُ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ
وَذَكَرُوا مِثْرًا عَدَايَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ يَبُودَ هر آینه تا آنکه تلاوت می کنند کتاب
 خدا را و بر پا داشته اند نماز را و خرج کرده اند از آنچه روزی دادیم ایشان را اینکار را
 امید دارند سوداگری را که هرگز هلاک نشود یعنی صدقه پوشیده میدهند و زکوة آشکارا
لِيُؤْتِيَهُمُ أَجْرَهُمْ وَبِزَيَدٍ هُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهٗ غَفُورٌ شَكُورٌ تا بجام رساند بس ایشان مرز
 ایشان را و زیاده دهد ایشان را از فضل خود هر آینه او آمرزنده قدر دان است لیوفیم

متعلق بتیلمن کتاب الله است و الذی اوحینا الیک من الکتب هو الحق صدقاً
 لما بین یدیه ان الله یعباده یخیر بصیرته و آنچه وحی فرستاده ایم بر سبوت و قرآن
 هموست است باور دارنده آنچه پیش از وی است هر آنکه خدایه بندگان خود خبر و مبنای سنت
 ثم اوتینا الکتب الذین اضطفینا من عبادنا طیفینا ثم ظالمینا لیسبوا و فوهم مفضله
 و هم سابق بالخیرات یادین الله ذلک هو الفضل الیکیمه باز میراث دادیم تیر
 به آنکه بزرگتریم ایشان را در بندگان خود یعنی از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به امت محمد سید
 والله اعلم پس بعضی ایشان تمسک راست بر نفس خود و بعضی ایشان سیاه روست و بعضی
 ایشان سبقت کننده است بسوی نیکیهای به حکم خدا نیست فضل بزرگ یعنی بعضی از امت
 محمدیه قرآن میخوانند و عمل نمیکنند و بعضی سیاه روی کردند در عمل و بعضی در تلاوت و عمل خیر
 سبقت میکنند در حدیث آمده که هر سه گروه خبیث اند یعنی بدام در دوزخ میخوابند مانند حیث
 عدین یدخلونها یجفلون فیها من آساور من ذهب و لؤلؤا و لباستهم فیها حیرت
 بوستانهای همیشه ماندن در این دنیا زیور داده نشود ایشان را آنجا از تم و دستا نهائی طلا و
 زیور داده نشوند و در لباس ایشان آنجا جامه ابریشمی باشد و قالوا الحمد لله الذی
 اذهب عنا الحزن ای ای ربنا الغفور شکوای و گفتند همه تالش خدای راست که دور کرد
 از ما اندوه را هر آنکه پروردگار ما آمرزنده قدر شناس است از حزن مرد و رخ نجات میافتن از
 نار و عدم خلود در جهنم و محنت طاعات است و در حدیث آمده که از حزن برنج نان مراد است
 چرا که در بهشت نان نخسته بر وفق رغبت نفس به دست خواهد آمد الذی احکنا دار المقامة
 من فضله لا یستأفها انصب و لا یستأفها الغوث اگر فردا و در مال به سرای همیشه
 ماندن از فضل خود رسد با آنجا هیچ رنجی و نه رشد آنجا بماندگی و الذین کفروا انهم نا
 جهتم فلا یقضی علیهم فقبولوا و لا یخفف عنهم من عتوبهم ایها الذلک بخیر کل کفر
 و آنکه کافر شدند ایشان را راست آتش دوزخ نه حکم کرد و شود بر ایشان تا بمیرند و نه سبک کرد
 شود و از ایشان چیزی از عذاب دوزخ تخمین نمیرسد پس ناسپاس را و مفضل و سید
 فیما و بنا آخر جبارنا غیر الحیا غیر الذی کننا نعمل ما و لم نعصم کما یتذکر فیهم من

فریقین یعنی اگر گویند که معبودان خود را برای آن عبادت میکنیم که ما را اولاد و رزق میدهند جواب داد بقوله قل انا نعبد الله و اگر گویند خالق چیزه نیستند لیکن تقرب عند الله دارند جواب داد بقوله امر لهم شرك و اگر گویند که دعوت غیر الله امر استدلالی نیست بلکه امر تعبدی است چنانکه شما طواف بیت و استلام حجر و سعی بین الصفا و المروه میکنند پس جواب داد بقوله امر انیتهم کتابا یعنی این امور از کتاب الله ثابت است به خلاف عبادت غیر الله لان الله یحبکم السموات و الارض ان تنزلوا و لکن فالتالین امسکم ثم امن احدي من بعدی و الله کان حلیما عفوذا و هر آینه خدا نگاه میدارد آسمانهای و زمین را از آنکه از جای خود بلغزند و اگر بلغزند نگاه ندارد این هر دو در یک مجلس بعد از خدا یعنی غیر خدا هر آینه و سست نیست و بربا و امر کار بعضی شیطانیان از حکما و میگویند که خدا تعالی علت حدوث است نه علت بقا و نسبت که نسبت به البناء لیکن این سخن پوچ است حکما را بخین جواب داد و اندک آنکه علت حدوث است همان علت بقا است و نسبت که نسبت به الشعاع الی الشمس چنانچه ازین آیت مفهم میشود و در حدیث آمده که روزی موسی علیه السلام به جناب الهی عرض کردند که یا رب تقصیر معاف تراهم خواب می آید یا نه خدا تعالی به جبرئیل ع را حکم کرد موسی علیه السلام را تا سه شب خفتن بده قصه بعد شب سیوم و دوشنبه به و دست موسی دادند که آگاه باش شیشه با در هم خوردند حضرت موسی به غلبه خواب هر چند ضبط کردند هر دوشنبه شکست خدا تعالی جواب داد که ای موسی اگر ما را خواب بودی آسمان و زمین چون هر دوشنبه بشکست و آفت مولا الله ج و ک ایما لا اثم لکن جاءهم نذیر لیکونوا هدی من ایدیه الامیه فلما جاءهم نذیر من انذارهم الا نقولوا و قسم خوردند به خدا سخت ترین قسم را خود که اگر سیاه به ایشان ترساننده البتة خواهند بود و راه یافته تر از هر یک است پس چون آمد بدیشان ترساننده زیاده نکرد در حق ایشان مگر رسیدن را انحال کفار و نیش است که کفر میکنند و غضب است که عهد شکنی به خدا تعالی میسازند قوله لیکون اهک جمله محفل کمال و فهم رسا دارند قوله من سجد الا هم یعنی بیکه از استغاثی پیشین را بودی استسکبارا فی الارض و مکر السیئ و لا یخفیون المکر السیئ و الابا هله فصل بنظر دن الا

سُنَّتِ الْوَالِدَيْنِ فَلْيُحَدِّثْ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَكِنْ حَقَّ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا
مراد اوست سرکشی در زمین و زیاده نکرد مگر بداندیشی قبیح را و فروغی آید و بال بداندیشی قبیح مگر
اهل او پس منتظر نیستند مگر آئین عقوبت پیشینان را پس نخواهی یافت آئین خدا را تبدیل
آنچه ای یافت آئین خدا را تغییر می دهد مگر السیدی یعنی به اهل اسلام طعن میکردند که شما به بت پرستی
پیش می گزید و با خودی اندیشیدند اگر اطاعت اینکس بکنیم سر دارا خواهد شد یا مغلوب او
گشت و سنت الله است که زمین را به پشت و کافران را به دوزخ در آورده این را تبدیل
که بالعکس کند و فرق در تبدیل و تحویل است که بر این را گویند که چیزی را به چیزی بدل کند
و تحویل آن را گویند که شی و احد را بطور دیگر بنمایاند **لَيْسَ زُفْرُ الْإِكْضِ وَفِيهِ طَرْفُ الْكَيْسِ**
كَانَ عَاقِبَةُ الْأَرْبَعِينَ قَتْلًا وَكَانُوا أَشَدَّ قُوَّةَ مَاوَهُ **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي مَجْنُونٍ**
وَالْمَسْكُونُ فَهُوَ الْأَعْيُنُ إِنَّهُ كَانَ عَيْنًا فَتَكُنْ يَدَايَا سِرِّهِ **وَهُوَ فِي مِزَانٍ**
مُتَوَازِنٍ همیشه ایشان بودند قاجار است بودند زیاده ترا ایشان در قوت و
توانایی را با چیزهای در آسمانهای و در زمین هرگز نیست و توانا بل که
بسیار شدد و بابل و عربی مدینه فرعون در مصر و جنوبی مدینه اصحاب ایکه
بیشتر قوم عاد و ثمود و شام اگر گویند که ایشان ضعیف بودند پاک شدند و
زیاده تر بودند و اگر بالفرض قوی هم باشند عاجز کننده خدا در زمین
چونکه اگر عاجز کردن کسی یا از روی ناتوانی او میباشد یا از روی اخفاء
و انوار است و اگر عاجز کردن ممکن نیست و **لَوْ لَوَّاهُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا**
يَعْمَلُونَ لَفَنَدَّهُمْ جَمَادٍ بَاسِطَةً وَلَا تَصْلَحُ لَهُمْ فِيهَا شَيْءٌ وَلَكِنْ تُوَخَّيْهُمْ إِلَىٰ آجَلٍ مَّسْئُومٍ **هَٰذَا جَاءَ آجَلُهُمْ**
وَلَا يَسْتَرْجِعُونَ **وَلَا يَسْتَرْجِعُونَ** **وَلَا يَسْتَرْجِعُونَ** **وَلَا يَسْتَرْجِعُونَ** **وَلَا يَسْتَرْجِعُونَ**
چونکه همه را ایشان پس هرگز نیست خدا هست به بندگان خود و این یعنی اگر خدا نخواست
که از زمین را بر زمین بگذارد در تکلیف داران را
پس ایشان را تا جز میزد تا هرگز یا قیامت و قیاس که میعاد ایشان خواهد آمد الله

ایشان را به سر خواهد رسانید چرا که به احوال ایشان بینا است

سورۃ یس میکی است هشتاد و سه آیت پنج رکوع بدانکه در بطاین

سورت به ما قبل بر و وجه است میکی آنکه در اینجا فرموده بودند لئلا جاءهم فزحکون

اهدس من احدکم الا هم و در اینجا هم فرمودند لتندرقوا ما انذرا با و هم و ویکم آنکه

در اینجا فرموده اند و انمولن یجد لسننت الله تبدیلا یعنی بخوابی یافت عادت خدا را مبدل

که کفار رسولان او را تحذیب کنند و او بر ایشان عذاب نازل فرماد و در اینجا فرمودند و اضرب

لهم مثلا اصحاب القرية یعنی بیان کن برای ایشان داستان قصه ویدام این سورت معرست

چرا که برکت عام میکنند خواننده را چه در دنیا چه در آخرت و دافعه است یعنی دفع امراض و آفات

مینند و قاضیه است یعنی قضای حاجات میسازد و منجیه است یعنی خواننده را از عذاب نجات

میدهد و برای سهولت و دروزه و سکر است موت عذاب قبر و دفع قنوت قلب مجرب است

و در حدیث متواتر آمده که یس دل قرآن است و قاضی این سورت را ثواب ده بار خواندن آن

میشود و یس الله الرحمن الرحیم یس والقرآن الحکیم یس اختصار یا سماع یا معبد

یا سید یا انسان است و لغت بنی طی و آل محمد گویند که معنی یس اے معتدل و نظا هر وطن

و یاد و علم و عمل چرا که زبر بنه حرف سین مساویست و در اصطلاح ایشان این را سوره

اعنت الیه گویند و در حدیث آمده که ط و یس نام من است شخصی در منقبت امام علی مرتضی

لله ذکره یا ال یسینا پس تقدیر اول معنی یس اینست که ای سماع کلام من قسم بقرآن که

تقر راه راست هستی و بر تقدیر ثانی اقسام مقدر خواهد بود یعنی قسم یس که نام است و قسم قرآن که

با حکمت است و این از قبیل آنست که غریق معشوق را گوید قسم تو و قسم چشم سحر تو بدانکه حکمت بر

و و قسم است میکی نظری دویم علمی و علمی بر سه قسم است یکی تدبیر منبری که در نظام خانه و جن

معاشرت با مردم یگانه باشد دویم سیاست مدنی که تدبیر ملک و پادشاه است و سوم تهذیب اخلاق

و علم توحید در نظری و اول است و بعضی علم توحید را در فطری و اول کرده اند برین تقدیر حکمت

قسم باشد و در قرآن علم توحید و هر سه اقسام علمی مذکور است از جهت القرآن الحکیم

فرمودند انک بمنزل السبلین هر آینه ترازوی معیاری علمی است و استتقیم بر راه راستی

و یسین سورت را یکبار
بکرت تمام و دفع امراض
و آفات و دروزه و سکر است
موت و عذاب قبر
و در حدیث متواتر آمده که
یس دل قرآن است

تَزِيلُ الْعَذَابِ الْحَرِيمِ مراد ادام فرو فرستادن غالب مهربان خبر بعد جزاست یا صفت
 مرسلین و بعضی تنزیل را بالرفع خوانند کذا فی حزب البحر و مراد از تنزیل تنزیل قرآن یا ارسال
 آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم لِنُنْذِرَ رَقُومًا اَنْذَرْنَا اَبَاكُمْ مِنْهُمْ ثُمَّ غَفَلْتُمْ عَنْهَا
 تبرسانی قومی را که ترسانیده نشده اند پدران ایشان پس ایشان غافلان اند یعنی در بنی امیه
 بیخ پنجم بر سبوح نشسته بود بد آنکه لام متعلق به مرسلین است یا تنزیل مراد از آنکه موصوله
 باشد مراد از انداز آبابی انداز ابرهیم علیه السلام حضرت اسمعیل علیه السلام را باشد و اگر نیا
 است مراد آبابی قریب اند چرا که از عهد عمر و بن لُحی تا زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 که سیصد سال گذشته بود کسی نذیر در قریش نیاورده لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلٰی اَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ
 و هر آینه ثابت شد و عده عذاب بر اکثر ایشان پس ایمان نیاوردند یعنی ندانی
 از انداز تو ایمان خواهند آورد اَنْاجْعَلَنَاقِيْ اَعْنَابٍ قِيَمٍ اَعْلَا فَيَلِيْكَ الْاَذْقَانِ ثُمَّ يُفْقَهُونَ
 هر آینه ما ستیم در گردن ایشان طوقهای پس آن طوقهای تا نرسد باشد پس ایشان را
 گردانند و جَعَلَنَامِنْ بَيْنِ اَيْدِيْهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَاَعْمِیْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجْزُونَ و ستیم
 پیش روی ایشان و دیوار پس پشت ایشان و دیوار باز بپوشیدیم ایشان را پس ایشان هیچ نمیبینند
 مترجم گوید این هر دو آیت تمثیل و تصویر است مابین ایشان را از شناختن حق دین آیت ذکر
 یمن و شمال نشده چرا که لامی بصرون کفایت نمیکند و بعضی گویند که دیوار پیش و دیوار پس
 پل هر دو سو با هم ملاقی شده پس شمالی یمن در میان آمده و این هر دو آیت تمثیل عدم امتداد
 ایشان است یا تاویل هم دارد و منطقیین گفته اند که از اغلال مراد این است که ایشان را علم نظر
 نداده شد و از من بین ایدیم سَدًّا علم تنایج و از خلفهم سَدًّا علم مقدسات که از ان تنایج حاصل
 میشود و است ایشان علم تصدیق نداده تا تصدیق رسول کردند و بعضی گفته اند که از آیت اول
 تعلیم مراد است فهم معصون و فهم و بغی نظر بر سنت با بی دارند و متاثر نمیشوند که این عت یا نه و
 فی من بین ایدیم سَدًّا و از من است است از خلفهم سَدًّا اعطای غیثان که از ان سندی نمیباشند و
 فَاَعْمِیْنَهُمْ مراد این است که اگر کسی ایشان را از خدا ترساند و اگر میشوند یعنی حق نمیبینند
 و کلام او نمیشنوند و سَوَّاءُ عَلَيْهِمْ ءَاذَنُكُمْ وَاذَنُكُمْ اَمْ لَوْ عَلِمْتُمْ اَنَّكُمْ لَخُلِیْتُمْ بِهِمْ اَوْ لَخُلِیْتُمْ بِهِمْ

ایشان که بگویم کنی ایشان را یا بگویم کنی ایشان را ایمان نیارند اما شایسته است که از ذکر و خشیت
 الرحمن بالغیب فبشیرة یغفره و یا خیرة یرحمه چیزین نیست که مترسانی کسی که پروی نمیکند
 و ترسانند اغایبانه پس بشارت ده او را به آمرزش و مزدگرمی یعنی بر رحمت خدا تعالی غزه
 نمیشوند بلکه خوف عقاب هم دارند از بخت رحمت فرمود این سخن محلی المؤمنین و تکتب ما قلوبنا
 و لئلا نهم ما و کل شیء احصیناه فی ایام منین هر آینه ما زنده میگردانیم مردگان را و می
 آنچه پیش فرستادند یعنی اذ اعمال خیر و شر می نویسیم نقش اقدام ایشان را و هر چیز را احاطه
 کردیم در کتاب ظاهر یعنی لوح یعنی بشارت مغفرت بده چه که آثار حسنه ایشان را که عبادت
 از وقت بسوی مسجد و برای طلب علم و حج و سفارش کسی است در لوح محفوظ می نویسیم و
 همچنان آثار سئیه که مراد از ان رفتن در بدعات و میخانه و قحبه خانه و نمانی و غیره است و سید
 آمده که مردم روز حشر متکرم اعمال خواهند شد پس زمین و آسمان گواهی خواهند داد باز چون متکرم
 خواهند شد نامه اعمال ایشان را مطابق لوح محفوظ خواهند کرد پس انکار ایشان پیش
 نخواهد رفت اگر گوی که حاجت نوشتن کسی را میشود که خوف نیان دارد و خدا تعالی از
 نیان و ذهول منزله است گوئیم که برای الزام کافران معنویید چنانکه گذشت بعضی از این است
 استنباط کرده اند که حج پیاده از چو سوار افضل است لیکن نهیمتند که آثار سوار می هم از آثار سوار
 است و در حدیث آمده که بنویسم در اقصای مدینه سکونت میدارند خواهند که در مدینه سکون
 اختیار کنند آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند یا بنی سله علیه السلام دیار که تکتبنا کردیم
 یعنی لازم گیرید مسکن خود را نوشته میشود و نشان اقدام شما و ضربت که مثل از اصحاب القریه
 اذ جاءوها اکثر سکون و بیان کن جوی ایشان دستهای قصه اهل قریه چون آمدند بدان
 پیغامبران را بطایین رکوع بر کعب سابق این است که در اینجا فرموده هم لایق مسنون یعنی ایشان
 بر یک رسول که تو هستی ایمان نمی آرند مثل ایشان بیان کن که پیش از ایشان هم ستم رسول را
 مجذوب کرده اند پس متخیل در کذب است نه در مال و جاه و نیوی که ایشان به نسبت ایشان
 زیاده میداشتند اذ اسکنناهم انما فکد بؤها ففوزنا یا لیت فقالوا یا ای محمد
 فوسکون و آنچه که فرستادیم بسوی ایشان دو کس را پس بدو غنیمت کردند ایشان را

پس قوت دادیم پس می پس حضرت گفتند هر آنکه ما بوی شما فرستادگانیم سابق رسول
 فرمود بصیغه جمع و بهم میشد که شاید دفته هر تنه رسول رفته باشد بیان آن کرد که در رسول
 یکبار و یک یکبار و تفصیالش اینست که چون حضرت عیسی علیه السلام را بر آسمان برداشتند
 بختش روز برای ملاقات حضرت میریم علیهما السلام و یاران خود بر کوهی فرود آمدند و
 شمعون را خلیفه خود کردند و یوحنا و یونس را فرمودند که اهل الطاکیه را که شهرست کلان بگو
 خدا دعوت کنند القصه یوحنا و یونس در الطاکیه رفته دعوت شروع کردند بادشاه آنجا
 ایشان را سخت زیاده نموده به زندان فرستاد و شمعون رضی الله عنه به شخص حال ایشان میبودند
 چون دیدند که ایشان را مدتی نگذشته و شنیدند که محبوس اند خود متوجه الطاکیه شدند چون
 در الطاکیه رسیدند جبین بخت برآیدند که پسر او مرده بود آه و فغان میکرد فرمودند که اگر این مرده
 زنده کنم ایمان بر خدا بیاری جفت چرانیارم حضرت شمعون گفتند قم یا ایها الملیت باذن
 رب عیسی علیه السلام یعنی بر خیز ای مرده بحکم پروردگار عیسی مرده برخاست حبیب
 ایمان آورد لیکن حسب الحکم حضرت شمعون ایمان خود مخفی میداشت حضرت شمعون از آنجا باز
 بادشاهی آمدند و از روی خدمت بادشاه کردند بادشاه حضرت ایشان را در خواص خود
 جاداد حضرت شمعون آنقدر خدمت بادشاه کردند که حصن او شدند روزی بادشاه را گفتند
 که دو کس که در زندانخانه بادشاهی محبوس اند چه میکنید که مورد عتاب سلطانی شدند بادشاه
 گفت که آن هر دو کاذب اند حضرت شمعون گفتند که اگر آنها کاذب اند من آنها را الزام خواهم
 حاجت زندان نیست القصه یوحنا و یونس را به دربار طلب داشتند و فرمودند که چه میکنید
 ایشان اظهار دعوت کردند حضرت شمعون گفتند که اگر دعوی شما راست است احیاء
 مومن و ابرار اعمی و مجذوم بکنید القصه به حکم خدا این معجزه از یوحنا و یونس ظاهر شد بادشاه
 متحیرانه گفت که این سحر است شمعون گفتند که من به ایشان عهد کرده ام که اگر دشمنان این معجزه
 سرزد شود ایمان بیاوریم القصه بادشاه ایمان بیاورد و ایشان را از دربار حضرت کرد حضرت
 شمعون همه هر دو یار خود در شهر علی رؤس الالتهاد دعوت آغاز کردند باید دانست که حضرت
 شمعون بسیار مرد صالح بودند چنانچه کلمات طلیبات ایشان در ایسل که به دست فرخیزان

است مرقوم است و بعد از طلاق حضرت عیسی علیه السلام حضرت مریم علیها السلام شش
 سال زنده ماندند قالوا اما انت و الّا یقتلکم متفکرا و ما انزل الرحمن من تنی ان انتم و الّا ینزلن
 ابل و یهکتند بنیتند شما مگر آدمی مانند ماوند فرو فرستاده است خدای هیچ چیز نیستید شما مگر
 دروغ می گوئید قالوا ربنا یطهر انا لیکم کمر سلوان و ما علیکم الا الالباب المبین گفتند
 پروردگار ما میداند که حضرت آئینه مایسوی شما فرستادگانیم و نیستید مگر پیغام رسانیدن
 ظاهر قالوا لانا تطیرنا لیکم ملین و انتھو الذی جئکم و یقتلکم میتا عند ابا الیوم گفتند
 حضرت آئینه ما شگون بدار فقیم شما اگر باز نمانید تنگ اگر بنیم شما را و البته برسد به شما از جانب ما حقوبت
 درود دهند یعنی به شما فال بدار فقیم که از آمدن شما بر ما خط و دانا نزل شده قالوا اطاعتکم معکم
 ایت و کما تھبط الّا انتھو قوم و مشرفون گفتند شگون بد شما یسرها شما است آیا اگر نید و او نه و شما را
 بزرگون بد محل کنید بلکه شما گروهی از حد گذشته اید یعنی این بدی که به شما میرسد از شرافت کفر و عنایت
 شماست و جاء من اقصى المدینة رجل یسعی قال یقوم اتبعوا المرسلین و آمدند و در زین
 محلهای آن شهر مردی نشان گفت ای قوم من پیروی کنید پیغامبران را و در سوره
 مؤمن جاء رجل من اقصى المدینة فرموده چرا که احوال و عوالت حضرت یوحنا دیوس در آن
 شهر فاش شده بود از نیت من اقصى المدینة را بر محل مقدم کردند بخلاف آنجا که احوال حضرت
 موسی به اطراف شهر نرسیده بود چون حبیب بخار شنید که مردم اتباع شمعون و غیره یولان
 نمیکند و آن آمد و به قوم خطاب کرد و در حدیث آمده که سه کس صدیق اند یکی ابوبکر صدیق
 دوم مؤمن آل فرعون جزئی نام سیوم حبیب بخار رضی الله عنهم اتبعوا امرکم یسئلکم احدا
 و تم فھتدون پیروی کنید کسی را که می طلبد از شما هیچ فردی و ایشان را یاننگان الله و ما لایا
 الذی فطر فی و الیکه فوجعون و چیست مرا که عبادت نکنم معبود را که بیافرید مرا و
 سوئی او باز گردانیده خواهیم شد حبیب نسبت عبادت بخود کرد چرا که این طرز اکثر تائید میکن
 و و کرمید و معا و نمود که ایمان از نه اخذ من و و نه از نه ان فی ذل الرحمن یھتدی
 و نھن عقی شفاعتھم شیئا و لا یعتقدن آیا بجز من و یا نه که بگویم که میخواهد ضرر حق
 من را ببرد و نه کند از من شفاعت ایشان جبره را و ایشان خلاص نمیدارایم را

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ۝ هَرَّاعَيْنِهِ مِنَ الْكَلْبِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْبَرُ شَيْءٍ ۝ هَرَّاعَيْنِهِ مِنَ الْكَلْبِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْبَرُ شَيْءٍ ۝ هَرَّاعَيْنِهِ مِنَ الْكَلْبِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْبَرُ شَيْءٍ ۝
 مرا پیدا کرد اگر ایمان نیامد الهیته و دیگر ای ظاهر باشم اِنِّیْ اَمْنْتُ بِرَبِّکُمْ فَاَنْتُمْ مَعُوْنٌ ۝ هَرَّاعَيْنِهِ مِنَ الْكَلْبِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْبَرُ شَيْءٍ ۝
 ایمان آوردم به پروردگار شما پس بشنوید از من مترجم گوید ایل و پیر آن را شهید ساختند و اعدا علم
 قَتِلَ اَوْ خَلَّ الْجَنَّةُ طَافَتْ شِدَاوَاوَرَّ اَبْرَهْمَ ۝ اَوْنِجَا سَعْلُو مِیْشُو کِه جِیْسِی شَهید ساختند و قبرش
 در بزم اوانطاکیه تا حال موجود است قَالَ یَلِیْتُ قُوْنِیْ یَعْلُوْنَ ۝ هَرَّاعَيْنِهِ مِنَ الْكَلْبِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْبَرُ شَيْءٍ ۝
 الْمُنْکَرِ مِیْنِ ۝ گفت ای کاش قوم من بدانند که به چه چیز پیامرزم را پروردگار من و ساخت مرا
 از نواحی کان بماند ای قدر مهربان کسی بر قوم خود نگذشته که پس از مرگ هم اندیشه خیرخواهی قوم
 بکند وَمَا اَوْفَا عَلٰی قَوْمِهِ مِنْ نَّبِیٍّ ۝ هَرَّاعَيْنِهِ مِنَ الْكَلْبِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْبَرُ شَيْءٍ ۝ و فرود
 نیاد ویم بر قوم او بعد از دوسه ایچ شکرے از آسمان و نیم فرود آورده لشکران گانت الا
 صَنِیْعَةُ ذَا حِجْلٍ ۝ فَاَذَا هُمْ خَامِدُوْنَ ۝ هَرَّاعَيْنِهِ مِنَ الْكَلْبِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْبَرُ شَيْءٍ ۝
 ایشان چون آتش فرو مرده شدند میتون نفرو و چرا که آتش غضب و ریدن ایشان
 و شتعال یا نته بود حضرت جبرئیل یک آواز کردند همه مردن بخیرة عَلَى الْفِیْکَا مَا یَا نَبِیُّمُ
 اِنَّ رَّسُوْلَ الْاِکَاوَا ۝ کِیْنَهَرُوْنَ ۝ هَرَّاعَيْنِهِ مِنَ الْكَلْبِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْبَرُ شَيْءٍ ۝
 سگرباد متسخر میکردند که یزداد که اهل کنا قبله من انقر دین انهم لا یرجعون ۝ آیا
 ندیدند چه قدر هلاک ساختیم پیش از ایشان طبقات مردمان را آیا ندیدند که آنجا امت یسوع
 ایشان باز نمی آیند دین کل لما جمیع کد ینا محضرون ۝ و نیست هر طبقه مگر جمع آورده
 نزدیک ما حاضر کرده شده قَایة ۝ اَنَّمَا اَلْاَرْضُ لِمِیْنَتِهِ فَاَحْیٰهَا وَاَمْوَاتُهَا مِنْهَا حَیَاتٌ ۝
 یَا کُلُوْنَ ۝ و نشانه است برای ایشان زمین مرده زنده گردانیدیم آنرا و برآوریم ازاں و اندر
 ازاں و اندر میگرد و جعلنا فیها حَیَاتٍ ۝ تِنِیْ فِیْهِ لَآ اَعْتَابٌ ۝ وَفَجَسَّ نَا فِیْهَا مِنَ الْعِیُوْنِ ۝
 اِنَّا کَاوَا ۝ اَمِنْ ۝ فَمِنْ ۝ وَمَا عَلَّمْتُهُ اَیُّ یَاوَمٍ طَا فَاَفَیْشُوْهُ ۝ و در زمین برستانها از
 درختان خرماد و درختان انگور درواں ما عظیم درواں برستانهاست چشمانی تا بخزند از سیوه آنچه
 ذکر شد و ساخته است سیوه را دست ایشان آیا شکر نمی کنند آیین رکوع را بر رکوع سابق و در
 سر سجده آنکه زانوس از زمین برآید و بقوا اَلْاَیُّدُ رَیْحُوْنَ ۝ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ

صلی اللہ علیہ واکہ وسلم را خطاب میشود که کفار زیادہ تو از معا و غافل اند حال آنکہ حجت واضح بر معا و
 ایست و ویم آنکہ بعضی این رکوع را بہ آیہ ما قبل و این کل لما جمیع لدینا مخصوص ہونہ ربط
 داده اند یعنی دلیل حضار ایست کہ مذکور میشود و باید دانست کہ درین رکوع سہ جا فرمودہ اند کلمہ
 آیہ عزم و وجہ آن ایست کہ منافع سہ قسم اند یکی سکائی بیان آل کردہ و تقبلہ دایہ ہم از طرف المیت و
 زمانی و آن را بیان نمودہ و تقبلہ دایہ ہم الیل سلم منہ النہار سیدوم آنکہ بین میں باشد و آنرا
 رشاد فرمودہ و تقبلہ دایہ ہم انا حملنا ذریتہم اگر ایشان را گمان باشد کہ زراعت را خدا پیدا کرد
 سیوہ ہا را کہ پیدا کردہ فرمودند و جعلنا فیہا جنت است اگر گویند کہ مادر خشان را آب میدہیم فرمودند و
 در جہدنا فیہا من الصیون قولہ لیا کلوا ملت جعلنا است و ضمیر من ثمرہ راجع است بسوی
 توبیہ یا توعلی یا بہ آب قولہ و ما علمتہ لیدلما نافیہ باشد یا موصولہ بہر دو معنی درست میشود
 بر نقد یا دل عمل نکرد و ستہائے ایشان در اجزائے انہار و بہ تقدیر ثانی آنچه عمل کرد و ستہائے
 ایشان سینے اچار و مرتبے ساختہ و تخصیص نخیل و اعناب از برائے آنست کہ درخت بلند میباشد
 یا است و نیز در عرب اکثر نخیل و اعناب میباشد و تاویل این آیت بر چہارگونہ است یکے آنکہ اہل
 شریع گویند کہ از زمین مرده مراد جاصل ہست و از اجیا ارسال رسول و از اخراج مراد علم فریات و انقض
 و وجوب غیرہ و از اہل مراد پیرہ مند شدن و از جنات مراد علما و از نخیل و اعناب مراد آنست کہ علما دو قسم
 یکے آنکہ فقط از آیت و حدیث استنباط مسائل کردند مانند لئمہ رجبہ و ویم آنکہ از اقوال ائمہ تفریعات نمودند
 نحو فککہ از نخیل نصوم و از اعناب نو اند مراد ہست و از عیون علم نفع و حول علوم ادبیہ ویم آنکہ شکلیین
 گویند از زمین مرده مراد طفل و مرتبہ عقل ہیولانی و از اجیا مراد حواس و از اخراج مراد علوم حقیقات
 خواہ ضروری باشد یا نظری و از جنات مراد قیاسات خواہ استقرائی باشد یا تمثیلی و از عیون مراد ادوات
 عقل فمال کہ در نتائج دخل دارد و سیدوم آنکہ اطباء گویند از زمین مرده مراد رحم و از اجیا افتادن منی و
 از اخراج پیدا شدن طفل و از جنات مراد قوائے ظاہری و باطنی و از عیون عروق کہ در ان خون
 و روح و ریح جاری میشود چہارم آنکہ صوفیین گویند از زمین مرده دل غافل مراد ہست
 و از اجیا ذکر و از اخراج حالات و سے و از جنات مراد خاندانہای چون نقشبندیہ و قادریہ
 و از نخیل و اعناب مراد اہل صحو و اہل شکر و از عیون معارف کہ از ان صوفیہ منتفع مے شوند

مُسَجِّنَ الَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ وَابْنِ كَاهِنٍ قَدْ تَصَدَّقَ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَفَالَا يَعْلَمُونَ
 پاک است آنکه آفریده اجناس را تا مگر آن و از آن پیغمبر و پادشاه زمین و از جنس و میان و از آنچه ایشان
 نمیدانند بدانکار از اروج اصناف مختلفه مراد است خواه در آثار خواه در مردم و از اعمال معلوم
 ظاهر و پنهان مراد و بعضی فکر و انشی گفته اند و تا بعضی اینست که علوم مختلفه چون خود صرف
 و از زبان شری چون زکی و صغری و سیوس منوعه پیدا کرده اوست و آیه لَكُمْ الْكِتَابُ مِنْ قَبْلِ
 الْقُرْآنِ قَدْ أَنْزَلْنَاهُ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ و نشان است ایشان را شب مانند پوست می کشیم از وی روز را به
 تالکان ایشان و تالیف آنکه گمان باشند در محاوره عرب میگویند سحبت النشأة یعنی دور کردن زرا
 از پوست یا پوست را از زرا و النهار سحبت منه الدلیل نفروند چنانکه اصل ظلمت است تا بگویند
 آنکه بعضی اوقات از سالک تجلیات مرتفع میشود و درین غفلت میماند و الشَّيْءُ الْفَجْزُ الْمُسْتَقَرُّ
 لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزَائِرِ الْعَلِيَّةِ و آفتاب میرود به راهی که قرارگاه وی است این است
 اندازه خدا غالب و داناتر است مگر او حرکت یومی شمس است چنانکه آفتاب دو حرکت میدارد یکی
 صاعده و دیگر هابطه و اگر نصف النهار و شب دایره نصف الدلیل می شود زیرا که حرکت صاعده
 از نصف شب تا نصف روز است و حرکت هابطه از نصف روز تا نصف شب چنانکه روز نبرد
 اهل فرنگ و صحنه از نصف الدلیل شروع میشود بدانکه این آیه بر وفق حدیث شریف است
 که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ابو ذر رضی الله عنه فرمود ندیکه میج میدانی که آفتاب کجا میرود
 ابو ذر گفت که خبر او رسول او دانا است فرمودند که آفتاب هر روز زیر غرض رفته بجهه میکند
 و استبدان بیناید که پیش روم یا از پس گروه اما حاصل قریب قیامت حکم خواهد شد که از
 جایکه آمده بهایجا باز گردید از مغرب طلوع خواهد کرد اگر کوئی که آفتاب همیشه بر سمت الراس
 جرائمی مانند یا علی و امیر چرا طلوع میکند گوئیم که اگر آفتاب دایم بر سمت الراس مانده مردم
 از تابش میسوختند و اگر همیشه طلوع نموده تا صبح نمیدوی و بعضی گویند که از مستقر مراد
 حرکت شمس از نقطه محل تا نقطه مذکور است که آنرا روزنامه و بعضی گویند که از مستقر حرکت
 ششماه مراد است و نیز بعضی از مستقر قیامت مراد است تا ویش آنکه تجلیات الهی همواره
 جاری و تجلی است لیکن سالک گاهی از روی غفلت خود در تالیف می افتد و الله اعلم

قَدْ دَنَى مَنَازِلَ حَقِّ عَادَ كَالْعَجُونِ الْقَدِيمِ وَ مَا مَقَرُّكَ دِيمِ بِلَئِیْ اَوْ مَنَازِلَ
 بِنَا اَنَكُمَا بَارَكُوْهُ بِشَکْلِ شَاخِ کُنْهٍ بَدَا اَنَكُمَا قَرَارِیْست و مَشَتْ مَنَازِلُ مَقَرُّكَ دَنَى اَنْدَزْ ثَابِتٌ دَرِیْجَاهُ
 تَقْرِیْباً دَوْرَهُ تَامَمَ مِیْکُنَدُ تَا اَنَكُمَا بِشَکْلِ چَوْبِ کُنْهٍ خَرْمَا بَارِیکِ مِیْشَوَدُ یَعْنِیْ لِبَالُ مِیْکُود و وَ قِدَمٌ تَدِیمٌ
 اَزْ بَرَا یِیْ اَنْسَتْ کِهْ چَوْبِ کُنْهٍ خَرْمَا لِبَالُ بِسَفِیدی مِیْیَا شَدِ بِسِیْ لِبَالُ بِرِجُوبِ کُنْهٍ تَشْبِیهٌ تَامَمٌ
 شَدَ و اَسْمَائِیْ مَنَازِلُ مَحْرَمَانِست شَرْطِیْنِ بَطْنِیْنِ شَرِیْدِ بَرَانِ مَقْعَهُ مَقْعَهُ و زَارِعٌ شَرْطِیْنِ چِیْهَ زَبَرَهُ
 صَرْطِیْنِ سَاکٌ غَضْرُ زَبَانًا اَکْبِلُ قَلْبُ شَوْلَهْ فَعَاثُمٌ بَلَدُهُ فَاَنْجَ لِبَالُ سَعُوْدُ اُضْبِیْهَ مَقْدَمٌ
 مَوْخَرِیْشَتْ وَ قَدْ رَیَاهُ و زَرْکِیْبٌ عَلِیٌّ شَرْطِیْنِ التَّفْصِیْرِست و تَاوِیْلُ اَنْسَتْ کِهْ سَاکِیْنِ اَسَاوِلُ
 رِضَا و سَلِیمٌ و صِیْرُ شَکْرِ و خِیْرَهْ مَقَرُّ کَرْدَهْ اِیْمٌ تَا اَنَكُمَا دُرُوفَانِیْ مِیْشَوَدُ رَاةُ الشَّمْسِ یَنْبَغِیْ کِهْ
 اَنْ تَدَارَاةُ الشَّمْسِ وَ رَاةُ الْاَیْلِ سَائِبُیْنِ التَّهَادِیْطِ وَ کُلُّ فِیْ فَلَکٍ یَسْتَبْجُوْنَ نَهْ اَقْتَابِیْ سِرْزَوْضِ
 کِهْ دَرِیَا بَدَ مَا هُ رَا و نَهْ شَبِ سَبَقَتْ کُنْهَهْ است بَرُوزِ یَعْنِیْ پِشِ اَزْ اَقْتَابِیْ رُوزِ نَمِیْ آید و صَرْطِیْنِ
 اَزْ اَقْتَابِیْ و ماه و ستارهائی دُرُوفَانِیْ سِیرِ مِیْکُنَدُ یَعْنِیْ اَقْتَابِیْ رَا سَرِوَا زَنِیْست کِهْ مَانَدِ قَمَرِ حَرِکَتِ
 سِرْیَ کُنْهَهْ و گَرَنَدِ دَرِیْجَاهُ چِیْا فَصْلُ شَدَ و مِیْوَهْ هَائِیْ مُتَغَیِّرُ شَتِیْ و اِگَرْ شَبِ بَرُوزِ سَبَقَتْ کَرْدَ
 مَوْخَرِیْ خَوَابِیْ مِیْ مَرُودَ تَاوِیْلُ اَنْسَتْ کِهْ تَحْلِیْلِیَاتِ اَلْمِیْ رَا سَرِوَا زَنِیْست کِهْ خُودُ بَخُودِ بَرِ سَاکِلِ اَمَلِ فِرُودِ
 آید و نَهْ غُفْلَتِ سَاکِلِ رَا سَرِوَا زَنِیْست کِهْ بِرِ تَحْلِیْلِیَاتِ غَلْبَهْ غَایِدِ یَعْنِیْ وَ قِیْکَهْ خُدَا تَعَالِیْ مِیْخُودِ
 عِیْنِ غُفْلَتِ دَلِ خُفْطَهْ رَا بَیْدَارِ مِیْکُنَدُ و اِگَرْ مِیْخُودِ اِهْدِ عِیْنِ بَیْدَارِیْ غُفْلَتِیْ آرد قَوْلَهْ کُلُّ فِیْ فَلَکٍ
 یَعْنِیْ لِبَالُ دِهْنَارِ هَرِیکِ دَرِیکِ فَلَکِ سِیرِ مِیْکُنَدُ گَا بَ رُوزِ مِیْشَوَدُ و گَا بَیْ شَبِ و بَعْضِیْ مِیْگوینَدُ کِهْ اَزْ
 کُلِّ مَرَاثِمِ قَمَرِ است و بَعْضِیْ نَجْمِ رَا سَمِ دَاخِلُ کَرْدَهْ اَنْدَ و اَزْ فِیْ فَلَکِ فَلَکِ عِلْمَهْ مَرَا و اَرَنْدَ
 تَاوِیْلُ اَنَكُمَا هَرِ عَارَفِ دَرِ مَقَالِ سِیرِ مِیْکُنَدُ حُکْمُ خُدَا وَ اَیْهَ اَنَكُمَا حُکْمًا ذَرِیَّتَهُمْ فِیْ الْفَلَکِ
 الْمَشْهُوْنِ و دَلِشَانَهْ اِسْتِ اِیْشَانِ رَا کِهْ مَابَرُوْا اَسْتَقِیْمُ قَوْمِیْ اَدَمٌ رَا دَرِ کُشْتِیْ پَرِ کَرْدَهْ شَدَ وَ
 خَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا یَرْکَبُوْنَ و اَفَرِیْمِ بَرَا یِیْ اِیْشَانِ اَسْتَقِیْمُ اَسْتَقِیْمُ سَوَارِیْ شَوْنَدِ بَرَانِ
 یَعْنِیْ شَتَرِ گَرُودِ بَیْآنِ مَنَافِعِ سِیْوَمِ اِسْتِ یَعْنِیْ اِیْشَانِ رَا سَاوِلَا دِ اِیْشَانِ بَرِ کُشْتِیْ سَوَا کَرْدَهْ
 اَزْ دَرِیَا نَجَاتِ مِیْدِ سَمِ اِگَرْ بَا فَرَضِ اَزْ دَرِیَا شَتَا دَرِیْ کَرْدَهْ خُودِ مِیْکُنَدُ شَتَنَدِ و اِلَادِ اِچْ سَکُونِیْ
 بَرُوزَدِ و اَزْ فَلَکِ کَبُودَنَ و کُرْدَنَ مَرَادِ اِسْتِ کِهْ دَرِ مِیْشَوَدِ و اَنَكُمَا وَ تَوْنِبَهْ گُوینَدِ وَاَنَا نَكُمَا فَلَکِ

را عام میگیرند از مایه کبوتر چهار پایان و گردون مراد میدارند لیکن سنائی ضمیر من مشتبه است
 چنانکه بر شطرنج مخفی نیست و بعضی از ذریر هم اولاد کسیانکه در عهد حضرت نوح علیه السلام بودند
 مراد دارند یعنی قریش مکّه لیکن طبع سلیم قبول نمیکند چرا که تکلف بار دست و این تشاّ نقیص هم
 فَلَا يَكْفُرُ بِيَوْمِهِمْ وَلَهُمْ يَنْقُذُونَ ۝ و اگر خواهیم غرق کنیم ایشان را پس هیچ فریادس نباشد
 برای ایشان و نه ایشان را مگر ده شوند یعنی با وجودیکه ایشان را صنعت کشتی آموخته ایم اگر خواهیم
 غرق کنیم ایشان را بدینگونه که کشتی از صدمه کوه بشکند یا جانورهای او را شکست دهد
 یا ایشان خود بخود به بیانه بول و برادر آب افتند غرق شوند چنانکه آذای ایشان
 بر نیاید زیرا که چون آب در دهن رفت گلو بند شد پس چگونه آواز کنند و نه کس در آن حالت
 فریادری کند إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ ۝ لیکن رحمت کردیم از باب خود و بهره مند
 ساختیم تا مدتی تقدیر الهی الا ان ینقذهم رحمة منا یعنی ایشان را که نجات میدهم رحمتی
 است از ما چرا که غرق گاه از رویا رنده می بر آید و اِذِ اقْبَلْ لَهُمُ النِّقَاطُ مَا بَيْنَ اَيْدِيكُمْ
 وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ۝ و چون گفته شود به ایشان که تبر سید از عقوبتی که پیش دوست
 شما باشد و عقوبتی که پس پشت شما باشد بود که بر شمارم کرده شود اعراض کنند یعنی جرأتی
 اِذِ اقْبَلْ که اعراض است و اینجا مدّ وقت یعنی با وجود مشابهت همچو قدرتهای ایشان را
 اغیار و اقرار قدرت اوتعالی نیست و از اید یکم مراد آخرت که محتوی حساب و کتاب و گذر
 بریل صراط است و از خلفکم مراد دنیا است وَمَا تَأْتِيَهُمْ مِّنْ آيَةٍ مِّنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا
 كَا تُولُوا عَنْهَا مَعْصِيَةَ ضَالِّينَ ۝ و بی آید بدیشان هیچ نشانه از نشانهای پروردگار ایشان
 الا اِذَا رَاوُا بَشَرًا مِّنْهُمْ فَانصَبُوا لِآيَاتِهِ ۝ و انصبا یعنی متوجه میشوند که آن معجزات است که
 بپیش می آید و اِذِ اقْبَلْ لَهُمُ النِّقَاطُ مَا بَيْنَ اَيْدِيكُمْ كَمَا تُولُوا عَنْهَا مَعْصِيَةَ ضَالِّينَ ۝ و اِذِ اقْبَلْ لَهُمُ
 النِّقَاطُ مَا بَيْنَ اَيْدِيكُمْ كَمَا تُولُوا عَنْهَا مَعْصِيَةَ ضَالِّينَ ۝ و اِذِ اقْبَلْ لَهُمُ النِّقَاطُ مَا بَيْنَ اَيْدِيكُمْ
 كَمَا تُولُوا عَنْهَا مَعْصِيَةَ ضَالِّينَ ۝ و اِذِ اقْبَلْ لَهُمُ النِّقَاطُ مَا بَيْنَ اَيْدِيكُمْ كَمَا تُولُوا عَنْهَا
 مَعْصِيَةَ ضَالِّينَ ۝ و اِذِ اقْبَلْ لَهُمُ النِّقَاطُ مَا بَيْنَ اَيْدِيكُمْ كَمَا تُولُوا عَنْهَا مَعْصِيَةَ ضَالِّينَ ۝
 که خیر کفید از آنچه رزق داده است شمار خدا تعالی گویند این کافران به مسلمانان آیا
 طعام دهیم کسی را که اگر خدا تعالی خواسته طعام داد و او را نمیداد شمارم کرد و گمراهی
 ظاهر بود که للذین امنوا اشیر است بدانکه کفار اراده الزام مومنین دارند و گویند شمار برانست

اتفاق از مایکونید درین سده قباحه لازم می آید بیکه عدم قدرت خدا تعالی دویم مخالفت
ازاده اوسیم اجد بودن ما بنسبت خالق الارض و السماء الله تعالی جواب نهاده چرا که جانش اظهر
است و آن این است که شیت آبی بر دو گونه است یکجه آنکه جوهر بواسطه غیره دهر چنانکه
کسی گنج و صحرایا بد یا آنکه از دیگره دمانند و اتفاق ثواب تصور است شمارانه اهل این اتفاق
شمارانی قاوریت او نیست دویم آنکه او حکم اتفاق صریح فرموده است پس خلاف اراده او کجا
باشد سیدم آنکه شما که چیزه بر مردم میدید از روی آشنائی خرج میکنید یا ثواب و خدا تعالی
بلاعرض میدهد و مع نه ایشا را این مال و متاع بجز خدا تعالی که داده است پس اجدیت شما لازم
نمی آید و بقولون متی هذا الوعد ان کنتم صديقین و میگویند کافران که باشند این وعده
اگر راست گوید یعنی و تکیه ایشان را گفته شود و آن کل لما جمیع دنیا محض من و در جواب
گویند کافران متی هذا الوعد ان کما یظنون الا صیحة و اید که تأخذهم و هم یخصمون
انتظار نیکشد مگر یک نفره تندر بگیرد ایشان را و ایشان خصوصت کنان باشند بد آنکه از سیمه
واحد نفقه را ولی مراد است یعنی پلاک خواهند شد و در مالیکه خصوصت کنان باشند در مقدمات
حشر با امور دنیوی فلا یستطیعون قوصیه و لا الی اهلهم یخرجون و پس نتوانند
وصیت کردن و نه باهل خانه خود بازگردن یعنی کسی فرصت طعام و آب نوشیدن و یا از
بازار بخانه آمدن نخواهد یافت بد آنکه تا چهل سال از اول مردم در سورا خجائی صور مجبوس
خواهند ماند و درین مدت عذاب هم از اول مرتفع خواهد شد و یفهم فی الصور کاذبهم متی
الاجداث الی دیمیم یتسلون و دیده شود در صور پس ناگهان ایشان از قبرهای بسوس
پرو در گار خویش بشا بند بر آنکه این نفقه ثانی است تا و تکیه بر مردم در شام جمع شوند خواهد شد
اول باران خواهد بارید چون منی بعده هر روح بسوی جسم خود خواهد وید و از گورهای بیرون
خواهند آمد قالوا یونکنا امر یعدنا کاین فو قد کاهر هذا اما وعد الرحمن و صدق الحق سلون و
گویند لے و امی بر ما که بر خیزانید ما را از خوابگاه ما آرسه ایرها منست که وعده داده بود خدا تعالی
در است گفتند پیغامبران یعنی چون در خشر خواهند رسید پس از است غمت که بیدار کرد ما را از قبرها
که ما در خواب بودیم و این جواب همانست که تا چهل سال متبوی خواهد ماند که بخوابند گفت

و در جواب این که میگویند که ما را از خوابگاه ما آرسه ایرها منست که وعده داده بود خدا تعالی در است گفتند پیغامبران یعنی چون در خشر خواهند رسید پس از است غمت که بیدار کرد ما را از قبرها که ما در خواب بودیم و این جواب همانست که تا چهل سال متبوی خواهد ماند که بخوابند گفت

این وعده خدا تعالی است که مسلمین بنما گفته بودند لَنْ كَانَتْ إِلَّا صَيَحَّةً وَاحِدَةً فَأَدَّاهُمْ
 جَهَنَّمَ لَدُنَّا فَخْضَرُونَ . نباشد این واقعہ مگر نعرہ تنهائی پس ناگهان ایشان جمع آورو
 نزدیک حاضر کرده باشند قَالُوا مَا تَطْلُمُ نَفْسُ شَيْئًا وَلَا تَحْزُونُ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
 پس امروز ستم کرده نخواهد شد بیکس بیج ستمی و جزا داده خواهد شد الا بحسب آنچه میکردید ان
أَصْحَابُ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاكُونَ . هر آینه اهل بهشت امروز در کارهای هستند شادان
 اند یعنی از آن تَطْلُمُ نَفْسُ شَيْئًا و می پیداشده بود که بعضی مرموم در بهشت خواهند بود و ما را
 و پدر و نزویگان ایشان و در درخ پس ایشان را انداخته خواهد شد چرا که هر یک حال تباہ نگارگان
 خود دیده یا شنیده نگین می شود پس ظلم شد حال آنکه فرموده بودند که امروز کسی ظلم نخواهد شد
 پس دفع این وهم کردند که اهل بهشت امروز در شغلها می که در دنیا میداشتند خواهند بود ایشان
 را یاد آفرین خواهد آمد که ملول شوند هَمْ وَأَزْدًا جُحْمًا فِي ظِلِّ عِلَّةٍ أَلَا تَذَكَّرُونَ ایشان و
 زمان ایشان در سایه های برکت های تکبیر زده نشینند یعنی اگر گویند سبک تنها در جنت داخل شد
 او را چه پیش چنانکه گفته اند رعبی باریبار خوش نباشد چه جواب داد که از دلج ایشان هم همراه
 ایشان خواهند بود بد آنکه ظل بے آفتاب نمیشد و آفتاب در جنت نیست پس تعظیماً فرموده
 اند یا آنکه از سایه و درختان مراد است و بعضی به این شب تلال را جمع ظلمه بالغنم یعنی
 سائبان گفته اند مانند قلال جمع قله یعنی خمبای کلان لَكُمْ فِيهَا كَهْفٌ وَلَكُمْ فِيهَا نِيصٌ وَتُكَادُّونَ
 ایشان راست در بهشت میوه های و ایشان راست آنچه طلب کنند سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّكَ
رَحِيمٌ گفته شود سلام با و از جانب پروردگار مهربان از لَكُمْ فِيهَا كَهْفٌ بدل است یا لفظ
 يقال ورنجا مقدر وَأَمَّا أَذْوَ الْيَوْمِ أَيُّهَا الْخَيْرُ مَوْءُونَ . و بگوئیم جدا شوید امروز از گناهکاران
 اگر کسی گوید که اهل جنت عذاب کسانیکه در دنیا قریب ایشان بودند در جنت قریب خود دیده
 نگین خواهند بود جواب داد که کفار را از ایشان جدا خواهد کرد أَلَمْ أَعْلَمْ أَنَّكُمْ يَبْنِي أَدَمَ
أَلَا تَعْبُدُونَ الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ . آیا نفرستاده بودم بسوی شما اے اولاد
 آدم میپرستید شیطان را هر آینه وی شمارا دشمن آشکارا است یعنی اگر گویند که ما را چنان
 از اقراب جدا کرد که مفارقت ابی بنی شمشه جواب او بگوید أَلَمْ أَعْلَمْ أَنَّكُمْ يَبْنِي أَدَمَ

نَدَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ. و آنکه پیوسته مرا این است راه راست یعنی اگر چه بعضی شیطان را
 نمی میدانند لیکن عبادت خدا باینکه نمیکنند از پنجست اعیان فی فرمودند وَلَقَدْ أَهَلَّ
 بِكُمْ جِبَلًا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ. و هر آینه گاه ساخت شیطان از قوم شما
 خلق بسیار را آیا نمیدانستید یعنی شما دریافت نکردید در حالیکه یکی مرد دیگری را گمراه میگفت
 جمعی را فتنی سنی را و خارجی هر دو را که درین تخالف بر راه راست نمی خواهد بود نه همایشان
 پس با وصف این ضلالت ابلیس را دشمن ندانستند هَلْ يَجْعَلُ اللَّهُ لَكُمْ تَكْفُورًا. و آنکه
 این آن روزی است که وعده داده میشد شما را صَلُّوا هَٰذَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ. و آنکه
 بآن امروز بسبب کافر بودن خود اَلْيَوْمَ مَرَجَعْتُمْ عَلٰٓىٰ اَفْوَاهِهِمْ وَ تَكَلَّمْنَا بِكٍ يَّهْوٰ وَ تَشْهَدُ
 اَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ. امروز هر چه بر دهان ایشان و سخن گوید با او و استنباطی
 ایشان و گواهی دهد پاهای ایشان بآنچه می کردند یعنی روز قیامت کفار
 و مجرمین منکر اعمال خود خواهند شد و گواهی آسمان و زمین را مستقیم نخواهند داشت
 پس خدا تعالی بر دهان ایشان مهر خواهد نهاد و دستهای ایشان را گویا خواهد ساخت
 پس دستهای ایشان اظهار خواهند کرد که فلان روز فلان عمل از ما کرده اند پس همین وجهه که
 دستهای ایشان می ایشان شد شاهدان حلیم فرمودند چه اگر دعوی بی شاهد مسموع نیست
 و در حدیث آمده که شمار اذکار به انگشتان بکنید که خدا تعالی ایشان را روز قیامت
 گویا خواهد کرد وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلٰٓى اَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ كَاٰنِیَّ يَبْصُرُونَ.
 و اگر خواهیم نابود کنیم چشم ایشان را پس سبقت کنند بسوی راه پس از کجا به بیند یعنی بند کرد
 دهان و گویا انگشتان را محال ندانند چه اگر در دنیا هم اگر می خواستیم ایشان را نابینا میکردیم و گنگ
 می نمودیم پس اگر در آخرت قوت ناطقه ایشان را سلب کنیم چه و ضواری است و گویا
 لَمَسَخْنَاهُمْ عَلٰٓىٰ مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَبَقُوا مَضِيًّا وَ زَايَعُونَ. و اگر خواهیم سخن کنیم ایشان
 را بر بجای ایشان پس نتوانند گذشتن از اینجا و باز نگردند حاصل آنکه قوه حسیه و قوه
 محرکه ایشان در قبضه اختیار است اگر خواهیم سلب کنیم و مقی یعنی گذشتن در اصل
 مفعول بر وزن فاعول بود و او را یا کردند و کسره با قبل دافند مضیا شد و مَنّی تَعَبَرُ

تَنكِسُهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ . و هر که عمر دراز میدهم نگوئیم که کینش در آفرینش
بادرنمی یابند یعنی اینقدر زینداوند که هر کسی را که عمر دراز می کنیم باز چگونگی او را بحالت اصلی یعنی
عقلی می آید که رفتن و راست شدن نتواند پس اگر ایشان را روز عذاب کنیم بایدست
یابنی ایشان را گویا سازیم بر پا چهره و نور راست و مَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ
هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ هَلْ يَنْظُرُ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقُّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ .
نه آنم که بنیم این بینا بر شعر و لائق نیست او را نیست این مگر پسند و قرآن آشکارا تا برساند
هر که ازنده باشد یعنی صاحب فهم باشد و ثابت شود بحجت بر کافران یعنی اگر گویند که
نختم علی افواههم و تکلمت ایدیم که نشانی گویند این کلام تا سعادته است مشعر به محبت از چنانکه
اغلب کلام شعر مجازی باشد جواب داد که نبی شاعر نبی باشد زیرا که همه کلام نبی مبنی بر حقیقت
است نه بر مجاز و منصب نبوت را شعر گفتن سزاوار نیست اگر چه به نسبت دیگران
جائز است و الله اعلم بالصواب اَوَلَمْ يَرَوْا اَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِ مَا يَفْعَلُونَ اَفَلَا يَرَوْنَ اَنَّا
يَا اَيُّهَا الْمَلَأُوا لَكُمُ الْوُدَّ اَفَلَا تَعْقِلُونَ . آید بینا انعام ما
را پس ایشان آن را مالک اند یعنی نگوئیم که کفار که انعام را باید اگر دیم و ایشان مالک آنها
شده پس نسبت مجاز که به آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم میکنند خود قایل مجاز هستند که ازنده
مخلوقه را مخلوقه خود میدانند وَ ذَلَّلْنَاهَا لَكُم مِّنْ مَّيْمَنِهِمْ وَ مِّنْ مَّيْمَنِهِمْ وَ مِّنْ مَّيْمَنِهِمْ وَ مِّنْ مَّيْمَنِهِمْ
چهار پاهای ایشان را برای ایشان پس بعضی از آن سوار بر ایشان است و بعضی از آن میخورند
و لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمِنْهَا فَاكٌ يَّكْفِي لَكُمُ الْغَيْظَ وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمِنْهَا فَاكٌ يَّكْفِي لَكُمُ الْغَيْظَ
و اشیای دنیوی آیشگر دیگر از دنیوی شیر آنها سینوشند و میخورند و اشد و اشد
وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمِنْهَا فَاكٌ يَّكْفِي لَكُمُ الْغَيْظَ وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمِنْهَا فَاكٌ يَّكْفِي لَكُمُ الْغَيْظَ
یاری داده شود که بپسندید و نصرت هم و هم که جند و نصرت هم و هم که جند و نصرت هم
کردن ایشان و این بتان برای ایشان لشکر حاضر کرده شده اند فَذَرِكُنَّهُ لَكُمْ قَوْلُهُ
اِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ . پس اند و بگویند کنند تر سخن ایشان
آیند باید ایمان آنچه نهان میکنند و آنچه آشکار میکنند اَوَلَمْ يَرَوْا اَنَّا خَلَقْنَا

مِنْ لُطْفَةٍ قَدْ آذَاهُ خَصِيْعَةً مُبِيْنَةً ۝ آيانه دیده است آدمی که با آفریدیم او را از لطف پس
 ننگبان وی خصوصت کننده آشکار شد و ضرب لکام مثلاً و کسبی خلقه کمال من
 یحیی للعظام و هی رحمیم و پدید آورد برای ما و ستان و فراموش کرد آفرینش خود را گفت که
 زنده کند استخوانهای در حال تنبک آن که نه شده یعنی عاص بن نخل استخوانی
 بوسیده نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم آورده گفت که آیا همین استخوان باز زنده خواهند
 شد الله تعالی اجاب داد بقوله قُلْ یَحْیِیْهِمَ اَلَّذِیْ اَنْشَاَهَا اَوَّلَ مَرَّةٍ ۝ وَهُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیْمٌ
 بگو زنده کند نش آنگاه آفرید او را اول بار و او به هر قسم آفرینش دانا است اَلَّذِیْ یَجْعَلُ لَکُمْ مَوْتَ
 الشَّجَرِ الْاَخْضَرِ نَارًا ۝ اَفَاَنْتُمْ مِّنْهُ یُؤْفَکُوْنَ ۝ و آنکه پدید آید برای شما از درخت
 سبز آتش را پس ننگبان شما از آن درخت آتش می آفریند یعنی مرغ و حمار از اقسام اشجار
 است که از شاخه های آنها پشم سائیده آتش می آید چنانکه در هندوستان از آن نیزه
 می آید اَوَلَیْسَ الَّذِیْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ یَقْدِرُ عَلٰی اَنْ یَّخْلُقَ مِثْلَهُمْ
 بَلٰی ۝ وَهُوَ خَلَقَ الْعِلْمِیَّةَ ۝ آیا نیست آنکه آفرید آسمانهای و زمین را تو نام آنگاه آفرید
 مانند ایشان بله و همون است آفریننده و اِنَّا اَنۡشَاَکُمْ کُلَّ اَدَاَمَ شَیْئًا اَنْ
 یَّقُوْلَ لَهُ کُنْ فَیَکُوْنُ ۝ جز این نیست فرمان خدا چون بخواهد آفریدن
 چیزی نیست که گویدش نشوید و فُسِّلَ الَّذِیْ یَبْدَا مَلٰئِکَتُهُ
 کُلَّ شَیْءٍ وَّ اَلِیْهِ تُرْجَعُوْنَ ۝ پس پاک است آنکه بدست او همه
 بادشاهی هر چیز و بسوی او باز گردانیده شود
 لکد است بسکون لام بمعنی اجسام
 است و بحرکت لام بمعنی ارواح
 جن و انس و حجر و
 حجر و غیره
 مت تمام
 شد

شعاع

الحمد لله المتبرک الکریم کے فضل و کرم سے تفسیر ترمذی کے سوا پانچ پائے شروع و اتمام
سے لیکر آخر سوہن تک چھپ کر تیار ہو گئے ایک کتب خانے سے ان پاروں کا ایک نسخہ مل گیا تھا۔
غنیمت بارہ سو چھپوادی گیا مسلمانوں اہلنا ایشیہ کے محبوب اؤ۔ ووز و خرب و سوہن
سابقہ کیتھان سوا پانچ پاروں کو بھی ملا کر حفظ اٹھاؤ و قرآن شریف کے مضامین میں دہا

اگر کے اپنے ایمان کو درست کر و قیمت یاد و جو صرف زکریا و عرق زبیری کے جو اشلی علا
کی درستی اور بخشی میں ہوئی صرف ۱۳۱۲ لکھی گئی ہے۔

لہذا جلال اسلام و تاجران کتب کی خدمت میں عرض کی جاتی ہے کہ کوئی صاحب
اسکے چھاپنے یا چھپوانے کا قصد نہ کریں ورنہ بعض نفع نقصان اٹھانا پڑیگا بلکہ جنت
نسخے مطلوب ہوں مشتہران سے طلب کریں و نسخہ بکشت کی خریداری پر ایک نسخہ
مفت دیا جائیگا۔ و ما علینا الا اعلان۔ والسلام۔

المستہ
عبد الغفار عبد التواب تاجران کتب محلہ قدیر آباد میروں لوہاری دروازہ ملتان
شہر

